

# غرور و مبارزه‌ی زنان

تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳

الیزابت لونو

برگردان: مهدی اورند، متین باقرپور



# غرور و مبارزه‌ی زنان

تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳

نویسنده: الیزابت لونو

برگردان: مهدی اورند، متین باقرپور

نشر مه‌ری برای گذر از سانسور و خوانش آسان و بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها را برای دانلود رایگان در دسترس خوانندگان داخل ایران قرار می‌دهد.



نشر مهـری

پژوهش \* ۱۲

## غرور و مبارزه‌ی زنان

تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳

نویسنده: الیزابت لونو

برگردان: مهدی اورند. متین باقرپور

| چاپ اول: ۱۳۹۷ | شابک: ۳-۸۸۹-۶۴۴۶۷-۱-۹۷۸ |

| قیمت: اروپا ۲۲ یورو | امریکا ۲۶ دلار | انگلستان ۲۰ پوند |

| صفحه آرا و طرح جلد: کریستین رضایی |

کتاب حاضر ترجمه‌ای است از نسخه‌ی نروژی کتاب *Stolthet og kvinnekamp* که در سال ۲۰۰۶ منتشر شده است.

مشخصات نشر: نشر مه‌ری، ۲۰۱۸ میلادی/۱۳۹۷ شمسی.

مشخصات ظاهری: ۴۶۰ ص. مصور.

موضوع: تاریخ صد ساله‌ی جنبش برابری

جنسیتی در نروژ جامعه‌شناسی.

کلیه حقوق محفوظ است.

© مهدی اورند. متین باقرپور.

© ۲۰۱۸ نشر مه‌ری.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

[info@mehripublication.com](mailto:info@mehripublication.com)

“This translation has been published with the financial support of NORLA”.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

# نمایه

۷	گفتار مترجمان
۱۵	فصل اول: پس از پیروزی در مبارزه برای حق رای
۳۷	فصل دوم: برابری در زندگی حرفه‌ای
۵۹	فصل سوم: خانه‌های خوب روشن
۷۵	فصل چهارم: زنان در سیاست
۹۷	فصل پنجم: سطح معنوی و اخلاقی بالاتر
۱۱۳	فصل ششم: شکست
۱۲۹	فصل هفتم: کارکردن و عشق ورزیدن
۱۵۱	فصل هشتم: از خواب برخاستن
۱۶۳	فصل نهم: یک انجمن بیدار
۱۸۵	فصل دهم: جنگ و روزگارهایی
۲۰۹	فصل یازدهم: سازمان‌دهی و همکاری
۲۳۱	فصل دوازدهم: مبارزه برای برابری اقتصادی
۲۵۷	فصل سیزدهم: تصویر زن زیر ذره‌بین
۲۸۹	فصل چهاردهم: دوران گذار
۳۰۷	فصل پانزدهم: انتخاب آزادانه‌تر سبک زندگی
۳۲۷	فصل شانزدهم: جنبش جدید زنان
۳۵۹	فصل هفدهم: گذر از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ با شعار برابری
۳۸۳	فصل هجدهم: پیش به سوی ارزش‌های نرم
۴۱۱	تصاویر
۴۴۵	فهرست اعلام

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

## گفتار مترجمان

«غرور و مبارزه‌ی زنان» بررسی جامع و دقیقی است از چالش‌هایی که یک قرن مبارزه‌ی زنان نروژی در مسیر برابری جنسیتی با آن مواجه بوده است. نویسنده نگاه دقیق و موشکافانه‌ی خود را با قلمی روایی درآمیخته، از دهه‌ی ۱۸۸۰ که سازمان‌های زنان رفته‌رفته حول محور مبارزه برای حق رای شکل می‌گرفتند آغازیده است و شرح شگفتی از افت و خیزها، خلاقیت‌ها، ائتلاف‌ها و انشعاب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها و از پا نیفتادن‌های یکی از موفق‌ترین جنبش‌های اجتماعی یک‌صد سال گذشته در جهان مردسالار را به تصویر کشیده است. کتاب، دستورالعمل جنبش برابری‌خواهی جنسیتی نیست اما نشان می‌دهد که چگونه زنان توانسته‌اند بر سنت‌های خود و سنت‌هایی که بر آن‌ها وضع شده بود، بر موانع اجتماعی و منفعت‌طلبی‌های نظام اجتماعی مردانه غالب شوند، در جنگ و اشغال نظامی و بحران اقتصادی رویای خود را وانگذارند و با سازمان‌دهی، حفظ آرمان‌ها و نوآوری، نظام اجتماعی نوینی را بنا کنند که در دنیا به لحاظ شاخص‌های برابری جنسیتی زبان‌زد است. همچنین کتاب، جریان جنبش زنان را از گام‌های نخست تا ظهور جریان‌های مدرن فمینیسمی در دهه‌ی ۱۹۸۰ و رویکردهای پسامدرن به مساله‌ی زنان در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم دنبال می‌کند. نقد و نظرها را از بیرون جنبش چند طیفی و درون آن با استناد به نشریات، مصاحبه با فعالان



جنبش زنان و اسناد سازمانی سازمان‌های مطرح جنبش زنان وامی‌نماید. «غرور و مبارزه‌ی زنان» در سال ۲۰۰۹ جایزه‌ی نوژی گینا کروگ (یادمان نخستین رهبر جنبش زنان در اواخر قرن نوزدهم) را دریافت کرده است. در این مجال، از پرداختن به آنچه بیرون از این متن و در بده‌بستان با آن به ویژه مخاطب فارسی‌زبان را وامی‌دارد تا تاریخ و جامعه‌ی خود را از لابه‌لای سطرها بخواند، تجربه‌ای را برابر تجربه‌ای بگذارد، نقادانه ارزیابی کند و بهره‌ی خود را بردارد، درمی‌گذریم. چه، مخاطب در این خوانش از یاری مترجمان بی‌نیاز است. پس با چند جمله در معرفی هر فصل، به متن می‌پردازیم.

### فصل اول: پس از پیروزی در مبارزه برای حق رای

تشکیل نخستین سازمان‌های زنان در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۸۸۰ میلادی، پیروزی در کسب حق رای برای زنان در ۱۹۱۳، پدیدار شدن اهداف تازه و گسترش مبارزه‌ی زنان از مهم‌ترین مباحث آغازین کتاب است. در این فصل نویسنده همچنین به مهم‌ترین چالش‌هایی که فعالیت سازمانی برای زنان به دنبال داشت می‌پردازد و مهم‌ترین پرسش‌های زمانه را طرح می‌کند: چه کسی فعال حقوق زنان بود؟ نگاه جامعه به زنانی که فعالیت اجتماعی داشتند چگونه بود؟ رابطه‌ی عمل سیاسی و مبارزه‌ی برابری‌خواهی جنسیتی چیست؟ تاثیر جنگ جهانی اول بر جنبش نوپای زنان چه بود؟

### فصل دوم: برابری در زندگی حرفه‌ای

مبارزه برای به رسمیت شناختن منافع و حقوق اقتصادی زنان خانه‌دار و زنان شاغل، مبارزه برای سهم برابر در بازار کار تا پیش از جنگ جهانی اول، مقابله با امتیازهایی که جامعه‌ی مردسالار به زنان می‌دهد تا ماهیت مطالبات آنها را تغییر دهد و نیز تلاش برای استقلال مالی زنان و جدا کردن خواست اختیاری ازدواج از نیاز به ازدواج برای تامین مالی و سرپرستی شدن زنان از مباحثی است که در این فصل می‌خوانیم.

### فصل سوم: خانه‌های خوب روشن

«خانه‌داری به عنوان فعالیت حرفه‌ای» و «سرپرستی کردن یا سرپرستی شدن»

موضوع مورد اختلاف سازمان‌های مختلف جنبش زنان بود. تأیید «خانه‌داری به عنوان فعالیتی حرفه‌ای» می‌توانست به تأیید جایگاه سنتی زنان منجر شود و انکار آن موجب حذف مطالبات و مسائل بخش گسترده‌ای از زنان (زنان خانه‌دار) از دایره‌ی شمول جنبش بود. راهکار جنبش زنان در این باره چه بود؟ سازمان‌های مختلف با نگرش‌های متفاوت راهکارهای مختلفی را در پیش گرفتند که هر کدام دستاوردها و آسیب‌هایی برای مبارزه در راه برابری جنسیتی به دنبال داشت که بعدها آثارش نمایان شد.

### فصل چهارم: زنان در سیاست

پس از کسب حق رای زنان، تلاش برای ورود زنان به عرصه‌ای سیاسی، فراتر از رای دادن، از سال‌های جنگ جهانی اول آغاز شد، اما تا سال‌ها پس از جنگ جهانی دوم نتیجه‌ای نداد. تغییر قوانین انتخاباتی، شرکت در رقابت‌های انتخاباتی، ورود زنان به فعالیت‌های حزبی تلاشی ۷۰ ساله بود و وقتی سهم زنان در دولت نروژ در دهه‌ی ۱۹۹۰ با اختلاف بسیار زیادی بالاتر از دیگر نظام‌های سیاسی دنیا قرار داشت مشخص شد که این مبارزه‌ی طولانی نتیجه‌ای دلخواه داده است. نتیجه‌ای که این سخن‌گروهار لم برون‌تالاند، نخست‌وزیر وقت و اولین نخست‌وزیر زن در نروژ، در کنفرانس زنان پکن در سال ۱۹۹۵ بر اهمیت و عظمت آن صحه می‌گذارد وقتی او در میان تشویق و تمجید حاضران گفت: «برخی از کودکان نروژی امروزه گمان می‌کنند که اگر کسی می‌خواهد نخست‌وزیر شود حتماً «باید» زن باشد.» فصل چهارم داستان این مبارزه است.

### فصل پنجم: سطح معنوی و اخلاقی بالاتر

تلاش زنان برای احقاق برابری جنسیتی در همه‌ی جوامع با مقابله‌ی پاسداران سنت و ارزش‌های مذهبی و اخلاقی مواجه بوده است، آنها که چنین ارزش‌ها و آداب و رسومی را دستاویزی برای سرکوب زنان قرار می‌دهند.

در نروژ نیز یکی از چالش‌های مهم فعالان حقوق زنان، متقاعد کردن زنان به مشروعیت مبارزه‌ی برابری‌خواهانه و مقابله با تبلیغات و کارشکنی‌ها و قدرت و نفوذ پایگاه‌های ارزش‌های سنتی بوده است. مواجهه‌ی زنان با دستورالعمل‌های

اخلاقی، سنت‌ها و آداب رسوم، مبارزه برای حق بارداری خودخواسته و پیشگیری از بارداری، مبارزه برای حق سقط جنین و تلاش برای تغییر الگوها و پیش‌فرض‌هایی که نظام‌های مردسالار تعیین کرده و حتا بخشی از زنان نیز در تحکیم و تثبیت آن سنگ تمام گذاشته‌بوند، داستان پر حادثه‌ای است که در فصل پنجم روایت می‌شود.

### فصل ششم: شکست

بحران اقتصادی میان دو جنگ جهانی دستاوردهای زنان را در معرض نابودی قرار می‌دهد، زنان را دوباره به عقب می‌راند و حرکت برابری خواهانه‌ی آنان را متوقف می‌کند. زنان از خود می‌پرسیدند آیا در زمانه‌ی جنگ و اشغال نظامی، بحران اقتصادی و گرسنگی، در زمانه‌ی عسرت، هنوز برابری جنسیتی یک اولویت است؟ آنها پاسخی یافتند و برای زنده نگه‌داشتن جنبش، راهکار و مسیری را تعیین کردند.

### فصل هفتم: کار کردن و عشق ورزیدن

با وجود از بین رفتن نظام اقتصادی پس از جنگ و تسخیر فرصت‌های محدود اشتغال توسط مردان، مبارزه برای کسب سهم برابر از بازار کار و تحصیل ادامه می‌یابد. ایده‌ی تلفیق زندگی زناشویی و زندگی حرفه‌ای و الزامات و زیرساخت‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. تامین اجتماعی کودکان و زنان تنها در دستور کار جنبش زنان قرار می‌گیرد. بازسازی‌های پس از جنگ به بازسازی نظام اجتماعی و قوانین نیز منجر می‌شود و زنان این فرصت را برای دخالت در تدوین قوانین برابر ساز از دست نمی‌دهند.

### فصل هشتم: از خواب برخاستن

بعد از رخوت طولانی حاصل از رکود اقتصادی و جنگ نخست جهانی سازمان‌های زنان دوباره خود را پیدا می‌کنند و مبارزه با انقلابی درون‌سازمانی جان تازه‌ای می‌گیرد. نیروهای جوان جای‌گزین بنیان‌گذاران جنبش زنان می‌شوند و در سایه‌ی تجدید روابط و شکل‌گیری روابط سیاسی تازه در سطح بین‌الملل جنبش زنان

نروژی نیز روابط تازه‌ای با سازمان‌های زنان در دنیا برقرار می‌کند. این روایت در فصل هشتم نشان می‌دهد که چگونه می‌توان آخرین بارقه‌های یک جنبش اجتماعی را از میان خاکستر جنگ بیرون کشید و در آن دمید و بار دیگر آن را به آتشی گرمابخش بدل کرد.

### فصل نهم: یک انجمن بیدار

انجمن زنان نروژی قدیمی‌ترین و پیشروترین سازمان زنان در دوران میان دو جنگ بود. اما در دوران بحران اقتصادی این انجمن و سازمان‌هایی نظیر آن چگونه از پس هزینه‌های خود بر می‌آمدند؟ چگونه با تحولات بزرگ سیاسی روز دنیا همراه می‌شدند؟ پرسش‌ها و مباحث این فصل دامنه‌ی گسترده‌تری پیدا می‌کند و به موضوعاتی می‌پردازد که یک سازمان هوشیار و روزآمد زنان در آن روزگار از نظر دور نمی‌داشت: نسبت اصلاحات اجتماعی و جنبش برابری‌خواهی جنسیتی چیست و چگونه باید برابری‌خواهی جنسیتی را به متن اصلاحات اجتماعی وارد کرد؟ عشق و رابطه‌ی جنسی در برابری‌خواهی جنسیتی چه موقعیتی دارد و آیا برابری‌خواهی جنسیتی تنها به کار دفاع و احقاق حقوق زنان می‌آید یا مقابله با مردستیزی نیز بخشی از این مبارزه است؟ در این فصل همچنین ضرورت‌ها و موانع تشکیل یک انجمن ملی و فراگیر نیز طرح شده‌است.

### فصل دهم: جنگ و روزگار رهایی

دلایل توقیف تشکل‌های زنان توسط حکومت اشغال‌گر نازی در نروژ و موقعیت جنبش زنان در جنگ دوم جهانی و دوران اشغال ۵ ساله‌ی نروژ، مطالبات زنان و برنامه‌ی مشترک سازمان‌های زنان در دوران همگرایی سیاسی پس از جنگ و مشارکت مردان در تحقق رویاهای برابری‌خواهی در این فصل بررسی شده‌است.

### فصل یازدهم: سازمان‌دهی و همکاری

بررسی شیوه‌ی عمل سازمان‌های زنان، روابط آنها، سازمان‌دهی و مواجهه با قدرت سیاسی و همکاری با مردان از مهم‌ترین مباحث این فصل است. آیا جنبش زنان عملاً جنبشی فارغ از حاکمیت است یا جنبش زنان برای تحقق خواسته‌های

خود باید با حاکمیت گفت‌وگو کند؟ از سوی دیگر موثرترین شکل سازمانی برای پیش‌برد برابری خواهی جنسیتی چیست؟ در این فصل همچنان مبارزه برای سقط جنین اختیاری زیر ذره‌بین است.

### فصل دوازدهم: مبارزه برای برابری اقتصادی

مبارزه برای دستمزد برابر و سمت‌های شغلی هم‌ارز با مردان در سال‌های پس از جنگ، مالیات خانواده، قانون مالکیت زوجها بر دارایی‌های شخصی و دارایی‌های مشترک، نقد امتیازهای اقتصادی مردان در نظام‌های مردسالار، تامین مالی سرپرستان خانوار و نقش کارفرماها و بنگاه‌های اقتصادی در برابری اقتصادی زنان و مردان و نیز رفتار جنبش زنان در برابر این مسائل و دستاوردهای آن از مهم‌ترین مباحث فصل دوازدهم است.

### فصل سیزدهم: تصویر زن زیر ذره‌بین

پس از سال‌های دهه ۱۹۴۰ موضوع خانواده و تغییر نظام سنتی خانواده مورد توجه جنبش زنان قرار می‌گیرد. آموزش‌های یک‌سان در مدرسه مطالبه می‌شود و پژوهش‌های اجتماعی و دانش روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به کمک جنبش زنان می‌آید. از سوی دیگر و با رونق تجارت و اقتصاد جهانی، مقابله با استفاده‌ی ابزاری از زنان در جهت منافع اقتصادی در دستور کار قرار می‌گیرد. در عین حال فعالان جنبش زنان در میان تصویر سنتی زن مبارز و تصویر روزآمد زن اجتماعی معلق هستند. مفهوم نقش‌های جنسیتی در این فصل تعریف می‌شود و البته موضوعی است که تا پایان کتاب مدام به آن رجوع می‌شود.

### فصل چهاردهم: زنان در دوران گذار

تثبیت اقتصاد نوژ و افزایش سهم زنان در بازار کار تحول عظیمی در جنبش زنان پدید آورد و زمینه‌ساز تغییرات سریع و گسترده‌ای شد. اما همزمان پدیده‌های تازه‌ای نیز رخ نمود که واکنش‌های متفاوتی را در میان سازمان‌های زنان به دنبال داشت. مقابله‌ی جنبش زنان با کارگری جنسی، تولید هرزننگاری جنسی و تقویت سازمان‌های بین‌المللی زنان در دهه‌ی ۱۹۶۰ از مهم‌ترین اتفاقاتی است

که نویسنده در این فصل به آن می‌پردازد.

### فصل پانزدهم: انتخاب آزادانه‌تر سبک زندگی

در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۶۰ جنبش‌های تازه‌ای در جهان مدرن شکل گرفت، صدای این جنبش‌ها در عرصه‌ی جهانی شنیده‌شد و جنبش زنان نروژ از آن تاثیر پذیرفت. این تاثیرات به ویژه سبک زندگی زنان را در نروژ و نگاه آنان را به جنبش برابری‌خواهی جنسیتی تغییر داد. در کنار تلاش برای تغییر قوانین اقتصادی ضد زن، تاثیر پذیری از جنبش‌های فمینیستی آمریکایی و رابطه‌ی جنبش زنان نروژ با سازمان ملل متحد و اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان در فصل پانزدهم بررسی شده‌است.

### فصل شانزدهم: جنبش جدید زنان

ظهور جنبش‌های تازه‌ی زنان، فمینیسم متفاوت، رادیکالیزه شدن جنبش زنان، انشعاب‌های سازمانی و در کنار همه‌ی اینها پیروزی در تصویب قانون سقط جنین اختیاری پس از ۵۰ سال مبارزه موضوع این فصل است. سازمان‌های سنتی زنان که دستاوردهای بزرگی نیز داشته‌اند و اکنون توانسته‌اند رویای ۵۰ ساله‌ی سقط جنین اختیاری را تحقق بخشند حالا بر سر دوراهی تحولی بنیادین قرار دارند؛ یا بر سنت‌های خود وفادار بمانند و چون سده‌ی باستانی در برابر سیلاب‌های نو فروشکنند یا با جریان پرشتاب و تغییردهنده‌ی فمینیسم نو که با قدرت همه‌ی ساختارها را درمی‌نوردد و آنها را زیر و رو می‌کند همراه شوند.

### فصل هفدهم: گذر از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ با شعار برابری

در این فصل همچنان تضادها و هم‌افزایی‌های سازمان‌های سنتی و نو جنبش زنان بررسی می‌شود. پیروزی در تشکیل شوراها و کارگروه‌های برابری و کارکرد این شوراها و مساله‌ی سهمیه‌بندی جنسیتی و نیز تصویب و ابلاغ قانون برابری جنسیتی که اجرای آن را فعالان جنبش زنان بر عهده گرفتند توضیح داده می‌شود. بحث گسترده‌ای در مفهوم «تبعیض مثبت» برای تسریع در برابری جنسیتی مردان و زنان نیز در همین فصل آغاز می‌شود.

## فصل هجدهم: پیش به سوی ارزش‌های نرم

مقابله با نقش‌های جنسیتی، رفتار جنسیتی و ظهور دیدگاه‌های نوفمینیستی و پست مدرن در جنبش زنان از مهم‌ترین مباحث فصل پایانی کتاب است. از آنجا که در این فصل تحولات سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۸۰ تا سال‌های آغازین قرن بیست و یکم بررسی شده است، افزایش قدرت سیاسی زنان در نروژ و به دست گرفتن اکثریت کابینه‌ی دولت نیز از نظر نویسنده دور نمانده و نویسنده به چرایی و چگونگی این تحولات، صد سال پس از آغاز مبارزه برای حق رای زنان پرداخته و مقایسه‌ی جالبی با کشورهای دیگر اروپایی و امریکایی به دست داده است.

نگاهی گذرا به فصل‌های کتاب شاید کلیدی برای گشودن آن به دست داده‌باشد. بد نیست اضافه کنیم که تمامی پانوشت‌ها را مترجمان به متن اضافه کرده‌اند. جز حذف فهرست منابع نویسنده، دخل و تصرفی در متن اصلی نشده‌است. شاید بسیاری بر این باشند که با حذف جزئیات روایت، می‌توانستیم خلاصه‌ای روان‌تر به دست دهیم. گمان ما این بود و هست که همیشه می‌توان از متن کامل خلاصه‌ای به دست داد اما نمی‌توان صورت کامل متنی را پس از دست بردن در آن بازساخت. گو اینکه حذف جزئیات به ساختار روایی کتاب آسیب می‌زد.

با احترام  
مترجمان

www.mehripublication.com

## فصل اول

پس از پیروزی در مبارزه برای حق رای



## شهروندان نروژی، مردان و زنان

روز هفتم ژوئن ۱۹۱۳ زبانی سرشار از امید در سرسرای مجلس قانون‌گذاری نروژ گردآمده بودند. آن‌ها در قالب پیکری واحد به آنجا رسیده بودند با پرچم نروژ در پیش که بتزی شلسبرگ<sup>۱</sup>، پیشگام جنبش زنان، آن را برافراشته بود.

رئیس مجلس تصویب قانونی جدید را پیشنهاد داده بود: «بند پنجاهم؛ حق رای دادن مشتمل است بر شهروندان نروژی، زنان و مردانی که به سن بیست و پنج سالگی رسیده‌اند، ساکن نروژ هستند و ۵ سال در این کشور زندگی کرده‌اند.» هیچ کس کلمه‌ای نگفت. هیچ بحثی در نگرفت. یکی پس از دیگری مردان نماینده برای اعلام رای فراخوانده شدند. یکی پس از دیگری پاسخ دادند: «آری!» پیشنهاد با رای آری تمام نمایندگان به تصویب رسید. «هرگز در این تردید نداشتیم که پیروز خواهیم شد.» این را گینا کروگ<sup>۲</sup> با غرور به هیأت رئیسه مجلس گفت. «پیروزی سخت بزرگ و کامل بود، سخت آرام و زیبا!» پس از گفتن این جملات، او به

۱. بتزی شلسبرگ (Betzy Kjelsberg)، (۱۸۸۶-۱۹۵۰) سیاستمدار زن و از پیشگامان جنبش زنان نروژ بود. او در تاسیس بسیاری از تشکلهای زنان از جمله انجمن زنان نروژی، انجمن حق رای زنان، شورای ملی زنان و ... نقش داشت. او نخستین زن نروژی بود که به شورای مرکزی یک حزب سیاسی راه یافت.

۲. گینا کروگ (Gina Krog)، (۱۹۱۶-۱۸۴۷) در روزگار خود به رهبر جنبش زنان نروژ شهره شد، لقبی که پس از یکصد سال همچنان برآورده‌ی اوست. او در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۰۴ انجمن زنان نروژی، انجمن حق رای زنان، انجمن ملی حق رای زنان، شورای ملی زنان نروژی و مجله نی‌لانده را بنیان گذاشت و خود مدیریت و سردبیری آن را برعهده گرفت.

عنوان نماینده‌ی حاکمیت وقت، راهی کنفرانس بین‌المللی «حق رای دادن» شد. کنفرانسی در بوداپست که از او با هلهله و شادی استقبال کرد. او خطاب به جمعیت استقبال‌کننده گفته بود: «ایمان ما به بلندای قله‌هاست.» مصوبه‌ی آن شب ژوئن، به بار نشستن سال‌های بسیار رویا پردازی و امید بود؛ سال‌های سال تلاش خستگی‌ناپذیر. یک شب ژوئن دیگر، ۲۹ سال پیش از آن، «انجمن زنان نروژی» در اسلو و در مهمان‌خانه‌ی خواهران لارسن بنیان نهاده شد. پیشگامان تشکیل این انجمن و نخستین رهبران آن گینا کروگ (معلم زن) و هاگبارد برنر<sup>۱</sup> (نماینده‌ی مرد مجلس از حزب چپ) بودند. پیش‌تر، در سال‌های ۱۸۸۰ این که زنان بتوانند در انتخابات رای دهند و چه بسا بر صندلی‌های مجلس قانون‌گذاری نیز بنشینند، برای بسیاری جز رویایی محال و اندیشه‌ای خنده‌دار نبود. مردم چنین اعتقاد داشتند که دلبستگی‌ها و دیدگاه‌های زنان در بهترین حالت می‌بایست از سوی مردان به عنوان سرپرست خانواده مورد توجه قرار گیرد. در قانون اساسی سال ۱۸۱۴ چنین آمده بود: «حق رای مشتمل است بر شهروندان نروژی ...» و زنان به عنوان شهروند شناخته نمی‌شدند.

حتا در میان کنش‌گران جنبش زنان، باوری برای ورود به موضوع حق رای وجود نداشت. تا آنجا که هاگبارد برنر نیز مشی محافظه‌کارانه‌ای در موضوع زنان داشت و تلاش او بیشتر بر بهبود شرایط اقتصادی زنان، ورود آن‌ها به لایه‌هایی از هیات مدیره‌ی مدارس، کارگروه‌های دست‌چندم و شوراهای عمومی خرد متمرکز بود. حق رای برابر جایی در برنامه‌های او برای انجمن زنان نروژی نداشت. در مقابل، گینا کروگ به حوزه‌های بنیادی‌تری در موضوع زنان وارد شد، از جمله او حق رای برابر برای زنان را - تحت همان شرایطی که مردان از آن برخوردار بودند - مطرح کرد. در این کشمکش برنر موفق شد تا مشی انجمن را آن‌طور که خود می‌خواست تعیین کند، چنان که از حق رای و برابری سیاسی در آن اثری نبود. اهداف انجمن به گونه‌ای پیکره‌بندی شد که می‌توان آن را چنین تعبیر کرد: «هدف انجمن برخورداری زنان از حقوق و جایگاهی است که پیش روی جامعه

---

۱. هاگبارد برنر (Hagbard Berner)، (۱۸۳۹-۱۹۲۰) حقوق‌دان، روزنامه‌نگار و سیاستمدار نروژی بود. او از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۸ نماینده‌ی مجلس و در سال‌های ۱۹۱۲-۱۸۹۲ شهردار اسلو بود. برنر نخستین سردبیر روزنامه‌ی داگ‌بلاد بود که همچنان منتشر می‌شود. او به همراه گینا کروگ انجمن زنان نروژی را تاسیس کرد.

پدیدار می‌شود.» در میانه‌ی دهه‌ی ۱۸۸۰ موضوع حق رای هنوز چنان محل مجادله بود، طوری که گینا کروگ و دیگرانی که می‌خواستند بر این موضوع پای فشارند، از متلاشی شدن انجمن نوپای زنان بیم داشتند. به همین دلیل، آن‌ها نهاد تازه‌ای را در سال ۱۸۸۵ بنیان نهادند: انجمن حق رای زنان. گینا کروگ رهبری این انجمن را برعهده گرفت. در این نهاد تازه تنها زنان حق عضویت داشتند. اینجا آن‌ها می‌توانستند مبارزه برای حق رای را سامان دهند، ضمن آن‌که به اصلاحات از طریق انجمن زنان نروژی نیز ادامه می‌دادند.

### و اما بعد؟

وقتی پیروزی در کسب حق رای در ۱۹۱۳ «آرام و زیبا» از راه رسید، کنش‌گران جنبش زنان به هدفی دست یافته بودند که تنها سی سال پیش‌تر، رویایی دست‌نایافتنی می‌نمود. وقتی بزرگ‌ترین و خواستنی‌ترین هدف به دست می‌آید، نفسی از سر فراغت کشیدن و گفتن این‌که آیا همین کافی نیست، طبیعی به نظر می‌رسد. آیا پیش رفتن و کوشیدن برای اهداف تازه ضروری است؟ برای بسیاری از مبارزان حق رای، تحصیل این حق در ۱۹۱۳ کفایت کرد. آن‌ها به سرعت خود را از جنبش زنان کنار کشیدند.

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و سال‌های آغازین قرن بیستم بسیاری از مطالبات عملی زنان محقق شده بود. قانون، شخصیت حقوقی زنان متاهل را در سال ۱۸۸۸ به رسمیت شناخته بود. حق تحصیل زنان در مدارس متوسطه‌ی جدید، همزمان با افتتاح آن‌ها در سال ۱۸۷۴ تصریح شده و در سال ۱۸۸۴ حق شرکت در امتحانات اخذ مدرک تحصیلی برای زنان به دست آمده بود. در سال ۱۹۱۲، قانون‌گذار حق اشتغال زنان را در اغلب مناصب عالی دولتی و غیردولتی به رسمیت شناخته بود. در واقع زنان بسیاری از حقوق رسمی را برای کسب برابری با مردان در حوزه‌ی تحصیل و زندگی حرفه‌ای به دست آورده بودند. با کسب حق رای در انتخابات، به عقیده‌ی بسیاری، زنان در حوزه‌ی سیاسی نیز با مردان برابر شده بودند.

با این حال دیگرانی بودند که به مبارزه‌ی خود ادامه دادند. آن‌ها مدعی بودند که در آن مقطع زمانی، تازه در آغاز راه هستند. به اعتقاد آن‌ها حق رای در ذات خود

یک هدف نبود، بلکه می‌بایست مسیر مبارزه را برای دست‌یابی به هدف غایی زنان هموار کند: جامعه‌ای که زنان در آن، هم‌سطح مردان فرصت مشارکت داشته باشند. اما پرسش این بود: پس از این، بر چه چیزی باید متمرکز شد؟ مبارزه را به چه شکلی باید پیش برد؟ نخستین اقدامی که انجمن زنان نروژی پس از پیروزی ۱۹۱۳ انجام داد، نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه آرمان‌ها و ارزش‌های مشترکی یافتند که به هم‌گرایی نیروهای پراکنده‌ی زنان کمک می‌کرد و هم‌زمان تلاش می‌کردند تا نشان دهند که از حمایت‌های گسترده‌ی اجتماعی برخوردارند.

۸ دسامبر ۱۹۱۳ انجمن زنان نروژی جشنی را در سالن روکوکو در گراندهتل اسلو برگزار کرد. در آنجا نخستین ابتکار در کنش جنبش زنان پس از حق رای نمایان شد. انجمن بر آن شد تا برای تهیه پرچم جدید ساختمان آیدس‌وول<sup>۱</sup> کمک مالی جمع کند. بخشی از جشن بزرگ صدمین سال‌روز تصویب قانون اساسی بنا بود در سال ۱۹۱۴ در این ساختمان برگزار شود. انجمن زنان نروژی پس از سال ۱۸۸۴ در سراسر کشور بنیاد نهاده شده بود. با همه‌ی شعبه‌های محلی برای تامین مالی تماس گرفته شد، کمک‌های مالی از راه رسید و «پرچمی بزرگ و زیبا از ابریشم» خریده شد. ۱۶ می ۱۹۱۴ راندی بلهر<sup>۲</sup> رییس انجمن به همراه هیات مدیره به آیدس‌وول سفر کرد. در آنجا گروهی از زنان به استقبال آن‌ها آمده بودند، مدیر ساختمان به آن‌ها خیرمقدم گفت و پادشاه اقدام زنان را سپاس‌گزارد. راندی بلهر پرچم قدیمی را پایین کشید و پرچم تازه را برافراشت. تنها زمانی که باز کردن گرهی از طناب پرچم لازم شد پادشاه هُکون<sup>۳</sup> دستی به کمک رساند.

همزمان با نصب پرچم تازه، کنش‌های دیگری در نقاط دیگر کشور در جریان بود. طرح مباحثی حساس و گوناگون در سیاست که نشان داد جنبش زنان بیش از

۱. Eidsvollsbymningen: ساختمان آیدس‌وول که در حدود سال ۱۷۷۰ بنا شده، در تاریخ نروژ از آن جهت اهمیت دارد که با پایان یافتن قیمومیت دانمارک بر نروژ در قرن نوزدهم، قانون اساسی نروژ در این ساختمان نوشته و در ۱۷ می ۱۸۱۴ در همین مکان تصویب شد. همزمان در همین ساختمان شاهزاده کریستیان فردریک (Christian Frederik) به پادشاهی نروژ انتخاب شد. ۱۷ می روز ملی نروژ است و هر ساله در این روز مراسم ویژه‌ای در این ساختمان برگزار می‌شود.

۲. راندی بلهر (Randi Blehr)، (۱۸۵۱-۱۹۲۸) فعال جنبش زنان و فعال صلح که در تاسیس انجمن زنان نروژی سهم بسزایی داشت. او در سال‌های ۹۵-۱۹۸۴ و ۱۹۰۰-۱۸۹۹ عضو هیات مدیره‌ی انجمن بود و در سال‌های ۹۹-۱۸۹۵ و ۲۲-۱۹۰۳ مدیریت آن را برعهده داشت.

۳. Kong Haakon: کریستیان فردریک کارل گئورگ (Georg Carl Frederik Christian) معروف به پادشاه هُکون (۱۸۷۲-۱۹۵۷) از سال ۱۹۰۵ تا زمان مرگ پادشاه نروژ بود

آنچه تصور می‌شد ناهمگن است. مبارزه برای تصویب پیشنهادهایی که بعدها به قوانین کودکان کاستبرگ<sup>۱</sup> شهرت یافت، در همین زمان در جریان بود و بحث‌های داغی را در روزنامه‌ها و اجتماعات مردمی در سراسر کشور به همراه داشت. این قانون به کودکانی که حاصل رابطه‌ای خارج از ازدواج بودند، حق می‌داد از نام پدر و ارث او برخوردار شوند. این قانون موقعیت کودکان و مادران را ایمن‌تر می‌کرد و مسوولیت‌پذیری مردان را در برابر فرزندان خود افزایش می‌داد. از سوی دیگر اما این قانون می‌توانست تهدیدی برای خانواده و امنیت اقتصادی بسیاری از زنان باشد که به لحاظ اقتصادی به طور کامل به همسران خود وابسته بودند. عدم توافق بر سر قانون کودکان تحت تاثیر جدایی دو خط سیاسی مشخص بود. سوسیال‌دموکرات‌ها و چپ‌گرای رادیکال موافق این قانون بودند. باقی چپ‌ها، حزب چپ‌های لیبرال<sup>۲</sup> و حزب راست<sup>۳</sup> با آن مخالفت می‌کردند. ادامه‌ی این شکاف همچون ترکی سرتاسر جنبش و انجمن‌های زنان را درنوردید. فمینیست‌ها دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی مسایل سیاسی داشتند.

### اون زنه فعال جنبش زنانه

در افکار عمومی همواره کلیشه‌ای درباره «زنان فعال در جنبش زنان» پیدا می‌شد، چیزی از جنس دست انداختن و خوارشماری. فعالان زن جنبش زنان در کاریکاتورها به صورت عجوزه‌های مردنما تصویر می‌شدند. توصیفی که از زن فعال در جنبش زنان از کتاب عامه‌پسندی به نام پترسن‌ها<sup>۴</sup> در سال ۱۹۱۱ به دست می‌آید، این گونه است: «او یک زن فعال در جنبش زنان است. او زندگی خود را این گونه پی می‌ریزد: مستقل است، البته مجرد و مستقل، همچو چیزی. زیبایی شگفتی ندارد. طبیعتاً تلاشی هم برای زیبا کردن خودش به خرج نمی‌دهد. موهایش... خوب، بله... نه بافته است نه جمع شده. این قضیه از کجا آب می‌خورد

۱. De Castbergske barnelovene: قوانین کودکان کاستبرگ در ۱۹۱۵ به تصویب رسید و از آنجا که یوهان کاستبرگ Castberg Johan (۱۸۶۲-۱۹۲۶) نماینده‌ی چندین دوره‌ی مجلس در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۶ آن‌ها را پیشنهاد کرده بود، بدین نام مشهور شده‌است.

۲. Frisinnede Venstre: حزب چپ‌های لیبرال (۱۹۰۹-۱۹۴۵) از احزاب چپ‌گرا در نروژ با گرایش‌های لیبرالی است.

۳. Høyre: حزب راست (۱۸۸۴) از احزاب قدرتمند و محافظه‌کار و قدیمی‌ترین تشکل حزبی در نروژ است.

4. Pettersens

که موهای او یک بار هم در همه عمرش قیچی به خود ندیده است؟ اندیشه‌ی بزرگ موضوع زنان یک باره به ذهن او چنگ انداخت و از آن به بعد او تصمیم گرفت یکی از آن‌ها باشد.»

فمینیست‌ها همواره با این نوع انتقاد شخصی، که ظاهر و هویت جنسیتی آن‌ها را هدف قرار می‌دهد مواجه بوده‌اند. اتهامات درباره نازیبایی و مردنمایی زنان فمینیست چالشی مهم در تاریخ جنبش زنان بوده است تا آنجا که برخی از فمینیست‌ها از آن به عنوان مانعی جدی در جذب زنان به جنبش و سازمان‌دهی آن یاد کرده‌اند. در این شرایط نزدیک شدن به جنبش زنان همواره یک شجاعت اخلاقی بزرگ بوده است. از آنجا که این نوع انتقاد و محکوم‌سازی، فردیت زنان را هدف قرار می‌داد، حفظ سنگر در برابر انطباق اجباری زنان با رسوم جاری جامعه بسیار مشکل بود. در ۱۸۹۸ متنی از یک نویسنده‌ی ناشناس به نی‌لانده<sup>۱</sup> ارسال می‌شود: «ما جرات نمی‌کنیم، جرات نمی‌کنیم بار این تحقیر را به دوش بکشیم. ما سخت می‌ترسیم از این‌که مثل پَر و پُل<sup>۲</sup> باشیم به جای این‌که مثل یک زن واقعی به نظر بیاییم.»

در دهه‌ی ۱۸۸۰ کافی بود زنی مویش را کوتاه کند، سخن‌رانی‌ای ایراد کند، یا مقاله‌ای برای روزنامه بنویسد، آن وقت تحمل قضاوت شدن به عنوان «جوراب آبی»<sup>۳</sup> یا «ولنگار» کمرشکن بود. در جامعه‌ی مدنی و مدرنی که در قرن نوزدهم توسعه یافته بود، زنان به عنوان شهروندان مسلم در نظر گرفته نمی‌شدند. تظاهر اجتماعی مردان کاملاً افتخارآمیز بود، حال آن‌که عبارت «زن اجتماعی» استعاره‌ای از تن‌فروشی بود و مترادف با یک شرمساری بزرگ. در این دوره، زنانی که قدم به مباحثه‌ای عمومی می‌گذاشتند، مرزهای مفهوم پذیرفته شده‌ی زنانگی را می‌شکستند. با این کار، آن‌ها هویت زنانه‌ی خود را در زمان به مخاطره می‌انداختند و به تبع آن بر سر خوش‌نامی خود در جامعه قمار می‌کردند.

۱. Nylænde: نی‌لانده (۱۹۲۷-۱۸۸۷) نخستین نشریه‌ی اختصاصی زنان در نروژ و مهم‌ترین رسانه‌ی جنبش زنان این کشور بود. گینا کروگ آن را بنیادگذاشت.

۲. Pål و Per: پَر و پُل نام‌های رایج مردانه در نروژ است و در اینجا برای اشاره به عموم مردان به‌کار رفته است.

۳. Bluestockings (Blåstrømpe): جوراب آبی پیش‌تر اصطلاحی (غالباً تحقیرآمیز و دشمنی‌جویانه) برای اشاره به زنان چارچوب‌شکن و زنانی بود که آرمان‌های فکری فرازمان خود داشتند. این اصطلاح ریشه در اجتماع ادبی گروهی از زنان اشراف انگلستان در اواخر قرن هجدهم داشت. آن‌ها خلاف رسم معمول و به جای جوراب‌های ابریشمی سیاه و بلند، جوراب‌های آبی کوتاه می‌پوشیدند و به همین دلیل به جوراب آبی‌ها شهره شدند.

به هر حال تصویری که از زن فعال جنبش زنان ارائه می‌شد، تنها تصویری یک‌سویه نبود. در ۱۹۱۱ - درست همان سالی که کتاب پترسن‌ها زن سلخته‌ی جنبش زنان را توصیف می‌کند - الا آنکر<sup>۱</sup> از همایش شورای بین‌المللی زنان<sup>۲</sup> در استکهلم به دلیل این که رختکن‌های محل برگزاری همایش بیش از حد تجملاتی بودند انتقاد کرد. این رختکن‌های تجملاتی به مانعی برای حضور زنان طبقه کارگر بدل شده بودند. «تشریفات و بزک‌های فراتر از وسع زنان طبقه‌ی کارگر باید ممنوع شود. در چنین همایش‌ها و دیدارهایی این وظیفه‌ی زنان مرفه است که با ظاهری حاضر شوند که به تصور اختلاف طبقاتی و تفاوت‌ها مجال بروز ندهد.» در جشن ده‌سالگی شورای ملی زنان نروژی<sup>۳</sup> که در ۱۹۱۴ برگزار شد، بار دیگر این انتقاد رخ نمود، نخست از سوی دوروتئا شولداگر<sup>۴</sup> در روزنامه‌ی نخبگان فرهنگی نروژ<sup>۵</sup> و پس از آن از سوی تورا لارسن<sup>۶</sup> از فردریکستاد<sup>۷</sup>. جشن‌ها می‌بایست ارزان‌تر و ساده‌تر برگزار می‌شد. در این صورت بخش بسیار بزرگی از زنان که حضورشان در این گردهمایی‌ها ضروری بود، در خانه نمی‌ماندند. تورا لارسن این طور نوشته بود: «مردم عادی خود را معذب احساس خواهند کرد وقتی با لباسی معمولی در کنار کسانی قرار می‌گیرند که آراسته در لباس‌های براق ابریشمی و جواهرات گرد آمده‌اند.»

حق با چه کسی بود پترسن‌ها یا الا آنکر؟ آیا زنان جنبش به ظاهر خود واقعی نمی‌نهادند یا بر خلاف انتظار، سخت دل‌مشغول زرق و برق و فریبندگی بودند؟

۱. Ella Anker: الا آنکر (۱۹۵۸-۱۸۲۰) روزنامه‌نگار، نویسنده و فعال جنبش زنان نروژی

۲. ICW; International Council of Women (Det Internasjonale Kvinneråd): شورای بین‌المللی زنان در سال ۱۸۸۸ در واشنگتن تاسیس شد. به دنبال آن شوراهای ملی زنان در مجموعه‌ای از کشورها تشکیل شد و شورای بین‌المللی چون چتری سازمانی آن‌ها را پوشش می‌داد. مهم‌ترین اهداف این شورا تلاش برای صلح، مقابله با خشونت خانگی، تلاش برای بهبود آموزش و پرورش، برابری جنسیتی و بهداشت بود.

۳. Norske Kvinners Nasjonalråd: شورای ملی زنان نروژی به همت گینا کروگ در ۱۹۰۴ تاسیس شد و به عضویت ICW درآمد. این شورا در ۱۹۸۹ متحل شده است.

۴. Dorothea Schjoldager: دوروتئا شولداگر (۱۹۳۸-۱۸۵۳) معلم، فعال اجتماعی و از کمش‌گران جنبش زنان است. او نخستین زنی است که در نروژ به عضویت شوراهای عالی دولتی درآمد. فعالیت‌های او برای ورود زنان نروژی به موقعیت‌های بالادست در دولت و کلیسا اهمیت دارد.

5. Norske Intelligenssedler

6. Tora Larssen

۷. Fredrikstad: شهر نسبتاً بزرگی در شرق نروژ

گولا گرونت<sup>۱</sup> سیاستمدار راست‌گرا بعدها درباره گینا کروگ چنین گفت: «او و رفقاییش لباس رزم به تن می‌کردند و لباس رزم زیبا نیست؛ لباس‌های زشت، دامن‌های کوتاه، کفش‌های گل و گشاد و پاشنه‌کوتاه. اما بعد شورای ملی تشکیل شد و کوتاه‌زمانی پس از آن این شورا به عضویت شورای بین‌المللی زنان (ICW) درآمد. چندی پیش از عزیمت به گردهم‌آیی بین‌المللی شورا من با گینا کروگ در خانه‌ی ابریشم<sup>۲</sup> مواجه شدم. جایی که او در تدارک لباسی فاخر و متعلقات آن بود. سپس گینا کروگ زیبا و خردمند همچون نماینده‌ای باوقار برای کشورش راهی گردهم‌آیی شد.» هیچ‌دلیلی وجود ندارد که بپذیریم گینا کروگ به طرز هراس‌آوری زشت به نظر می‌آمده است. برعکس، ویلهلم کیلهو<sup>۳</sup> او را این‌گونه توصیف می‌کند: «... زنی زیبا و باشکوه با گام‌هایی آرام و رفتاری از سر خودآگاهی...». او همچنین می‌نویسد: «هنگامی که دور سخن به دست گینا کروگ می‌افتاد، تقریباً ناممکن بود بتوان او را با کلمه‌ای توصیف کرد.» توصیف گولا گرونت نشان می‌دهد که چقدر اسطوره‌ی فمینیست‌ها سرشار از تناقض بود و این تناقض در میان خود زنان نیز تا چه اندازه بود، برای شناخت بهتر این اسطوره باید شناخت درستی از اعضای انجمن زنان پیدا کنیم.

### چه کسی فعال حقوق زنان بود؟

انجمن زنان نروژی به سال ۱۸۸۵ با الگوبرداری از نمونه‌ی اسلو در شهرهای برگن<sup>۴</sup> و تروندهایم<sup>۵</sup> و در ۱۸۹۶ در درامن<sup>۶</sup> تاسیس شد. روند توسعه ادامه یافت و تا سال ۱۹۱۳ [سال تصویب حق رای زنان، م. ۱۶] انجمن از هالدن<sup>۷</sup> در

1. Gulla Grundt

2. Silkehuset

۳. Wilhelm Keilhau؛ ویلهلم کیلهو (۱۹۵۴-۱۸۸۸) نویسنده، فعال اجتماعی و استاد اقتصاد اجتماعی در دانشگاه اسلو

۴. Bergen؛ دومین شهر بزرگ نروژ در غرب این کشور

۵. Trondheim؛ تروندهایم سومین شهر بزرگ نروژ در شمال شرقی کشور است. از قرن یازدهم تا سیزدهم میلادی پایتخت نروژ بوده است.

۶. Drammen؛ شهری در نزدیکی اسلو

۷. Halden؛ شهری در غرب نروژ و هم‌مرز با کشور سوئد



جنوب غرب نروژ تا بودو<sup>۱</sup> در شمال شرق این کشور فعال شد. بیشتر این انجمن‌ها در شهرها فعال بودند و هر چند آمار کاملی از اعضای آن‌ها وجود ندارد، اما می‌دانیم که در سال ۱۹۱۴ انجمن زنان نروژی در تروندهایم ۱۷۸ عضو، در فردریکستاد و حومه ۱۷۰ عضو، انجمن زنان لیبرال نروژ ۱۳۰ عضو و انجمن زنان نروژی در فردریکسهالد (هالدن)<sup>۲</sup> ۱۴۵ عضو داشته است. بزرگ‌ترین انجمن نیز با ۲۱۵ عضو در کریستیانیا<sup>۳</sup> (اسلو) فعال بود. در مجموع می‌توان گفت تعداد اعضای انجمن زنان نروژی در این سال به حدود ۲۰۰۰ نفر می‌رسید.

نخستین فعالان حقوق زنان، چه زن و چه مرد، که خود را در قالب انجمن زنان نروژی سازمان‌دهی کردند، از طبقه‌ی متوسط برخاستند؛ نخبگان عصر جدید. آن‌ها غالباً مایل به حزب چپ<sup>۴</sup> بودند. بسیاری‌شان به شخصه یا به واسطه‌ی محیط سیاسی‌شان صاحب نفوذ سیاسی نیز بودند. در نخستین هیات مدیره، ۴ زن و ۳ مرد عضویت داشتند. نخستین مدیر انجمن، البته یک مرد بود اما در سال بعد از تاسیس آن استانگ<sup>۵</sup>، به عنوان نخستین مدیر زن اداره‌ی انجمن را به دست گرفت و پس از آن نیز زنان بر انجمن مسلط شدند. تا سال‌های آغازین قرن بیستم همچنان مردها نقش بارزی در هیات مدیره‌ی انجمن ایفا می‌کردند و انجمن دو عضو افتخاری مرد نیز داشت: هاگبارد برنر و فرانسیس هاگه‌روپ<sup>۶</sup>. اما در فاصله‌ی دو جنگ جهانی و در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ مردان نقش و تاثیر کم‌رنگی بر انجمن داشتند. این سال‌ها دوره‌ی شکوفایی تازه در جریان مبارزه برای حقوق زنان بود. بیشتر زنانی که جز نخستین اعضای انجمن به شمار می‌روند متاهل بودند، اما

۱. Bodø؛ شهر کوچکی در شمال شرق نروژ

۲. فردریکستاد از نیمه‌ی قرن هفدهم تا نیمه‌ی نخست قرن بیستم به نام هالدن خوانده می‌شد.

۳. Kristiania: نامی که شهر اسلو، پایتخت نروژ، از نیمه‌ی قرن هفدهم تا نیمه‌ی نخست قرن بیستم بدان خوانده می‌شد. در نوشته‌ها و اسناد به‌جا مانده از این دوران هر جا نام کریستیانیا آمده، منظور شهر اسلو است.

۴. Partiet Venstre: حزب سوسیال لیبرال چپ، از احزاب قدرت‌مند نروژ و قدیمی‌ترین حزب این کشور است (تاسیس ۱۸۸۴). آزادی مذهبی، نظام پارلمانی و حق رای همگانی از دستاوردهای مهم این حزب به‌شمار می‌رود.

۵. Anna Stang: آنا استانگ (۱۹۰۱-۱۸۳۴) مدرسه‌ی خصوصی دختران را بنیاد نهاد. او همسر یاکوب استانگ (Stang Jacob)، سیاستمدار و نخست‌وزیر سوئد در سال‌های پایانی قرن نوزدهم بود.

۶. Francis Hagerup: فرانسیس هاگه‌روپ (۱۹۲۱-۱۸۵۳) استاد حقوق، دیپلمات و سیاستمدار نروژی است. او رهبر حزب راست و از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ نخست‌وزیر بود.

در میان آن‌ها زنان مجرد و شاغل بسیاری نیز بودند. پیشه‌ی بسیاری از آن‌ها معلمی بود. آن‌ها اعضای محافل بحث خصوصی اسکولد<sup>۱</sup> بودند که در آغاز جنبش زنان نقشی مرکزی ایفا کرد. اسکولد مهم‌ترین مشخصه‌ی نسلی بود که در سال‌های دهه‌ی ۱۸۸۰ می‌جنگیدند؛ گروهی از زنان جوان با اهدافی بلند و انگیزه‌ای بسیار قوی برای مشارکت در موضوعات زنان و دیگر مباحث ضروری و مطرح روز. از بسیاری زوایا آن‌ها نمونه‌های مثال‌زدنی آن عصر و پیشگامان مبارزه برای احقاق حقوق زنان در نروژ هستند. آرمان آن‌ها بر موقی از حمایت و هواداری مشتاقانه سوار شد و باد ایده‌های روزگار در بادبانش افتاد و آن را به پیش راند. این را آن‌ها بوگه ویکسل<sup>۲</sup> از اعضای اسکولد و مدیر انجمن زنان نروژی در سال‌های ۸۹-۱۸۸۸ این گونه توصیف کرده است: «خوش‌بخت‌تر از جوانان دهه‌ی ۱۸۸۰ مردمی وجود نداشته‌اند. عصری که اصول بنیادین همگانی شده بود. تمامی درها به روی ما باز بود. تمام آن چیزی که می‌تواند زندگی یک نفر را از معنا و ارزش سرشار کند. بحث بر سر اصول و جریانی که از درهای باز به بیرون نشت می‌کرد روح و اندیشه‌ی ما را تسخیر می‌کرد. استقبال از این شکوه تنها وظیفه ما بود.»

زنان جوان دهه‌ی ۱۸۸۰ تنها به دنبال گرفتن حق رای نبودند که در ۱۹۱۳ به دست آمد؛ آن‌ها مبارزه را ادامه دادند و برخی از آن‌ها حتا تا سال‌های بین دو جنگ جهانی نیز از کوشندگان این راه بودند. حضور قدرت‌مند آن‌ها در مبارزه نظیر موقعیت برتر زنان نسل ۱۹۷۰ در روزگار ما بود. مدیر انجمن زنان نروژی در ۱۹۱۴، راندی بلهر نیز در روزگار خود عضو اسکولد بود. او انجمن زنان نروژی را تا سال ۱۹۲۲ رهبری کرد. بتزی بورسن<sup>۳</sup> نیز از اعضای اسکولد بود. در ۱۸۹۶ او تحت نام بتزی شلسبرگ انجمن زنان را در درامن بنیان نهاد و ۲۵ سال رهبری آن را برعهده داشت و مجموعاً ۲۷ سال عضو هیات مدیره‌ی انجمن بود. فردریکه ماریه کوام<sup>۴</sup> نیز از

---

۱. Skuld: محفل بحث خصوصی اسکولد را بتزی شلسبرگ در ۱۸۸۳ پایه‌گذاری کرد. اسکولد از خدایگان اساطیری اسکاندیناوی و نماینده‌ی زمان آینده است.

2. Anna Bugge Wicksell (1862-1928)

3. Betzy Børresen

۴. Fredrikke Marie Qvam (۱۹۳۸-۱۸۴۳) فردریکه ماریه کوام همچنین موسس شورای ملی زنان (۱۹۰۴) است. او همسر اوله آنتون کوام (Qvam Anton Ole)، نخست‌وزیر نروژ در زمان اتحاد با سوئد بود. فردریکه ماریه از جمله زنانی است که در جریان استقلال نروژ از سوئد (۱۹۰۵) فعال بود. از آنجا که برای اثرگذاری در سیاست‌های کلان پیوسته تلاش می‌کرد با زنان سیاستمداران صاحب‌منصب ارتباط برقرار کند، به ملکه‌ی راهروها شهرت داشت.

نخستین همراهان انجمن حق رای زنان در بدو تاسیس آن (۱۸۸۵) بود. او بعدها به رهبری انجمن زنان رسید. همچنین او بنیان‌گذار انجمن بهداشت زنان نروژی<sup>۱</sup> است و رهبری انجمن ملی حق رای زنان<sup>۲</sup> را تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ به عهده داشت. تمام آن‌ها که در آن سال‌ها، سال‌های تغییر قرن، در جنبش زنان فعالیت داشتند، می‌بایست کنشی را در میان نسلی از زنان (نسل ۱۸۸۰) سازمان دهند، نسلی که به آسانی بندهایی را که بر آن‌ها زده بودند، رها نمی‌کردند. زنانی که در این سال‌ها جنبش را پیش بردند به الگویی برای جوانان نسل بعد بدل شدند. جوانانی که پس از سال‌های ۱۸۸۰ به عرصه‌ی مبارزه وارد شدند و بار تعهدی سنگین را برای ادامه‌ی راه نسل پیش بر شانه‌های خود احساس می‌کردند.

آن‌ها زنانی دولت‌مند، آگاه به مسائل جامعه و غالباً تحصیل‌کرده بودند. در شغل خود صاحب تخصص و در سیاست محلی، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، جنبش‌های صلح، مسائل اسکان و ساختمان و حوزه‌های مختلف جنبش زنان فعالیت داشتند. رد پای نام‌هایی را که در روایت تاریخ جنبش زنان پیدا می‌شوند، اغلب در بسیاری از موضوعات اجتماعی مرتبط نیز می‌توان یافت. آن‌ها معمولاً در کنار رهبران نخبه‌ی اقتصادی و اجتماعی جای داشتند. به عنوان مثال راندی بلهر همسر اوتو بلهر<sup>۳</sup> بود که دو دوره نخست‌وزیر بوده است. آنا باکر<sup>۴</sup> مدیر انجمن زنان فردریکستاد و حومه و نیکو هامبرو<sup>۵</sup> مدیر انجمن در برگن از اعضای طبقه‌ی فرادست شهری محسوب می‌شدند.

اما این دولت‌مندی به آن معنا نیست که آن‌ها چیز زیادی برای خرج کردن داشتند. دست‌مزد زنان شاغل بسیار کم‌تر از مردان بود و برای زنان متاهل نیز برداشت از بودجه‌ی خانواده کارچندان آسانی نبود. در نتیجه انجمن‌ها همیشه این موضوع را در نظر می‌گرفتند که بسیاری از اعضا ممکن است با محدودیت‌های

1. Norske Kvinners Sanitetsforening (1896)

۲. Landskvindestemmeretsforeningen (۱۸۹۸) گینا کروگ، فردریکه ماریه کوام، بتزی شلسبرگ و فردریکه مورک از موسسان این انجمن بودند.

3. Otto Blehr (1847-1927)

۴. Anna Backer (۱۸۶۸-۱۹۴۲): آنا باکر در دوره‌ی مدیر شورای ملی زنان نروژی و دبیر شورای بین‌المللی زنان بود.

5. Nico Hambro (1861-1926)

اقتصادی مواجه باشند. ما می‌توانیم از این نوشته مارتا رولستاد<sup>۱</sup> - که معلم بود- دریابیم وضعیت سخت اقتصادی چگونه بوده است هنگامی که او از اعضای انجمن درخواست می‌کند تا حق عضویت‌شان را بپردازند: «پول نداریم یعنی چه؟ از لباس و کفش و خورد و خوراک بزنید. از خرج خانه حرف نمی‌زنم، اما سرگرمی‌های گران را کنار بگذارید و کمی پس‌انداز کنید. بعد می‌بینید که به اندازه‌ی حق عضویت‌تان باقی مانده است بدون آن‌که خودتان متوجه شوید.»

بخشی از زنان فعال جنبش زنان، بیشتر از بین معلمان، روزنامه‌نگاران، کارمندان تلگراف‌خانه‌ها و پزشکان، «خودکفا» بودند. اینها از جمله مشاغلی بودند که به تازگی درهای خود را برای زنان طبقه متوسط باز کرده بودند. برخی از این زنان نیز در شغل‌هایی کاملاً تازه جای گرفته بودند، مثلاً بتزی شلسبرگ در درمان نخستین زنی در سراسر نروژ بود که به عنوان بازرس کارخانه مشغول به کار شد و برتا استوسلاندا<sup>۲</sup> رییس اداره ثبت احوال بود که خود در راه‌اندازی آن مشارکت داشت. آن تعداد کم زنان متاهل که شاغل نیز بودند، در برخی موارد با شغل خود شناخته می‌شدند. به این ترتیب که در ادای نام آن‌ها عنوان شغل‌شان پیش از نام‌شان می‌آمد به ویژه زمانی که آن‌ها درجه‌ی دانشگاهی نیز داشتند. در غیر این صورت یک زن متاهل با نام خودش خطاب می‌شد و البته عنوان «خانم» پیش از نام می‌آمد. زنان فعال در جنبش زنان بسیار مراقب بودند که از عنوان خانم و دوشیزه غافل نمانند. احتمالاً به این دلیل که زنان متاهل از مجرد تشخیص داده شوند. در مجموع از میان ۴ انجمن زنان در ۴ شهر می‌توان دید که در سال ۱۹۱۳ حدود دوسوم از اعضای هیات مدیره را زنان متاهل و تنها یک سوم را زنان مجرد تشکیل می‌دادند، در حالی که در جامعه و در میان گروه سنی بالای ۲۵ سال تعداد زنان مجرد بسیار بیشتر از زنان متاهل بود.

### تعلقات سیاسی

به لحاظ سیاسی جنبش حقوق زنان از آغاز به حزب چپ نزدیک بود. در سال‌هایی که از آن سخن می‌گوییم همچنان بسیاری از رهبران و مدیران انجمن‌ها از اعضای

1. Martha Rovelstad (1871-1954)

2. Bertha Stousland

حزب چپ بودند. این به گرایش راندی بلهر مدیر، و اُدل لامپه<sup>۱</sup> جانشین مدیر انجمن زنان مربوط بود. افراد سرشناسی چون گینا کروگ و بتزی شلسبرگ هم در انتخابات جانب حزب چپ را می‌گرفتند. اما زنان جریان راست نیز در این دوره وارد انجمن شده بودند. معروف‌ترین آن‌ها آنا روگستاد<sup>۲</sup> بود. هم‌زمان زمینه‌ی سیاسی در نروژ دستخوش تغییر بود. حزب چپ به سمت مرکز متمایل شده بود و حزب کارگر<sup>۳</sup> کم‌کم جانشین حزب چپ رادیکال می‌شد.

اما اعضای رادیکال هم در انجمن زنان نروژی دیده می‌شدند. برخی از آن‌ها با حزب یوهان کاستبرگ، کارگران دموکرات<sup>۴</sup>، همراهی می‌کردند. در برخی از شهرها مثل استاوانگر<sup>۵</sup> و فردریکستاد تمام اعضای انجمن‌ها از رادیکال‌ها بودند. در استاوانگر، انجمن تحت رهبری آنا یوستین<sup>۶</sup> همسر سوسیال‌دموکرات معروف، یوهان یوستین<sup>۷</sup> بود. این انجمن با چنین شعارهایی صف‌آرایی می‌کرد: «زنان متاهل در عین حال که سخت به کار خانه و بچه‌داری مشغول هستند، پیش از خریدن هر چیزی مدام باید با خود کلنجار روند و دوشیزگانی که به کاری بیرون از خانه مشغول هستند تنها می‌توانند احتیاجات ضروری خود را برآورند چرا که کار زن‌ها درآمد ناچیزی دارد.»

در فردریکستاد، انجمن دیگری به نام انجمن زنان لیبرال توسط چپ‌های رادیکال راه‌اندازی شد. این انجمن از دل جنبش نوجوانان پرشور سربرآورد و همان‌طور که انتظار می‌رفت دو رهبر نخست آن از فعالان گروه‌های محلی در هیما<sup>۸</sup> بودند. این انجمن به‌طور ویژه‌ای بر این موضوع تمرکز کرده بود که زنان

1. Aadel Lampe (1857-1944)

۲. Anna Rogstad (۱۹۳۸-۱۸۵۴)؛ آنا روگستاد، آموزگار، سیاستمدار و نویسنده و از شخصیت‌های کلیدی در مبارزه برای کسب حق رای زنان بود. او همچنین نخستین انجمن معلمان زن را در نروژ (۱۹۱۲) بنا نهاد.

۳. Arbeiderpartiet؛ حزب سوسیال‌دموکرات نروژ در سال ۱۸۸۷ برای سازمان‌دهی جنبش‌های کارگری و مدیریت نیروی کارگران تأسیس شد. در ۱۹۲۵ به قدرت رسید و تا ۱۹۶۵ بر سر کار بود. بار دیگر در ۱۹۷۱ به قدرت رسید و تا ۲۰۱۳ جز یکی دو سال همواره دولت را در اختیار داشت.

۴. Arbeiderdemokratene؛ یوهان کاستبرگ این حزب را در اوایل قرن بیستم با ایدئولوژی غیرسوسیالیستی بنیان نهاد. این حزب بارها تغییر منشی و نام داد و در ۱۹۳۶ منحل شد. این حزب معمولاً یکی دو و گاهی ۴ تا ۶ نماینده در مجلس داشت.

۵. Stavanger؛ چهارمین شهر بزرگ نروژ در جنوب‌غربی این کشور است.

6. Anna Gjøstein (1869-1956)

7. Johan Gjøstein (1866-1935)

۸. Heimatt؛ شهر کوچکی در جنوب استاوانگر

طبقه‌ی کارگر را با خود همراه کند. اما این تنها شهر در سراسر کشور بود که دو انجمن زنان در آن فعال بودند. انجمن زنان فردریکستاد و حومه دو هفته پس از انجمن زنان لیبرال تاسیس شد تا توازن برقرار شود. این انجمن جدید اعضای خود را از لایه‌های بالای جامعه جذب می‌کرد و واضح است که محافظه‌کارتر بود. با وجود اختلافات طبقاتی و تعلقات سیاسی متفاوت، این دو انجمن بیشترین همکاری را بر سر موضوعات مشترک داشتند و این تفاوت‌ها باعث نشد اهداف آن‌ها چندان از هم متفاوت باشد که نتوانند با چند انجمن و گروه دیگر بر سر مشترکات خود ائتلاف کنند. آن‌ها شورای زنان فردریکستاد و حومه را تاسیس کردند که به عنوان شاخه‌ای از شورای ملی زنان سال‌های سال همکاری ثمربخشی با یکدیگر داشتند.

### سازمان‌دهی و همکاری

رسیدن به سطح مناسبی از همکاری میان انجمن‌های زنان در شهرهای مختلف کار چندان آسانی نبود. در واقع یک تشکیلات ملی برای انجمن‌های زنان در کشور وجود نداشت. هر انجمن یک تشکل مستقل و گسسته از دیگر انجمن‌ها بود. درست است که یکی از این انجمن‌ها انجمن زنان نروژی نام داشت، اما در حقیقت، آن انجمنی محلی در کریستیانیا بود با اعضای که برخی از آن‌ها از نقاط دیگر کشور بودند. از این لحاظ در مقایسه با دیگر کشورهای شمال اروپا وضعیت ویژه‌ای در نروژ حاکم بود. در نروژ، انجمن زنان حزب کارگر در ۱۹۰۱ شکل گرفته بود. تشکل «خانه‌های برقرار»<sup>۱</sup> در ۱۹۱۵ یک انجمن ملی تشکیل داده بود و گروه‌های زنان دهقان در سال ۱۹۲۵ صاحب یک مدیریت مرکزی شده بودند. شورای ملی زنان نروژی در جشن ۲۵ سالگی خود در ۱۹۲۹ در برگیرنده‌ی تمام ۲۴ سازمانی بود که به عنوان شورا و به نام زنان در سراسر کشور فعالیت می‌کردند. اما انجمن‌های زنان تا پیش از سال ۱۹۴۶ به سازمانی یک‌پارچه در سراسر کشور بدل نشدند. این موضوع زمانی بیشتر قابل تامل است که بدانیم انجمن‌های خواهر در تمام کشورهای دیگر اسکاندیناوی، انجمن‌هایی ملی بودند.

۱. Hjemmenes Vel؛ نخستین تشکل زنان خانه‌دار در سراسر اروپا بود که در سال ۱۸۹۸ در نروژ تاسیس شد. این انجمن در ۱۹۷۰ منحل شده‌است

چرا متشکل کردن انجمن‌های زنان در نروژ زیر چتر تشکیلاتی سراسری تا این اندازه دشوار بود؟ پاسخ را نه تنها در درگیری میان مرکز و حومه باید جست، بلکه در رابطه‌ی شورای ملی زنان نروژی و موقعیت ضعیف انجمن‌ها در ۱۹۱۴ و سال‌های پس از آن، شرایط دشوار اقتصادی و مشکلات عضوگیری ناشی از آن باید پی گرفت.

درگیری میان مرکز و حومه موضوعی کاملاً روشن است که از سال‌های ۱۸۸۰ جریان داشته است. انجمن زنان برگن و نیز تروندهایم به عنوان شعبه‌هایی از انجمن زنان نروژی در سال ۱۸۸۵ تاسیس شدند، با این چشم‌انداز که انجمن کریستیانیا سازمان مرکزی خواهد بود. شعبه‌ها می‌بایست حق عضویت سنگینی به سازمان مرکزی پرداخت می‌کردند بدون آن‌که در ازای آن، چیزی را که می‌خواستند، دریافت کنند. آن‌ها ناخشنودی خود را از این وضعیت اعلام کردند و خواستار موقعیت هم‌ارز با سازمان مرکزی در رابطه‌ای سه‌گانه میان کریستیانیا، برگن و تروندهایم شدند. اما انجمن زنان نروژی این خواسته را نپذیرفت و همین مساله باعث خروج انجمن برگن و تروندهایم از تشکیلاتی شد که در آن به عنوان شعبه‌ای از سازمان مرکزی شناخته می‌شدند. ظاهراً این طور به نظر می‌رسد که حاصل انشعاب برای زنان تروندهایمی رهایی از احساس سرسپردگی در قالب شعبه‌ای از انجمن زنان نروژی بود. پس از آن تمام انجمن‌های زنان مراقب بودند تا گرفتار شرایط مشابهی نشوند. هیچ زنی حاضر نبود عضو انجمنی باشد که تداعی‌کننده انجمن زنان کریستیانیا به عنوان یک قدرت بالاسری باشد. همچنین هیچ کس مایل نبود وقت و پول صرف سازمانی کند که به چیزی بیرون از فعالیت‌های محلی و منطقه‌ای مشغول است.

با این حال بسیاری به مزایای وجود یک تشکیلات مشترک پی برده بودند و تلاش‌هایی برای تاسیس آن در سال‌های ۱۸۹۸، ۱۹۱۶، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ انجام دادند؛ پیش از آن‌که نهایتاً در سال ۱۹۴۶ این ایده محقق شود. نخستین نمود این آرزو در ۱۸۹۸ و در نشست سراسری جنبش زنان در برگن بروز کرد. آنا یوستین از استاوانگر در این نشست با طرح تاسیس انجمن سراسری تحت یک برنامه‌ی روشن برای برابری تمام گروه‌های زیر مجموعه، پیش‌قدم شد. او اهداف کلی را در یک پاراگراف به این شرح پیشنهاد داده بود: «هدف انجمن سراسری، تلاش

در جهت آزادی زنان برای کسب موقعیت‌های برابر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با مردان است.» اما طرح آنا یوستین در میان مخالفت‌ها و پراکندگی آرای جنبش زنان به شکست انجامید. در همین سال گروهی از زنان از «انجمن حق رای زنان» جدا شده و به جای آن «انجمن سراسری حق رای زنان» را بنیان نهاده بودند. فضا به شدت تند شده بود و رهبران اصلی، چون فردریکه ماریه کوام و گینا کروگ به پیشنهاد آنا یوستین وقعی ننهادند.

در عوض، شورای ملی زنان نروژی (NKN) در ۱۹۰۴ تاسیس شد. NKN یک «چتر» سازمانی بود، یک انجمن گسترده از تمامی انجمن‌ها و اتحادیه‌ها بدون رویکرد فمینیستی، که یک شعار مشخص داشت: «از دیگران انتظار داری در برابر تو چه کنند؟ این همان چیزی است که تو در برابر آن‌ها انجام خواهی داد.» تحت این شورا تمام انجمن‌های زنان سازمان‌دهی شدند. شورای ملی زنان نروژی جزئی از سازمان جهانی ICW بود، اما شکل سازمانی آن لااقل در شمال اروپا منحصر به فرد بود. در کنار سازمان‌های عضو چتر مجموعه‌ای از شوراهای محلی زنان نیز وجود داشت که تعداد آن‌ها در ۱۹۲۹ به ۴۲ شورا می‌رسید. اینها به نوبه‌ی خود چترهای محلی بودند که زنان از انجمن‌های مختلف محلی و نیز از «انجمن زنان» زیر سایه‌ی آن گرد می‌آمدند.

شوراهای محلی اغلب فعال بوده و از نفوذ و اعتباری در شهرداری‌ها نیز برخوردار بودند. آن‌ها به اموری اشتغال می‌ورزیدند که عواید بسیاری را در قالب نتایج واقعی و روابط گسترده نصیب آن‌ها می‌کرد. موقعیت استوار شورای ملی زنان و نوع سازمان‌دهی ویژه‌اش موجب شد تا کمبود یک انجمن سراسری فعال در حقوق زنان چندان که باید به چشم نیاید. حتا به تشکیل انجمن سراسری حقوق زنان به چشم یک تهدید برای شورای ملی زنان نگریسته می‌شد، چرا که می‌توانست در جذب عضو و نیز منابع مالی به رقیبی برای شورای ملی بدل شود. وقتی به انتخاب بین دو گزینه‌ی شورای ملی زنان و انجمن سراسری مبارزه برای حقوق زنان نگاه می‌کنیم، در می‌یابیم که در اثر بروز این تهدیدها، بیشتر مردم شورای ملی زنان را انتخاب می‌کردند.

تا سال ۱۹۱۳ این موضوع اهمیت زیادی نداشت. هر انجمنی کار خودش را می‌کرد، دست‌آوردها و فعالیت‌های سازگار با نیاز و عرف محلی خود را داشت. به



علاوه انجمن‌ها نشریه‌ی نی لاندۀ را داشتند که مباحث مشترک و نیز اطلاع‌رسانی در آن انجام می‌شد. بعد از ۱۹۱۳ وقتی جنبش زنان رو به افول گذاشته بود، کمبود یک سازمان سراسری به صورتی جدی نمایان شد. هیچ مرجع مرکزی‌ای نتوانست انجمن‌ها را گرد هم نگه دارد، آن‌ها را در بالا رفتن از دامنه‌های پرشیب فعالیتی که به آن مشغول بودند یاری کند، وقتی در جذب اعضای جدید به مشکل بر می‌خوردند؛ مراقب تداوم فعالیت آن‌ها باشد، یا با در اختیارنهادن منابعی به آن‌ها کمک کند و در شرایط بحرانی به فریادشان رسد. حتا زمانی که یک انجمن، دیگر نمی‌توانست ادامه دهد و می‌خواست کارش را زمین بگذارد، جایی نبود که این موضوع به آن گزارش شود و البته این موقعیت برای بسیاری از آن‌ها پیش آمد.

### یک رییس می‌میرد

هنگامی که در ۱۹۱۶ گینا کروگ، جلوه و نماد جنبش زنان، درگذشت، کمبود یک مدیریت مرکزی بیشتر و جدی‌تر به چشم آمد. همچنین در پی مرگ کروگ نشریه‌ی نی لاندۀ که او سردبیرش بود بخشی از سرفصل‌هایی را که مخاطبان گسترده‌اش را راضی نگه می‌داشت، از دست داد. نی لاندۀ نخستین بار در ۱۸۸۷ منتشر شد. این نشریه گزارش‌های سالانه و صورت‌جلسات انجمن‌های مختلف را منتشر می‌کرد. مصوبات، فراخوان‌ها و اعلان‌های هر انجمن نیز در همین نشریه به چاپ می‌رسید. این نشریه همچنین محلی برای طرح مباحث روز زنان، نقد ادبی و بررسی و مطالعه‌ی جنبش زنان در سراسر جهان بود. اولوگ لوکن<sup>۱</sup> از انجمن زنان تروندهایم درباره‌ی این نشریه می‌نویسد: «نی لاندۀ یک سازمان پیشرو در موضوع زنان، پیک ویژه گینا کروگ و قوی‌ترین اسلحه‌ی او در این مبارزه‌ی بزرگ بود.» گینا کروگ پیشگام تشکیل انجمن زنان نروژی، انجمن حق رای زنان، انجمن سراسری حق رای زنان و شورای ملی زنان نروژی بود. او رهبری انجمن حق رای زنان و شورای ملی زنان نروژی را نیز برعهده داشت. هیچ کس در این تردید نداشت که او در مقام ریاست جنبش زنان نروژ بود. مرگ او در ۱۹۱۶ و در پی یک بیماری طولانی برای همگان ضربه‌ی بزرگی محسوب می‌شد. دل‌تنگی برای او احساس گریزناپذیر مشترکی بود. او همواره خط مشخصی داشت و آن را به

۱. Olauq Løken (۱۹۲۵-۱۸۵۴) نویسنده، روزنامه‌نگار و فعال جنبش زنان

روشنی اظهار می‌کرد. اولاً لوگ لوکن درباره او می‌نویسد: «آنچه بر سر راه ما قرار می‌گرفت و بسیاری از ما را نگران می‌کرد، برای او شوخی‌ای بیش نبود. او ناممکن نمی‌شناخت و چه زیرکانه و با حرارت کارزار را پیش می‌برد.»

پس از مرگ گینا کروگ تلاش‌هایی برای ادامه‌ی کار نی‌لانده هم در نشریه و هم در انجمن زنان نروژی انجام شد. انجمن در ۱۹۱۷ تصمیم گرفت کار انتشار را با سردبیری فردریکه مورک<sup>۱</sup> از سر بگیرد. اما مساله دشوارتر از آنی بود که تصور می‌شد. مدیریت انجمن به ۸۲۱ مشترک نشریه امید بسته بود، اما شمار واقعی مشترکان نیمی از این تعداد بود. در واقع گینا کروگ همچنان به فرستادن نشریه برای کسانی که از سال ۱۹۱۱ به بعد دیگر مشترک نشریه نبودند و پولی برای آن پرداخت نمی‌کردند ادامه داده بود. در بین آن‌ها احتمالاً کسانی بودند که گه‌گاه چیزی برای نشریه می‌نوشتند، اما کسانی هم بودند که یا توان پرداخت نداشتند یا موضوع از اساس برایشان جالب نبود. در دور جدید انتشار نشریه آن‌ها به درخواست برای اشتراک دوباره پاسخ منفی دادند چون از آن‌ها خواسته شده بود هزینه اشتراک سال‌های گذشته را بپردازند.

### میراث آیدس وول

در ۱۹۱۹ بحران در اوج بود. شمار اعضای ثابت انجمن‌ها به حداقل رسید و هم‌زمان قحطی، هزینه‌ها را در همه‌ی زمینه‌ها افزایش داد. هزینه‌های جاری تا ۶ برابر افزایش پیدا کرد. انجمن به هر حال تلاش می‌کرد تا در برابر بحران مقاومت کند. فردریکه مورک و راندی بلهر جسورانه می‌جنگیدند. با این حال کاملاً دور از ذهن بود که آن‌ها بتوانند با این شرایط ادامه بدهند اگر ناگهان پولی از آسمان نمی‌رسید. در همین سال انجمن ۳۳ هزار کرون از مزرعه‌داری به نام آگنس لیه<sup>۲</sup> و یک رییس پست‌خانه به نام الن شیوتز<sup>۳</sup> در آیدس وول به ارث برد. این پول که در تمام این سال‌ها از آن به عنوان «میراث آیدس وول» یاد می‌شود به ۶ هزار کرون اضافه شد که انجمن از گینا کروگ به ارث برده بود. در مجموع دارایی انجمن به ۳۹ هزار کرون رسید. این مبلغ در سال ۱۹۹۴ [سال نوشته شدن کتاب - م.] برابر با ۵۰۰

1. Fredrikke Mørck (1861-1934)

2. Agnes Lie (1852-1915)

3. Ellen Schiøtz

هزار کرون است که سرمایه‌ی بزرگی برای یک انجمن کوچک محسوب می‌شود. آگنس لیه صاحب مزرعه و گاموت<sup>۱</sup> بود و در آنجا دهقانی می‌کرد. در آنجا او با دوست صمیمی‌اش الن شویتز که ابتدا کارمند ساده‌ی پست و سپس رییس پست‌خانه‌ی آیدس‌وول بود، می‌زیست. این دو زن کارهای مزرعه را تقسیم و آن را به یک مزرعه‌ی نمونه بدل کرده بودند و رابطه‌ی عاطفی عمیقی با حیواناتی داشتند که خود پرورش داده بودند. آن‌ها همچنین در جنبش زنان نیز فعال بودند. الن شویتز رهبری شورای زنان رومریکه<sup>۲</sup> و اودالن<sup>۳</sup> را برعهده داشت و از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۶ مسوول دبیرخانه‌ی شورای ملی زنان بود. آگنس لیه نیز از اعضای نخستین محفل بحث خصوصی اسکولد بود و او بود که نام نی لاندن را برای نشریه‌ی زنان یافته بود. این مزرعه‌داران و گاموت در طول زندگی گینا کروگ از دوستان خوب او به شمار می‌رفتند.

آگنس پیش از مرگ در وصیت‌نامه‌اش حق بهره‌برداری از مزرعه را به الن داده بود. بنا بر این وصیت‌نامه، بعد از مرگ الن می‌بایست نیمی از ارزش مزرعه به انجمن زنان نروژی برای حمایت در شرایط بحرانی اختصاص می‌یافت و نیم دیگر آن به نشریه‌ی نی لاندن می‌رسید، به شرطی که گینا کروگ همچنان سردبیر این نشریه باشد. در غیر این صورت این سهم به انتخاب الن شویتز به یکی از سازمان‌های حقوق زنان تعلق می‌گرفت. الن تصمیم گرفت حق مالکیت نامحدود نیمه‌ی دوم را در اختیار انجمن زنان نروژی در کریستیانیا قرار دهد. به این ترتیب انجمن پولی در اختیار داشت تا به فعالیت در شرایط دشوار آینده ادامه دهد.

## چالش‌ها در جنگ و بحران

سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ دوران شکوفایی نروژ بود. توسعه‌ی صنایع، شهرسازی و نوسازی اجتماعی از مشخصه‌های اصلی این دوران است و در اثر رشد خوب اقتصادی، مجموعه‌ای از امکانات زیست رفاهی به جامعه عرضه می‌شد. خوش‌بینی و امید به آینده بسیار زیاد بود. بهار و تابستان ۱۹۱۴ فرصتی بود تا

1. Vegamot

۲. Romerike؛ منطقه‌ای در شرق نروژ نزدیک اسلو؛

۳. Odalen؛ شهر کوچکی در نزدیکی اسلو که امروز به دو شهرک به نام‌های اودال جنوبی و اودال شمالی تقسیم شده‌است.

مردم جشن باشکوه و پرزرق و برقی را به افتخار صدمین سال تصویب قانون اساسی و استقلال نروژ در منطقه‌ی فروگنر<sup>۱</sup> در اسلو برگزار کنند. در این جشن نمایشگاه‌ها در غرفه‌ها و سالن‌ها برقرار بود و گلدسته‌ها و دریاچه‌های کوچک مصنوعی که تصویر پل‌ها و شادی مردم در آن بازتابیده می‌شد شهر را آراسته بود. از فراز میزهای مهمانی و صندلی‌های سخن‌رانی، کلماتی زیبا سرشار از امید به آینده، خوشبختی نزدیک و توسعه‌ی پایدار بر سر مردم فرومی‌بارید. فعالان جنبش زنان نیز این جشن‌های باشکوه را همراهی می‌کردند.

در چهارم آگوست ۱۹۱۴، جنگ جهانی خیال‌نازک مردم را درید و خوش‌بینی به آینده در مذاب اضطراب و ناامنی حل شد. نروژ در جریان جنگ جهانی اول اعلام بی‌طرفی کرد، با این حال از رهگذر جنگ تورمی افسارگسیخته دامن کشور را گرفت. بسیاری از مردم کمبود، جیره‌بندی و بحران را لمس کردند. در فاصله‌ی دو جنگ نیز مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، بیکاری و فقر گریبان مردم را رها نکرد. این مسائل تمام حوزه‌هایی را که زنان دل‌مشغول آن بودند تحت تاثیر قرار داد، آن‌هم درست لحظه‌ای که زنان خود را آماده برداشت از مزرعه‌ی سال‌ها تلاش می‌کردند. محصولی که آن‌ها به شکل برابری با مردان در زندگی حرفه‌ای، مشارکت سیاسی و اجتماعی، «کار برای خانه و خانواده» به جای «خانه‌داری» و مباحث اخلاقی و معنوی کاملاً در دسترس خود می‌دیدند، ناگاه از مقابل چشم‌شان ناپدید می‌شد.

گینا کروگ در ۱۹۱۴ چنین نوشت: «خیزش زنان در نخستین گام، غریو نوجوانی بود که از زمینه‌ی زندگی برمی‌خاست. حالا هنگام کار است، کاری برای هر روز.» شاید بسیاری از زنان احساس می‌کردند برای این که بتوانند شهروندی‌شان را در زندگی واقعی به کار بندند، هنوز به زمان نیاز است و برای آن باید همچنان به مبارزه ادامه دهند. اما هیچ‌کس نمی‌توانست تصور کند این مبارزه چقدر طول خواهد کشید و «کاری برای هر روز» چقدر دشوار خواهد شد.

---

1. Frogner

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل دوم

برابری در زندگی حرفه‌ای

در ۱۹۱۱ ادل لامپه، عضو قدیمی هیات مدیره و دو دوره جانشین مدیر انجمن زنان نروژی، متقاضی شغلی به عنوان مدیر سازمان رسیدگی به امور فقرا شد، اما این موقعیت شغلی را به دست نیاورد. با این حال به جای این که کاملاً منصرف شود، مقاله‌ای در روزنامه‌ی نشانه‌های آینده<sup>۱</sup> نوشت و در آنجا این پرسش را طرح کرد که آیا اساساً می‌توان در چنین موقعیت کاری‌ای از وجود زنان بهره جست؟ سپس او به کنفرانسی با حضور شهردار در سازمان رسیدگی به امور فقرا دعوت شد. سخن‌رانی شهردار در این کنفرانس می‌تواند به خوبی رفتار رسمی را توضیح دهد: «قاعده‌ی من این نبوده است که زنی را استخدام نکنم. اما من دو داوطلب برای این شغل داشتم، یک زن و یک مرد و هر دو به یک اندازه ماهر. من مرد را ترجیح دادم.» ادل لامپه تسلیم شد اما انجمن زنان نروژی کوتاه نیامد. پرستش این بود: چرا زنانی که عمری را به صورت داوطلبانه و بدون دست‌مزد برای بهبود وضعیت فقرا کار کرده‌اند نباید به طور رسمی این شغل را داشته باشند و دست‌مزد دریافت کنند؟ گینا کروگ در نی‌لانده درباره این موضوع نوشت و انجمن حمایت‌هایی از سازمان رسیدگی به امور فقرا دریافت کرد و مدیریت سازمان بیانیه‌ای در این باره صادر کرد. سرانجام در فوریه ۱۹۱۶ پس از ۵ سال تلاش راگنا بوگه<sup>۲</sup> به عنوان نخستین زن، مدیریت سازمان رسیدگی به امور فقرا را برعهده گرفت.

۱. Tidens Tegn؛ روزنامه‌ای که از ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۰ در اسلو منتشر می‌شد.

حق تحصیل و اشتغال زنان برای انجمن زنان نروژی از ابتدای تاسیس اهمیت بسیاری داشت. بر مبنای طرحی از سال ۱۸۸۴ انجمن تلاش داشت تا دسترسی زنان را به همه‌ی مشاغلی که زنان توان‌مندی و استعداد شکوفایی در آن‌ها را دارند، فراهم کند. این مساله در پایان دهه‌ی ۱۸۸۰ برای انجمن یک اولویت محسوب می‌شد. طی اصلاحات عملی تلاش برای بهبود و درمان فقر در میان زنان نروژی نیز به موضوعی مورد توجه تبدیل شد، به ویژه ایجاد سازوکاری که بتواند منبع درآمد برای زنانی تامین کند که مورد حمایت و مراقبت قرار نمی‌گرفتند، به این خاطر که نخواستند ازدواج کنند یا فرصت ازدواج نداشتند. جمعیت زنان در مقایسه با مردان بسیار بیشتر بود و در سال ۱۹۰۰ تنها کم‌تر از نیمی از زنان بالای ۱۵ سال ازدواج کرده بودند.

در عمل بر ضرورت تامین منبع درآمد برای زنان بی‌سرپرست اتفاق نظر وجود داشت. اما در موارد دیگر دیدگاه غالب این بود که زن‌ها وظایف مشخص خود را در خانه دارند. تعداد کمی از زنان که توانایی‌ها و آرزوهای غیرمعمول داشتند، خود را از این قاعده متمایز می‌کردند. از سال ۱۹۱۲ قانون، حق دست‌یابی زنان به مسوولیت‌های بالا در مشاغل کلیسا و مشاغل دولتی و عمومی را تضمین می‌کرد، با این حال مسوولیت‌های بالا در دولت برای مردان در نظر گرفته می‌شد و زنان در روند استخدام برای این موقعیت‌ها به صورت خودکار حذف می‌شدند. در مشاغل دیگر نیز ورود زنان سخت بود. محدوده‌ی کار زنان و مردان کاملاً از یک‌دیگر تفکیک شده بود. یک تصویر کلی در سال ۱۹۳۰ از مشاغل مشترک بین زنان و مردان، نشان می‌دهد که کم‌تر از ۲ درصد از تمام زنان بزرگ‌سال شاغل و حقوق‌بگیر در این مشاغل مشترک کار می‌کردند. زنان یا به کارهای ویژه‌ی زنان می‌پرداختند یا در موقعیت‌های زیردست کار می‌کردند و در هر دو مورد دست‌مزد خوبی به آن‌ها پرداخت نمی‌شد. انجمن زنان نروژی به عنوان سازمانی که طبیعتاً این موضوع مورد توجه‌اش قرار می‌گیرد، وظیفه خود می‌دانست تا مراجع ذی‌صلاح را برای ارائه‌ی عملی حقوق قانونی نوظهور تحت فشار قرار دهد. به همین دلیل موضوعاتی که به محرومیت از مشاغل یا سمت‌های شغلی مربوط می‌شد، حوزه‌ی کاری مهمی برای انجمن‌ها به شمار می‌رفت.

انجمن زنان یک نگاه دوطرفه برای اثرگذاری بر فرایند استخدام داشت. از یک



سو آن‌ها می‌خواستند از وجود سازوکارهای منصفانه در بررسی درخواست‌های کاری زنان مطمئن شوند؛ این‌که مهارت و توان‌مندی‌ها در ارزیابی درخواست‌های کاری لحاظ شود نه جنسیت. از سوی دیگر و علاوه بر ضرورت ارزیابی منصفانه، جنبش زنان معتقد بود این نکته اهمیت اساسی دارد که زنان بتوانند حوزه‌هایی را نمایندگی کنند که نسبت به آن تسلط ویژه، توان‌مندی و تجربه دارند، چنان که این توان‌مندی‌ها بتواند آن‌ها را در فعالیت‌های مشترک‌شان قوی‌تر کند؛ مثلاً کار کردن در نقش پلیس زن که موضوعی پرشور در جریان جنبش زنان بود به علاوه تلاش‌های پایدار برای استخدام زنان بیشتری در شغل معلم ارشد. مردم به این تفکر نزدیک شده بودند که آزادی زنان برای ورود به حوزه‌های گسترده‌تر و حتی غیرمرسوم اجتناب‌ناپذیر است. نی‌لانده از پیگیری این موضوعات کوتاه نمی‌آمد و با خوشحالی نظاره‌گر بود که زنان در حوزه‌های جدیدی مشغول به کار می‌شدند، مثلاً برخی از زنان به عنوان مامور کنترل بلیط به استخدام تراموای شهری درآمدند. اما در فعالیت‌های روزانه، انجمن زنان نروژی بر حوزه‌هایی مانند مراقبت و نگهداری، بهداشت و سلامت، آموزش و تحصیلات تمرکز کرده بود. از آنجا که اختلاف با کارفرمایان بیشتر بر سر مشاغلی با مسوولیت‌های سنگین و موقعیت‌های بالادستی بروز می‌کرد، درگیری‌ها بیشتر در تضاحب راس هرم کاری خود را نشان می‌داد. انجمن معتقد بود که اتفاقاً باید برای ورود زنان به مشاغل حساس تلاش کرد.

دوران جنگ جهانی اول به دلیل تقاضای بالای نیروی کار، دورانی بسیار درخشان برای اشغال زنان بود. این بختی یگانه برای زنان بود و شمار بسیاری از زنان وارد مشاغلی شدند که پیش از آن تنها مردان آن‌ها را اشغال کرده بودند. «روسای مرد باید عادت مالوف و مادرزادی ناسازگاری با جنس دیگر را فراموش کنند.» این اظهار نظری از ادل فالک<sup>۱</sup>، یک کارگر زن در اداره‌ی پست بود. در ۱۹۱۳ پائولینه بیورنستاد<sup>۲</sup> به سمت معلم ارشد در مدرسه‌ی توین گمارده شد. در ۱۹۱۹ آنا سنتنه<sup>۳</sup> همین سمت را در مدرسه‌ی ساگنه اشغال کرد. کریستینه

1. Edel Falck

2. Pauline Bjørnstad

3. Anna Sethne (۱۸۷۲-۱۹۶۱) آنا سنتنه رابه دلیل اقدامات پیشروانه، منشا تحول در شیوه‌ی آموزش و پرورش نروژی دانسته‌اند.

بون‌نویه<sup>۱</sup> در سال ۱۹۱۴ نامزد عنوان استاد ویژه‌ی جانورشناسی شد. دو سال بعد از آن الِن گلدیش<sup>۲</sup> به تدریس رادیوشیمی اشتغال یافت. در همان سال نی لاندِه به افتخار نانا میر<sup>۳</sup> به عنوان نخستین زنی که به مقام ریاست بخش منصوب شده بود؛ جشن گرفت و در ۱۹۱۷ هِلگا هِلگسن<sup>۴</sup> بازرس دولتی مدارس آشپزی شد. باید توجه داشت که این انتصاب‌ها خودکار انجام نمی‌شد. مبارزه‌ی بی‌امانی برای موضوعاتی بسیار در جریان بود و انجمن در بسیاری از این مبارزات هم شکست می‌خورد.

در درمانگاه تازه تاسیس زنان در اسلو به سال ۱۹۱۴ لوئیسِه ایساکسن<sup>۵</sup> که پزشکی متبحر بود در رقابت بر سر یک موقعیت شغلی با مردی که تجربه و سابقه‌ی کار کم‌تری داشت، حذف شد. مدیر بیمارستان ملی، سیندینگ لارسن<sup>۶</sup> و نیز پزشک ارشد درمانگاه پروفوسور برانت<sup>۷</sup> جانب پزشک مرد را گرفتند. برانت در بیانیه‌ای خطاب به بخش نوشته بود: «درباره شایستگی این خانم به صورت عمومی برای شغل حساس مراقبت‌های هنگام زایمان و بیماری‌های زنان، نتیجه این بود که ایشان خود را به عنوان پزشک ذخیره مناسب نمی‌دانند. این نتیجه‌ی کاملاً طبیعی فرایندی بود که طی شد. در واقع تعادل بین خواست معنوی و نیاز فیزیکی‌ای که ضرورت چنین موقعیتی است، وجود نداشت. به نظر من زنان می‌توانند به خوبی به عنوان دستیار دوم یا سوم - در مواقعی که کاری مناسب با توانایی و استعداد ایشان وجود داشته باشد- کار کنند.» انجمن زنان نروژی به همراه سایر سازمان‌های زنان و پزشکان زن در مقابل این تبعیض مبارزه کرد. مبارزه‌ای که آن سال‌ها بی‌نتیجه ماند.

در سال‌های پس از جنگ نیز شرایط چندان بهبود پیدا نکرد. در ۱۹۳۳ انجمن زنان نروژی و دیگر سازمان‌های زنان پیکار دوباره‌ای را آغاز کردند. این بار

---

۱. Kristine Bonnevie (۱۸۷۲-۱۹۴۸) کریستینه بون‌نویه نخستین زنی است که در نروژ به عنوان پروفوسور دست یافته‌است.

۲. Ellen Gleditsch (۱۸۷۹-۱۹۶۸) الِن گلدیش دومین زنی است که در نروژ به عنوان پروفوسور دست یافته‌است.

3. Nanna Meyer

4. Helga Helgesen (1863-1936)

5. Louise Isachsen

6. Sinding Larsen

7. Brandt

ماجرا به یک موقعیت پزشکی در بیمارستان اوله‌ول<sup>۱</sup> مربوط می‌شد. کارگروه مالی شهرداری اسلو دکتر گوندرسن<sup>۲</sup> را پیشنهاد کرد، یک مرد. در حالی که شورای بیمارستان دکتر سائوس<sup>۳</sup> را توصیه کرده بود، یک زن. با فشار سازمان‌های زنان موضوع مدتی به تعویق افتاد. آنا هالورسن<sup>۴</sup> در نشریه‌ی حزب زنان اسلو نوشت: «ما نمی‌توانیم خود را از پی‌آمد سنگین این مساله خلاص کنیم که کسی با موقعیت و توانایی به مراتب بهتر مورد تبعیض واقع شود تنها به این دلیل که یک زن است.» اینگاسائوس سرانجام این سمت را در اختیار گرفت، اما شرایط و موضوع مبارزه در سال ۱۹۳۶ تفاوتی با آن‌چه در سال ۱۹۱۴ بود، نداشت.

### مبارزه با امتیازهای حمایتی

در تلاش برای دستیابی به شرایط برابر در زندگی کاری، همکاری‌هایی در مخالفت با قوانین خاص حمایتی از زنان در محیط‌های صنعتی نیز دیده می‌شد. جنبش کارگری به همراه چپ‌های رادیکال کارزاری در حمایت از زنان کارگر و خانواده‌های آن‌ها در برابر شرایط دشوار کارهای صنعتی آغاز کرد. در آن سوی این مبارزه سازمان‌های فعال حقوق زنان قرار داشتند. در نظر آن‌ها مهم‌ترین هدف برابری بود. زنان می‌بایست از حق آزاد انتخاب شغل همچون یک بزرگ‌سال مسوول، برخوردار باشند. آن‌ها همچنین نگران بودند که نتیجه‌ی قوانین حمایتی این باشد که زن‌ها امکان رقابت با مردان را در جست و جوی برخی مشاغل از دست بدهند و شغل‌های پر درآمد به انحصار مردان درآید.

در ۱۹۰۹ پیشنهاد تصویب قوانین حمایتی برای زنان شاغل در محیط‌های صنعتی پس از یک دوره‌ی طولانی بحث‌های داغ از سوی مجلس قانون‌گذاری رد شد. در ۱۹۱۵ این درخواست بار دیگر در چارچوبی محدودتر، طرح شد. موضوع این بار به ممنوعیت کار شبانه برای زنان مربوط می‌شد. شاخه‌ی زنان حزب کارگر موافق ممنوعیت کار شبانه بود. ۷۰ صنف و سازمان سیاسی با مجموع ۳ هزار

1. Ullevål
2. Gundersen
3. Saeves
4. Anna Halvorsen

۵. Oslo Kvinneparti: حزبی که زنان بیرون‌آمده از حزب چپ‌های لیبرال در ۱۹۲۸ بنا کردند. این حزب پس از شکست در انتخابات ۱۹۳۳ منحل شد.

عضو خواستار تصویب این قانون بودند. آن‌ها معتقد بودند که کار شبانه به معنای بهره‌کشی از توان و استعداد نیروی کار است به نحوی که سلامت جسمی و بنیان نهاد خانواده را تهدید می‌کند. آن‌ها همچنین مدعی بودند که این ممنوعیت شامل حال آن‌ها می‌شود و به همین دلیل است که آن‌ها تنها گروهی هستند که حق دارند در این موضوع اظهار نظر کنند. اما انجمن زنان نروژی به نوبه‌ی خود به شدت در مخالفت با این پیشنهاد فعال شد؛ به اعتقاد آن‌ها این پیشنهاد قانونی موقعیت زنان را در زندگی کاری تضعیف می‌کرد.

اگرچه این پیشنهاد تعداد کمی از زنان را در بر می‌گرفت، اما معنای نمادین عمیقی داشت و بحث‌ها درباره‌ی آن بالا گرفت. با این حال پیشنهاد به صحن مجلس نرفت و دلیل اصلی آن مقاومت زنان جنبش بود. در واقع نروژ و دانمارک از جمله معدود کشورهای اروپایی بودند که قوانین حمایتی‌ای از این دست در آن‌ها اجرا نشد. این بحث موجب تیرگی روابط میان زنان جنبش زنان و زنان جنبش کارگری شد و رابطه‌ی آن‌ها در درازمدت نیز بیشتر رو به تلخی گذاشت. چنان که آنا کاسپاری آگرهولت<sup>۱</sup> مورخ و عضو انجمن زنان نروژی در دهه‌ی ۱۹۳۰ می‌نویسد این ماجرا باعث شد که جنبش زنان از پیروزی خود چندان شادمان نشود.

زمانی که سازمان جهانی کار (ILO)<sup>۲</sup> در ۱۹۱۹ تاسیس شد، تلاش زیادی برای تصویب و اجرای قوانین حمایتی به کار بست و کشورهای عضو را برای دنبال کردن این قوانین تحت فشار زیادی قرار داد. در ۱۹۳۶ موضوع قوانین حمایتی بار دیگر در نروژ به بحث گذاشته شد، اما این بار قوانین حمایتی با مقاومت‌هایی در میان بخش‌هایی از جنبش کارگری نیز مواجه شد. روزگار بسیار بدی بود و شرایط برای زنان در فضای کار به مراتب بدتر نیز بود تا آنجا که آن‌ها می‌ترسیدند این قوانین حمایتی در مسیری نامنصفانه به کار بسته شود. در نتیجه پیشنهاد قوانین حمایتی این بار هم رد شد.

سال‌هایی که سرکیسه شل شده بود

در قرن نوزدهم دست‌مزد کم‌تر برای زنان موضوعی معمول بود. تصور بر این بود

1. Anna Caspari Agerholt (1892-1943)

2. International Labor Organization

که یک مرد باید یک خانواده را سرپرستی کند، در حالی که یک زن تنها مسوولیت خودش را دارد. از آن گذشته، فرض بر این بود که زنان نیازهای شخصی کمتری دارند. به هر حال آنها می‌توانستند خانه و لباس خود را مهیا کنند. از موضع فعالان حقوق زنان هم برابری در دست‌مزد چندان بهره‌ای برای زنان نداشت. از نظر آنها دست‌مزد برابر می‌توانست امنیت خاطر مردان را در برابر کاهش دست‌مزدشان تامین کند. از سوی دیگر دست‌مزد برابر می‌توانست رقابت با مردان را در کسب موقعیت‌های شغلی دشوارتر کند. نبرد بین زنان و مردان حروف‌چین از اواخر سال‌های دهه‌ی ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۸ مثالی از این دست است.<sup>۱</sup> نخستین بار در سال‌های پایانی قرن نوزدهم بود که برابری دست‌مزدها بین زنان و مردان به یک بحث اجتماعی تبدیل شد. اما در سال ۱۹۱۳ که انجمن‌های زنان در سراسر کشور از خواست کارکنان زن ادارات پست برای دست‌مزد برابر حمایت کرد، موضوع برابری دست‌مزدها به یک کارزار گسترده در جنبش زنان بدل شد.

سال‌های رونق بزرگ اقتصادی در خلال جنگ جهانی اول، به تقاضای بالای بازار برای نیروی کار زنان، به ویژه زنان تحصیل‌کرده، منجر شد. به همین دلیل زنان نیز فرصت چشم‌گیری برای تقاضای دست‌مزد مناسب پیدا کردند. سال‌ها بعد یک زن کارمند دولت در یادآوری آن روزها در نشریه‌ی زنان نروژی<sup>۲</sup> و در مقاله‌ای با عنوان «زنان در ادارات دولتی» نوشته بود: «چند سالی سرکیسه در سرزمین ما شل شده بود.» نتیجه‌ی این تنظیمات دست‌مزد در ۱۹۱۷ برای کارمندان پست، تلفن و تلگراف درخشان بود. آنها معترف بودند که آنچه رخ داد خوشحال‌کننده و در عین حال عجیب بود. آنها موافقت کامل را برای آنچه تقاضا کرده بودند، به دست آورده بودند. گروه‌هایی مثل ماماها و آموزگاران نیز به چنین موفقیت‌هایی دست یافتند. پس از آن که موضوع قوانین حمایتی برای زنان کاملاً رد شده بود، برابری دست‌مزدها در ادارات دولتی به تصویب رسید و زنان شاغل در ادارات دولتی در سال ۱۹۲۰ صاحب دست‌مزد برابر با مردان شدند.

۱. در این مبارزه تلاش مردان برای بیرون راندن زنان از شغلی مشترک نتیجه‌بخش نبود. زیرا کارفرمایان در هر هفته به یک مرد حروف‌چین یا کارگر چاپ‌خانه ۱۲ تا ۱۸ کرون دست‌مزد می‌دادند، اما زنان تنها ۳ تا ۹ کرون دریافت می‌کردند. همین مساله (هزینه‌ی کم‌تر نیروی انسانی) باعث می‌شد تا کارفرمایان به نظر کارگران مرد واقعی ننهند، اما همین که زنان خواستار دست‌مزد برابر شدند کفهی ترازو به نفع مردان سنگین شد.

2. Norske Kvinder

صورت‌جلسات و بایگانی انجمن زنان نروژی مربوط به این دوران از بین رفته است و بنابراین نمی‌توان تصویر نزدیکی از شیوه‌ی مبارزه‌ی انجمن برای برابری دست‌مزدها ارائه داد. اما می‌توان با اطمینان گفت که انجمن زنان و سایر سازمان‌های حقوق زنان در این پیروزی نقش داشتند و به ویژه نقش پشتیبانی نشریه‌ی نی‌لانده در این میان چشمگیر بوده است. تمام اتفاقات، نتایج و پیشرفت‌ها در جریان مبارزه در این نشریه منعکس می‌شد و گروه‌های مختلف زنان یک رسانه‌ی مشترک برای تعقیب مبارزه در اختیار داشتند. در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ نی‌لانده حتا به عنوان یک نهاد تصمیم‌ساز و یک مرکز تصمیم‌گیری برای انجمن ملی کارکنان زن تلگراف عمل می‌کرد، تا زمانی که این انجمن نشریه‌ی اختصاصی خود را منتشر کرد. کیتی بوگه<sup>۱</sup> فعال جنبش زنان و رهبر انجمن ملی کارکنان زن تلگراف معتقد بود که موفقیت‌های بزرگ کارکنان زن تلگراف در یک دوره‌ی بسیار کوتاه چند ساله مدیون یک مجلس پاسخ‌گو و حمایت‌های ارزشمند انجمن‌های زنان بوده است.

### ورق اقتصاد برگشت

کوتاه زمانی پس از جنگ جهانی اول، رکود شدید اقتصادی حاکم شد و عمر تمام امتیازاتی که زنان در دوران رونق اقتصادی در زندگی کاری به دست آورده بودند، پایان یافت. برای کارکنان بخش بازرگانی بحران در ۱۹۲۰ رخ نمود و کمی پس از آن برای آن‌ها که در حوزه‌های عمومی فعالیت می‌کردند. به زودی مشخص شد که دست‌مزد برابر تنها روی کاغذ وجود دارد؛ نه در عمل. پیشنهاد قوانین حمایتی به طور کامل فراموش شده بود، اما برابری در دست‌مزدها نیز عملاً اتفاق نیفتاده بود. عوامل دیگری در اجرا شدن آن دست داشتند که غلبه بر آن‌ها از اصل موضوع سخت‌تر بود. مثلاً در حوزه‌ی تلگراف مشخص شد که بیشتر زنان در پایین‌ترین موقعیت‌های کاری تمام طول زندگی خود را سپری می‌کنند، اما مردان این فرصت را دارند که از نردبان سلسله‌مراتب بالا بروند. در مدارس، انجمن‌های معلمان زن باید در برابر شهرداری‌ها، مقامات سیاسی و مدیران مدارس، نیروی زیادی را صرف حفاظت از حق برابری دست‌مزدها می‌کردند، در حالی که این

1. Kitty Bugge (1878-1938)

مساله یک قانون مصوب بود.

در جریان مبارزه‌ی برابری طلبانه و به‌ویژه مبارزه برای دست‌مزدهای برابر در سال‌های جنگ جهانی اول تا ۱۹۲۰ زنان جنبش بیشتر در موقعیت دفاعی قرار داشتند و دست‌مزد برابر چون یک خواست جدی زنان رنگ باخت. در انتخابات ۱۹۱۹ اسلو زنان با زیرکی در برنامه‌های خود تلاش برای دستیابی به دست‌مزد برابر را طرح می‌کردند، اما در انتخابات پس از آن این گزینه از برنامه‌های زنان حذف شد. سه همایش مسائل زنان که در همین دوران و در منطقه‌ی اسکاندیناوی برگزار شد، به روشنی تغییرات را نمایان می‌کند: در ۱۹۱۷ همایش استکهلم (سوئد) برگزار شد و موضوع اصلی آن دست‌مزدهای برابر بود که تمام انجمن‌های شرکت‌کننده را مکلف می‌کرد تا در تحقق آن تلاش کنند. در همایش هلسینکی (فنلاند) در ۱۹۲۴ این موضوع یک بار هم مورد بحث قرار نگرفت. به جای آن، شرکت‌کنندگان بیشتر دل‌مشغول این مساله بودند که حوزه‌های شغلی و فرصت‌های کسب و کار تازه‌ای را برای زنان پیدا کنند. شمار زنان جویای کار چنان افزایش پیدا کرد که در همایش اسلو در ۱۹۲۹ مهم‌ترین موضوع دفاع از حق داشتن کسب و کار زنان بود.

### دست‌مزد سرپرستی خانواده یا دست‌مزد برابر؟

درخواست دست‌مزد برابر با مقاومت محافظه‌کارانه و ضد فمینیستی مواجه بود. این مقاومت‌ها بیشتر همچون گذشته توجیه می‌شد: دست‌مزد زنان کم‌تر است نه تنها به دلیل این‌که زنان سرپرستی خانواده را بر عهده ندارند، بلکه اساساً آن‌ها نیاز شخصی چندانی نیز ندارند. برخی معتقد بودند زنان دست‌مزد خود را برای چیزهای مزخرف، آرایش و لباس خرج می‌کنند. نادیده گرفتن چنین توجیه‌هایی کار ساده‌ای بود. اما جنبش دست‌مزد برابر با انتقادهایی از سوی اعضای سازمان‌های جنبش زنان نیز مواجه بود. این انتقادهای از دل تضاد منافع زنان شاغل و زنان سرپرست خانوار برمی‌آمد.

از سال‌های ۱۸۸۰، فعالان جنبش زنان بر سر این موضوع توافق داشتند که ایجاد محل درآمد برای زنان مجرد یک وظیفه‌ی اصلی است. در طول این سال‌ها تا ۱۹۲۰ چنین به نظر می‌رسد که این مطالبه در مسیری نسبتاً منطقی و

رضایت‌بخش پی‌گیری شد. از سوی دیگر اقتصاد خانواده‌های عیال‌وار به شدت زیر فشار تورم سال‌های جنگ و سال‌های بعد از آن بود. زنان متأهل به زحمت هر روز را به روزی دیگر می‌رساندند. در سال ۱۹۱۹ کتی آنکر مولر<sup>۱</sup>، فعال حقوق کودکان و مادران، مدعی شد که زنان مجرد از مواهب جنبش زنان بی‌بهره مانده‌اند. مشغله‌ی ذهنی در آن روزگار این بود که چه زمان برابری حقوق به یک حقیقت تبدیل می‌شود. از سوی دیگر او معتقد بود: «... ما شاهد وضعیتی هستیم که شوهر و زن و کودک، در مجموع، درآمدها را برای گذران زندگی کمتر از درآمد یک زن مجرد تنها است.»

فردریکه مورک در سال ۱۹۱۸ این مساله را در نشریه‌ی نی‌لانده به بحث گذاشت. به عقیده‌ی او زنان غالباً وظیفه مراقبت و نگهداری را بر عهده داشتند. به طور سنتی نگهداری از پدران و مادران سال‌خورده نیز بر دوش دختران‌شان بود. از دیدگاه او دست‌مزد زنان بایست از پایین‌ترین تا بالاترین سطوح شغلی براساس خدمتی که ارائه می‌دهند، با دست‌مزد مردان همکارشان تراز می‌شد و دست‌مزد می‌بایست بر مبنای کار انجام شده تعیین می‌شد، نه بر اساس برنامه‌ی ازدواج یکی در آینده، و حقوق بازنشستگی اندک برای آن دیگری.» نی‌لانده همچنین این تصور را که تنها مردان وظیفه‌ی سرپرستی را بر عهده دارند رد کرد و بر قاعده‌ی دست‌مزد برابر پای فشرده.

در بحران میان دو جنگ، نگرانی‌ها درباره‌ی وضعیت خانواده‌ها افزایش پیدا کرد. در سال ۱۹۲۵ نخستین زن داروساز نروژی، هلگا آیده پار<sup>۲</sup> مقالات متعددی درباره‌ی لزوم پرداخت دست‌مزد سرپرستی در نی‌لانده منتشر کرد. اندیشه‌های او به تردیدی بدبینانه درباره‌ی قاعده‌ی دست‌مزد برابر منجر شد؛ قاعده‌ای که او معتقد بود نتایج نامنصفان‌های به بار می‌آورد، زیرا تنها برای گروهی از زنان مزایایی در پی داشت و زنان متأهلی که به مردی به عنوان سرپرست خانواده وابسته بودند، از دایره‌ی شمول این قاعده خارج می‌شدند. آیده پار تفکر خود را چنین ابراز می‌کرد: «در این ذره‌ای تردید وجود ندارد که باید حداقل حقوق سرپرستی برای هر فرد بزرگ‌سالی در نظر گرفته شود.» طرف مقابل او در موضوع دست‌مزد برابر،

1. Katti Anker Møller (1868-1945)

2. Helga Eide Parr



یولیه آرنهولت<sup>۱</sup>، رهبر جامعه‌ی زنان دانمارک<sup>۲</sup> بود. او پیش‌تر به نروژ سفر کرده و سخن‌رانی تمام و کمالی در مدح دست‌مزد برابر ایراد کرده بود. هیچ‌کس از اعضای انجمن زنان نروژی برای دفاع از ایده‌ی دست‌مزد برابر یا پیش‌نگذاشت؛ حتا فردریکه مورک.

تضاد میان مدافعان ایده‌ی پرداخت دست‌مزد مراقبت و سرپرستی و آن‌ها که به پرداخت دست‌مزد مبتنی بر تلاش و کار انجام شده معتقد بودند، تضادی تلخ و گزنده بود و طبیعتاً حامل تضاد میان زنان متاهل و زنان مجرد نیز بود. در این‌که موضع انجمن در این منازعه چه بود، هرگز تردیدی وجود نداشته است. انجمن معتقد بود که تایید تمام حقوق زندگی شغلی برای زنان به عنوان شهروند ضروری است. همچنین برای انجمن‌های زنان ضروری بود که مساله‌ی دست‌مزد سرپرستی را حل کنند. این نظر به طور مستقل بعدتر در سال ۱۹۳۶ از سوی مارگارته بون‌نویه<sup>۳</sup>، رهبر وقت انجمن زنان نروژی ابراز شد. در این فاصله اختلاف‌نظرها درباره مساله‌ی دست‌مزد به صورت عام و پرداخت دست‌مزد سرپرستی حاد و حادث‌تر می‌شد.

### آیا بهتر است زنان متاهل شغلی درآمدا داشته‌باشند؟

در سال ۱۹۲۶، الا آنکر، خواهر کتی آنکر مولر و رهبر جبهه‌ی متحد زنان<sup>۴</sup>، در جمع انجمن بازرسان کارخانه‌ها سخن‌رانی کرد. موضوع سخن‌رانی او مادران شاغل و مراقبت از کودکان بود. به دنبال آن انجمن بازرسان کارخانه‌ها بیانیهای خطاب به اتحادیه‌ی بازرسان اسلو صادرکرد: «از هیات مدیره‌ی انجمن بازرسان اسلو انتظار می‌رود به صورت جدی به موضوع رقابت زنان متاهل در بازار کار توجه کند و پیشنهادهای لازم را برای محدودسازی استخدام زنان متاهل در نهادهای زیرمجموعه دولت و شهرداری‌ها ارائه کند. همچنین برای جلب توجه سازمان‌های خصوصی به این موضوع نیز تلاش کند.»

این بیانیه باعث شد که دیدگاه آنکر هم از سوی نشریه‌ی زنان نروژی و هم

---

1. Julie Ahrenholdt  
2. Dansk Kvindesamfund  
3. Margarete Bonnevie (1884-1970)  
4. Kvindernes Enhetsfront (1924)

از سوی نشریه‌ی نی‌لانده به چالش کشیده شود. آیا منظور او بیرون راندن زنان از دایره‌ی مشاغل درآمدزا بود؟ پس از چون و چراهای بسیار مشخص شد که او در واقع به بیانیه‌ی انجمن بازرسان رای مثبت داده بود. او دلیل این کار خود را حمایت از نهاد خانواده اعلام کرد. دلیل او برای این طرح حمایت از خانواده‌ها بود. آن‌ها که حتا در شرایط عادی بودجه کمی برای گذران زندگی داشتند و «در شرایط بحران کاری کنونی» وضعیت‌شان حتا بدتر بود. باید در نظر گرفته می‌شد که چه کسی بیشترین نیاز را به دست‌مزد داشت و این فرد پدر خانواده بود. حق زنان متاهل برای کار کردن محفوظ بود، مادامی که بحران در بین نباشد.

فردریکه مورک فوراً حمله‌ای را در نی‌لانده تدارک دید. به عقیده‌ی او بیانیه‌ی بازرسان ارتجاعی بود. قانون به زنان متاهل حق کامل اشتغال داده بود و باید چنین باشد. برای شهروندان آزاد در سرزمینی آزاد غیر از این قابل تصور نبود. اشتغال یک زن متاهل، اتفاقاً اقدامی در جهت حمایت از خانواده‌اش نیز هست. او نه تنها نباید با مانعی مواجه شود، بلکه باید مورد احترام و تمجید نیز قرار گیرد. این موضع فردریکه مورک بود.

برای فعالان جنبش زنان، این آغاز مبارزه‌ی طولانی در مسیر حق اشتغال زنان متاهل بود. مبارزه‌ای که تا آغاز جنگ جهانی و تاثیر آن بر تحولات بازار کار بی‌امان ادامه داشت. در تمام این سال‌ها دو جبهه اصلی در برابر هم صحنه می‌آراستند. امروز این دو جبهه در قالب مجادلات آل‌آنکر و فردریکه مورک قابل تشخیص است. آل‌آنکر معتقد بود که دست‌مزد مزیتی اشتراکی است که بایست بر اساس نیاز تقریبی خانواده‌ها تقسیم شود. در صورت ضرورت و هنگامی که دست‌مزد کفاف مخارج خانواده را ندهد، دولت و شهرداری‌ها باید در موضوع مداخله و مراقبت کنند تا دست‌مزدها به صورت عادلانه تقسیم شود. در برابر او فردریکه از ایده خود چنین دفاع می‌کرد که این حق طبیعی هر زنی است که برای خود درآمدی ایجاد کند. درآمدی در سطح دیگر شهروندان و منطبق بر اصول قانون لیبرالی.

### سیاست محدودسازی

نرخ بیکاری در تمام سال‌های میان دو جنگ جهانی بسیار بالا بود. بدترین وضعیت

در سال ۱۹۲۱ و سال‌های ۲۷-۱۹۲۶ ثبت شده است. در سال ۱۹۳۱ بحران جهانی با رکورد تازه‌ی بیکاری جهانی رخ نمود. زمستان‌های ۳۳-۱۹۳۲ و ۳۴-۱۹۳۳ حدود ۴۰ درصد از اتحادیه‌های کارگری تعطیل شدند. فشار ناشی از این وضعیت اتحادیه‌ی مرکزی کارگران و حزب کارگر نروژ را به اجرای سیاست مقابله با خانواده‌هایی با دو درآمد (خانواده‌هایی که در آن زن و شوهر هر دو شغل ثابت داشتند) مجبور کرد. پیش‌تر و در سال ۱۹۲۵ به دلیل افزایش نرخ بیکاری، اتحادیه‌ی مرکزی کارگران در پی اعمال این سیاست بود تا از اشتغال ثابت و هم‌زمان زن و شوهر جلوگیری کند، مگر آن‌که صرف‌نظر کردن یکی از زوجین از شغل خود به حیات خانواده آسیب برساند.

هدف از این سیاست تقسیم منصفانه‌ی موقعیت‌های شغلی بود. اعضای عادی جنبش کارگری منشا این ابتکار بودند چرا که این شیوه از دل یک سنت قدیمی برای تخصیص شغل در روزگار عسرت برمی‌آمد. در بسیاری جاها مردم ساعت‌های کم‌تری کار می‌کردند تا افراد بیشتری بتوانند حداقل زمان ممکن را به کار مشغول باشند. پدران و سرپرستان خانوار در این تقسیم‌بندی‌ها اولویت داشتند. مهم‌ترین موضوع این بود که هر خانواده درآمدی داشته باشد که بتواند بر پایه‌ی آن حداقل‌های زندگی را تامین کند و در این شرایط وابستگان و آن‌ها که تحت سرپرستی قرار داشتند در ته صف توزیع درآمد بودند. به هر حال این تصمیم‌ها در سازمان‌های جنبش کارگری به یک خط مشی سیاسی تبدیل شد و اتحادیه‌ی مرکزی کارگران این سیاست را به عنوان سیاست عبور از بحران پذیرفت. با تلاش مشترک اتحادیه‌ی مرکزی کارگران و حزب کارگر، یک بند به «برنامه‌ی بحران بیکاری» تحت عنوان «مقابله با خانواده‌هایی با دو درآمد» اضافه شد. انجمن ملی حزب کارگر همچنین قانونی برای مقابله با پرداخت دست‌مزد استخدامی به زوجین (به هر دو زوج) تصویب کرد. این قانون تا سال ۳۷-۱۹۳۶ یعنی تا زمانی که زنان عضو جنبش کارگری و اعضای زن حزب کارگر به پا خاستند و آن را لغو کردند، تداوم داشت.

قانون ممانعت از دودرآمد بودن خانواده‌ها به عنوان سیاست عبور از بحران نمی‌توانست نتایج چشم‌گیری به بار آورد. از طرفی تعداد زنان متاهل شاغل که طبق این قانون باید اخراج می‌شدند بسیار اندک بود. زنان بسیاری بودند که

شغل‌هایی مثل نظافت‌گری، دوخت و دوز، پرستاری بچه و از این قبیل داشتند که عملاً اخراج آن‌ها معنی نداشت زیرا به اشتغال مردان در این موقعیت‌های شغلی منجر نمی‌شد. به هر حال بحران اقتصادی از سوی دیگر باعث شده بود که زنانی مجبور شوند برای کمک به اقتصاد خانواده درآمدی برای خود دست‌وپا کنند. اما آن‌ها شامل این قانون نمی‌شدند. قضیه این بود: زنانی باید اخراج می‌شدند که شغل‌هایی را اشغال کرده بودند که مردان می‌توانستند در آنجا به کار مشغول شوند. در واقع می‌توان گفت این تصمیم‌گیری را شامل می‌شد که در بخش‌های دولتی و عمومی و به صورت تمام‌وقت کار می‌کردند. تنها ۶٫۴ درصد از این زنان متاهل بودند. بسیاری از زنان در بخش‌هایی کار می‌کردند که عملاً امکان اخراج آن‌ها وجود نداشت. مثلاً بسیاری از آن‌ها به صنایع دستی، شکار و ماهی‌گیری یا کارهای خانگی اشتغال داشتند. بعضی‌ها را نمی‌شد اخراج کرد چون قراردادهای ثابت و دائم داشتند. امکان اخراج گروهی دیگر وجود نداشت چون موقعیت شغلی آن‌ها را نمی‌شد با نیروی کار مردانه تامین کرد و گروهی دیگر اخراج‌شدنی نبودند چون مردان نمی‌خواستند شغل آن‌ها را داشته باشند. در سال ۱۹۳۷ یوهانه رتوتز، اقتصاددان اجتماعی، محاسبه کرده بود که اگر تمام زنان متاهلی که امکان اخراج آن‌ها از مشاغل درآمدزا وجود دارد، واقعا اخراج شوند تنها دو تا سه هزار فرصت شغلی برای بیکاران پدید می‌آید. در نتیجه این امکان بسیار ناچیزی برای ۱۰۱ هزار و ۵۶۸ بیکار ثبت شده در آن زمان فراهم خواهد کرد.

با این حال این سیاست همچنان پایید، چرا که تا حدی بر پایه‌ی تجارب قبلی در محیط‌های کاری تکیه داشت. در بخش خصوصی به صورت معمول زنان وقتی ازدواج می‌کردند از شغل خود اخراج می‌شدند. نگاهی سنتی به زنان پشتوانه این اقدام بود و آن این بود که وقتی زنی ازدواج می‌کند، به طور طبیعی و عرفی به کار خانگی خود مشغول می‌شود. بسیاری معتقد بودند که این رویه بسیار منطقی و هم برای خانواده و هم برای جامعه بسیار سودمند است.

## فمینیست‌ها و کمونیست‌ها در برابر حزب کارگر

در برابر چنین نگرش ریشه‌داری، فمینیست‌ها تاثیر ناچیزی داشتند. به علاوه آن‌ها

در این زمان بسیار ضعیف بودند. درست وقتی حمله به حق اشتغال زنان به اوج خود رسیده بود، انجمن زنان نروژی به انفعال متمایل شده بود. آن‌ها نشریه‌ی نی‌لانده را از دست داده بودند و مدت‌ها بود دیگر تریبونی نداشتند. کسی تردیدی نداشت که موضع انجمن زنان نروژی در این باره چیست. این موضع از آغاز انتشار نی‌لانده به روشنی بیان شده بود. در ۱۹۲۹ انجمن زنان نروژی در کنفرانس زنان اسکاندیناوی در اسلو به این موضوع واکنش نشان داد. این یک فرصت تبلیغاتی مطمئن بود. به علاوه فعالان جنبش زنان و اعضای انجمن زنان نروژی از طریق رسانه‌ها، انجمن شهر، اتحادیه‌ها و جلسات بحث و جدل تلاش دوباره‌ای آغازیدند.

با این حال، چنان‌که بعدتر خواهیم دید، انجمن زنان نروژی به خوابی زمستانی فرو رفته بود. در دهه‌ی ۱۹۳۰ سازمان‌های تازه‌ای با هدف پرداختن به مساله‌ی اشتغال زنان بنیان نهاده شد. در سال ۱۹۳۱ باشگاه زنان کارآفرین<sup>۱</sup> که بعدها به باشگاه زنان کسب‌وکار<sup>۲</sup> تغییر نام یافت، در اسلو تاسیس شد. در همان سال انجمن ملی زنان کارآفرین<sup>۳</sup> نیز پایه‌گذاری شد. در ۱۹۳۵ گروه نروژی درهای باز<sup>۴</sup> پا گرفت. این سازمان‌ها به سرعت فراگیر شدند. شورای ملی زنان نروژی، با وجود پراکندگی دیدگاه‌های زیرمجموعه‌هایش به موضوع حق کار زنان متاهل پرداخت. شورا در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰، سخنرانانی را به سراسر کشور گسیل می‌کرد تا دیدگاه‌های سیاسی را به نفع حق کار زنان متاهل تحت تاثیر قرار دهند. داکي شپتر<sup>۵</sup> که بعدها به ریاست انجمن زنان نروژی رسید و روزنامه‌نگار سرشناسی چون کارو اولدن<sup>۶</sup> از جمله این سخنرانان بودند.

فمینیست‌ها همچنین متحدی عجیب پیدا کردند: زنان عضو حزب کمونیست. در حالی‌که سوسیال‌دموکرات‌ها در وهله‌ی اول خواهان اقدامات عملی در برابر بحران بودند؛ کمونیست‌ها سیاستی اصول‌گرایانه و انقلابی داشتند. وقتی اقتصاد

1. Selverhvervende Kvinners Klubb

2. Yrkeskvinners Klubb

3. Selverhvervende Kvinners Landsforbund

۴. Norsk Gruppe av Open Door؛ سازمان بین‌المللی درهای باز در ۱۹۲۹ با هدف استقلال اقتصادی زنان و فراهم کردن موقعیت‌های شغلی برابر میان زنان و مردان تاسیس شد. شاخه‌ی نروژی این سازمان (NGOD) در سال ۱۹۳۵ ایجاد شده‌است.

5. Dakky Kiær (1892-1980)

6. Caro Olden (1887-1981)

بازار عامل این مشکل بود آن‌ها نمی‌توانستند با راه‌حلی کناری بیابند که زنان متاهل را هدف قرار داده بود. در بیانیه‌ای به سال ۱۹۲۸، تشکیلات کمونیستی زنان خانه‌دار دیدگاه‌های خود را چنین تبیین کرد: «دلیل این بیکاری گسترده، مشارکت زنان متاهل در بازار کار نیست. منشا این مشکل، ناتوانی جامعه‌ی سرمایه‌داری در ایجاد اشتغال و مدیریت جمعیت است.»

### بحثی در شورای شهر اسلو، ۱۹۲۸

در شورای شهر اسلو به سال ۱۹۲۸ بحثی میان سوسیال‌دموکرات‌ها، کمونیست‌ها و فمینیست‌ها در جریان بود. هیات مدیره تصویب کرده بود زنان متاهلی که سرپرست دارند نباید به استخدام شهرداری و نهادهای زیرمجموعه آن درآیند. در سازمان‌دهی مجدد و تعدیل نیرو، ابتدا باید زنان متاهل اخراج شوند «بدون در نظر گرفتن سابقه کار یا سمت.» و یگُرد<sup>۱</sup>، نماینده‌ی مردم کمونیست‌ها، شورای شهر را استیضاح کرد. و یگُرد به همراه آوگوستا استانگ<sup>۲</sup> و راگنا هوریه<sup>۳</sup> از حزب راست به هیات مدیره‌ی شورای شهر تاختند. درحالی‌که هلگا کارلسن<sup>۴</sup>، سیگرید سیورتسن<sup>۵</sup> و دیگر نمایندگان حزب کارگر خواهان اجرای سیاست تعدیل نیرو بودند.

نمایندگان دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به نقش زنان متاهل داشتند. و یگُرد آن‌ها را چون رفقایی در زیر نور ایده‌آل‌های کمونیسمی می‌دید و معتقد بود آن‌ها نیز به اندازه‌ی دیگران حق کارکردن دارند: «ما می‌خواهیم زنان را چون رفقایی به بالا به سوی خودمان بکشیم و با آن‌ها به صورت اشتراکی کار کنیم. ما نباید زن‌ها را به پایین هل دهیم.» او به اتحاد جماهیر شوروی اشاره می‌کرد: «آنجا، زن‌های مجرد و متاهل در کنار هم و در کنار مردان در نظامی اشتراکی کار می‌کنند.» نمایندگان زن جناح راست و چپ‌های لیبرال از حق کار زنان متاهل فارغ از اصول برابری خواهانه دفاع می‌کردند. آن‌ها تاکید می‌کردند که مهارت و

1. Halfdan Wigaard (1891-1969)

۲. Augusta Stang (۱۸۶۹-۱۹۴۴) روزنامه‌نگار و سیاستمدار

۳. Ragna Hørbye (۱۸۶۱-۱۹۵۰) نویسنده و سیاستمدار

۴. Helga Karlsen (۱۸۸۲-۱۹۳۶) هلگا کارلسن، سیاستمدار و نخستین نماینده زن حزب کارگر در مجلس وقت بود.

5. Sigrid Syvertsen (1885-1974)

تنها مهارت باید معیار اساسی هر نوع استخدامی باشد. به علاوه آن‌ها زنان متاهل را به عنوان سرپرست خانواده هم‌ردیف مردان قلمداد می‌کردند. در بسیاری مواقع این «تنها حق زنان محسوب نمی‌شود، بلکه تکلیفی بر گردن زنان است که نقش سرپرستی را بپذیرند و خانه را سرپا نگه دارند.» این دیدگاه آوگوستا استانگ بود.

در برابر این دیدگاه، دیدگاه سنتی نمایندگان حزب کارگر نسبت به زنان قرار داشت که زنان را سرپرستی‌شدگانی قلمداد می‌کرد که در خانه‌ی خود کار می‌کنند. هلگا کارلسن می‌گفت: «یک مادر بهتر است قدری در خانه و نزد فرزندانش باشد.» آن‌ها همچنین در بوق دیدگاهی گسترده درباره‌ی دست‌مزد زنان می‌دمیدند: از آنجا که زنان متاهل، تحت سرپرستی قرار دارند، اساساً نیازی به پول ندارند. در نتیجه آن‌ها دست‌مزد خود را برای تجملات خرج می‌کنند. هلگا کارلسن ادعا می‌کرد که بسیاری از زنان متاهل کار می‌کنند به خاطر «هوس داشتن اتاق نشیمن زنانه‌ی تازه، نو کردن پیاپوشان یا عوض کردن آن با یک پیاپوش بزرگ‌تر.»

ویگُرد اما تاکید می‌کرد که پیکان حمله باید به سمت طبقه‌ی سرمایه‌دار و جامعه بورژوازی گرفته شود که بانی این روزگار عسرت هستند نه به سوی زنان متاهل. او معتقد بود که سیاست تعدیل نیروی کار زنان متاهل یک فرافکنی است برای این که به صورت جدی به مساله‌ی بیکاری پرداخته نشود. او این دیدگاه را که در نهایت زنان بسیار اندکی هستند که می‌توان آن‌ها را اخراج کرد با استفاده از آمار و ارقامی که از شهرداری به دست آورده بود، مستند کرد. هیچ کس برای رد کردن نظریه‌ی اخیر او کوششی نکرد. به عکس چنین وانمود می‌شد که این مساله واضح و مبرهن است. راندلف آرنسن، نماینده‌ی مرد حزب کارگر، این طور می‌گفت: «من اذعان می‌کنم که این موقعیت‌های شغلی هیچ نقشی بازی نمی‌کنند. حتا اگر همه زنان متاهلی که این شغل‌ها را در اختیار دارند اخراج شوند هیچ تاثیری در گشایش بازار کار نخواهد داشت؛ هیچ.»

با این همه مصوبه‌ی هیات مدیره‌ی شورای شهر لغو نشد. سیگرید سیورتسن بعدها توضیح داد که این بی‌آمد مصوبه‌ای در شورای نمایندگان حزب کارگر اسلو بود: «... ما که در هیات مدیره‌ی شورای شهر بودیم، هیچ راه دیگری نداشتیم جز

1. Randolf Arnesen (1880-1958)

آن که مصوبات شورای نمایندگان حزب کارگر را دنبال کنیم.» برخی نمایندگان مانند هلگا کارلسن شاید حتا امیدوار بودند که مصوبه‌ی شورای شهر از سوی دیگر سازمان‌های وابسته نیز دنبال شود: «این احتمال وجود دارد که آن‌هایی که نیروی کار را در اختیار دارند، تلاش کنند تا این درک اجتماعی را پیدا کنند. به همان نحو که ما برای ایجاد این نظام سهمیه‌بندی تلاش می‌کنیم.»

### مانند کودکان، زن غرایزی دارد...

تا سال ۱۹۳۲ مقابله‌ی هماهنگ در برابر زنان متاهل به شدت ادامه یافت و فمینیست‌ها هیچ پیروزی‌ای ولو اندک به دست نیاوردند، اما در این سال ورق برگشت. انجمن زنان تروندهایم اولین پیروزی بزرگش را به دست آورد. لایحه‌ی حذف زنان متاهل از موقعیت‌های شغلی در شهرداری‌ها، از سوی شورای شهر رد شد. انجمن زنان تروندهایم توانسته بود فعالانه بر تغییر دیدگاه‌ها در برابر لایحه‌ی پیشنهادی تاثیر بگذارد. این پیروزی نه تنها مشوق بزرگی برای انجمن بود، بلکه تمام فعالان جنبش زنان را در سراسر کشور به تلاش برای کسب پیروزی‌های آینده تشویق کرد. تقریباً به طور هم‌زمان زنان جنبش کارگری نیز به این مقاومت پیوستند. در ۱۹۳۳ کنفرانس ملی زنان حزب کارگر از حزب درخواست کرد تا موضوع را مجدداً بررسی کند. منشی حزب کارگر، تینا تورلیفسن<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۹ ضمن مقاله‌ای در نشریه‌ی کارگر<sup>۲</sup> ابراز خوشحالی کرده بود که تنها تعداد انگشت‌شماری زن فعال در جنبش زنان به عضویت حزب کارگر درآمده‌اند. اما در سال ۱۹۳۳ شمار این زنان و قدرت‌شان بیشتر شده بود. در ۱۹۳۶ این جریان نبض کنفرانس ملی زنان را به دست گرفت و چنین بندی در بیانیه‌ی کنفرانس گنجانده شد: «امکان درخواست شغل باید برای همگان میسر باشد؛ مرد و زن، مجرد و متاهل. بر این اساس کنفرانس درخواست می‌کند تصمیم اخیر حاکمیت درباره‌ی حق کار زنان متاهل لغو شود.»

ارزیابی معنا و مفهومی که مبارزه علیه حق کسب و کار زنان متاهل پیدا کرد، کار ساده‌ای نیست. بحران بیکاری ضربه‌ی سنگینی به زنان وارد کرد. بسیاری از

1. Thina Thorleifsen (1885-1959)

۲. Arbeiterbladet: روزنامه‌ی حزب کارگر است که از سال ۱۸۸۴ تا امروز منتشر می‌شود.



زنان از بازار کار رانده و به نیروی کار رایگان در خانه تبدیل شدند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ سهم زنان در بازار کار به نسبت جمعیت زنان بزرگ‌سال از ۳۹ درصد به ۳۶٫۳ درصد کاهش یافت. از طرفی جمعیت خدمت‌کاران خانگی به شدت افزایش یافت. هیچ توجیهی برای این مساله وجود ندارد جز آن که زنان دیگر نمی‌توانستند در بازار کار شغلی دیگر برای خود فراهم کنند. این تغییرات را به زحمت بتوان با «سیاست تعدیل نیرو» توضیح داد. این سیاست عملاً زنان اندکی را در بر گرفت، اما تاثیرات منفی گسترده‌ای بر وضعیت همه‌ی زنان حقوق‌بگیر بر جای گذاشت و دامنه‌ی این تاثیرات منفی به درازا کشید.

احساسات و طعنه‌هایی جان گرفتند که کارکردشان تقویت نگرش سنتی به نقش زنان بود. نگرشی که در این سال‌ها بازگشته بود. یک مقاله‌ی روزنامه از ا. پرام<sup>۱</sup> درباره‌ی بحثی که در شهرداری اسلو جریان داشت، می‌تواند نمونه خوبی برای درک نگاه رایج به زنان شاغل در آن روزگار باشد: «تصور می‌کنم امید همه‌ی زنان در این است که شوهر کنند، خان‌های و مردی پیدا کنند. همان طور که می‌بینیم زن‌ها هم مثل بچه‌ها غرایزی دارند. آن‌ها با عروسک‌های‌شان بازی می‌کنند و آشپزخانه‌شان را سر و سامان می‌دهند. خوشحال هستند که در آب شالاپ شلوط کنند و عروسک‌خانه‌شان را بیارایند. اما وقتی کار حساب و کتاب در پیش است یا وقتی قرار است ماشین زباله را برانند، بیدایشان نمی‌شود.»

برخی زنان که از بازار کار رانده شدند، پی‌آمدهای بسیار نامطلوبی را تجربه کردند. می‌می سوردرپ لوندن<sup>۲</sup> یکی از آن‌ها بود. او در سال ۱۹۲۸ از دبیری دبیرستانی وابسته به شهرداری کُنگزبرگ<sup>۳</sup> کنار گذاشته شد. هم‌زمان شوهرش، تالاک لوندن<sup>۴</sup> به علت بیماری شدید بازنشسته شد (بازنشستگی از کارافتادگی). دلیل مدیر وقت دبیرستان برای اخراج می‌می این بود که او می‌خواست فردی را با تخصص کم‌تر جایگزین می‌می کند تا از این طریق سالانه ۲ هزار کرون در پرداخت دست‌مزد صرفه‌جویی شود. اما بهانه‌ی قانونی این اخراج این بود که می‌می و همسرش هر دو شاغل بودند. بنابراین و بر اساس قانون تعدیل نیرو،

1. O. Pramm

2. Mimi Sverdrup Lunden (1894-1955)

۳. Kongsberg: شهر کوچکی در شرق نروژ

4. Tallak Lunden

می‌می متاهل باید از کارکنار گذاشته می‌شد. می‌می یک کار موقت در درمان پیدا کرد و در ژانویه ۱۹۳۰ شوهرش مرد.

این ماجرا باعث شد که می‌می به یکی از فعالان جنبش زنان تبدیل شود و هنگامی که در سال ۱۹۳۶ انجمن زنان نروژی دوباره فعال شد، او عضو هیات مدیره‌ی انجمن بود. او چندین کتاب درباره‌ی تاریخ زنان نروژ نوشته است و در این کتاب‌ها به موضوع مبارزه‌ی زنان متاهل برای حق کار پرداخته است. در کتاب «یک روز کاری بلند»<sup>۱</sup> او می‌نویسد: «معلمان زن متاهل شکار شدند. حمله‌وران اعتراف می‌کردند که معلمان زن متاهل بی‌نهایت برای این شغل مناسب هستند، اما باید حذف شوند. در شهری کوچک زن معلم متاهلی اخراج می‌شود. آن هم از سوی همان هیات مدیره مدرسه‌ای که شوهرش را به دلیل بیماری بازنشسته کرده‌اند. هیات مدیره، مصوبه را به این دلیل تایید کرد که احتمال دارد شوهر فرد اخراج شده دوباره سلامت‌ش را برای کار بازیابد!»

نزاع در موضوع اشتغال زنان متاهل در درازمدت به زنگ بیدارباشی برای جنبش زنان بدل شد، فعالیت‌های تازه‌ای ایجاد کرد و به مهم‌ترین انگیزه برای بازگشت انجمن زنان نروژی به عرصه‌ی حیات در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۳۰ تبدیل شد. در عین این که این موضوع شکستی عمیق برای مبارزه‌ی زنان بود، هم‌زمان پشتوانه‌ی شکوفایی دوباره شد. شغل درآمدزا و زندگی مشترک به دستور کار بدل شد. نقش زنان مورد توجه و بازخوانی قرار گرفت. نسل جدید زنان دریافتند که برابری با مجموعه‌ای از قواعد رسمی به دست نمی‌آید؛ بلکه چیزی است که به خاطرش باید جنگید. در وهله‌ی نخست آن‌ها می‌خواستند کار کنند، هر جا و هر زمان که می‌خواستند. وکیل دیوان عالی کشور و رهبر شورای ملی زنان نروژی، سیگرید استرای<sup>۲</sup> درباره‌ی سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ چنین می‌گوید: «آن‌چه رخ داد باعث شد تا در آن سال‌های خوب زنان تحصیل کرده که هرگز فکر نمی‌کردند وظیفه‌ای برای انجام دادن در حوزه‌ی زنان پیش رو دارند، در اندیشه‌ی خود بازنگرند.»

---

1. Den lange arbeidsdagen  
2. Sigrid Stray (1893-1978)

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل سوم

خانه‌های خوبِ روشن

«سرنوشت ما تاهل است...» کامیلا کولت<sup>۱</sup> در سال ۱۸۵۴ این‌طور نوشته‌بود. در سال ۱۹۱۴ همچنان هدف نخست زنان این بود که شوهر کنند و سرپرستی شوند. بخش مهمی از برنامه‌ی انجمن زنان نروژی تلاش برای بهبود شرایط اقتصادی و موقعیت حقوقی زنان در زندگی زناشویی بود. در سال ۱۸۸۸ «قانون انحصار دارایی‌ها میان زن و شوهر» به تصویب رسید که به زنان اختیاراتی می‌داد. قانون بر اساس دارایی‌های مشترک زن و شوهر بنا شده بود و مرد به تنهایی مدیریت دارایی‌های مشترک را برعهده داشت. زنان طبق این قانون، حق تخصیص درآمد خود را به مخارج مورد نظرشان پیدا کردند. همچنین آن‌ها فرصت یافتند تا بر اساس قبالة‌ای که با شوهرشان تنظیم می‌کردند، برای خود مالکیت شخصی ایجاد کنند. فعالان جنبش زنان قاطعانه در برابر شرط قبالة نوشتن برای ایجاد مالکیت شخصی ایستادند و خواهان به رسمیت شناختن حق ایجاد مالکیت شخصی از سوی زنان بدون هر گونه تبصره‌ای بودند. آن‌ها معتقد بودند که قانون فعلی به اندازه‌ی کافی خوب نیست. اگر چه تصویب آن یک گام بزرگ به پیش بود، اما متضمن برابری حقوقی زن و شوهر نبود.

در نظر و عمل همچنان شوهر حق واقعی حکم راندن داشت و این تنها به مسائل اقتصادی مربوط نمی‌شد. یک مثال زنده برای آن مراسم سنتی ازدواج

---

۱. Camilla Collet (۱۸۹۵-۱۸۱۳): کامیلا کولت، نویسنده‌ی ادبی و فعال حقوق زنان بود.

بود که تا مدت‌ها بعد از آن‌که قانون حق انتخاب شیوهی اجرای مراسم را به زن داده بود، همچنان و به اجبار به شیوه سنتی اجرا می‌شد. در مراسم سنتی، کشیش خطبه‌ای برای عروس و داماد می‌خواند: «بر زنان است که در برابر مرد خویش مطیع باشند همچون در برابر اربابی!» با تلاش‌های نشریه‌ی نی‌لانده در سال ۱۹۰۱، سرانجام کسانی که می‌خواستند می‌توانستند تشریفات متفاوتی را در مراسم ثبت ازدواج اجرا کنند. اما حذف کامل این خطابه‌ی کشیش از مراسم ازدواج تا سال ۱۹۲۰ طول کشید.

در سال ۱۹۲۷ قانون تازه‌ای درباره‌ی انحصار دارایی‌های زوجین به تصویب رسید. بر این اساس هر کدام از زوجین حق داشت برای بهره‌برداری از دارایی‌ای که او به دارایی‌های مشترک اضافه کرده است، برنامه‌ریزی کند. اگر ازدواج به جدایی منجر می‌شد، دارایی‌های مشترک به طور مساوی تقسیم می‌شد. هر کدام از همسران وظیفه‌ی اداره دارایی‌های خود را داشت و هر جا لازم بود می‌بایست به سهم خود در مراقبت از دارایی‌های مشترک کمک کند. زنان خانه‌دار سهم خود را با انجام فعالیت‌های خانه‌داری ادا می‌کردند. این قانون بر پایه‌ی شیوه‌ی سنتی تقسیم وظایف میان جنسیت‌ها بنا شده بود و از پایگاه همین سنت نیز پشتیبانی می‌شد. با این همه، این قانون مخالفتی را برنیا نگیخت، بلکه بسیاری معتقد بودند که با این قانون، کار ارزش‌مند زنان در خانه به رسمیت شناخته شده است. سازمان‌های زنان از جمله نشریه‌ی نی‌لانده و انجمن زنان نروژی از این قانون استقبال کردند. این نشان می‌دهد که تقسیم کارها بر اساس جنسیت تا چه اندازه در جامعه حتا در میان فعالان جنبش زنان رسوخ و اعتبار داشت.

### مدرسه‌ی زنان خانه‌دار

در قرن نوزدهم یک گروه اجتماعی تازه پدید آمد و شروع به رشد کرد: زنان خانه‌دار. آن‌ها زنان متاهل شهری طبقه‌ی متوسط بودند که تمام روز را در خانه و شاید همراه با خدمه به خانه‌داری می‌گذراندند. در سال‌های میان دو جنگ نقش زنان خانه‌دار به سرعت هم در طبقات اجتماعی و هم در مناطق مختلف گسترش یافت. نقش خانه‌داری به انتظار غالب مردم از آینده‌ی دختران جوان تبدیل شد. هم‌زمان یک بازنگری کلی در نقش خانه‌داری صورت گرفت و به صورت عملی

حرفه‌ای جلوه کرد. زن خانه‌دار می‌بایست یک متخصص در خانه‌ی خود باشد. خانه‌داری حرفه‌ای برای خانه و جامعه اهمیت بسیار یافت. سولوی سوگنر<sup>۱</sup>، مورخ، توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که «وقتی زنان دوشغله که هم به کار خانه می‌پرداختند و هم بیرون از خانه کار می‌کردند، توانستند کار بیرون را رها کنند و تمام وقت خود را صرف خانه‌داری کنند، باید تاثیر بزرگی بر سلامت کلی و احساس خوشبختی یک خانواده داشته باشد صرف شست‌وشو و هواده‌ی ملحفه‌ها و روتختی‌ها، شست‌وشوی ظرف و ظروف، ذخیره‌سازی مواد غذایی و پخت‌وپز و نیز این که همیشه در دسترس باشند و کمبودها و نیازهای همه‌ی اهل خانه را به درستی بشناسند.» منظور او این است که مجموعه‌ی این تاثیرات که ناشی از بهبود شاخص‌های کوچکی در خانه است، به سلامتی بهتر و پایین آمدن نرخ مرگ و میر شهروندان منجر می‌شد. جامعه‌ی زنان خانه‌دار همچنین در نخستین نظام بهداشت و درمان گروه هدف خود را پیدا کرد. در حدود سال‌های پایانی قرن نوزدهم و سال‌های آغازین قرن بیستم بسیاری از سازمان‌های زیرمجموعه‌ی جنبش زنان به طور گسترده به مساله‌ی بهداشت و سلامت متمایل شدند. موضوعاتی نظیر سلامت تغذیه، بهبود وضع اسکان، اقتصاد خانواده، تربیت و پرورش موفق کودکان مورد توجه قرار گرفت.

تشکل «خانه‌های برقرار» که نامش بعدها به انجمن زنان خانه‌دار نروژ<sup>۲</sup> تغییر کرد، این جریان را رهبری می‌کرد و انجمن زنان نروژی نیز به تمامی با آن همراه بود. تاسیس مدرسه‌ی زنان خانه‌دار و برگزاری دوره‌های آموزشی برای زنان خانه‌دار یکی از مهم‌ترین برنامه‌های تمام انجمن‌های زنان بود. انجمن زنان درمان اولین مدرسه‌ی زنان خانه‌دار را در سال ۱۸۹۹ تشکیل داد. در سال ۱۹۰۰ انجمن زنان نروژی «مدرسه‌ی حرفه‌ای اقتصاد خانه»<sup>۳</sup> را بنیان گذاشت. این مدرسه بنا بود آموزش‌های تخصصی برای خدمت‌کاران خانه و دیگریانی که به صورت حرفه‌ای به کارهای خانه می‌پردازند ارائه کند، اما در عمل به سرعت به مدرسه‌ی زنان خانه‌دار تبدیل شد. در سال ۱۹۰۶ انجمن زنان فردریکستاد و

۱. Sølvi Sogner (۱۹۳۲)؛ سوگنر، مورخ زن نروژی و استاد دانشگاه اسلو، به دلیل نگارش تاریخ زنان در عصر مدرن (قرن ۱۷ و ۱۸) شهرت دارد.

۲. Norges Husmorforbund (1933)

۳. Fagskole i Huslig Økonomi

امگان «مدرسه‌ی خانه‌داری فردریکستاد» را تاسیس کرد. انجمن زنان برگن نیز در سال ۱۹۱۵ مدرسه‌ی زنان خانه‌دار را بنا نهاد.

«مدرسه‌ی حرفه‌ای اقتصاد خانه»ی انجمن زنان نروژی در سال ۱۹۰۰ به صورت مدرسه‌ای شبانه‌روزی با دو دوره‌ی ۵ ماهه در هر سال و با ظرفیت ۳۰-۳۲ هنرجو در هر دوره افتتاح شد. هزینه‌های مدرسه را دولت تامین می‌کرد. ساختمان مدرسه شامل یک سالن غذاخوری بزرگ «با مبلمان زیبا در رنگ‌های سفید و طلایی»، یک آشپزخانه‌ی مجلل و بزرگ، آبدارخانه‌ی منظم، انبار مواد غذایی و حمام و اتاق‌های هنرجویان و اتاق‌های مختلف دیگر بود. اتاق‌ها «با مبلمانی اصیل و زیبا با روکش‌هایی به رنگ زیبای پرچم ما» تجهیز شده بود. در جشن افتتاح مدرسه، خانم کوام، رهبر انجمن، ضمن سخن‌رانی خود بر اهمیت این مدرسه نه تنها برای هنرجویان و زنان، بلکه برای همه‌ی جامعه تاکید کرد. او همچنین اظهار امیدواری کرد که روزی این مدرسه توسعه پیدا کند و به دانشگاه اقتصاد خانواده تبدیل شود.

این مدرسه، جلوه‌ای از فعالیت‌های آگاهی‌بخشی انجمن زنان نروژی است. انجمن همواره دغدغه‌ی اشتغال و ایجاد فرصت‌های تحصیلی برای زنان داشت. اما یک مدرسه در زمینه خانه‌داری می‌تواند نشان دهد که خانه‌داری نیز در آن روزگار می‌توانست یک فعالیت حرفه‌ای تلقی شود. ذهنیت این بود که خانه‌داری به شغلی حرفه‌ای تبدیل شود که اثرگذاری بیشتری داشته باشد، بیشتر به حال جامعه سودمند باشد و نیز رضایت شغلی کسانی را که به خانه‌داری می‌پرداختند، تامین کند. همچنین به مهم‌ترین فعالیت زنان، ارزش اجتماعی بیشتری بدهد. راندی بلهر برای دور نخست مدیریت مدرسه پیش‌قدم شد. اما همه تا این اندازه به وجد نیامدند. راگنا نیلسن<sup>۱</sup> که دو دوره در سال‌های ۱۸۸۶ و ۱۸۹۵ رهبری انجمن زنان نروژی را بر عهده داشت، معتقد بود که انجمن برای این تاسیس نشده است که «خانم خیاط» و «خانم آشپز» تربیت کند.

وقتی در سال ۱۹۰۰ مدرسه افتتاح شد، انتقادهای مسکوت مانده بود. انجمن غرق در غرور بود و گینا کروگ پیامی زیبا برای مدرسه فرستاد، به ویژه آنجا که تاکید می‌کرد: «شعار ما نباید انجام وظیفه‌ای باشد که دیگران دیکته کرده‌اند، بلکه

1. Ragna Nilsen



هدف ما تخصصی است که خود طالب آن هستیم و برای آن فعالیت می‌کنیم.» در گزارش نشریه‌ی نی‌لانده از مراسم گشایش مدرسه چنین آمده بود: «زمانی که امور خانه به عنوان یک کار حرفه‌ای شناخته شود، فرد نمی‌تواند خود را صاحب آن کار فرض کند، بدون آن که آن را از پایه آموخته باشد و بدین ترتیب عشق و انگیزه به کار افزایش می‌یابد. همچنین همه‌ی آحاد جامعه خواهند آموخت که کار خانه نیز فعالیتی عزت‌مندانه است و دیگر منکر جایگاه برابر کسانی که به این کار مشغول هستند در مدیریت اجتماع نخواهند شد. آن‌ها در راه رسیدن به جایگاه برابر در مدیریت جامعه هستند.» بنابراین مدرسه‌ی حرفه‌ای اقتصاد خانواده جایی در ایدئولوژی جنبش زنان پیدا کرد، به این معنا که برجسته کردن شغل سنتی زنان به معنی رفتن تا راه برابری را در جامعه هموار کند.

مدیران انجمن‌های زنان، بالاترین مقام را در اداره‌ی این مدارس داشتند. در نتیجه مسوولیت اقتصادی نیز بر عهده‌ی آن‌ها بود. فعالیت‌های زیادی برای تأمین اعتبار یا حفظ حمایت‌های مالی دولتی، استخدام و اخراج، تعمیر و نگهداری ساختمان‌ها می‌شد. رتق و فتق امور مدارس خانه‌داری موضوع اصلی جلسات سالانه‌ی انجمن زنان بود و نامعمول نبود که پول اضافه‌ای به مدارس اختصاص یابد. آن‌ها همچنین به طور مستقیم در فعالیت‌های مدارس مشارکت می‌کردند. راندی بلهر توجه ویژه‌ای به مدرسه‌ی حرفه‌ای و نتایج و نمرات هنرجویان در درس‌های اصلی داشت: «ما باید اطمینان حاصل کنیم که هنرجویان دوره‌ی فعلی در تمام موضوعاتی که به چیدمان میز و تشریفات آن مربوط است، کاملاً آموزش می‌بینند. نمونه‌های امتحانی باید برای بازرسی محفوظ بماند.»

در درامن هیات مدیره‌ی انجمن زنان، یک مجموعه‌ی آزمون و یک گروه ممتحن تدارک دیده بود. این مجموعه‌ی آزمون می‌توانست نشان‌گر حداقل توان‌مندی دانش‌آموزان باشد. در سال ۱۹۲۴ یک روزنامه‌ی محلی در درامن می‌نویسد: «هر دوره‌ی آموزشی با یک امتحان وعده‌ی غذایی به پایان می‌رسد که سطح بالایی از الزامات پذیرایی از میهمانان را ارزیابی می‌کند. هر دانش‌آموز باید دو ظرف غذا تهیه کند. به عبارت دیگر با شرکت ۱۸ تا ۲۰ هنرجو در هر دوره‌ی امتحان در طول دو روز ۳۶ تا ۴۰ ظرف غذا روی میز چیده می‌شود که همه‌ی آن‌ها باید مورد ارزیابی قرار گیرد. وقتی همه‌ی این کارها انجام شد و دو ممتحن

از کار چشیدن غذاها فارغ شدند، معمولاً این طور اتفاق می افتد که خانم‌های بیچاره از خستگی روی صندلی خودشان ولو می شوند.»

مدارس زنان خانه‌دار تمرین‌های مهمی را از سرگذرانده بودند، پیش از آن که چنین آموزش‌هایی جنبه عمومی پیدا کند. همان طور که روزنامه‌نگار اهل درمان در ۱۹۲۴ نوشته بود: «مدارس خانه‌داری انجمن زنان در ۲۵ سال گذشته برای توزیع دانش و تجربیات و ارزش‌های فرهنگی در میان طیف وسیعی از زنان جوان در سراسر کشور تلاش کرده است.» هنرجویان می توانستند کمک‌هزینه‌ی تحصیلی و در صورت نیاز اسکان رایگان دریافت کنند. تقاضا برای تحصیل در این مدارس بسیار چشم‌گیر بود. در کنار جریان فعالیت‌های حرفه‌ای در مدارس، دختران فرصت شرکت در مجموعه‌ای از فعالیت‌های انجمن زنان مثل جلسات سخنرانی و بحث و گفت‌وگو را پیدا می کردند. آن‌ها همچنین در پخت غذا برای مراسم انجمن شرکت می کردند و در جشن‌های انجمن حضور داشتند.

در بهار سال ۱۹۲۹، مارگارت نیلسن<sup>۱</sup> هنرجوی رشته‌ی اقتصاد خانواده در مدرسه‌ی حرفه‌ای انجمن زنان نروژی بود. او می گوید در این دوره مدارس خانه‌داری چنان جا افتاده بود که حضور در آن برای دختران جوان اجباری به نظر می رسید. او پس از پایان امتحانات متوسطه، در خانه آموزش پخت‌وپز و کارهای خانه دیده بود. به همین دلیل او احساس می کرد که آموزش‌های مدرسه بیش از حد جزئی و دقیق است. با این حال این دوران برای او غنای خودش را داشت. مارگارت اهل تودستراند<sup>۲</sup> بود. او به همراه دختران دیگری از تمام مناطق کشور به ویژه شمال، جنوب و بخش‌های بزرگی از شرق نروژ به مدرسه‌ی شبانه‌روزی معرفی شد. بعد از پایان هر روز تحصیلی، شب‌نشینی در سالن خوابگاه با حضور هنرجویانی که می توانستند بخوانند، بنوازند یا شعری دکلمه کنند، برقرار بود. بخشی از آموزش این طور بود که هنرجویان در کارخانه‌ها و کارگاه‌های مواد غذایی حضور پیدا می کردند. برای جشن‌ها و مهمانی‌های دانشگاه‌ها غذا می پختند و با این محیط‌ها آشنا می شدند. آن‌ها غالباً سر میز غذایی که تدارک دیده بودند با میهمانان می نشستند و غذا می خوردند. مراسم شام، صبحانه و رقص برای

1. Margaret Nielsen

۲. Tvedestrand؛ شهر کوچکی در جنوب شرقی نروژ

هنرجویانی که مشتاق آن بودند وجود داشت. مدیران انجمن زنان معمولاً از این نشست و برخاستها بازدید می‌کردند و دختران جوان با آنچه انجمن برای آن مبارزه می‌کرد آشنا می‌شدند. مارگارت نیلسن می‌نویسد: «به نظر من دیدن رهبران انجمن برای ما دختران جوان آن روزها امنیت خاطری فراهم می‌کرد.»

یولا سترن<sup>۱</sup> نیز هنرجوی مدرسه‌ی خانه‌داری انجمن زنان نروژی بود و تجربیاتی مشابه دارد: بتزی شلسبرگ و دوروتتا شولداگر سخنرانی می‌کردند. فردریکه مورک، اولگا تین<sup>۲</sup>، راندی بلهر و والبورگ توترا<sup>۳</sup> به صورت مرتب با ما دیدار می‌کردند. همه‌ی آنها از چهره‌های معروف و فعال در حوزه زنان بودند. یولا اغلب در سالن انتظار می‌نشست و بازدیدکنندگان را تا ایستگاه تراموا همراهی می‌کرد و در راه با آنها صحبت می‌کرد. تحت تاثیر آنها، یولا سال بعد متقاضی شرکت در دوره‌های آموزش اجتماعی انجمن زنان نروژی شد. «آن‌های که من از خانه با خود آورده بودم حالا جوانه زده بود و رشد کرده بود.» این جمله‌ای است که یولا می‌گوید. او بعدها وکیل مدافع و در سال ۱۹۵۳ رهبر شورای ملی زنان نروژی شد.

### جلسات ملاقات مادران

انجمن‌های مختلف تخصص‌های ویژه خود را داشتند. در شهرهایی که مدارس خانه‌داری دایر نبود، دوره‌های آموزشی کوچک‌تری جریان داشت که بخش مهمی از روند توسعه محسوب می‌شد. انجمن زنان استاوانگر دوره‌ی آموزشی «خانه‌داری روزمره» را برگزار می‌کرد. انجمن زنان فردریکسهالد دوره آموزشی بافت داشت. بسیاری از انجمن‌ها دوره‌های آموزش دوخت و دوز برگزار می‌کردند، تا آنجا که حتی انجمن زنان فردریکستاد و امگان در سال ۱۹۱۴ یک «دوره‌ی آموزشی دوخت پیراهن برای خدمت‌کاران اعضا» برگزار کرد. این انجمن همچنین «جلسات ملاقات مادران» را ترتیب داد. هدف از این جلسات «دریافت گزارش‌های شخصی از زنان طبقه کارگر» بود. این برنامه با استقبال بسیار و

---

1. Julla Sæthern  
2. Olga Thinn (1858 -1943)  
3. Valborg Tveter

تقاضا برای تجدید مواجه شد. در این جلسات زنان می‌توانستند با ۱۰ اوره<sup>۱</sup>، قهوه، کیک یا نان شیرینی بخرند. نمایشگاه غذا، جلسات سخنرانی، موسیقی و سرودخوانی و دعا و نیایش از جمله برنامه‌های جلسات ملاقات مادران بود. گاهی هدایای ارزان قیمت اما جالبی توزیع می‌شد مثل گل، اسکناس‌های ۵ کرونی، اشیا زیبا، کنسرو و مواد غذایی دیگر. جلسات بسیار مردم‌پسند بود و به طور متوسط ۲۰۰ نفر در آن شرکت می‌کردند، به طوری که حتا نامعمول نبود گاهی جمعیت شرکت‌کنندگان در یک نشست به ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر هم برسد. این ایده از سوی انجمن زنان درامن نیز تقلید شد و در آنجا هم مورد پذیرش قرار گرفت.

چه در درامن و چه در فردریکستاد جلسات ملاقات مادران تشکیلاتی مجزا با هیات مدیره، حساب و کتاب و جلسات سالانه‌ی مستقل داشت، اما زیرمجموعه‌ی انجمن زنان به شمار می‌رفت و موظف بود درباره‌ی فعالیت‌های خود به انجمن گزارش دهد. موضوعاتی که در جلسات ملاقات مادران طرح می‌شد دقیقا از همان سنخ مسائلی بود که انجمن زنان پی‌گیری می‌کرد. ممکن است این سوال پیش آید که چرا انجمن‌ها، به جای این که برای «مادران شهر» جلسات ویژه برگزار کنند آن‌ها را به عضویت نمی‌گرفتند. این پرسش تقریبا دغدغه‌ای برای فعالان جنبش زنان به بار نیامد یا لاقلا هرگز مورد بحث قرار نگرفت. احتمالا تفاوت‌های طبقاتی [میان شرکت‌کنندگان در جلسات ملاقات مادران و اعضا انجمن زنان] آن قدر زیاد بود که این موضوع مجال طرح نداشت.

هم «مدرسه‌ی حرفه‌ای اقتصاد خانواده»ی انجمن زنان نروژی و هم مدارس برگن، فردریکستاد و درامن با حمایت مالی دولت اداره می‌شدند. از سال ۱۹۰۸ جنب‌وجوشی در شهرداری‌ها برای تاسیس مدارس خانه‌داری اتفاق افتاد. در نتیجه نیاز به مدارس خصوصی کاهش پیدا کرد و به تبع آن کسب بودجه دولتی برای اداره‌ی این مدارس خصوصی مشکل‌تر شد. مدرسه‌ی خانه‌داری انجمن شهر فردریکستاد در سال ۱۹۱۶ تعطیل شد، زیرا شهرداری فردریکستاد مدرسه‌ی خانه‌داری تاسیس کرد. انجمن زنان فردریکستاد تمام اسباب و تجهیزات مدرسه به همراه ۲ هزار کرون وجه نقد را به مدرسه‌ی تازه‌ی شهرداری تحویل داد. همین اتفاق در سال ۱۹۲۵ برای مدرسه‌ی خانه‌داری برگن رخ داد. با تاسیس مدرسه‌ی

۱. Øre؛ هر کرون (واحد پول نروژ) معادل ۱۰۰ اوره است

خانه‌داری وابسته به شهرداری، تعداد متقاضیان مدرسه‌ی انجمن کاهش یافت و در نتیجه مدرسه با مشکلات اقتصادی مواجه و تعطیل شد. اما مدرسه‌ی درمان سرپا ماند و تا آغاز جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۰ به کار خود ادامه داد.

مدرسه‌ی حرفه‌ای انجمن زنان نروژی تا سال ۱۹۳۵ فعال بود. از آغاز قرن بیستم تا دو دهه‌ی بعد از آن چنین به نظر می‌رسید که توافق گسترده‌ای وجود دارد که مدارس خانه‌داری یک فعالیت ضروری و مهم برای انجمن است. می‌توانیم رد یک حسرت کوچک را در نوشته‌ای از مارتتا راولستاد<sup>۱</sup> در سال ۱۹۱۶ پیدا کنیم: «واقعیت این است که برای تربیت زنان ماهر در خانه‌داری و هر آنچه از زنان انتظار می‌رود، رنجی شرافت‌مندانه کشیده شده است. این مسلماً لازم است. اما این همه‌ی ماجرا نیست.» او نوشته‌اش را با این نام امضا کرده است: «یک هموطن» با این حال مارتتا در آن روزگار منتقدی تنها بود. برای اولین بار در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ انتقادات گسترده‌ای در این زمینه مطرح شد و مقابله شدت یافت. انجمن زنان نروژی در این زمان بسیاری از فعالیت‌هایش را تعلیق کرده بود و به همین خاطر مدارس خانه‌داری به عنوان مهم‌ترین فعالیت انجمن باقی مانده بود. بسیاری معتقد بودند که این از اساس اشتباه بوده است و نمی‌توانستند بپذیرند که انجمن زنان نیروی خود را در چنین چیزهایی صرف کند. به علاوه وضعیت اقتصادی مدرسه چنان که گفتیم خراب بود و انجمن تمام آنچه به لحاظ اقتصادی در توان داشت برای سرپا نگه داشتن مدرسه هزینه کرد. در سال ۱۹۳۵ مدرسه ظاهراً بدون هیچ گونه مقاومت و اعتراضی تعطیل شد.

### زنان خانه‌دار در روزگار جنگ و قحطی

«روز مادر» به سال ۱۹۱۰ در امریکا بنیاد گذاشته شد. پس از آن در اروپا و به ویژه در آلمان و اتریش فراگیر شد. در نروژ با ابتکار دوروتتا شولداگر و تشکیل «خانه‌های برقرار» روز مادر نخستین بار در سال ۱۹۱۹ جشن گرفته شد. یک «دعوت‌نامه برای جوانان نروژی» درباره‌ی مشارکت در بزرگداشت روز مادر از سوی نشریه‌ی نی‌لانده چاپ و به تعدادی از انجمن‌ها فرستاده شد. دعوت‌نامه با این جملات شروع می‌شد: «کاری که یک مادر برای فرزندانش انجام می‌دهد، یک

1. Marthea Rovelstad (1879-1961)

عمر تلاش غیرانتفاعی است که حاصلش را جامعه تصاحب می‌کند. این، قربانی کردن خویش برای رفاه دیگران است. جریانی از عشق که کودک را از گهواره تا گور همراهی می‌کند.» انجمن زنان نروژی نیز همراه با دیگران این خواسته را پی گرفت. در روز مادر راندی بلهر و ادل لامپه به همراه گروهی از اعضای هیات مدیره‌ی انجمن به مدرسه‌ی خانه‌داری نوردستراند<sup>۱</sup> سفر کردند. آنجا آن‌ها ساندویچ خوردند و همراه با دانش‌آموزان و خانم معلم‌ها چای نوشیدند. سپس با هم سرود ملی خواندند و خانم بلهر صحبت کرد. پس از آن باز و این بار بیشتر آواز خواندند و گپ زدند و دسر خوردند و در پایان سه بار فریاد هورا کشیدند و از پدران نیز یاد کردند.

هدف از تاکید بر روز مادر این بود که «جوانان برای تقدیری هوشیارانه و شخصی از مادران گردهم آیند» آن هم پس از روزگار سخت و خسته‌کننده‌ی جنگ جهانی اول. مادر به تشویق نیاز داشت. در حالی که زنان مستقل در روزهای جنگ فرصت‌های شغلی و درآمد بیشتری پیدا کرده بودند، زنان خانه‌دار با قحطی و کمبود مواد غذایی دست و پنجه نرم می‌کردند. نی‌لانده بارها به صرفه‌جویی و قناعت فرا خوانده بود. در آغاز سال ۱۹۱۸ این جملات در نشریه خوانده می‌شود: «آتش این جنگ دیوانه همچنان در اروپا زبانه می‌کشد و دامن همسایگانش را می‌گیرد. پریشانی و تنگ‌دستی به پشت درهای ما رسیده است. هر ماه که می‌گذرد، هر هفته که می‌آید ما بیشتر و بیشتر پی می‌بریم که از دست دادن چه چیزهایی را باید انتظار داشته باشیم، که باید به همدیگر با کم‌ترین چیزی که داریم یاری دهیم، تا بر کمبود مواد غذایی‌ای که تا به حال فکر نمی‌کردیم روزی بدون آن‌ها سرکنیم غلبه کنیم، نظیر قهوه، آرد، شکر، غلات و ... شاید در ابتدای این فهرست و پیش از همه باید از روغن نام می‌بریم.»

جنبش کارگری در اعتراض به قحطی به پاخاست. تابستان ۱۹۱۷ تظاهراتی بزرگ در سراسر کشور جریان داشت. زنان کارگر خواهان نظارت بر قیمت مواد غذایی و اقلام ضروری بودند و فروش اجباری مواد غذایی [برای جلوگیری از احتکار] را خواستار شدند. نه تنها جنبش زنان غیرسوسیالیست، حتا انجمن زنان نروژی و دیگر انجمن‌های زنان نیز به این اعتراضات نپیوستند. در مقابل این

۱. Nordstrand؛ محله‌ای در اسلو

را یک وظیفه‌ی ملی می‌دانستند تا کشور را در کوران تورم، قحطی و مشکلات دیگری که جنگ به ارمغان آورده بود متحد نگه دارند. تنها مورد ابراز شکایت مشترک علیه مقامات شورای تامین بود. شورایی که برای تهیه و توزیع مواد غذایی در سراسر کشور، تاسیس شده بود. زنان در این شورا نقشی نداشتند و این خشم فعالان جنبش زنان را برمی‌انگیخت. بالاخره حداقل کاری که زنان می‌توانستند بکنند تهیه غذا و ذخیره آن بود. این یک واقعیت است که زنان متخصص غذا هستند. به همین خاطر آن‌ها نباید در این فعالیت نادیده گرفته می‌شدند، به‌ویژه که مساله یک طرح گسترده اجتماعی بود. اعتراض نه به نظام اجتماعی و نه به شیوه‌ی مدیریت بحران مقامات بود، بلکه نوک پیکان اعتراض همراه نکردن زنان در حل مشکل را نشانه گرفته بود.

مهم‌ترین تصویر از جنبش زنان در این دوره برگزاری همایشی عمومی در اسلو است که احتمالاً شورای ملی زنان نروژی در سال ۱۹۱۸ آن را برنامه‌ریزی کرده بود. در این همایش افرادی چون استوئولد هانسن<sup>۱</sup>، - مردی که در آن روزگار وزیر تجارت و بازرگانی و رئیس شورای تامین بود- بتزی شلسبرگ، نخستین رهبر شورای ملی زنان نروژی، و کارن گروده کوت<sup>۲</sup>، منشی انجمن، شرکت داشتند. هر کدام از آن‌ها در مورد کمکی که زنان می‌توانند برای گذر از بحران موجود انجام دهند، سخن‌رانی کردند. راهکارها چنین بود: امکانات را به طور مساوی تقسیم کنید، پس‌انداز و جیره‌بندی کنید و هر خرده‌ریزی را به کار بزنید. هیچ‌کس نباید روی حداکثر قیمت‌ها قیمتی پیشنهاد کند. شعار روز این بود: مسوولیت فردی، احساس اجتماعی و حس حمایت‌گری. این مساله نیز مورد تأکید قرار گرفت که زنان در عین حال نباید ارزش‌های معنوی را به فراموشی بسپارند و این ارزش‌ها را در تلاش برای کسب قوت روزانه از نظر دور دارند. بعد از سخن‌رانی، سیگرید وکسهال<sup>۳</sup> همگی را به خوردن ماهی نمک‌سود، سیب‌زمینی و ماهی ارزان قیمت فراخواند. در پایان نیز همه با هم سرود «من می‌خواهم سرزمینم را بپایم»<sup>۴</sup> را خواندند.

1. Stuevold Hansen (1870-1933)

2. Karen Grude Koht (1871-1960)

3. Sigrid Wexhall

4. Jeg vil verge mitt land

هم‌زمان با تمرکز بر مساله‌ی غذا و مسائل درون خانه، به زنان خانه‌دار و مسائل مورد علاقه آنان هم از سوی انجمن‌های زنان و هم از سوی نشریه‌ی نی لاندۀ توجه بسیاری معطوف شد. نشریه حتا برای نخستین بار دستور پخت غذاهای اقتصادی نظیر کلم قمری، کیلکا و جگر را منتشر کرد. فردریکه مورک به دلیل شکست سنت نی لاندۀ عذرخواست، اما معتقد بود که گریزی از آن نیست. زیرا روش‌های استفاده‌ی بهینه از مواد غذایی محدود، امروز به یک پرسش اجتماعی بدل شده است که اغلب از سوی زنان «برای همراهی تا ایجاد گشایشی در این وضعیت» طرح می‌شود. انجمن زنان در استاوانگر جلساتی را برای رفع و رجوع وظایف دوران جنگ تشکیل می‌داد: «به دلیل قحطی و شرایط نامطمئن اقتصادی در ماه فوریه و مارس دو دوره جلسات بزرگ به همراه سخن‌رانی در مورد شیوه‌های اقتصادی پخت غذا برگزار خواهد شد. در این جلسات «هوکاسه»<sup>۱</sup> عرضه می‌شود.» گزارش‌های به‌جامانده نشان می‌دهد این جلسات بسیار مردم‌پسند بودند. به هر حال شرکت‌کنندگان غذا هم می‌گرفتند. خانم استوکلان<sup>۲</sup>، هفت روز ناهار پخت ناهار را در هوکاسه‌هایی که در محل برگزاری جلسات بود، گرم نگه می‌داشتند و در پایان جلسات می‌خوردند. «جذابیت جلسات بسیار زیاد بود و اشتها زیادت‌ر» به‌ویژه ظرف‌های ماهی ارزان‌قیمت تحریک‌کننده بود و با درخواست‌های مکرر، جلسات تکرار می‌شد، در حالی که جلسات معمولی مردم را جلب نمی‌کرد.

خواسته‌های شخصی زنان، فانتزی و غیرضروری به نظر می‌رسید. جنگ بر تمام وقایع دیگر سایه انداخته بود. در شرح حال انجمن زنان فردریکستاد و امگان در ۱۹۱۴-۱۵ چنین آمده است: «زیاده‌گویی نیست که جنگ تمام عالم را تغییر، تصورات ما را مغشوش و ذهنیت ما را تکان داده است.» نیز انجمن «مسیر تازه‌ای را در پیش گرفت.» تحت تاثیر جنگ، دل‌بستگی‌ها و دغدغه‌های خاص کنار گذاشته شد و همه بر قربانی کردن خود در راه «دغدغه‌ی اجتماعی مشترک» توافق داشتند. بر همین اساس انجمن فوراً تمام فعالیت‌های معمول خود را متوقف کرد تا محصولات بافتنی و تجهیزات زمستانی برای نیروی زمینی و دریایی ارتش تولید کند. هفت نشست آموزش بافتنی در فاصله‌ی تابستان تا عید میلاد مسیح

۱. Høkkasse؛ اجاق خوراک‌پزی کم‌مصرف که سوخت‌اش از کاه است.

2. Stokland



برگزار شد. پس از آن که هراس اولیه‌ی جنگ فروکش کرد، انجمن‌ها فعالیت‌های معمول خود را از سر گرفتند، ولی به دلیل کمبود سوخت و سهمیه‌بندی‌ها کار زنان با اختلال مواجه شد. در پاییز ۱۹۱۹ به دلیل شیوع «آنفلوآنزای اسپانیایی»<sup>۱</sup> برگزاری جلسات عمومی ممنوع شد. اما انجمن زنان و به ویژه رهبر وقت آن‌ها باکر، خود را به میانه‌ی میدان افکند و کاری که از دست‌اش ساخته بود اینجا نیز انجام داد و مغرورانه چنین نتیجه گرفت: «هیچ تشکیلات دیگری در این شهر نمی‌تواند چنین مجموعه‌ای از زنان را گرد آورد که وقتی یک حرکت اجتماعی در جریان است خود را چنین به میان میدان می‌اندازند.»

### تامین امنیت کودکان و مادران

چیزی از پایان جنگ نگذشته بود که نخستین بحران اقتصادی رخ نمود. بحرانی که خود مقدمه‌ی زنجیره‌ای از مشکلات بود که سال‌های میان دو جنگ را به هم پیوند می‌داد. کمبود فرصت‌های شغلی زنان را به کار خانگی رایگان یا با مزد به خانه‌ها برگرداند. هم‌زمان با زنگری‌ای در کار زنان خانه‌دار صورت گرفت که تمام جنبش زنان را از چپ‌ها تا راست‌ها تحت تاثیر قرار داد. تمرکز بر وضعیت خانه و زنان خانه ضرورتاً به این معنا نیست که زنان افق محدودی داشتند. آن‌ها بیشتر دل‌مشغول خیر اجتماعی بودند. آنچه آن‌ها می‌خواستند آرامش اجتماعی بود که در آن ضعفا بهتر گذران کنند، بچه‌ها بهتر پرورش یابند و نیازهای خانواده نقش پررنگ‌تری در سیاست بازی کند و این مسائل توافری با مسائل زنان نداشت، برعکس اعضا این طور بیان می‌کردند که این در واقع فمینیسم است و خود را فعال مسائل زنان معرفی می‌کردند. نیکو هامبرو، رهبر شورای ملی زنان نروژی که پیش‌تر رهبر انجمن زنان برکن بود، یک مثال است. آگنس مارتنس اسپاره<sup>۲</sup>، عضو هیات مدیره‌ی زنان نروژی و نخستین نایب رئیس شورای ملی زنان نروژی یک نمونه‌ی دیگر است. مارتنس اسپاره به سال ۱۹۱۷ در نی‌لانده نوشته است: «...»

۱. Spanskesyke epidemien. آنفلوآنزای اسپانیایی یا آنفلوآنزای همه‌گیر سال ۱۹۱۸، اپیدمی مرگباری بود که از بهار ۱۹۱۸ تا زمستان ۱۹۲۰ طول کشید. شروع این اپیدمی در میان سربازان آمریکایی گزارش شد، اما به آنفلوآنزای اسپانیایی شهرت پیدا کرد. بر اثر این اپیدمی بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون انسان جان خود را از دست دادند. تخمین می‌زنند که یک میلیون و ۲۰۰ هزار نروژی به این بیماری مبتلا شدند. تعداد مردگان در نروژ ۱۲ هزار نفر بود.

2. Agnes Martens Sparre

فمینیسم تشکیلات زنان است برای اصلاحات اجتماعی مفید در آینده ... حوزه‌ی این اصلاحات به عنوان مثال تامین امنیت کودکان و مادران است و به همین ترتیب برای سال‌خوردگان، ناتوانان، رهاسدگان و فقرا.»

علاقه‌مندی به مسائل درون خانه پیامدهایی در سازماندهی زنان داشت. این علامتی معنی‌دار بود که سازمان نوحاسته‌ای مثل جبهه‌ی متحد زنان که در سال ۱۹۲۴ تاسیس شده بود، زنان خانه‌دار و علاقه‌مندی‌های آن‌ها را محور تمام برنامه‌هایش قرار داده بود. حتا اعضای شناخته شده‌ی انجمن زنان نروژی نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند. انجمن ملی خانه‌های برقرار که بعدها به انجمن زنان خانه‌دار نروژ تغییر نام داد، در سال ۱۹۲۵ و تحت رهبری ماریه میشله<sup>۱</sup>، توانسته بود شبکه‌ی گسترده‌ای از ۳۰۰ انجمن تشکیل دهد. اندکی پیش از جنگ جهانی دوم این انجمن ۳۰ هزار عضو داشت که در ۵۶۵ انجمن پخش بودند. حزب کمونیست نروژ زنان را در شاخه‌ی تشکیلاتی زنان خانه‌دار سازماندهی می‌کرد. این یک رویه‌ی معمول در احزاب کمونیستی نبود، به طوری که نماینده‌ی حزب کمونیست نروژ<sup>۲</sup> در نشست عمومی کمیته‌ی اجرایی طرح توسعه کمیترین<sup>۳</sup> برای دفاع از تشکیلات زنان خانه‌دار مشکلات بسیاری داشت.

انجمن زنان حزب کارگر در ۱۹۲۳ تعطیل شد و دبیرخانه‌ی زنان به عنوان رهبر تسخیری، هدایت زنان حزب و حفظ آرای آنان را بر عهده گرفت. دبیرخانه برای مسایل درون خانه و جایگاه زنان در خانه اهمیت زیادی قائل شد. رهبر دبیرخانه‌ی زنان، سیگرید سیپورتسن، در کنفرانس ملی زنان در ۱۹۲۵ چنین گفت: «ما به این عادت کرده‌ایم که کار زنان در خانه ارجح ندارد. اما به یقین همه‌ی ما موافقیم که خانه‌داری به اندازه‌ی هر کاری که مردان انجام می‌دهند ارزشمند است. هیچ فعالیتی معنادارتر و هیج کاری به حال جامعه سودمندتر از زادن و پروردن خانواده‌ای رو به رشد نیست.»

انجمن‌های زنان از این قاعده مستثنا نبودند. به عنوان مثال در نشست سالانه‌ی

۱. Marie Michelet (۱۹۵۱-۱۸۶۶)؛ ماریه میشله، آموزگار و نویسنده‌ی کتاب کودکان همچنین در دوره‌ای عضو هیات مدیره‌ی شورای ملی زنان، مدیر انجمن ملی زنان خانه‌دار و نایب رییس شورای بین‌المللی زنان بود.

۲. Norges Kommunistiske Parti (۱۹۲۳)؛ حزب کمونیست نروژ پس از خروج حزب کارگر از کمیترین تشکیل شد.

۳. Komintern؛ کمیترین یا انترناسیونال سوم، اتحادیه‌ی احزاب کمونیست جهان از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ بود.

انجمن زنان برگن در سال ۱۹۲۱ «تلاش برای ایجاد خانه‌های خوب روشن هدفی الزامی دانسته شد. شعار گینا کروگ در سال ۱۹۱۳ این بود که فعالیت ما باید جایگاهی زیر آفتاب برای زنان مهیا کند. حالا در واقع شعار این شده بود که زنان باید جایگاهی زیر آفتاب برای خانه مهیا کنند. حالا زنان در وهله‌ی نخست نه برای خود و نه برای حقوق خود، که برای دیگران کار می‌کردند، برای دیگران، برای بچه‌ها، برای خانه و برای جامعه‌ای بهتر بر بنیان خانه‌هایی شاد و خوشبخت. انجمن زنان برگن در سال ۱۹۲۴ با این جملات دستی به تشویق بر شانه‌ی خود می‌زد: «دست در دست برای کمک به زنان در یافتن جایگاه خود در جامعه و درون خانه پیش رفته‌ایم.»

با این حال انجمن زنان نروژی در اسلو راه دیگری در پیش گرفت. آن‌ها بیشتر درگیر انتخابات، نمایندگی زنان و دیگر موضوعاتی بودند که «نیازمند مراقبت» بود. هیات مدیره‌ی انجمن بارها تاکید می‌کرد که فلسفه‌ی وجود انجمن زنان این بود که به نهادی برای مراجعه مردم تبدیل شود و بتواند در همه‌ی زمینه‌هایی که به زنان مربوط می‌شود، کمک کند. به هر حال انجمن، مدرسه‌ی زنان خانه‌دار را داشت تا به این موضوع توجه کند، اما در عمل بخش بزرگی از منابع خود را صرف امور مربوط به زنان خانه‌دار کرد.

www.mehripublication.com

فصل چهارم

زنان در سیاست

پس از آن‌که مبارزه برای به رسمیت شناختن حق رای زنان در سال ۱۹۱۳ پیروز شد، سه سازمان به صورت ویژه به موضوع انتخابات و زنان پرداختند: انجمن رای‌دهندگان زن، انجمن ملی حق رای زنان و انجمن زنان نروژی در کریستیانیا. علاوه بر آن شورای ملی زنان نروژی و انجمن‌های زنان در سراسر کشور هم بودند. تنوع سازمان‌ها شرایطی به وجود می‌آورد که مدیریت آن مشکل بود. گاهی درگیری‌هایی میان این سازمان‌ها که بر سر عضوگیری و جذب منابع دیگر با هم رقابت می‌کردند، پیش می‌آمد. با این حال، آن‌ها در اغلب موارد همکاری‌های نزدیکی داشتند. انجمن زنان نروژی به نسبت دو نهاد دیگر در مساله‌ی انتخابات چندان فعال نبود و ابتکار عمل بیشتر در دست انجمن رای‌دهندگان زن بود. اما انجمن زنان نروژی نشریه‌ی نی‌لانده را در دسترس آن‌ها قرار می‌داد و نی‌لانده به نوعی تربیونی همگانی در موضوع انتخابات بود. نی‌لانده اطلاع‌رسانی می‌کرد، پیام‌ها را به مخاطبان می‌رساند و در مبارزه‌های انتخاباتی شرکت می‌جست. بسیاری از اعضای انجمن زنان نروژی نیز در دو سازمان دیگر، انجمن رای‌دهندگان زن یا انجمن ملی حق رای زنان، فعال بودند.

رفته‌رفته خبرهایی از پیروزی‌های زنان در کشورهای دیگر به گوش می‌رسید. در دانمارک، زنان در نخستین انتخاباتی که شرکت کردند ۴ صندلی در مجلس

عوام و ۵ صندلی در مجلس ملی را در سال ۱۹۱۸ از آن خود کردند. هلندی‌ها در ۱۹۲۲ هفت زن را به مجلس فرستادند. زنان فنلاندی در همان سال ۱۹ صندلی مجلس را در اختیار گرفتند. چکسلواکی‌ها ۱۴ نماینده زن در مجلس داشتند و در بریتانیا سه زن در سال ۱۹۲۳ وارد مجلس عوام شدند. تعداد زنان در این مجلس یک سال بعد به هشت نفر رسید. نی‌لنده مشتاقانه تبریک می‌گفت. اما چه بر سر راه نروژ قرار داشت؟ چرا زنان نروژی حتی یک نماینده هم در مجلس نداشتند؟ فردریکه مورک پس از انتخابات سال ۱۹۲۴ این طور نوشت: «این حق که زنان را زنان نمایندگی کنند، در سرزمین ما به رسمیت شناخته نمی‌شود.» برای بسیاری از فعالان زن هدف اصلی این بود که زنان در سازمان‌های مدیریتی وارد شوند. آن‌ها معتقد بودند که این نخستین و ضروری‌ترین قدم در راه رسیدن به جامعه‌ای بهتر است. این نتایج بد می‌توانست ناامیدی و سرخوردگی عمیقی ایجاد کند. بخش عظیمی از منابع فعالان حقوق زنان در انتخابات صرف شد، تا آنجا که از دید یک ناظر بیرونی کار فعالان زن، در فعالیتهای انتخاباتی خلاصه می‌شد.

شرکت در انتخابات: کسی که حق رای دارد موظف به رای دادن است

محققان انتخابات همواره درگیر موضوع بسیج رای‌دهندگان بوده‌اند. نتیجه‌ی بررسی‌ها در برخی کشورها نشان می‌دهد که این فرایندی زمان‌بر است. این تحقیقات همچنین مشخص می‌کند که جذب مشارکت گروه‌های تازه در شهرهای پرجمعیت و اقتصادهای طبقاتی آسان‌تر از جذب رای‌دهندگان تازه در روستاها و جوامع کشاورزی است. اگرچه معمولاً گفته می‌شود که اختلاف میان جوامع روستایی و شهری به مرور زمان کم‌تر شده است، ولی استین رُگان<sup>۱</sup> تاکید کرده است پراکندگی جغرافیایی، بسیج رای‌دهندگان را در نروژ به فرایندی طولانی و ناهموار تبدیل کرده بود. همه‌ی مردان نروژی نخستین بار و به طور طبیعی در انتخابات مجلس سال ۱۹۰۰ حق رای داشتند.<sup>۲</sup> اما بلافاصله میزان مشارکت در انتخابات ۱۶ درصد کاهش یافت زیرا بسیاری از صاحبان تازه‌ی حق رای پای

۱. Stein Rokkan (۱۹۷۹-۱۹۲۱) جامعه‌شناس و مورخ سیاسی.

۲. تا پیش از سال ۱۹۰۰، بر اساس قانون اساسی (۱۸۸۴) حق رای تنها به مقامات، مردان شهرنشین، و اربابان روستایی تعلق داشت.

صندوق‌ها نرفتند. ۲۴ سال طول کشید تا میزان مشارکت در انتخابات به سطح پیش از سال ۱۹۰۰ برسد.

زنان در نخستین مرحله بر اساس میزان درآمد صاحب حق رای شدند. به این معنا که درآمد زن یا شوهرش باید از مرز مشخصی عبور می‌کرد تا زن حق رای دادن داشته باشد. در نخستین انتخاباتی که زنان با همین معیار حق رای دادن پیدا کردند، با وجود آن‌که جز رای‌دهندگان تازه به شمار می‌رفتند، در مقایسه با مردان، بیشتر در شهرها پای صندوق‌های رای حاضر شدند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اشتیاق به عمل سیاسی در بین این گروه از زنان شهری بسیار بالا بوده است. در مقابل، تعداد مردان روستایی شرکت‌کننده در انتخابات تا مدت‌ها از تعداد زنان روستایی شرکت‌کننده به مراتب بیشتر بود.

وقتی تمام زنان حق رای دادن پیدا کردند، نرخ مشارکت در انتخابات در میان زنان کاهش چشم‌گیری یافت. نرخ مشارکت زنان در انتخابات، چه در شهر و چه در روستا، از نرخ مشارکت مردان پایین‌تر آمد. این وضعیت تا چند سال بعد هم پایدار ماند. اما در سال ۱۹۳۰ نرخ مشارکت زنان شهری در انتخابات دوباره به سطح مردان رسید. این فرایند ۱۵ سال یعنی از ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۰ به طول انجامید. در روستاها اما زنان همچنان کم‌تر از مردان در انتخابات شرکت می‌کردند و این وضعیت سال‌های سال ثابت بود. حتا در سال ۱۹۷۰ هنوز تفاوت مشخصی میان نرخ شرکت زنان و مردان روستایی در انتخابات وجود داشت.

«کسی که حق رای دارد، موظف به رای دادن است.» این جمله‌ی فردریکه ماریه کوام، مدیر انجمن ملی حق رای زنان، است. کسی که در آن سال‌ها خود به گوشه و کنار کشور سفر می‌کرد تا زنان را به مشارکت در انتخابات تحریک کند. این جمله به شعاری برای جنبش زنان تبدیل شد. از زمانی که در سال ۱۹۰۱ نخستین گروه از زنان حق شرکت در انتخابات شهرداری‌ها را کسب کردند، هم انجمن‌های حق رای و هم انجمن‌های زنان برای افزایش شمار زنان بر سر صندوق‌های رای به طور جدی تلاش کردند. موفقیت در این کار نیازمند اطلاع‌رسانی و ارائه‌ی مشاوره و راهنمایی بود و انجمن‌ها این مساله را چون مهم‌ترین وظیفه اجتماعی پی گرفتند. آن‌ها دوره‌های آموزشی برگزار می‌کردند، به نشر اطلاعات و تشویق زنان می‌پرداختند. می‌توان تصور کرد که این اشتیاق و تلاش بسیار معنادار بود. مشارکت در انتخابات

در این گروه‌ها به طور غیرمنتظره‌ای بالا رفته بود. در مقابل جنبش زنان در روستا با وجود تلاش مکرر اما ناامیدکننده‌اش کار چندانی از پیش نبرده بود. استین رُگان اشاره کرده است که تفاوت آماری در حضور زنان و مردان بر سر صندوق‌های رای در انتخابات مجلس که در آن پرسشی بزرگ و ملی پاسخ می‌طلبید، بسیار کم می‌شد. یک جهش در بسیج زنان برای مشارکت در انتخابات در سال ۱۹۳۰ اتفاق افتاد. در این سال احزاب قدیمی پشت به پشت هم دادند و در مقابل خیز بلند حزب کارگر ایستادند. توان رقابت انتخاباتی حزب کارگر از سه سال پیش‌تر و پس از ائتلاف با سوسیال‌دموکرات‌ها به شدت افزایش یافته بود. پرسشی که تنور انتخابات را گرم می‌کرد در مقابله‌ی ارزش‌های سنتی اخلاقی‌مذهبی با سوسیالیسم و سکولاریسم نهفته بود. این بار زنان چنان به سوی صندوق‌های رای شتافتند که هرگز قبلاً اتفاق نیفتاده بود. اینجا نظر رُگان تأیید می‌شود. حزب کارگر انتخابات را باخت و ۱۲ صندلی مجلس را از دست داد. ایدا بلوم رفتار انتخاباتی زنان را در این سال با اشتیاق آن‌ها به فعالیت سازمان‌های داوطلبانه، هم‌بسته می‌داند. جایی که آن‌ها برای بنیان طیف گسترده‌ای از مزایای رفاهی حضور داشتند. آن‌ها در این سازمان‌ها در کار ایجاد «خانه‌هایی خوب‌تر» بودند و حزب راست [جدی‌ترین رقیب حزب کارگر] دقیقاً همین را درخواست می‌کرد. هر گاه که در انتخاباتی پرسش‌هایی درباره‌ی ارزش‌های بنیادین طرح می‌شد، زنان به خوبی بسیج می‌شدند.

بحران اقتصادی که پس از سال ۱۹۳۰ شدت گرفت، جهت‌گیری آرا را در کشور تغییر داد و پیرو آن موقعیت حزب کارگر نیز تغییر کرد. انتخابات سال ۱۹۳۶ یکی از سخت‌ترین بزنگاه‌ها در تاریخ نروژ است. مشارکت در انتخابات بسیار بالا بود. این بار نیز ارزش‌های بنیادین رو در روی یگدیگر ایستاده بودند. زنان در مشارکت انتخاباتی، گوی و میدان را از مردان ربودند. اما این بار حزب کارگر پیش‌تاز بود.

## انتخابات مجلس: اکثریتی متراکم از مردان

در حالی که مشارکت انتخاباتی به ویژه در شهرها رشد می‌کرد، زمان زیادی

---

۱. Ida Blom؛ ایدا بلوم (۱۹۳۱)، مورخ و استاد تاریخ زنان در دانشگاه برگن است.



گذشت تا زن‌ها به نمایندگی در نهادهای انتخابی ورود کنند. در سال ۱۹۱۱ آنها روگستاد به عنوان نماینده‌ی علی‌البدل زن به مجلس راه پیدا کرد. برای اولین بار در سال ۱۹۲۱ کارن پلاتو<sup>۱</sup> از حزب راست مستقیماً به نمایندگی مجلس رسید. پس از آن و تا جنگ جهانی دوم تعداد نمایندگان زن مجلس در دوره‌های مختلف از صفر تا سه متغیر است. بعد از جنگ چیزهایی به آرامی اتفاق افتاد.

وقتی زن‌ها حق رای و حق انتخاب شدن پیدا کردند، شمار اندکی از آنها می‌توانستند به استفاده از این حق و ورود به مجلس بیاورند. هم زنان و هم مردان معتقد بودند که این مسأله به جهان بزرگ‌تری تعلق دارد که محل عرض اندام مردان است در حالی که جایگاه «طبیعی» زنان، خانه است. با این حال در میان فعالان جنبش زنان اشتیاق بسیاری برای حضور در مدیریت بخش عمومی وجود داشت. آنها در تب نظام پارلمانی و فرصت‌هایی که در این نظام وجود داشت می‌گذاختند. دوروثا مرلِس<sup>۲</sup>، گرافیست و عضو هیات مدیره‌ی انجمن زنان برکن، در سال ۱۹۱۴ چنین نوشت: «حق رای تنها یک وسیله است نه هدف نهایی.» آنها تصور نمی‌کردند که باید چند نسل بگذرد تا زن‌ها تقریباً هم‌تراز با مردان نماینده‌ی مردم شوند.

این زنان میل به حضور در نهادهای انتخابی را با دو دلیل اصلی توضیح می‌دادند: نخست این که حضور زنان در نهادهای انتخابی اساساً امری بجا و منصفانه بود. زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و باید دیدگاه‌هایشان در نظر گرفته شود. دیگر این که حضور زنان در چنین نهادهایی موجب اتحاد بیشتر آحاد جامعه است. زنان دیدگاه‌هایی دارند که مردان ندارند، زیرا زنان جهان دیگری را تجربه می‌کنند. علاوه بر این بسیاری معتقد بودند که زنان توانایی‌های خاص خود را دارند که اگر فرصت آزادسازی آن را پیدا کنند می‌توانند نروژ را به جایی بهتر برای زندگی تبدیل کنند. این استدلال درباره‌ی ویژگی‌های زنان در این مورد خاص (بر خلاف روال معمول) برای پیش‌برد و ترویج ایده‌ی برابری استفاده شد.

در هر دوی این استدلال‌ها از تجربه‌ی روزهای مبارزه برای گرفتن حق رای

1. Karen Platou (1879-1950)

2. Dorothea Merlees

استفاده شده و کارایی آن‌ها با گذشت زمان برای فعالان جنبش زنان اثبات شده بود. پس از آن وزن بیشتری به این استدلال داده شد که توانایی‌های زنان برای اتحاد جامعه ضرورتی انکارناپذیر است. جنگ جهانی اول این استدلال را تقویت کرد. زنان احساس می‌کردند که پای‌شان بی‌گناه به جنگی جهانی کشیده شده است بدون آن که حق رای داشته باشند. پی‌آمد وحشی‌گری‌های جنگ جهانی برای زنان این بود که بسیاری از آن‌ها به عضویت سازمان بین‌المللی نوین‌یاد «بیمان زنان برای صلح و آزادی»<sup>۱</sup> درآمدند. جایی که فمینیست‌ها و صلح‌طلبان دست در دست یکدیگر پیش می‌رفتند. فردریکه مورک در سال ۱۹۱۹ وقتی جنگ سراسر اروپا را درنوردیده بود چنین گفت: «در جامعه‌ای جدید که قرار است بر بنیان انصاف، عشق و اصول مردم‌سالاری واقعی بنا شود، زنان باید همراه شوند. در این پنج سال به خوبی ثابت شده است که مردان به تنهایی نمی‌توانند این کار را پیش برند. با توجه به ماهیت‌شان آن‌ها در بهترین حالت نیز از پس این کار بر نمی‌آیند.»

بعد از جنگ، بحران اقتصادی و اجتماعی رخ نمود. شواهد روشن بسیاری وجود داشت که مردان نمی‌توانند این بحران را مدیریت کنند. در این دوران دولت نقشی بسیار منفعلانه بازی کرد. شهرداری‌ها مشکلات اقتصادی بسیاری پیدا کردند و بایست کم‌تر خرج می‌کردند. هر دو گروه سیاست اجتماعی را در پیش گرفتند، چیزی که زن‌ها دقیقاً آن را مسوولیت ویژه و حوزه‌ی علاقه‌مندی خود برمی‌شمردند. آن‌ها معتقد بودند که اگر در اداره‌ی جامعه به کارگرفته شوند، در رسیدن به یک وضعیت اقتصادی معقول‌تر موثر خواهند بود.

به شیوه‌های مختلفی می‌توان توضیح داد که چرا زنان در نظام سیاسی، بسیار بد نمایندگی شدند. آن‌ها سابقه‌ی طولانی‌ای به عنوان انتخاب‌گرداشتند. استتین رُگان در این میان اهمیت زیادی به نقش سنتی زنان در جامعه‌ی گذشته می‌دهد که به مردان اجازه می‌داد تا با جامعه بیرون از خانه ارتباط برقرار کنند، در حالی که زنان باید مطیع می‌بودند و وارد رقابت نمی‌شدند. پژوهش‌گران مسائل زنان بعدها به این موضوع تاکید کرده‌اند که زنان با مجموعه‌ای از موانع مواجه می‌شوند

---

۱. Women's International League for Peace and Freedom؛ این سازمان در ۲۸ آوریل ۱۹۱۵ تاسیس شد. وقتی بیش از ۱۰۰۰ زن از ۱۲ کشور درگیر و بی طرف در جنگ جهانی اول گرد هم آمدند تا کنفرانس صلحی در لاهه تشکیل دهند. وابستگان سازمان تاکنون دو بار جایزه‌ی صلح نوبل را دریافت کرده‌اند.

هنگامی که می‌خواهند در امر سیاست مشارکت کنند.

خود فعالان جنبش زنان معتقد بودند که در وهله‌ی نخست موانعی در نظام انتخاباتی وجود دارد. هنگامی که در انتخابات مجلس در سال ۱۹۱۵ هیچ زنی انتخاب نشد، گینا کروگ معتقد بود که دلیل آن را می‌داند. او در نی‌لانده نوشت: «باید از شر نظام انتخاباتی مبتنی بر «اکثریت قاطع»<sup>۱</sup> خلاص شد.» او معتقد بود که زنان بسیار کمی هستند که قادر باشند گوی رقابت را از یک مرد و در واقع از محفل‌های سیاسی مردان [وقتی انتخابات به دور دوم کشیده می‌شود] بریابند. ورود به مبارزه‌ی انتخاباتی در یک حوزه‌ی انتخابیه به عنوان یک نامزد در میان «نامزدهای دیگر» بسیار راحت‌تر و عملی‌تر خواهد بود.

انجمن ملی حق رای زنان در سال ۱۹۱۵ پیشنهاد تغییر قانون اساسی را برای تغییر نظام انتخاباتی ارائه کرد، اما بی‌نتیجه بود. در سال‌های بعد این مساله از سوی انجمن زنان نروژی نیز پی‌گیری شد. در سال ۱۹۱۹ تغییر نظام انتخاباتی در مجلس به بحث و بررسی گذاشته شد. آنگاه انجمن ابتکار تازه‌ای به خرج داد. یک هیات نمایندگی هفت نفره که در راس آن‌ها راندی بلهر قرار داشت با نخست‌وزیر وقت، گونار کنودسن<sup>۲</sup>، دیدار کرد. گونار کنودسن پیش‌تر اعلام کرده بود که او نیز با این مساله موافق است که در نظام انتخاباتی فعلی زنان به سختی قادر به رقابت هستند. سرانجام در سال ۱۹۱۹ قانون اساسی تحت فشار حزب کارگر که در نظام انتخاباتی مبتنی بر «اکثریت قاطع» شکست سنگینی خورده بود، تغییر کرد.

نظام انتخاباتی به نظام چندعضوی و توزیع نسبی<sup>۳</sup> تغییر کرد. در سیستم جدید، حوزه‌ها چندنماینده‌ای و تعداد نمایندگان به تناسب حوزه بود. در نخستین انتخابات پس از آن نخستین نماینده‌ی زن وارد مجلس شد؛ کارن پلاتو از حزب راست. نتایج تحقیقاتی که بعدها بر پایه‌ی داده‌های کشورهای مختلف صورت گرفت نشان داد که در حقیقت نیز نظام انتخاباتی توزیعی برای زنان بسیار مفیدتر از نظام مبتنی بر اکثریت قاطع آرا بود. این تغییرات نتایج کمی قابل توجهی نداشت. در

۱. Enmannskretser: منظور نوعی از سیستم انتخاباتی است که در آن از هر حوزه تنها یک نماینده انتخاب می‌شود. این رویه از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۹ در نروژ مورد استفاده بوده و در آن تعداد حوزه‌های انتخاباتی زیاد و اندازه‌شان کوچک بوده است.

2. Gunnar Knudsen (1848-1928)

3. Forholdstallsvalg

سال ۱۹۲۴ هیچ زنی به نمایندگی مجلس انتخاب نشد. در سال ۱۹۲۷ تنها یک زن به مجلس نمایندگی راه یافت. فعالان جنبش زنان نامیدانه به دنبال توضیحی می‌گشتند.

آن‌ها دلیل اصلی را در فرایند نامزدی پیدا کردند. فرایند نامزدی - آنطور که آن‌ها اغلب اشاره می‌کردند - کاملاً تحت سلطه‌ی مردان بود. نام زنان همیشه در آخرین سطر فهرست نامزدها قرار می‌گرفت و آن‌ها تقریباً هیچ بختی برای انتخاب شدن نداشتند. روح حاکم بر نی‌لانده پیش از هر انتخاباتی دعوت زنان به مشارکت در فرایند انتخابات از لحظه‌ی نخست آن بود. نی‌لانده تلاش می‌کرد تا زنان بیشتری، جایگاه‌های مطمئن‌تری در فهرست نامزدها پیدا کنند. فردریکه مورک پیش از انتخابات ۱۹۲۴ در نی‌لانده چنین نوشت: «... در پایین‌ترین قسمت فهرست نامزدها به نام یکی دو زن هم برمی‌خوریم، آن هم به عنوان طعمه برای جلب آرای زنان.» او ادعا می‌کرد که می‌داند چرا «زنان بدون قدرت و اختیار در جایی از فهرست قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد در مقابل اکثریت به هم فشرده‌ی مردان ایستاده‌اند، اکثریتی که هر کس نامزد خودش را بین آن‌ها دارد. زن‌ها یا باید بپذیرند یا به عنوان نامزد انتخابات راه خود را پیش گیرند.»

### انتخابات محلی زنان را متحد می‌کند

در سال ۱۹۲۶ وقتی هیچ زنی در انتخابات شورای شهر هامره<sup>۱</sup> رای نیاورد، شهردار، م. آ. لکنس<sup>۲</sup> در نوشته‌ای اظهارنظر کرد: «زنان هامره شاید بهتر است که بیشتر مشغول وظایف خانه‌داری باشند تا این که بخواهند در جلسات اداری شهرداری شرکت کنند یا خود را درگیر پیچیدگی‌های سیاسی‌ای کنند که مردان به آن می‌پردازند.»

ورود به شورای شهر از ورود به مجلس راحت‌تر بود. در بسیاری از شهرداری‌ها یک یا چند زن توانسته بودند به عنوان عضو شورا انتخاب شوند که البته دست‌یابی به آن هم، زمان زیادی برده بود. سهم زنان در شوراهای روستایی تا پیش از جنگ جهانی دوم کم‌تر از ۲ درصد بود و اغلب شوراهای روستایی هیچ نماینده‌ی زنی

1. Hamre

2. M. A. Leknes

نداشتند. سهم زنان در شوراهای شهر در سال‌های نخست دوره‌ی ۱۹۱۶-۱۹۱۰ حدود ۸ درصد بود. سپس سهم زنان به ۵ تا ۶ درصد سقوط کرد و تا سال ۱۹۳۷ به ۹ درصد رسید.

یک مشکل دیگر در انتخابات شوراهای شهر سیستم رای‌دهی تجمعی<sup>۱</sup> بود. تا پیش از دهه‌ی ۱۹۷۰ این سیستم یک پارچه‌سازی از سوی زنان به عنوان یک مزیت مورد استفاده قرار نگرفت. در واقع در تمام دوران طولانی پیش از دهه‌ی ۱۹۷۰ این نظام در مقابل زنان عمل کرده بود. به همین خاطر کمک احزاب نیز برای ایجاد جایگاهی مناسب کافی نبود. در سال ۱۹۱۳ نامزدهای زن برای انتخابات شورای شهر اسلو ۲۱ درصد کل نامزدها را تشکیل می‌دادند. سهم زنان در میان راه‌یافتگان به پیش‌فهرست‌های انتخاباتی ۱۹ درصد بود. اما تنها ۱۲٫۶ درصد در فهرست‌های نهایی جای گرفتند و بقیه از فهرست‌ها خط خوردند.

با وجود چنین تجربه‌هایی نظام رای‌گیری تجمعی اهمیت بسیاری یافت. در مقاله‌ای از نشریه‌ی نی‌لانده که در سال ۱۹۱۶ منتشر شده است می‌توان خواند: «این موضع ما را تقویت نمی‌کند که از چند زن مانند طعمه در فهرست انتخاباتی احزاب استفاده شود. اگر هم بتوان آن‌ها را پس از انتخابات پیدا کرد، پشت سر تعداد زیادی عضو علی‌البدل انتظار می‌کشند، هر چند که به لحاظ مهارت‌ها و توانمندی‌ها سرتر از دیگران باشند. آنچه باید در نظر داشت به چشم آمدن و یک‌پارچه شدن آن‌ها است. بهتر است تنها یک زن در فهرست باشد که شانس انتخاب شدن داشته باشد، تا این که ده زن باشند و فقط نقش سیاهی‌لشگر داشته باشند. فراخوان برای یک پارچه‌سازی زنان به صورت منظم منتشر می‌شد. فردریکه مورک در بخشی از یک مقاله که در سال ۱۹۲۵ در نی‌لانده منتشر شد با حروف بزرگ چنین نوشته بود: «نام همه‌ی زنان را تا آنجا که قانون اجازه می‌دهد در فهرست‌های انتخاباتی به صورت یک پارچه منتشر کنید.» این مقاله همچنین به صورت جزوه‌ای به تمام سازمان‌های زنان در سراسر کشور ارسال شد. با

۱. در نظام رای‌گیری تجمعی در انتخابات شورای شهر، انتخاب‌کنندگان می‌توانند از میان فهرست‌های انتخاباتی احزاب مختلف، نامزدهایی را انتخاب کنند و به آن‌ها رای دهند. در این حالت از اثرگذاری فهرست‌های انتخاباتی احزاب کاسته می‌شود و نامزدها به طور مستقل و فارغ از نقش احزاب بخت انتخاب شدن خواهند داشت. در اینجا منظور این است که وقتی زنان نمی‌توانستند به صدر فهرست‌های انتخاباتی احزاب راه یابند نظام انتخاباتی تجمعی می‌توانست به آن‌ها امکان ورود به شورای شهر را بدهد چنانچه انتخاب‌کنندگان به جای رای دادن به فهرست کامل انتخاباتی یک حزب، به زنان از فهرست‌های انتخاباتی مختلف (رای به فرد و نه به حزب) رای می‌دادند.

این حال نتیجه‌ای به دست نیامد. هر چند مثالی هست که نشان می‌دهد خواست زنان برای تجمیع در فهرست‌های انتخاباتی اجرا شد: در انتخابات شورای شهر کوچکی به نام اوتسیرا<sup>۱</sup> در پی تجمیع فهرست انتخاباتی، تنها زنان انتخاب شدند. سازمان‌دهی این کار هر چند شوخی به نظر می‌رسد اما توسط یک مرد انجام شد و در انتخابات بعدی همه‌ی زن‌ها کرسی‌های نمایندگی‌شان را از دست دادند.

فراخوان‌های تجمیع زنان به توضیح دیگری برای شکست انتخاباتی متوسل شد: زنان توان‌مندی لازم را ندارند و نمی‌توانند با هم بسازند. آنچه باید انجام می‌شد این بود که زن‌ها در جلسات احزاب شرکت کنند، یکدیگر را در فهرست‌های انتخاباتی نامزد کنند و سپس با یکدیگر یک‌پارچه عمل کنند. این مساله مستلزم آن بود که آن‌ها نظام انتخاباتی را به طور درست مورد استفاده قرار دهند. پیش از هر انتخاباتی و برای همه‌ی ۱۷ انتخاباتی که از ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۰ صورت گرفت، سازمان‌ها و نشریات زنان وارد مبارزه شدند. در هر مورد آن‌ها آگاهی‌های عملی درباره‌ی نظام حزبی و نظام انتخابات، به ویژه درباره‌ی نامزدی و تجمیع منتشر کردند. هم‌زمان آن‌ها به شدت بر سازگاری زنان و حمایت از یکدیگر تاکید می‌کردند.

این تلاش دست کم یک نتیجه‌ی مشخص داشت. گذشته از همه چیز، لاقبل تصویر دیگر تا آن حد سیاه نبود و فعالان زن به سهم خود باید بابت آن تقدیر شوند. در پی این تلاش‌ها در شهرها گروهی از زنان انتخاب شدند؛ بین ۲ تا ۳ زن در شهرهای کوچک و ۸ تا ۱۰ زن در شهرهای بزرگ. در فردریکستاد، جایی که دو انجمن زنان با هم رقابت داشتند، ۱۲ نماینده از ۶۰ نماینده‌ی شورای شهر را زنان تشکیل می‌دادند. این نسبت ۲۰ درصد کل اعضا بود و در مقایسه با نقاط دیگر کشور نسبت بالایی به شمار می‌رفت. تورا هانسن<sup>۲</sup> رهبر انجمن زنان لیبرال فردریکستاد، نخستین زنی است که در تاریخ نروژ به ریاست شورای شهر رسیده است. اعضای مشهور هر دو انجمن نظیر آنا باکر، کیتی آپینز<sup>۳</sup>، برتا استوسلاند و تورا لارسن نیز به عضویت شورای شهر انتخاب شدند. نحوه‌ی سازمان‌دهی در این دو انجمن و نیز شاید رقابت میان آن‌ها باعث شد که زنان بیشتری به موضوع انتخابات جذب شوند. انجمن زنان فردریکستاد و امگان در سال ۱۹۲۲ می‌توانست

---

1. Utsira  
2. Thora Hansen  
3. Kitty Apenes

بگوید: «سیاری از زنان انتخاب شده مشتاق‌ترین اعضای ما بودند.» آن‌ها زنان راه‌یافته به شورا را تشویق می‌کردند که «گزارش کار خود را به انجمن ارائه دهند و با انجمن به‌ویژه در زمینه‌ی مسائلی که به زنان مربوط می‌شود، همکاری کنند.» به هر حال نتیجه‌ی انتخابات در شهرهایی که انجمن زنان در آن‌ها فعال بود، بهتر از سایر شهرها بود. شمار نمایندگان زن در درامن، فیلکه‌فیورد<sup>۱</sup>، اسلو و برگن در بیشتر سال‌ها از متوسط همه‌ی شهرها در نروژ بالاتر بود. شمار نمایندگان زن در تروندهایم نیز کمی بالاتر از سطح متوسط بود. در استاوانگر، فردریکستاد و هالدن وقتی انجمن‌های زنان تعطیل شد، شمار نمایندگان زن کاهش پیدا کرد.

یک نسل پیش‌تر، نسبت به زنی که وارد فضای عمومی می‌شد، حساسیت ویژه‌ای وجود داشت. انجمن‌های زنان تلاشی گسترده و هوشیارانه برای افزایش قابلیت‌های جذب زنان در فضای عمومی از طریق ایجاد مهارت‌های لازم در میان آن‌ها به کار بستند. آنا باکر در مورد انجمن زنان فردریکستاد و امگان چنین نوشته‌است: «انجمن در ارائه‌ی منظم سخن‌رانی‌ها در موضوعاتی که بعدها به کار زنان می‌آمد همچون مدرسه‌ای برای زنانی بود که به عضویت در شورای شهر انتخاب شده، به موقعیت‌های مدیریتی رسیده یا در امور اداری شهرداری‌ها استخدام شده‌اند. این سخن‌رانی‌ها سطح آن‌ها را در هنر دشوار مبارزه بالا برد و به فهم آن‌ها از چالش‌های پیچیده‌ی اجتماعی عمق بخشید.»

با وجود قدم‌های بسیار اما کوتاه، کوتاه، گاهی حفظ شکیبایی و مدارا دشوار شده بود. آخر چرا زنان تمام تلاش خود را به کار نمی‌بستند؟ «زنان امروز سطحی و راحت‌طلب هستند.» این جمله را آنا اموئه<sup>۲</sup>، مدیر شورای زنان فیلکه‌فیورد ضمن بحثی درباره بی‌علاقه‌گی زنان به سیاست بیان کرد. چیزی که اتفاق افتاده این بود که حتا زنانی که بسیار تلاش می‌کردند و بسیار فعال بودند نیز خود را سرزنش می‌کردند و گناه «این‌که اتفاقی نمی‌افتد» را به گردن می‌گرفتند. این سازوکاری است که ما در سایر گروه‌های سرکوب شده نیز می‌بینیم. «آیا ما باید همچنان اجازه دهیم که این شرم‌ساری بر ما سوار شود؟» این پرسش فردریکه مورک در سال ۱۹۲۱ است.

۱. Flekkefjord؛ شهری در جنوب نروژ

2. Anna Ebbemoe

## بدون احزاب مردانه

با این حال تصویر غالب از تلاش‌های انتخاباتی، تصویر شرم‌ساری و تسلیم نبود، بلکه تصویر زنانی بود که دوباره و با امیدهای تازه برای موفقیت می‌آغازند. در اصل دو استراتژی متفاوت برای این مبارزه می‌توان یافت: یکی کار کردن در چارچوب احزاب موجود و همراه با مردان بود و دیگری انشعاب از مردان و ایجاد برنامه‌ای زنانه، فهرست انتخاباتی زنان یا تشکیل احزاب زنانه. هر دو استراتژی به موازات هم پیش می‌رفتند. در سال‌های پیش از ۱۹۱۹ استراتژی نخست غالب بود. پس از آن برای سال‌های طولانی، استراتژی دوم یعنی ایجاد برنامه‌ای زنانه، فهرست انتخاباتی زنان یا تشکیل احزاب زنانه معنا پیدا کرد. در سال‌های دهه ۱۹۳۰ دوباره تمرکز بر احزاب موجود قوت گرفت. در آن روزگار بسیاری از فعالان برجسته جنبش زنان، دستی پرکار در سیاست داشتند. آن‌ها زنان دیگر را تشویق می‌کردند که وارد احزاب شوند و به کار حزبی روی آورند. انجمن حق رای زنان از زمانی که زنان در ۱۹۰۱ برای اولین بار در انتخابات شهرداری‌ها حق رای گرفتند، معتقد بود که زنان باید فهرست انتخاباتی خود را تهیه کنند. انجمن این ایده را در انتخابات شهرداری‌ها در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۴ امتحان کرد. در سال ۱۹۰۱ دو زن توانستند به شورا راه یابند که البته نتیجه‌ی بدی نبود. اما این ایده در ۱۹۰۴ شکست خورد. راگنا نیلسن، عضو هیات مدیره‌ی انجمن حق رای زنان که پیش‌تر مدیر انجمن زنان نروژی بود، فهرستی مشابه را در انتخابات سال ۱۹۰۹ آزمود، ولی گامی پیش نرفت. پس از آن ایده‌ی فهرست انتخاباتی زنان کنار گذاشته شد. آن‌ها با مقاومت شدیدی حتا از سوی زنان مواجه شدند. انجمن حق رای زنان و انجمن زنان نروژی معتقد بودند که این راه اشتباه بوده‌است. زنان باید وارد احزاب شوند و در آنجا فعالیت حزبی انجام دهند. منتقدان به ویژه به فهرست انتخاباتی زنان حمله می‌کردند، چرا که این فهرست ساختن کاری «غیرسیاسی» بود. آن‌ها هیچ برنامه‌ای جز این که نمایندگان زن را به شوراها بفرستند نداشتند.

مدیریت انجمن ملی حق رای زنان و انجمن زنان نروژی از همان نخست به حزب چپ یا حزب چپ‌های لیبرال پیوستند، بدون آن که بهره‌ی ویژه‌ای برده باشند. لااقل در مورد انتخابات مجلس این طور بود. آن‌ها در سال ۱۹۱۱



به عنوان عضو علی‌البدل از فهرست حزب راست و حزب چپ‌های لیبرال انتخاب شد. گینا کروگ به عنوان نماینده‌ی اسلو از حزب چپ در انتخابات مجلس ۱۹۱۵ شرکت کرد اما برگزیده نشد. این مربوط به دورانی بود که قانون «اکثریت مطلق آرا» اجرا می‌شد و او در حوزه‌ی انتخابیه‌ی شرکت کرده بود که شانس برای انتخاب شدن نداشت. بعد از اجرای نظام انتخاباتی «توزیع نسبی» بتزی شلسبرگ به عنوان نامزد نخست حزب چپ از اسلو معرفی شد. اما در آن روزگار دوران درخشان این حزب سپری شده بود و پایتخت هیچ کدام از نامزدهای حزب چپ را به مجلس نفرستاد.

همکاری میان زنان خود را در جلساتی نشان می‌داد که سازمان‌های مختلف در آن شرکت می‌کردند و انجمن ملی حق رای زنان، انجمن زنان انتخاب‌گر و انجمن زنان نروژی در مرکز این جلسات قرار داشتند. در اینجا از نامزدهای زن انتخابات درخواست می‌شد تا برنامه‌های حزب متبوع خود را ارائه کنند. در وهله‌ی نخست این در احزاب غیرسوسیالیست بود که زنان با یکدیگر پیش می‌رفتند. در یک نشست عمومی پیش از انتخابات ۱۹۱۶ فرناندا نیسن<sup>۱</sup> مدافع سینه‌چاک حزب کارگر بود و البته این یک استثنا بود. نی لاندۀ اطلاعات زیادی پیش و پس از انتخابات منتشر می‌کرد و برای رای دادن به زنان در حوزه‌هایی که ممکن بود، فراخوان می‌داد. باور به نظام حزبی قوی بود و بسیاری معتقد بودند که فرایند تاثیرگذاری از مسیر احزاب می‌گذرد. نشانه‌ی چنین باوری این بود که همه‌ی احزاب تشکیلات زنان داشتند.

اما فعالیت‌های حزبی نتیجه مورد انتظار را نداشت. به کار افتادن استراتژی دیگر زنان از سال ۱۹۱۹ پی‌آمد همین شکست بود. زنان احساس کردند که به حساب نمی‌آیند. مسائل آن‌ها موضوعیت پیدا نمی‌کرد. در سال ۱۹۱۹ انجمن زنان انتخاب‌گر دو زن را در حوزه‌های انتخاباتی جداگانه در کریستیانیا برای نمایندگی مجلس نامزد کرد؛ بتزی شلسبرگ و الِن گلدیش. انجمن زنان نروژی نیز حمایت کرد. دلیل حمایت این بود که انجمن زنان نروژی از ایده‌ی پیش‌روی در سایه‌ی احزاب ناامید شده بود. پیش از انتخابات، انجمن زنان نروژی و سایر سازمان‌های زنان ابتکارات بسیاری به خرج داده بودند برای این که زنان را از

1. Fernanda Nissen (1862-1920)

سوی احزاب در انتخابات نامزد کنند، اما هیچ کدام نتیجه‌ای نداشت. سرانجام آن‌ها نوشته‌ای دقیق که در عین حال هشدار و واضح به احزاب بود، منتشر کردند: اگر آن‌ها زنان برجسته را برای انتخابات نامزد نکنند، بسیاری از زنان از رای دادن به آن‌ها خودداری خواهند کرد. البته آن‌ها پاسخی نگرفتند و در نتیجه این روزنه کوچک نیز بسته شد.

فهرست دوفره‌ی انتخاباتی زنان در سال ۱۹۱۹ با برنامه‌ای که به طور مشخص به موضوعات زنان می‌پرداخت وارد کارزار انتخابات شد؛ دست‌مزد برابر برای زنان و مردان، حمایت مالی بهتر از مستمندان، بهبود وضعیت بهداشت، مسکن، ورود زنان بیشتر به کارگروه‌ها و انتخابات، نظام انتخاباتی جدید و منصفانه‌تر از جمله این برنامه‌ها بود. این فهرست انتخاباتی فارغ از گرایش‌های سیاسی بود و گذشته از این برنامه انتخاباتی، انجمن زنان انتخاب‌گر نامزدها را آزادانه انتخاب کرده بودند. این اقدام اما موفقیت‌آمیز نبود. دو نامزد زن تنها تعداد کمی از آرا را کسب کردند. تا ابتکار عمل بعدی زنان، ۱۰ سال باید سپری می‌شد.

با این حال انجمن زنان انتخاب‌گر تمام مدت فعالانه برای جذب زنان از احزاب مختلف و ایجاد فهرستی برای توصیه به زنان رای‌دهنده تلاش کرد. این تلاش به طور مشخص به دنبال یافتن شکلی برای فهرست انتخاباتی زنان بود. هانا ایساکسین<sup>۱</sup>، روان‌شناس کودک، عضو هیات مدیره‌ی انجمن زنان نیروی و رهبر انجمن زنان انتخاب‌گر در سال ۱۹۲۵ نوشت که او ترجیح می‌دهد حزب زنان وجود داشته باشد، اما این مساله نیازمند تلاش و پول بسیار است. در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۵ انجمن زنان انتخاب‌گر با همکاری انجمن زنان نیروی و انجمن ملی حق رای زنان برنامه‌ای برای زنان از احزاب مختلف تدوین کردند. آن‌ها تلاش کردند تا موضوعاتی را طرح کنند که «خارج از حدود احزاب مردانه قرار می‌گرفت و سپس این برنامه‌ها را به برنامه‌ی احزاب مردانه تزریق کنند.» برنامه در سال ۱۹۲۵ نیازمند افزایش تخصیص بودجه به مجموعه‌ای از اهداف اجتماعی به ویژه آموزش و تامین مسکن بود. این برنامه بیشتر گروه‌هایی را که به مراقبت بیشتر احتیاج داشتند، دربرمی‌گرفت و خواستار این بود که زنان در بخش مشاورتی مسکن، کارگروه‌های اجاره مسکن و بخش سلامت به کار گرفته شوند. این پروژه

1. Hanna Isaachsen

«بر تامین آرامش جسمی و روانی افراد به شیوه‌ای منصفانه و عملی تکیه می‌کرد.» در سال ۱۹۲۷ حزب زنان اسلو به رهبری نانا ویت<sup>۱</sup>، روزنامه‌نگار و ویراستار تاسیس شد. زمینه‌ی تاسیس این حزب، کار روی برنامه‌های زنان در انجمن زنان انتخاب‌گر بود. احتمالاً این مساله هم در تاسیس حزب بی‌تاثیر نبود که جبهه‌ی متحد زنان که بنیاد همکاری انتخاباتی زنان از احزاب مختلف بود، در آن روزگار از هم پاشیده بود. توجیه این سازمان‌دهی همان بود که در سال ۱۹۱۹ مطرح شده بود؛ زنان از کانال‌های معمول به اهداف خود دست نمی‌یابند. حزب با شور و شوق زیادی مواجه شد و امیدهای بسیاری به آن آویختند. در برنامه‌ی حزب هدف اصلی ورود هر چه بیشتر زنان به شوراهای شهر عنوان شده بود، اما حزب همچنین می‌خواست که زنان در شوراهای مالی، بخش مسکن و تمام شوراهای و کارگروه‌هایی که به منظور حمایت و مراقبت از کودکان، بیماران و سالمندان تشکیل می‌شد، حضور داشته باشند. آن‌ها به مساله‌ی کمک به بیکاران، افزایش کمی و کیفی مدارس کار و فعالیتی مدون برای توزیع مواد غذایی شهر توجه داشتند: «فعالیت روزانه برای ارتقای سطح سلامت افراد در وهله‌ی اول نیازمند حضور زنان و وابسته به خانه‌های مناسب و قابل استفاده است.»

انجمن هیچ رابطه‌ی سازمانی‌ای با حزب زنان اسلو نداشت و کشف نحوه‌ی برخورد با این تازه‌وارد بعید است. نی‌لانده زمانی که حزب در ۱۹۲۷ تاسیس شد، کلمه‌ای درباره آن نگفت. حزب زنان از بدو تاسیس جدل‌انگیز بود. بسیاری از زنان معتقد بودند که این حزب به دلیل جذب آرای احزاب سابقه‌دار، جدایی‌آفرین است. با این حال، در میان پیشگامان حزب، چهره‌ی آشنای بعضی از اعضای مشهور انجمن زنان نروژی به چشم می‌خورد: کیتی بوگه، الین گلدیش، هلگا هلگسن، هانا ایساکسن، آنا روگستاد و دیگران. حزب چندین نشست را به خوبی برگزار کرد، با جدیت به فعالیت‌های انتخاباتی پرداخت و بسیاری از زنان را در اسلو جذب کرد. اما در انتخابات سال ۱۹۲۸ شهرداری‌ها هیچ کدام از نامزدهای حزب انتخاب نشدند.

ویژگی انکارناپذیر فعالیت‌های زنان در طول این ۲۰ سال، تلاش برای فرا

۱. Nanna With (۱۹۶۵-۱۸۷۴) نانا ویت، نویسنده و موسیقی‌دان نیز بود و اولین زنی است که در نروژ به سردبیری یک روزنامه رسیده است.

رفتن از سیاست حزبی است، حتا اگر این حزب، حزب زنان اسلو باشد. این گرایش زمانه بود، یک خط در محافل محافظه‌کار خاص که به عنوان مثال از سوی گروه پدران وطن<sup>۱</sup> نمایندگی می‌شد. عملکرد این محافل می‌توانست در روند تحولات نقشی ایفا کند. هانا ایساکسن در مقاله‌ای در نی‌لانده به سال ۱۹۲۵ می‌نویسد: «مردان، گروه پدران وطن را تأسیس کرده‌اند که اتفاقاً تلاش می‌کند فارغ از رنگ احزاب، دیگران را دور خود جمع کند. این کاری است که زنان مدت‌ها است به آن مبادرت کرده‌اند.» اما موضع‌گیری نسبت به سیاست حزبی در وهله‌ی نخست از موقعیتی که زنان با آن مواجه بودند، سرچشمه می‌گرفت. از آنجا که آن‌ها قادر نبودند به احزاب دست‌رسی کامل داشته باشند، به موقعیت‌هایی که می‌خواستند نرسیدند. پس کجا می‌توانستند موضوعاتی را که مشغله‌ی آن‌ها بود، طرح کنند؟ به روشنی زنان نه تنها از صندلی‌های مجلس و شورای شهر دور نگه داشته شدند، بلکه همچنین ورودی شوراهای سرپرستی، مدیریت مدارس و هیات‌های منصفه نیز به روی آن‌ها بسته بود.

هنگامی که زنان، همکاری انتخاباتی خود را به صورت عملی «غیرسیاسی» دیدند، به تبع آن احساس کردند که از سیاست حزبی شکست خورده‌اند. منشا دیگر این احساس شکست در تعریف رایجی که از سیاست ارائه می‌شد، نهفته بود. در این تعریف دل‌مشغولی‌های زنان چون مراقبت و سرپرستی، رفاه و آسایش، رضایت‌مندی خانه، سلامت کودکان در زندگی روزانه جایی نداشت. وقتی آن‌ها می‌خواستند «مرزهای سیاست مردانه» را توسعه دهند، در واقع برای کشاندن حوزه‌های سنتی زنان به درون مباحث سیاسی تلاش می‌کردند. فعالان زن جنبش زنان که در طول ۲۰ سال تأکید می‌کردند که جامعه باید مسوولیت «آرامش جسمی و روانی افراد» را بپذیرد، در عمل در جهت تقاضای رادیکال مدیریت عمومی حرکت می‌کردند. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ هرگاه صحبت از اقدامات رفاهی وارد مسائل روز سیاسی شد، موضوع به ویژه از سوی زنان بسیار جدی گرفته شد. بسیاری از این مباحث در درخواست‌هایی که سال‌ها زنان از آن سخن می‌گفتند، ریشه داشت. مثلاً «پارانه‌ی کودک» که حدود سال ۱۹۳۰ سرزبان‌ها

۱. Fedrelandslaget؛ گروه پدران وطن، تشکیلاتی با رویه‌ی محافظه‌کارانه بود که در ۱۹۲۵ تأسیس و در ۱۹۴۰ منحل شد.

افتاد، موضوعی بود که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و آغازین قرن بیستم یکی از انتظارات مورد توجه زنان بود.

با این حال از دید تماشاگران صحنه، «امر سیاسی» منازعاتی بود که روزگار احزاب در آن صرف می‌شد و انتظارات زنان امر «غیرسیاسی» شناخته می‌شد که احتمالاً هم‌زمان سرنوشت آن‌ها نیز بود. نه منازعات میان احزاب سوسیالیست و غیرسوسیالیست - که بالا می‌گرفت و همه چیز را می‌پوشاند- و نه پرسش‌های بزرگ و فرهنگی نظیر مسأله‌ی زبان، و نه پرسش‌های اخلاقی که در نزاع دیدگاه‌های لیبرالی و الهیات ارتودوکسی رخ می‌نمود و از همه بالاتر جنبش منع فروش نوشابه‌های الکلی هیچ یک در دستور کار زنان نبود. نی‌لاند در اختلافات مربوط به منع فروش مشروبات الکلی در سال ۱۹۱۹ کاملاً بی‌طرفی اتخاذ کرد. برنامه‌های زنان و نامزدهای آن‌ها در سایه این جنجال‌ها قرار می‌گرفت؛ منازعاتی که اتفاقاً بر تصمیم‌گیری رای‌دهندگان تأثیر بسزایی داشت.

### یک ایده‌ی تازه

فعالان جنبش زنان معتقد بودند که حل مشکل آن‌ها از طریق حضور زنان در جلسات تعیین نامزدهای انتخابات، تأثیرگذاری پیش از تصمیم نهایی، دخالت فعالانه در فرایند انتخابات و استفاده از فرصت‌ها برای یک‌پارچه‌سازی زنان در فهرست‌های انتخاباتی میسر است. برخی نیز به راه سازمان‌دهی جدا از مردان رفتند. اما آن‌ها نیز باید در انتخابات با «احزاب مردان» رقابت می‌کردند. ایوونه هیردمان، مورخ سوئدی چنین نوشته است که زنان «یک عقب‌افتادگی عظیم تاریخی» دارند. این دو جنس «در یک قایق» ننشسته‌اند. به همین خاطر رقابت نیز نمی‌تواند برابر باشد. بعدها فمینیست‌ها برای اجتناب از پی‌آمدهای این رقابت نابرابر خواستار ایجاد سهمیه برای زنان شدند. اما تا سال‌های ۱۹۷۰ این اندیشه‌ای بیگانه بود. زن‌ها می‌خواستند هم‌تراز با مردان رقابت کنند و هر چیز دیگری غیر از آن ناعادلانه بود. اندیشه‌ی تعدیل دور از ذهن بود. نمونه‌ی زیر می‌تواند این موضوع را روشن کند:

کمی پیش از جنگ، در روزگاری که علاقه به مسأله‌ی زنان دوباره چشم‌گیر

۱. Yvonne Hirdman (۱۹۴۳): ایوونه هیردمان، استاد (زن) تاریخ در دانشگاه استکهلم است.

شده بود، توماس بون‌نویه<sup>۱</sup>، که شوهر مارگارتا بون‌نویه رهبر بعدی انجمن زنان نروژی بود، ایده‌ی تازه‌ای طرح کرد. او در سال ۱۹۳۵ در روزنامه‌ی داگ‌بلاد<sup>۲</sup> متممی برای بند پنجاه و هشتم قانون اساسی پیشنهاد داد. این بند از قانون اساسی به «بند دهقانان» شهرت داشت، زیرا به حوزه‌های انتخابی روستایی در مقایسه با حوزه‌های شهری و به نسبت جمعیت دو برابر سهمیه از کرسی‌های مجلس را اختصاص می‌داد. حالا توماس بون‌نویه خواستار قوانینی نیز برای تعداد زنان در مجلس بود. «در حوزه‌های انتخابی‌ای که تعداد نمایندگان ۳، ۴ یا ۵ نفر تعیین شده است، باید حداقل یک مرد و حداقل یک زن در میان انتخاب‌شدگان وجود داشته باشند. اگر تعداد نمایندگان ۷، ۸ یا ۹ نفر تعیین شده، باید حداقل دو مرد و حداقل دو زن در میان انتخاب‌شدگان حضور داشته باشند.»

این پیشنهاد به مثابه‌ی چیزی «بسیار عجیب و غریب» تلقی شد، تا آنجا که بون‌نویه مجبور شد اطمینان بدهد که پیشنهاد او «منظوری صادقانه، کاملاً جدی و خیراندیش داشته است. این دست‌یاری‌ای است که مرد به سوی زن دراز کرده و اعتقاد راسخی است به این‌که این متمم منفعت تمام کشور را در پی خواهد داشت و با بهره‌مندی از آن می‌توان ۳۰ تا ۴۰ زن را از سراسر کشور به مجلس فرستاد.» سه سال بعد، دانش‌آموخته‌ی مدرسه‌ی باغبانی، آستری فریساک<sup>۳</sup> سخن‌رانی‌ای در حمایت از طرح توماس بون‌نویه در انجمن زنان نروژی ارائه کرد. اما مقاومت به‌مراتب شدیدتری در برابر تغییر قانون رخ نمود. لیو شیوت<sup>۴</sup> از اعضای هیات مدیره‌ی انجمن اعلام کرد که او به شدت از هر تغییری در قانون اساسی که به حضور زنانی در مجلس منجر شود که مناسب این جایگاه نیستند، پرهیز می‌کند. آگوت دئه<sup>۵</sup> حتا از این هم فراتر رفت: «من از هراس هرگونه دیدگاه دیکتاتوری به خود می‌لرزم. پذیرش اجباری در مجلس هولناک است.» هم فریساک و هم بون‌نویه دفاع درخشانی از طرح خود ارائه کردند، اما با وجود آن همه بازخورد به شدت منفی، دفاع نتیجه‌ای نداشت. زمان هنوز بالغ نشده بود.

۱. Thomas Bonnevie (۱۹۶۰-۱۸۷۹)؛ توماس بون‌نویه، قاضی دیوان عالی کشور بود.

۲. Dagbladet؛ داگ‌بلاد سومین روزنامه‌ی بزرگ و سراسری در نروژ است که از ۱۸۶۹ به طور پیوسته منتشر می‌شود.

۳. Astri Frisak

۴. Liv Schjødt (۱۸۹۹-۱۹۸۹)؛ لیو شیوت همچنین معمار داخلی و روزنامه‌نگار بود.

۵. Aagot Daae (1864-1946)

## زنان بیرون از دایره

برای زنان ورود به هر شورا و مجمع انتخابی‌ای به مراتب آسان‌تر از ورود به شورای شهر و مجلس بود. شوراها و مجامع دیگر بیشتر در حوزه‌هایی فعالیت می‌کردند که به ویژه برای زنان جذابیت داشت: مدیریت مدارس، مدیریت امور فقرا، شوراهای سرپرستی، کارگروه‌های بهداشت و سلامت و نظایر آن. در چنین فعالیت‌هایی آن‌ها تمرین و ورزیدگی زیادی داشتند. زنان در سال ۱۸۸۹ به هیات مدیره‌ی مدارس و در ۱۹۰۰ به مدیریت امور فقرا راه یافتند. با این حال در بسیاری از مدیریت‌های دولتی، مدیریت‌های شهرداری‌ها و بخش خصوصی زنان حضور نداشتند. در جاهایی مثل شورای نظارت بر توزیع نوشیدنی‌های الکلی، صندوق بیوه‌گان، شوراهای نظارت بر کلیسا و شوراهای آموزش تعداد بسیار کمی زن را می‌توان برشمرد. اگر هم جایی زن‌ها حضور داشتند، شمارشان از یکی دو نفر بیشتر نبود.

همه‌ی انجمن‌های زنان برای نمایندگی در انتخابات شهرداری‌ها بسیار تلاش می‌کردند. به علاوه انجمن زنان نروژی که مرکزی‌ترین تشکل زنان بود و از سراسر کشور به عضویت آن در می‌آمدند، نمایندگی زنان در انتخابات ملی (سراسری) را بر عهده داشت. پاس‌داری از حقوق زنان به ویژه در چنین موضوعاتی از اهداف اصلی انجمن بود. انجمن‌ها بیشتر در زمینه‌هایی مثل خانه، مدرسه و فعالیت‌هایی اجتماعی که به طور سنتی حوزه‌ی زنان تلقی می‌شد، تلاش می‌کردند. در این حوزه‌ها اغلب زنان توان‌مندی‌های حرفه‌ای داشتند و از آن گذشته امکان هماهنگی و برنامه‌ریزی برای ورود آن‌ها فراهم‌تر بود. اما آن‌ها همچنین برای حضور در کارگروه‌ها و مجامع دیگری که زن‌ها را جذب می‌کرد، پای می‌فشرده‌اند. به عنوان مثال می‌توان به انتخابات ۱۹۱۷ یا به تمام فعالیت‌های مشترکی که زنان با جامعه‌ی ملل<sup>۱</sup> یا سازمان جهانی کارگران (ILO) داشتند اشاره کرد. زنان باور

۱. League of Nations (Folkeforbundet): جامعه‌ی ملل یا سازمان مجمع اتفاق ملل، یک سازمان بین‌المللی میان‌دولتی بود که در نتیجه‌ی امضای عهدنامه ورسای، طی سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۲۹۹ خورشیدی (۲۰۱۹ م.) تاسیس شد. این سازمان جهانی تا سال ۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۶ م.)، فعال بود. طی این مدت، به تناوب ۵۸ عضو داشت، که ۴۲ عضو از این ۵۸ عضو، از جمله ایران به عنوان عضو اصلی و موسس به فعالیت می‌پرداختند. اهداف این سازمان، خلع سلاح، جلوگیری از جنگ با تأمین امنیت همگانی، رفع اختلاف میان کشورها از راه مذاکره و دیپلماسی و همچنین بهبود سطح زندگی جهانی بود.

داشتند که وظیفه‌ای مهم برای استقرار صلح و تفاهم جهانی بر عهده دارند. معمولاً تمایل زن‌ها برای مشارکت به دلیل آنچه نخوت و تکبر ارزیابی می‌شد، پاسخ منفی می‌گرفت. به عنوان مثال، این که هیچ زنی نتوانست به انتخابات ۱۹۱۷، که قرار بود تغییرات سازوکار انتخابات را مشخص کند، راه یابد بسیار فضاقت‌بار بود. برای زنان جنبش ورود به این کارگروه، قلب تپنده‌ی تمام فعالیت‌های‌شان بود. سازمان‌های بیشتری مستقیماً به کمیته‌ی انتخابات مجلس مراجعه کردند تا لاقلاً یک زن به انتخابات وارد شود، اما پاسخ این بود: مراحل زیادی از کار انجام شده است و ورود اعضای جدید موجب تأخیر در انجام کار می‌شود، می‌خواهیم بگوییم ورود زنان. اما اوقاتی هم وجود داشت که زنان طعم پیروزی را بچشند. شاید بزرگ‌ترین موفقیت مربوط به کارگروهی بود که بر طرح توسعه‌ی مدرسه‌ی دولتی معلمان زن رشته‌ی خانه‌داری در محله‌ی استابک<sup>۱</sup> کار می‌کرد. این کارگروه به کارگروه استابک مشهور شده بود. انجمن زنان نروژی مشتاقانه و با جدیت در تاسیس این مدرسه تلاش کرده بود. این کارگروه در سال ۱۹۱۶ منصوب شد. یک مرد و ۸ زن از جمله رهبران جنبش زنان نظیر هلگا هلگسن، کتی آنکر مولر و آنا یوستین به عضویت در آن درآمدند. این چیزی نبود که هر روز اتفاق بیفتند.

یک تصویر از سالی مشخص می‌تواند به درک فعالیت‌های انجمن در این زمینه کمک کند. ۱۹۲۲ سالی پرتحرک بود اما نه غیر معمول. بسیاری از درخواست‌ها در این سال اجابت شد. نامه به وزیر دادگستری برای یادآوری این نکته که زنان نیز باید در کارگروه‌های جزایی حضور داشته باشند، به حضور دو زن در این کارگروه‌ها منجر شد: اینگبورگ آس<sup>۲</sup>، پزشک و از اعضای انجمن زنان تروندهایم و تووه موهر<sup>۳</sup>، پزشک، که دختر کتی آنکر مولر بود. درخواست انجمن از شورای شهر کریستیانیا برای به‌کارگیری یک متخصص زن در بهداشت و سلامت نیز پذیرفته شد. همچنین پیشنهاد حضور زنان در هیات منصفه ارائه شد و در پی آن، سوفیه شیوت<sup>۴</sup> به عنوان ارزیاب منصوب شد. در کارگروه بزرگ مدارس که در این سال تاسیس شده بود، دو زن به درخواست چندین سازمان راه یافتند: یتا

- 
1. Stabaek
  2. Ingeborg Aas (1876-1958)
  3. Tove Mohr (1891-1981)
  4. Sofie Schjøtt



یونسون<sup>۱</sup>، از حزب کارگر و الیسه هامبرو<sup>۲</sup> که دختر نیکو هامبرو و از اعضای فعال جنبش زنان بود. انجمن زنان نروژی تلاش بسیار کرد که زنان بیشتری را به چنین سازمان‌هایی بفرستد، اما دو نفر هم در آن روزگار قطعا نتیجه خوبی بود. دیگر تلاش‌ها چندان موفقیت‌آمیز نبود. در کل چنین دریافت می‌شود که داغ نگه داشتن موضوعات نتیجه‌بخش بود و انجمن زنان نروژی به عنوان دیدبان وضعیت زنان در موقعیت خوبی موضع گرفته بود. اما هر چه شرایط پیش‌تر می‌رفت، حفظ این موضع نیازمند پایداری مداوم و مقاومت بیشتری بود. هیچ تضمینی وجود نداشت که زنان تا بعد از جنگ جهانی دوم در کارگروه‌ها حضور داشته باشند یا حضور آن‌ها در کارگروه‌هایی که به طور مشخص با مسائل زنان سروکار داشتند، نمادین نباشد.

---

1. Gitta Jønsson (1869-1950)

2. Elise Hambro

فصل پنجم

سطح معنوی و اخلاقی بالاتر

www.mehripublication.com

اصول اخلاقی یکسان برای زنان و مردان یک خواست قدیمی فمینیستی بود که در سال‌های ۱۸۸۰ ریشه داشت. در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۸۸۰ انجمن زنان نروژی در بحث اخلاقی گسترده و دشواری شرکت کرد. پیروان دست‌کش اخلاقی بیورنسون<sup>۱</sup>، در برابر آرنه گاربورگ<sup>۲</sup> و دیگر وابستگان جنبش غیرمتعارف بوهمیایی<sup>۳</sup>، ایستادند. طرف‌داران «دست‌کش اخلاقی» با ارزش‌های دوگانه‌ی روزگار می‌جنگیدند. دوگانگی ارزشی‌ای که زنان جوان را عفیف و پاک‌دامن می‌خواست، اما از رابطه‌ی مردان با زنان تن‌فروش چشم‌پوشانه می‌گذشت. آرمان آن‌ها اخلاق جنسی برابر برای زنان و مردان بود و برای مردان نیز بر رعایت اصول اخلاقی تاکید می‌کردند. مقابله‌ی آن‌ها با مراکز تن‌فروشی رسمی به لغو مجوز این مراکز در سال ۱۸۸۷ منجر شد. انجمن زنان نروژی در این جبهه می‌جنگید و راگنا نیلسن، مدیر وقت انجمن، در نوک حمله قرار داشت. جنبش بوهمیایی و دیگران که در مقابل «دست‌کش اخلاقی» قرار داشتند، درباره‌ی الزامات اخلاقی هشدار

۱. Bjørnsons Hanskemoral: این اصطلاح از نمایش‌نامه‌ای به نام «یک دست‌کش» (۱۸۸۳) نوشته‌ی بیورن‌ستیرنه بیورنسن (Bjørnson Bjørnstjerne) (۱۸۳۲-۱۹۱۰) گرفته شده است. در این نمایش‌نامه که بر سنت فکری کامیلا کولت بنا شده، بر یکسان بودن الزامات اخلاقی پیش از ازدواج برای زنان و مردان تاکید می‌شود.

۲. Arne Garborg (۱۸۵۱-۱۹۲۴): شاعر و روزنامه‌نگار نروژی

۳. Bohemen: بوهمیایی یا غیرمتعارف‌ها، عموماً به حاشیه‌نشینان و قلندرانی گفته می‌شد که کولی‌وار می‌زیستند و هنجارگریز و مخالف نهادهای اجتماعی موجود بودند، بیشتر از قماش شبه‌شاعرها و شبه‌هنرمندان. یک معنای آن اشاره به کسانی است که در پی روابط عاشقانه‌ی آزاد و بی‌قید بودند و در این ماجرا همین معنا در نظر است.

می‌دادند: غریزه‌ی جنسی نه می‌تواند و نه باید کنترل شود. هنگامی که فعالان جنبش زنان به طرف‌داری از «دست‌کش اخلاقی» روی آوردند، این شعار شاخه‌ای از پیوریتانیسم<sup>۱</sup> بود که شادی زندگی را می‌کشت و بین جنسیت‌ها نرده می‌کشید. در یک نشست بزرگ در کریستیانیا که گوستاف آف گِیرِشْتام<sup>۲</sup> سخنرانی داشت، بوهمیایی‌ها به هواداران الزامات اخلاقی حمله کردند.

بحث درباره‌ی اصول اخلاقی موجب شکاف در انجمن زنان نروژی شد. تا آنجا که رهبر انجمن، راگنا نیلسن برای یک دوره مجبور به کناره‌گیری شد و آنا بوگه جانشین او شد. منازعات اخلاقی متوقف شد و انجمن زنان نروژی به اصلاحات برابری خواهانه و اقدامات عملی مشغول شد. تجربه‌ی منازعات اخلاقی نشان داد که این مسائل می‌تواند تفرقه‌انگیز و دشوار باشد و در روزگار آتی، انجمن مسائلی از این دست را مسکوت گذاشت. به هر حال، از آغاز قرن بیستم فعالان جنبش زنان دوباره و به شدت و این بار از سوی کتی آنکر مولر و دیدگاه‌های او در زمینه‌ی مسائل جنسی به چالش کشیده شدند.

استفاده از شیوه‌های پیش‌گیری از بارداری از نظر فعالان جنبش زنان می‌توانست در مردان به اظهار «خسونت»، بی‌واهمه از پی‌آمدهای آن منجر شود. منظور آن‌ها این بود که روش‌های پیش‌گیری از بارداری امکان اصرار بر رابطه‌ی جنسی از سوی مردان بدون در نظر گرفتن رضایت و آمادگی زنان را فراهم می‌کرد. بسیاری از فمینیست‌ها معتقد بودند که جلوگیری از بارداری به آزادی زنان منجر نمی‌شود، بلکه خویشتن‌داری و عشق راه حل مسائل زناشویی است. هم‌زن و هم‌مرد بایست پاک‌ی و عشق را آرمان خود سازند، اما زن تعهد ویژه‌ای در این رابطه دارد. برای نیکو هامبرو، مساله‌ی اخلاق مهم‌ترین موضوع زنان محسوب می‌شد. او به سال ۱۹۲۲ در نی‌لانده نوشت: «هرگونه کوتاهی در مسوولیت زن و مرد در این زمینه منجر به قربانی شدن آزادی روح برای تمایل‌های جسمانی و هرزگی می‌شود و این تباهی جنسیت ماست، زیرا طبیعتاً ما طرف ضعیف‌تر این رابطه هستیم. در اینجا ما در هسته‌ی اصلی مساله‌ی زنان قرار داریم. تمام کار

۱. Puritanism: معتقدان به گناه نخستین که چون میراثی از حوا در زنان باقی است. آن‌ها هوادار دیدگاه فرادستی و فرودستی جنسیت‌ها بودند.

۲. Gustaf af Geijerstam (۱۹۰۹-۱۸۵۸): نویسنده‌ی سوئدی

در این خلاصه می‌شود که ما را از کالبد جسمانی به وجود روحانی ارتقا دهد.» تا حدود سال ۱۹۲۷ مقاومت در برابر روش‌های جلوگیری از بارداری معمول بود و در نتیجه فعالان زن چندان بیرون از زمان خود نایستاده بودند. اما از وقتی که تغییری در دیدگاه‌ها رخ داد، این گونه گرایش‌ها از سوی افراد بیشتری به عنوان گرایش‌های ارتجاعی قلمداد شد. حالا مقاومت در برابر پیش‌گیری از بارداری و الزامات دائمی در مورد پاک‌دامنی و اندیشه‌های آرمانی، به بخشی از یک تصویر به تمامی منفی برای فمینیست‌ها تبدیل شده بود. این دیدگاه‌ها «از مد افتاده» و «مربوط به روزگار سپری شده» تلقی می‌شد. این موضوع به مانعی برای جذب نیروهای جدید بدل شد. کار به جایی رسید که می‌توان گفت انجمن زنان نروژی در مسیری قدم برمی‌داشت که رفته‌رفته آن را به محفل زنانی تبدیل می‌کرد که سال‌ها بود پا به سن گذاشته بودند. این بخشی از پس‌زمینه‌ی منازعات بود وقتی نسلی تازه می‌خواست در سال ۱۹۳۶ امورات انجمن را به دست گیرد. این نسل تازه مدافع پیش‌گیری از بارداری و آموزش مسائل جنسی بود. آن‌ها با دیدگاه‌های کهنه که طرح مسائل جنسی را امری تهدیدگر و منفی تلقی می‌کرد، موافق نبودند. برخی از آن‌ها مدافع قانون سقط جنین بودند، به صورتی که زنان خود در مورد ادامه‌ی بارداری تصمیم می‌گرفتند، هرچند اکثریت در جنبش زنان همچنان به شدت مخالف یک قانون دست و دل‌بازانه برای سقط جنین بودند.

### کتی آنکر مولر

کتی آنکر مولر به سال ۱۸۶۸ در ساگاتون<sup>۱</sup>، نخستین دانشگاه شبانه‌روزی نروژ متولد شد. او چهارمین فرزند از ده فرزند هرمان، موسس دانشگاه، و میکس آنکر بود. زایمان‌های متعدد مادر، بر او تاثیر گذاشت. او در این باره گفته است: «یک بار وقتی من ۱۵ ساله بودم و بیمار در بالاخانه دراز کشیده بودم، مادرم نزد من آمد. فوراً فهمیدم که حالتی کاملاً جدی دارد. کنارم نشست و گفت: تو باید این را بدانی که ضرورتی ندارد زنان تمام عمر بچه بیاورند. راه‌هایی برای جلوگیری از آن وجود دارد. پیش‌تر من فکر می‌کردم که این گناهی در برابر خداوند است، اما

۱. Sagatun: نخستین دانشگاه بدون آزمون ورودی در نروژ که امکانات خواب‌گاهی داشت. این دانشگاه در ۱۸۶۴ تاسیس و در ۱۸۹۱ منحل شد.

دیگر چنین اعتقادی ندارم.» آن روز یعنی سال ۱۸۸۳ کتی ۱۵ ساله بود. بعدها او نوشت: «هر آنچه من انجام داده‌ام، به افتخار مادرم بوده است.» او در ۲۱ سالگی با کای مولر<sup>۱</sup> از اهالی تورسو هرگارد<sup>۲</sup>، در حومه‌ی فردریکستاد ازدواج کرد و صاحب سه فرزند شد. پس از ازدواج، او مدیر یک شرکت بزرگ با تعداد زیادی نیروی کار از خانواده‌های دهقان و خرده‌مالک شد. در این موقعیت دختران خدمت‌کار و زنان دهقان زیادی به زندگی او وارد شدند: «در طول سال نخست در تورسو حداقل یک یا دو دخترک گرفتار حاشیه‌های زندگی در محیط‌های کوچک شدند. [احتمالاً اشاره مولر به بارداری خارج از ازدواج دختران روستایی است. م.] دیدن آن‌ها در آن شرایط نومیدی بسیار وحشتناک بود. حتا اگر آن‌ها کار زشتی کرده بودند، آیا مردم واقعا می‌توانستند چنین چیزی بگویند و به آن‌ها انگ و اتهام بزنند؟ من فکر می‌کردم و فکر می‌کردم و دنبال یافتن راه حلی می‌گشتم.» دغدغه‌ی مادران مجرد، مادران کار و امکان مادران برای کنترل حاملگی بنا بود چون خطی سرخ تمام زندگی کتی آنکر مولر را درنوردد. ایدا بلوم درباره او می‌نویسد او یک قهرمان و یک فمینیست انقلابی بود. او در موضوعات بسیاری با فعالان جنبش زنان همکاری کرد. به عنوان مثال می‌توان به تلاش برای زایمان بهتر و به‌سازی شرایط مادری و تامین اقتصادی مادران اشاره کرد. بسیاری از فعالان جنبش زنان با او در نمایش‌گاه خانه‌ی زایمان همراهی کردند. این یک اقدام آموزشی بود که در قالب نمایش‌گاهی سیار در سراسر کشور به اجرا درآمد. در موضوعات دیگری که او به پیش برد، بین او و دیگر فعالان زن اختلاف نظر وجود داشت. به عنوان مثال می‌توان به قانون کودکان کاستبرگ و برنامه‌ی آموزش مسائل جنسی به زنان جوان اشاره کرد. هنگامی که از سال ۱۹۱۳ او به موضوعاتی نظیر آموزش پیش‌گیری از حاملگی و معافیت از مجازات برای سقط جنین پرداخت، آن‌ها دیگر نتوانستند راه او را دنبال کنند. اما رابطه‌شان را با آنچه او می‌گفت و می‌نوشت حفظ می‌کردند. بنابراین همواره جدالی در جریان بود، بحثی درباره‌ی پرسش‌هایی دشوار اما ضروری در مرز میان زندگی خصوصی و فضای عمومی.

۱. Kai Møller (۱۹۴۰-۱۸۵۹) ملاک و سیاستمدار

2. Thorsø Herregård

## محدود کردن شمار کودکان

آمار رشد جمعیت نشان می‌دهد که سابقه‌ی عملی پیش‌گیری از بارداری در نروژ به قرن نوزدهم باز می‌گردد. در حدود سال‌های ۱۸۸۰ کاهش چشم‌گیر زاد و ولد در میان نخبگان اجتماعی دیده می‌شود و در سال‌های تغییر قرن تقریباً می‌توان گفت از لولیدن کودکان و نوزادان در میان هم، دیگر خبری نیست. پس از جنگ جهانی اول پیروی از خانواده‌هایی که به داشتن دو یا سه فرزند بسنده کرده‌اند، به عنوان هنجار فراگیر شد. کاهش زاد و ولد با تجدید ساختار کسب‌وکار هم‌پسته بود. پیش‌گیری از بارداری در خانواده‌هایی شروع شد که به لحاظ ساختار کسب‌وکار، بیرون از صنایع مادر [در آن روزگار شامل کشاورزی، جنگل‌داری و ماهی‌گیری] قرار داشتند. دیدگاه مردم در مورد «اندازه‌ی مناسب برای یک خانواده» تغییر کرد و سولوی سوگنر نشان داده‌است که عمل‌کرد زنان و ایستادگی آن‌ها تاثیر مشخصی در تغییر این دیدگاه داشته است. در میان زنانی که فعال سیاسی بودند، آمار زاد و ولد کاهش بیشتری داشت.

پیش‌گیری از بارداری نتیجه‌ی یک تغییر رفتار نیز بود. خانواده‌ها به تغییر سبک زندگی به نفع امکانات بهتر برای هر کودک روی آوردند. روش‌های پیش‌گیری از بارداری در این دوران در دسترس قرار گرفت، ولی احتمالاً تاثیر اندکی بر کاهش زاد و ولد داشت. چرا که مردم بیشتر به روش‌های طبیعی مانع بارداری می‌شدند. تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ قطع‌آمیزش معمول‌ترین شیوه پیش‌گیری از بارداری در نروژ بود. «کنترل حاملگی» اساساً معمول نبود. مردم وقتی به تعدادی که می‌خواستند صاحب فرزند می‌شدند، زاد و ولد را از طریق پیش‌گیری از بارداری‌های بیشتر محدود می‌کردند.

پیش از جنگ جهانی دوم، محدود کردن شمار کودکان، به ویژه با کمک پیش‌گیری از بارداری با مقاومت‌های بسیاری مواجه بود. ایدا بلوم اشاره کرده است که زمان زیادی صرف شد تا هنجارهای اجتماعی در مورد رفتار باروری با سیر کاهش تعداد تولد در خانواده‌ها هماهنگ شود. گروه‌های کلیدی، پزشکان و مبلغان مذهبی، سرسخت‌ترین مقاومت‌ها را نشان دادند. کشیش‌ها توجیحات مذهبی می‌آوردند: فرد باید کودکی را که خداوند می‌دهد، بپذیرد. پزشکان مخالف پیش‌گیری از بارداری بودند، زیرا آن را برای سلامتی خطرناک ارزیابی می‌کردند.

سیاست‌مداران و افکار عمومی کاهش جمعیت را مشکلی ملی قلمداد می‌کردند. یک خطر تهدیدگر که می‌توانست مفهومی سیاسی به خود بگیرد. به علاوه آن‌ها نگران کیفیت جمعیت بودند. معمولاً این منابع مستعد بودند که فرزندان کم‌تری به دنیا می‌آوردند، در حالی که عناصر کم‌تر توسعه‌یافته‌ی اجتماعی همچنان فرزندان بیشتری می‌آوردند. «به‌داشت خانواده» و «به‌سازی نژادی» به سلاحی ایدئولوژیک در مقابل محدود کردن شمار کودکان بدل شدند.

فعالان جنبش زنان مخالف محدود کردن شمار کودکان نبودند. در مقابل اما مدت زیادی را به مخالفت با روش‌های مصنوعی پیش‌گیری از بارداری سپری کردند. در یک گستره‌ی بین‌المللی، فعالان زن نروژ، هم‌تراز با فمینیست‌های دیگر به مقابله با شیوه‌های مصنوعی پیش‌گیری از بارداری رفته بودند، شیوه‌ای که از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۸۷۰ کم‌کم عمومیت پیدا می‌کرد. البته استثناهایی وجود داشت، نظیر پیشگامان کنترل حاملگی، مارگارت سانگر<sup>۱</sup>، ماری استوپس<sup>۲</sup> و هلنه استوکر<sup>۳</sup>، اما آن‌ها چلچله‌هایی تنها در میان طوفانی بودند که مخالفان پیش‌گیری از بارداری به پا می‌کردند. دیدگاه رایج این بود که پیش‌گیری از بارداری نه تنها راهی به سوی آزادی زنان نیست، برعکس آن‌ها را بیش از پیش به بندگی میل جنسی مردان مجبور می‌کند. روش‌های پیش‌گیری از بارداری امتناع از رابطه‌ی جنسی را برای زنان مشکل‌تر می‌کند. زیرا پیش‌تر آن‌ها می‌توانستند به دلیل اجتناب از بارداری، از رابطه‌ی جنسی امتناع کنند. از سوی دیگر به مردان امکانات بیشتری می‌دهد تا بی‌واهمه از آبستن کردن یک زن، به «بازی‌گوشی» بیشتر بپردازند. آرمان فمینیست‌ها این بود که یک مرد به خواست همسرش در قطع آمیزش جنسی یا خودداری از شروع یک رابطه‌ی جنسی احترام بگذارد.

۱. Margaret Sanger (۱۸۶۶-۱۸۷۹)؛ مارگارت سانگر پرستاری آمریکایی بود که نخستین کلینیک کنترل بارداری را در آمریکا بنیاد نهاد. او امروز چهره‌ای نمادین در کنترل بارداری و جنبش حق بارداری است، هر چند در زمان خود مخالفت‌های بسیاری را تحمل کرد.

۲. Marie Stopes (۱۸۸۰-۱۹۵۸)؛ دانشمند بریتانیایی که در حوزه‌ی کنترل بارداری نیز تخصص داشت. او نخستین کلینیک کنترل بارداری را در انگلستان بنیان نهاد. او پیش‌گیری از بارداری را راهکاری مناسب برای گریز از سقط جنین می‌دانست.

۳. Helene Stöcker (۱۸۶۹-۱۹۴۳)؛ پزشک آلمانی و فعال حقوق زنان که در زمینه‌ی کنترل بارداری، آموزش جنسی، سقط جنین و برابری حقوق کودکانی که حاصل ازدواج هستند و کودکانی که خارج از رابطه‌ی ازدواج مرد و زن، متولد می‌شوند، مبارزه می‌کرد.



## سیاست زاد و ولد زنان

«تمام کودکان باید کودکان خواسته، کودکان آزادی و عشق باشند.» کتی آنکر مولر در سخنرانی‌اش با عنوان «سیاست زاد و ولد زنان» چنین گفته بود. او نخستین بار این سخنرانی را در انجمن زنان کارگر در تورسنس و فردریکستاد و سپس در تشکل زنان حزب چپ در کریستیانیا ایراد کرد. او خطاب به فعالان جنبش زنان گفت: «به عنوان زن، زنی که نخستین بار حق رای گرفته است، ما موظفیم که با تمام آنچه داریم تلاش کنیم تا آزادی‌مان در مسیری درست تحقق پیدا کند. آزادی ما به رنسانس مادران منجر خواهد شد. این هدف ماست.»

او پس از پایان سخنرانی‌اش در نشست تشکل زنان حزب چپ در کریستیانیا که بسیاری از اعضای شاخص انجمن زنان نروژی نیز در آن حضور داشتند، پیش‌نویس قطع‌نامه‌ای را ارائه کرد. برخی از بندهای این قطع‌نامه به اقدامات عملی برای بازسازی مفهوم مادری پرداخته بود. در این میان او پیشنهاد نظام حمایت مالی برای زنان و کودکان را مطرح و بر ارتقا جایگاه حرفه‌ای، مالی و فرهنگی ماما(قابله)ها تاکید کرد. او همچنین معتقد بود که تشکل زنان حزب چپ و انجمن زنان حزب کارگر باید دفتر مشترکی را برای اطلاع‌رسانی درباره جلوگیری از بارداری و فروش لوازم پیش‌گیری از بارداری ایجاد کنند. او همچنین پیشنهادهایی برای تغییر قوانین ازدواج ارائه کرد، از جمله این‌که حداقل سن ازدواج باید افزایش یابد، زنان باید بتوانند پس از ازدواج نام خانوادگی خود را حفظ کنند، بنای ازدواج باید بر اساس «ایفای نقش‌های هم‌ارزش و صاحب قدرت برابر در یک ائتلاف (ازدواج) بنا شود که در آن جنسیت هر کدام از طرف‌ها به پذیرش نقشی (انتساب تکلیفی) برای او منجر نمی‌شود.» بنای ازدواج باید «شالوده‌ی مدنی» داشته باشد و مدارس باید آموزش‌های مذهبی را تغییر دهند.

زنان حزب چپ حیرت کردند. چرا که زندگی جنسی یک موضوع خصوصی بود که در بحث‌های عمومی جایی نداشت. هانا ایساکسن نظر خود را چنین بیان کرد: «سیاست زاد و ولد! عنوان مطلب تمام صفحه بروشور را پر کرده است... اما وقتی کسی موضوعی را که نقشی قدرت‌مند و چندپهلوی در زندگی عاطفی دارد و حامل بار اقتصاد اجتماعی است از دید قربانی بررسی می‌کند، به سادگی می‌تواند از دید «عرضه و تقاضا» بدان نگریسته شود. بنابراین کاملاً واضح است که باید

کورسویی از عریانی واقعیت را بر این توضیح تاباند.» با این حال شرکت‌کنندگان نشست مشتاق بودند تا دیدگاه‌های تازه‌ی آنکر مولر را ارزیابی کنند. لوئیس کلهاوا<sup>۱</sup>، در گزارش خود در نی‌لانده نوشت: «دیدگاه‌های خانم آنکر مولر تازه و گیرا به نظر می‌رسید، اما اعضا به زمان نیاز دارند تا موضع خود را در این بحث پیدا کنند.» متن این سخنرانی چاپ و برای اعضا فرستاده شد تا آن‌ها بتوانند در فرصت مناسب در محتوای آن دقیق شوند. چند ماه بعد زنان حزب چپ دوباره نشستی را برگزار کردند. آن‌ها در این نشست پیشنهادها‌ی مربوط به اقدامات اقتصادی برای زنان و کودکان، نیز ارتقا جایگاه ماماها را تصویب کردند، اما هیچ‌کدام از دیدگاه‌های دیگر آنکر مولر تایید نشد. این مساله عواقب جدی‌ای به دنبال داشت و در عمل به این معنی بود که آن‌ها همکاری در «تشکل بهداشت مادران» را رد کرده‌اند. موضوعی که از لحاظ ارتقای سطح اجتماعی زنان اهمیت بسزایی داشت و در آن مقطع تاریخی تا حدودی از سوی زنان کارگر با همراهی کتی آنکر مولر پیش برده شده بود.

با توجه به گزارشی که در نی‌لانده منتشر شده است، می‌توان برخی از نکات کلیدی بحثی را که پس از سخنرانی درگرفته بود، دریا بیم. آگنس مارتینس اسپاره و اوتیلیه تونینگ<sup>۲</sup>، به بحث مربوط به «محدودسازی مصنوعی شمار نوزادان» قدم نگذاشته بودند، اما خواستار شرایط اقتصادی بهتر برای مادران و احساس مسوولیت بیشتر پدران بودند. ماریه شولست<sup>۳</sup>، پزشک، مدعی شد که روش‌های پیش‌گیری از بارداری اثر قابل توجهی بر کاهش سطح سلامت و عملکرد سامانه‌ی اعصاب و روان زنان به جای می‌گذارد. مارتینس اسپاره و شولست هر دو از اعضای هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی بودند. مارتا استینسویک<sup>۴</sup>، از موضعی مذهبی معتقد بود که محدودسازی شمار نوزادان با روش‌های مصنوعی «وجود مقدس مادر را آلوده و رابطه‌ی میان همسران را تخریب می‌کند.» تنها آگوت پوپه ینسن<sup>۵</sup>، از اهالی هاوگسوند<sup>۶</sup>، که از سال ۱۹۱۳ از حامیان کتی آنکر مولر بود، در

1. Louise Keilhau
2. Othilie Toning (1865-1931)
3. Marie Kjølseth
4. Martha Steinsvik
5. Aagot Poppe Jensen

۶. Haugesund؛ شهر کوچکی در غرب نروژ

پی کسب اطلاعات در مورد فروش لوازم و داروهای پیش‌گیری از بارداری افتاد. بحث در مورد مساله‌ی سقط جنین در آن زمان اساساً مجال طرح پیدا نکرد. دو مطلبی که در نی‌لانده و در ارتباط با سخن‌رانی آنکر مولر منتشر شد، با اندیشه‌هایی که در نشست تشکل چپ فرصت بروز می‌یافت و با مباحث جاری فمینیستی در سطح بین‌المللی هم‌راستا بود. هانا ایساکسن که بعدها به عضویت هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی درآمد، معتقد بود استفاده از روش‌های پیش‌گیری از بارداری - دقیقاً به این خاطر که زندگی مشترک «بی‌دنباله» خواهد شد - هرگونه احساس مسوولیت را در ازدواج از بین خواهد برد. حرمت زنان در چشم مردان کم‌تر خواهد شد و برای مردان لاقید، خشونت در «تجاوز به ضعیف‌ترها» می‌تواند امن‌تر و بی‌عقوبت‌تر شود. آگنِس مارتِنس اسپاره (با امضا «e...s») معتقد بود هر چند روش‌هایی که خانم آنکر مولر پیشنهاد می‌دهد می‌تواند از فرو رفتن بیشتر زن‌ها جلوگیری کند، اما بسیار بهتر خواهد بود که آگاهی زنان را از حقی که در پاک‌دامنی شخصی دارند، برانگیخت. زن و مرد هر دو باید بفهمند که زندگی مشترک بر اساس ازدواج، بدون عشق عمیقاً غیراخلاقی است. مردم نباید برای «ضرورت‌های لحظه‌ای دارو تجویز کنند» اما از «خدمت عاشقانه‌ی انسانی چشم‌پوشند».

عشق در ازدواج ارزشمند می‌شود، اما این عشق می‌بایست معنوی و «آرمانی» باشد. این صفت مشخصه‌ی فعالان جنبش زنان بود. غالباً سخن‌رانی‌هایی با موضوع معنویت و آرمان‌خواهی برگزار می‌شد و پاک‌دامنی اصطلاحی متداول برای اشاره به زنان آرمانی بود. مارتا استینسویک چند سال پیش از آن در انجمن زنان فلکه‌فیورد سخن‌رانی‌ای ایراد کرده بود: «در طول اعصار، مردان از عمل جنسی سوءاستفاده کرده‌اند. آنچه در نزد آن‌ها به میل مکرر همیشگی تبدیل شده بود، در نزد زنان از طریق زایش به احساس مادری و عشق مادرانه بدل می‌شد.» به نظر می‌رسید که در فلکه‌فیورد بر سر این موضوع توافق وجود دارد. در بحثی که پس از سخن‌رانی پیش‌آمد، پرسش اصلی این بود که چگونه می‌توان مرد را واداشت که وقتی تعداد کودکان‌شان به آنچه می‌خواهند رسید، در برابر الزام رابطه‌ی جنسی به همسرش خویشتن‌داری کند و پس از آن این پرسش پیش آمد که اگر مرد نتوانست خویشتن‌داری پیشه کند و با «خودخواهی» و اصرار

خواستار آمیزش بود، زن چه باید بکند.

### هیات مرکزی انجمن حفاظت اخلاقی

کتی آنکر مولر هرگز از همکاری با سازمان‌های غیرسوسیالیستی زنان کوتاه نیامد، اما او بیشتر و بیشتر به زنان کارگر متکی شد و همراه با آنان بروشور ماری استوپس را تحت عنوان «نامه‌ای به مادران خسته» ترجمه و منتشر کرد، همراه با توضیحات جزئی درباره روش‌های پیش‌گیری از بارداری که در بازار یافت می‌شد. با کمک آن‌ها او مرکز بهداشت مادران را در سال ۱۹۲۴ در اسلو تاسیس کرد که مفهوم عملی و نمادین عمیقی پیدا کرد. این حرکت به سرآغاز جنبشی برای آگاهی‌بخشی در مسائل جنسی تبدیل شد و هشت مرکز با همین نام تا پیش از جنگ جهانی دوم در سراسر کشور راه‌اندازی شد. این مراکز برای زنان کارگر نماد امکان یک زندگی ارزش‌مند بدون زایمان‌های بیشتر بود و برای محافظه‌کاران و قشر مذهبی نماد گناه در برابر خداوند: «...منطق محدود کردن تعداد فرزند از نوعی نگاه به زندگی ریشه می‌گیرد که خداوند اساساً آن را بیرون از زندگی قرار داده است.» این جملات در گزارشی بود که برای مسیحیان جلسات گیلو<sup>۱</sup> تدوین شده بود. مراکز بهداشت مادران روی آرامش به خود‌ندید و مردمی که خواهان تعطیلی آن‌ها بودند، همواره آن‌ها را تحت فشار و هجمه قرار می‌دادند.

مقاومت در برابر محدودسازی شمار فرزندان که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۲۸ به اوج خود رسیده بود، از سوی هیات مرکزی انجمن حفاظت اخلاقی رهبری می‌شد. این انجمن مبارزه‌ای شدید علیه تبلیغات فروش لوازم و داروهای پیش‌گیری از بارداری را به پیش می‌برد. آن‌ها در این مبارزه به بند ۳۷۷ قانون مجازات استناد می‌کردند که در میان قشر لیبرال به «بند احمق» شهرت داشت. این بند از قانون، برای کسانی که «اشیاء توهین‌آمیز» را در برابر دید همگان قرار می‌دادند، سه ماه زندان در نظر گرفته بود. از این بند تقریباً هرگز در محافل قضایی استفاده نشده بود، اما حالا کسانی پیدا شده بودند که گرد و غبار روی آن را پس بزنند.

۱. Geilomøtene؛ جلسات گیلو، نشست‌های سالانه‌ی سازمان‌های مسیحی نروژ بود که از ۱۹۱۳ تا دهه‌ی ۱۹۸۰ در شهر گیلو برگزار می‌شد.

انجمن‌های حفاظت اخلاقی به عنوان جزئی از شورای ملی زنان نروژی ثبت شده بود و از شورا به عنوان تکیه‌گاهی برای پیش‌برد اهداف خود استفاده می‌کرد. مقاومتی در برابر این مساله حتا از سوی نمایندگان انجمن زنان نروژی یا نی‌لانده وجود نداشت. شورای زنان استوانگر در سال ۱۹۲۶ از شورای ملی درخواست کرد تا مساله‌ی فروش لوازم پیش‌گیری از بارداری را بررسی کند و «برای جلوگیری یا محدود کردن تبلیغات ناخوش‌آیند و آگهی‌های فروش این محصولات تلاش کند.» شورا نیز مساله را برای بررسی به بخش مربوطه یعنی هیات مرکزی حفاظت اخلاقی ارجاع داد. همان‌طور که همگان باید آمادگی آن را می‌داشتند، هیات مرکزی حفاظت، ممنوعیت فروش لوازم پیش‌گیری از بارداری را به استناد «قانون ممنوعیت فروش ادبیات فاسد، کارت‌های بازی و ..» پیشنهاد کرد. لوازم پیش‌گیری از بارداری باید در داروخانه‌ها، دوفروشی‌ها و مراکز بهداشت مادران فروخته شود. این پیشنهاد به اتفاق آرا در هیات مدیره‌ی شورای ملی به تصویب رسید، جایی که بتزی شلسبرگ، مدیر آن و فمینیست خوش‌نامی مثل آگنس مارتنس اسپاره جانشین اول بود.

در این میان شهرداری اسلو به استناد بند ۲۷۷ (بند احمق) علیه مردی که برای سفارش و ارسال پستی «محصولات پلاستیکی» کسب‌وکاری راه انداخته بود، دعوایی حقوقی اقامه کرد. بتزی شلسبرگ به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شد و دیدگاه‌های انجمن حفاظت اخلاقی را ارائه کرد که شورای ملی نیز بر آن‌ها صحه گذاشته بود. الِن اُنِسِن<sup>۱</sup>، نویسنده، معتقد است ماجرای محصولات پلاستیکی در وهله‌ی اول تدارک حمله‌ای بود که نوک آن مراکز بهداشت مادران را هدف قرار داده بود. نمی‌توان با قطعیت این نظر را پذیرفت. احتمالا بتزی شلسبرگ و شورای ملی زنان نروژی در نظر داشتند تا با تصویب انحصار فروش لوازم پیش‌گیری از بارداری در مراکز بهداشت مادران و نیز در داروخانه‌ها و دوفروشی‌ها از مراکز بهداشت حمایت کنند. اما اگر از دید مرکز بهداشت مادران به ماجرا نگاه کنیم، این به هر حال حمله‌ی سهمگینی بود که سازوکار مرکز بهداشت مادران را هدف

۱. «محصولات پلاستیکی» ترجمه‌ی مستقیم اصطلاحی است که در متن اصلی و نیز در اسناد به‌جا مانده از دورانی که روایت می‌شود، به همین شکل آمده‌است و نشان می‌دهد که نام بردن از لوازم پیش‌گیری از بارداری در آن روزگار و در ادبیات عمومی نه مرسوم بوده‌است و نه مردم‌پسند.

2. Ellen Aanesen

خود قرار داده بود. در سال ۱۹۲۷ بایست تمام جزوه‌های آموزش پیش‌گیری از بارداری که در ایستگاه‌های راه‌آهن و مراکز امداد و نجات قرار داشت جمع‌آوری شود. از زمانی که انجمن حفاظت اخلاقی بند احمق را احیا کرده بود، دیگر این جزوه‌ها قانونی نبودند. اگر حالا شرکت سفارش و ارسال پستی محصولات پلاستیکی در دادگاه شکست می‌خورد، به این دلیل که محصولات خود را تبلیغ می‌کرد، مرکز بهداشت هم مجبور می‌شد توزیع آگهی را متوقف کند. اما مشکل اینجا بود که در این صورت دسترسی‌اش به آن‌ها که نیازمند این خدمات بودند قطع می‌شد. هنگامی که کتی آنکر مولر به عنوان شاهد مانند بتزی شلسبرگ به دادگاه فراخوانده شد، در طرف دیگر دعوا قرار گرفت تا از حق آگهی دادن و تبلیغات شرکت پستی دفاع کند.

مرد محصولات پلاستیکی تبرئه شد. دادگاه متقاعد شد که تبلیغات لوازم پیش‌گیری از بارداری توهین به عفت و آبروی جامعه نیست. قاضی صراحتاً تأکید کرد که «مثل روز روشن است که وجود چنین محصولاتی تحت شرایط خاص، نه تنها مطلوب بلکه ضرورتی غیرقابل انکار است.» تغییری در گرایش‌ها اتفاق افتاده بود که مفهوم حقانیت مساله را دست‌خوش تغییر قرار داده بود و خود را در حکم دادگاه به نمایش گذاشت. رد پای این تغییر گرایش را می‌شد در بسیاری از زنان فعال نیز دید.

زنان جوان واقع‌گرایی چون تووه موهر، الینور یام‌وولد، گِردا اوانگ<sup>۱</sup>، نیک وول<sup>۲</sup> و کریس بروئوسگُرد<sup>۳</sup> در مراکز بهداشت مادران موضوع مهمی برای کار کردن یافتند. آن‌ها دست همکاری به سوی زنان جنبش کارگری دراز کردند. از سوی دیگر درون اقشار غیرسوسیالیستی نیز تغییر دیدگاه‌ها آغاز شد. نشریه‌ی زنان نروژ<sup>۴</sup> در این زمان آگهی‌هایی برای مرکز بهداشت مادران اسلو و نیز درباره‌ی ماریه استوپس و کلینیک آموزش‌های جنسی او در لندن منتشر کرد. کم‌کم آشکار شد که نشریه‌ی زنان نروژ اگر چه صراحتاً در برابر تصویب قانون

1. Ellinor Jamvold
2. Gerda Evang
3. Nic Waal
4. Chris Bruusgaard
5. Norges kvinner

لیبرالی سقط جنین ایستاده است، اما ورود به موضوع پیش‌گیری از بارداری را امری بدیهی و انکارناپذیر می‌داند. به نظر می‌رسید آخرین «فرزند» جنبش زنان در این بیست سال یعنی حزب زنان اسلو نیز پیش‌گیری از بارداری را پذیرفته است. در نشست بزرگ حزب زنان اسلو به سال ۱۹۲۸، سرپزشک شارفنبِrg<sup>۱</sup>، تاکید کرد که «بند احمق» باید ملغی شود. او همچنین مصرانه اعلام کرد که رهایی زنان به کمال مطلوب نمی‌رسد پیش از آن که آن‌ها به تمامی حق تصمیم‌گیری در مورد تعداد فرزندان را پیدا کنند. شارفنبِrg به زنان پیشنهاد کرد «اعتراضی شدید علیه بیانیه‌ی اخیر نشست کشیشان کلیساهای اسقفی که در مخالفت با محدودسازی شمار کودکان صادر شده است، سامان دهند.» سخنرانی او بارها با تشویق طولانی حضار قطع شد.

چرا به نظر می‌رسید انجمن زنان نروژی در این موضوع با انجمن‌های حفاظت اخلاقی و شورای ملی زنان نروژی در یک خط قرار داشت؟ برخی از محافظه‌کاری‌ها در برابر بازی‌گری شورای ملی زنان نروژی می‌تواند به طور طبیعی ناشی از قدرت کم‌تر انجمن زنان یا نداشتن حضور ذهن کافی برای اظهار دیدگاه‌های انجمن در شورای ملی یا رسانه‌ها باشد. انجمن در این دوره گرفتار رکود و «خواب زمستانی» بود. اما این هم محتمل است که انجمن زنان با نیروهای حفاظت اخلاقی موافق بوده است. سویی‌ی این موضوعات طرح پرسشی بود که بیشتر به تغییر نسل مربوط می‌شد و در آن زمان هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی در سیطره‌ی «نسل قبل» بود: زنانی که دیدگاه‌هایشان سال‌ها پیش از نخستین سخنرانی کتی آنکر مولر شکل گرفته بود. مدیر انجمن، فردریکه مورک در آن زمان ۶۸ ساله و جانشین او، آنا ووسلف<sup>۲</sup>، ۶۳ ساله بود و افرادی در همین سن و سال شورای ملی زنان نروژی را رهبری می‌کردند.

فعالان جنبش زنان از این که جوان‌ترها را جذب نمی‌کنند، شکوه می‌کردند. می‌توان دلایل متعددی برای آن برشمرد و گرایش‌های مربوط به پیش‌گیری از بارداری و احتمالاً سقط جنین یکی از آنهاست. چنان‌که پس از این خواهیم دید جهان‌بینی‌های متفاوت در چنین موضوعاتی پس‌زمینه‌ی مهمی در منازعات درونی

1. Scharffenberg

2. Anna Hvoslef

انجمن زنان نروژی بود، هنگامی که در سال ۱۹۳۶ نیروهای تازه انجمن را تسخیر کردند. در آینده‌ای نه چندان دور دیدگاه مثبت درباره پیش‌گیری از بارداری تقویت شد و مقاومت‌های سیاسی در برابر آن رو به ضعف نهاد.

سرنوشت پیشنهادهای شورای ملی زنان نروژی برای تغییر قانون از سال ۱۹۲۸ گفتنی‌های بسیاری درباره‌ی چگونگی تغییر دیدگاه در این دوره دارد. شورای ملی زنان و انجمن حفاظت اخلاقی نمی‌خواستند شکست سال ۱۹۲۷ را بپذیرند. بنابراین یک سال بعد یعنی در ۱۹۲۸ قانونی را در دو بند برای محدود کردن توزیع لوازم پیش‌گیری از بارداری پیشنهاد کردند.

در سال ۱۹۲۹ شورای ملی زنان دو بار پیشنهادش را به دولت یادآوری کرد. چرا هیچ پاسخی نمی‌آمد؟ مقامات، هم پیشنهاد و هم یادآوری‌ها را «گم» کرده بودند. در ماه می ۱۹۳۵ سومین و آخرین یادآوری هم به اداره‌ی سوم دارویی ارسال شد. در نامه‌ی سوم چنین نوشته شده بود: «از آنجا که تجربه به ما نشان داده است که پیشنهاد ما برای یک بند قانونی در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۸ و نامه‌هایی که پیرو آن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۹ و ۲۱ دسامبر ۱۹۲۹ به دولت فرستاده‌ایم، در کارگروه مربوطه ملاحظه نشده است، بنابراین ما به خود اجازه می‌دهیم که رونوشت پیشنهاد و نامه‌های مذکور را مستقیماً به شما ارسال کنیم.» آن‌ها درخواست رسیدگی عاجل داشتند، بدون آن که پاسخی دریافت کنند. بعد از آن دیگر پی‌گیری بی‌معنی بود. انجمن حفاظت اخلاقی بارها و آخرین بار در سال ۱۹۳۷ موضوع را به شورای ملی زنان یادآوری کرد، با این حال در پاسخی که بتزی شلسبرگ داد هیچ قولی برای پی‌گیری موضوع نبود. این پایان مکاتبات بود. حمله شکست خورده بود.

تا زمانی که یک مسأله‌ی زنان پیدا می‌شود...

از دغدغه‌ی اخلاق تنها صدای کار کردن برای ارزش‌های اخلاقی برتر در حوزه‌ی خانواده به گوش نمی‌رسید، بلکه موضوعاتی نظیر تن‌فروشی، هرزه‌نگاری جنسی و تجاوز جنسی نیز مورد توجه بود. یک نکته‌ی اصلی، امنیت حضور در خیابان بود. انجمن زنان نروژی درخواستی مبنی بر تامین روشنایی بهتر برای معابر و ورودی ساختمان‌ها به شهرداری‌ها فرستاد. بدین وسیله آن‌ها می‌خواستند از شکستن مرزهای اخلاقی در مواجهه‌ی مردان با زنان یا به بیان دقیق‌تر تجاوز و حمله به



زنان جلوگیری کنند. آن‌ها همچنین گشت‌های خیابانی قوی‌تر مردانه و زنانه را که بتواند نظارت انتظامی خوبی ارائه دهد به طوری که زنان و کودکان در آرامش باشند، خواستار شدند. آن‌ها همچنین خواستار حضور زنان به عنوان نگهبان در پارک‌ها و محل بازی کودکان بودند. نی‌لانده نیز مجموعه‌ای بلند از مقالات در موضوع پلیس زن منتشر کرد.

انجمن زنان همچنین افزایش امنیت زنان و کودکان را از طریق اعمال قانون انتظار داشت. یکی از موضوعاتی که بارها در طول سالیان درخواست شده بود، بهبود نحوه‌ی پرسش‌گری از کودکان درباره‌ی موضوعات اخلاقی بود. اغلب دختر بچه‌ها بودند که در معرض پرسش‌گری قرار می‌گرفتند و زن‌ها می‌خواستند که این موضوع به شیوه‌ای طرح شود که کم‌ترین آسیب به کودکان برسد. یک خواسته‌ی دیگر به کارگیری شیوه‌های برخورد مطمئن‌تری در مواجهه با مجرمان اخلاقی بود. به بیان دیگر مجازات‌های سختگیرانه‌تر. به منظور دست‌یابی به این خواسته، انجمن زنان نوژی برای ورود زنان به کارگروه قانون مجازات که در سال ۱۹۲۲ تأسیس شده بود، تلاش می‌کرد. قاعدتا انجمن می‌خواست نیمی از اعضای این کارگروه زنان باشند. اما این طور نشد. با این حال دو پزشک زن، اینگبورگ اُس و تووه موهر به این کارگروه راه یافتند.

در شرایطی که مسائل جنسی ازدواج به عنوان مسائل شخصی و موضوعی که باید از مباحثات عمومی دور نگه داشته شود، دیده می‌شد، هم‌زمان طیف گسترده‌ای از موضوعات نیز وجود داشت که به امنیت جنسی زنان مربوط بود و در سطوح بالا به عنوان موضوعی سیاسی بررسی می‌شد. فردریکه مورک در مقاله‌ای به سال ۱۹۲۴ نوشت: «تا زمانی که یک زن باید بترسد از این‌که هوا تاریک شده است و مردان بیدارند، تا زمانی که مردان به قصد آزار در کوچه‌های تاریک پی زنان و کودکان تنها می‌افتند، یک موضوع فمینیستی در جهان وجود دارد. تا زمانی که به زنان، تنها به چشم موجودی جنسی نگریسته می‌شود و مردان، زنان را چون میدان بازی دیگری می‌نگرند، همچنان یک موضوع فمینیستی وجود دارد.»

www.mehripublication.com

فصل ششم

شکست

در سال ۱۹۱۴ شانزده انجمن محلی زنان با حدود ۲ هزار عضو در سراسر کشور فعالیت می‌کردند. در سال ۱۹۱۷ تنها ۷ انجمن باقی مانده بود. در سال ۱۹۳۵ شمار انجمن‌ها به ۵ رسیده بود: انجمن‌های اسلو، برگن، تروندهایم و فلکه‌فیورد. در این سال انجمن برگن نیز به رفتگان پیوست. بنابراین در کل ۴ انجمن با حدود ۳۵۰ عضو باقی ماند، که از این تعداد حدود ۹۰ نفر عضو انجمن زنان نروژی بودند. برخی از انجمن‌ها به سازمان‌هایی پیوسته بودند که مسائل خانه و مدارس خانه‌داری در مرکز فعالیت‌شان قرار داشت و «خانه‌های برقرار» مهم‌ترین این سازمان‌ها بود. تعدادی دیگر از انجمن‌ها از بحث‌های جنجال‌برانگیز سیاسی دامن کشیدند و به باشگاه مباحث غیررسمی تبدیل شدند. برخی خیلی ساده تعطیل شدند و اعضای آن‌ها به سازمان‌های دیگر پیوستند، در یک اتحادیه‌ی شغلی، تشکلی برای مبارزه با شیوع بیماری سل، مقابله با عوارض مصرف مشروبات الکلی، مباحث مربوط به مسکن و یا صلح فعال شدند.

انجمن زنان فردریکسهالد به باشگاه گفتمان هالدن تبدیل می‌شود  
انجمن زنان فردریکسهالد در سال ۱۹۰۳ با مدیریت نینی رول آنکر<sup>۱</sup> و با تعهدی  
بارز به کار آغاز کرد. در ۱۹۰۶ شمار اعضای آن به ۳۲۱ تن رسید و در سال ۱۹۱۳

---

1. Nini Roll Anker

به ۱۴۵ تن کاهشید. در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۳ و در جشن سالگرد تأسیس، مدیر انجمن این موضوع را چنین توضیح می‌دهد: اول این که انجمن دیگر جذابیت‌های تازه‌ای نداشت. دوم این که حق رای زنان و کسب موقعیت‌های شغلی فرادست در ادارات و کلیساها تصویب شده بود. در واقع حق رای عمومی، وقتی او این سخن‌رانی را ایراد می‌کرد، هنوز به طور کامل اجرایی نشده بود. اما ۳۰۰ هزار از ۵۵۰ هزار زن واجد شرایط رای دادن در ۱۹۰۷ حق رای گرفته بودند و احتمالاً خیلی از اعضای انجمن زنان فردریکسهالد فکر می‌کردند این کافی است. در فهرست اعضای این انجمن می‌بینیم که ۵۹ عضو در همین سال از انجمن خارج شده‌اند.

مانند دیگر انجمن‌های زنان، در فردریکسهالد هم این مساله با مسائل سیاسی و اجتماعی بی‌ارتباط نبود. انجمن به وسیله دو خانم معلم به نام‌های والبورگ لارسن ویست<sup>۱</sup> و ک. داویدسن<sup>۲</sup> و با کمک راگنا استانگ و نی‌نی رول آنکر نویسنده که هر دو از نخبگان شهر بودند، تأسیس شده بود. تعارضات درون انجمن، هم تحت تاثیر خارج‌شدگان سال ۱۹۰۷ بود و هم از جانب آن‌ها که قانون کودکان کاستبرگ را دنبال می‌کردند. قانونی که در انجمن خشم و نفرت ایجاد کرد و به کاهش سطح سازگاری و همکاری منجر شد. کتی آنکر مولر به همراه یوهان کاستبرگ در پیش‌برد این قانون پیشگام بود و برنامه‌ریزی و مبارزه را از مسیر قانونی پیش می‌برد. یک نشست که در آن از او به عنوان سخن‌ران دعوت شده بود، به اعتراض شدیدی علیه انجمن بدل شد. اعضا در مقالات روزنامه‌ها و با تهدید به خروج از انجمن مخالفت خود را ابراز می‌کردند. راگنا استانگ یکی از رهبران زنان شهر، مدیر انجمن را به سیاسی‌کاری متهم کرد و مدعی شد که کتی آنکر مولر «یک سخن‌ران بیش از حد تندرو» است و مقامات بالا نباید او را دعوت می‌کردند. کنستانس کروس بی<sup>۳</sup> مدیر وقت انجمن بیهوده اطمینان می‌داد که «انجمن کاری با سیاست ندارد». پس از مدتی نزاع فروکش کرد، اما از پس خود انجمنی نزار به جا گذاشت.

اما پیش از آن که این درگیری‌ها رخ دهد نیز، عضویت در انجمن زنان فردریکسهالد بی‌دردسر نبود: «بیست سال پیش کار چندان آسانی نبود که در این

1. Valborg Larsen Whist

2. K. Davidsen

3. Constance Krosby

شهر به شدت محافظه‌کار به پا خیزیم و انجمن زنان تشکیل دهیم.» این جملات خانم ردا است که در سال ۱۹۲۳ و در بیستمین سال‌گرد تاسیس انجمن زنان فردریکسهالد، مدیر آن بود. شهر در سال ۱۹۱۳ کم‌تر از ۱۹۰۳ محافظه‌کار نبود و یک زن به شجاعت زیادی نیاز داشت تا خود را فعال جنبش زنان معرفی کند. به همین دلیل باید انگیزه‌های قوی‌تری در زنان ایجاد می‌شد تا روحیه‌ی تحمل فشارها و ضربه‌های ناشی از عضویت در انجمن زنان را پیدا کنند. اما مسائل زنان دیگر جذابیت قبل را نداشت. چیزهای دیگری ضروری‌تر احساس می‌شد، به ویژه آن که اعضا درگیر جنگ نیز بودند.

برای حل مشکل جذب نیروهای تازه، هیات مدیره در ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶ اعضا را به نشست فوق‌العاده عمومی دعوت کرد. در این نشست مصوب شد که نام انجمن به «انجمن گفت‌وگوی زنان» تغییر یابد. «نام انجمن زنان» «منسوخ و منفور» احساس می‌شد. قوانین اما همچنان دست‌نخورده باقی ماند: «اهداف انجمن برگزاری سخنرانی، جلسات بحث و گفت‌وگو و اقدامات عملی‌ای است که به توسعه و تقویت جایگاه زنان در خانه و جامعه منجر شود.» این تفاوت وجود داشت که حال، زن‌ها می‌توانستند گرد هم آیند، بحث و گفت‌وگو کنند، به سخنرانی‌ها گوش دهند و اوقات خوشی را سپری کنند، بدون آن که عنوان فعال جنبش زنان را بر خود داشته باشند. آن‌ها همچنین می‌توانستند هر موضوعی را که می‌خواستند، به بحث و گفت‌وگو بگذارند بدون آن که قید و بند یک برنامه‌ی فمینیستی را بپذیرند.

نتایج این راه حل رضایت‌بخش بود. در سال ۱۹۱۷ بار دیگر شمار اعضا به ۱۷۰ تن رسید، با این حال گرهی وجود داشت که باز نمی‌شد. در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ فعالیت‌های انجمن تقریباً به تمامی متوقف شده بود. یک نشست فوق‌العاده در ۱۹۲۱ و نشست سالانه در ۱۹۲۲ که در آن قوانین جدیدی تصویب شد، دوباره جانی به تشکیلات بخشید. حالا انجمن گفت‌وگو یک بند ویرایش شده در مجموعه‌ی اهدافش داشت. آخرین نشانه‌ی انجمن زنان نیز حذف شد: «هدف انجمن برگزاری گردهم‌آیی‌هایی به همراه سخنرانی، بحث و گفت‌وگو یا برنامه‌ها و سرگرمی‌های دیگر برای توسعه و رشد متقابل و لذت بردن اعضاست. تمام این

فعالیت‌ها غیرسیاسی است.» این باید راه حلی بوده باشد که مردم منتظرش بودند. در سال ۱۹۲۳ شمار اعضا به ۲۳۴ تن افزایش یافت.

انجمن تحت نام «باشگاه گفت‌وگوی هالدن» سال‌ها برقرار ماند و موضوعاتی حول مسائل زنان و سیاست نیز در آن مجال طرح یافت. اما در اغلب موارد موضوعات خنثی و بی‌طرف بود: هنر و فرهنگ، ورزش برای دختران، نمایشگاه غذا و لباس. به نظر می‌رسد که باشگاه شیفته‌گی زیادی به مسائل مذهبی و اسرار و رموز فراطبیعی داشت. آن‌ها جلسات سخن‌رانی‌ای برگزار می‌کردند با موضوعات «سنگ جادو»، «نمایش مصائب مسیح در اوپرا مارگاو»<sup>۱</sup> و «مکتب ارواح و اظهار روح». جذابیت این موضوعات در راستای روح زمانه بود؛ زندگی روح پس از مرگ و اعتقاد به ارتباط ارواح با عالم خاکی و موضوعات معنوی دیگر. همچنین باید به تله‌ی یهودی‌ستیزی اشاره کرد. «معضل یهود» و «پادشاه صهیون، پروتکل‌های شورانگیز یهودی»<sup>۲</sup> عنوان دو نمونه از این سخن‌رانی‌ها بود که ظاهراً مورد اعتراض زنان عضو باشگاه هالدن قرار نگرفت. در یک روزنامه‌ی محلی از سخن‌رانی مارتا استینسویک درباره پادشاه صهیون چنین یاد شده است: «او با سخنوری درخشانش، عمل‌کرد فراماسون‌های یهودی در برابر جهان مسیحی و بادی را که در سر و تصمیمی را که در دل برای تباه کردن و نابودی اروپا دارند، نشان داد... گردهم‌آیی به شدت تحت تاثیر سخن‌رانی قرار گرفت.» باشگاه همچنین در آموزش عمومی و زندگی اجتماعی در هالدن نقش ایفا می‌کرد، اما بدون بلندپروازی‌هایی برای پیش‌برد موقعیت زنان و به علاوه ظاهراً موقعیتی کاملاً غیرانتقادی در رابطه با جریان‌های سیاسی ارتجاعی اتخاذ می‌کرد.

### انجمن زنان استاوانگر تعطیل می‌شود

در اسناد به جا مانده از انجمن زنان استاوانگر می‌توان گزارش سالانه‌ی ۱۹۱۵ را

۱. Oberammergau؛ شهری در منطقه باواریای آلمان که از سال ۱۶۳۴ نمایش مصائب مسیح (مشابه تعزیه) هر ده سال یک بار در آن برگزار می‌شود.

۲. پروتکل بزرگان صهیون یا پروتکل بزرگان یهود مکتوبی است که یهودیان را توطئه‌گران جهانی و با «نقشه‌های پنهانی» برای حکومت بر جهان از طریق دخل و تصرف در اقتصاد، کنترل رسانه‌های همگانی و دامن زدن به اختلافات مذهبی معرفی می‌کند. بر سر اصالت آن اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند «پروتکل» جعلی و یک «سرقت ادبی ناشیانه» از رمانی روسی و چند داستان طنزآمیز و هدف آن، تقویت یهودی‌ستیزی در سال‌های آغازین قرن بیستم بوده است.

یافت که در آن چنین آمده است: «انجمن در سال جاری چندان فعال نبوده است. به هر حال ما روزگاری بحرانی را از سر می‌گذرانیم و بنابراین موضوعاتی که می‌توانستیم در جلسات مان به آن‌ها بپردازیم بسیار جمع و جور برنامه‌ریزی شد، به طوری که انگیزه‌ی چندان‌ی را بر نیانگیخت. آن هم در شرایطی که افکار عمومی سخت درگیر حوادث بزرگی است که در اطراف ما رخ می‌دهد.» جنگ جهانی اول آغاز شده و وضعیتی تهدیدآمیز پیش آمده بود. انجمن خود را تنها و بی‌یاور یافت. برای این که بتواند در وضعیت پیش آمده دخالت کند، دوره‌های آموزشی تهیه غذا تدارک دید. انجمن تلاش می‌کرد تا در این شرایط سخت موقعیت اعضا را بهبود بخشد. این اقدامات بسیار مردم‌پسند افتاد.

اما آیا واقعا به انجمن زنان نیازی بود وقتی مهم‌ترین وظیفه‌ی آن برنامه‌ریزی برای دوره‌های آموزش آشپزی شده بود؟

در ۲۸ فوریه ۱۹۱۶ هیات مدیره اعضا را به یک نشست دعوت کرد و دوشیزه اوپن<sup>۱</sup>، مدیر انجمن، بحث را با این پرسش آغاز کرد که «آیا انجمن‌های زنان ما شایسته‌گی گذشته را دارد؟» پاسخ او به پرسش خود منفی بود. پاسخ او بر اساس پیشینه‌ی تاریخی‌ای بود که او خود از سر گذرانده بود. تاریخی که از زمان کامیلا کولت نشان داده بود زنان جبهه‌های بسیاری برای جنگیدن دارند تا این که مبارزه با گرفتن حق رای در ۱۹۱۳ به پیروزی رسید. «بعد از این پیروزی، وقتی بار به منزل رسید، باید کار انجمن‌های زنان تمام شده تلقی می‌شد.»

مدیر انجمن معتقد بود که انجمن‌ها بهتر است دیگر خود را کنار بکشند و فضا را برای سازمان‌هایی باز کنند که برای مواجهه با مطالبات و تکالیف روزگار تازه مناسب‌تر هستند. او به ویژه در ذهن خود به شوراهای محلی زنان که جزیی از شورای ملی زنان نوژی بودند توجه داشت. شورای زنان استوانگر وضعیت اقتصادی نامناسب و دایره عمل محدودی داشت. تعطیلی انجمن زنان به استحکام شورا منجر می‌شد. انجمن یک سال دیگر هم به فعالیت ادامه داد، سپس به طور ناگهانی به فعالیت خود پایان داد. تمام آن‌چه به دست ما رسیده است پیش‌نویس رنگ و رو رفته‌ی یک نامه است: «بنا به تصمیم، انجمن زنان استوانگر در ششم دسامبر تعطیل شد. تصمیم‌گیران به این نتیجه رسیدند که در این منطقه‌ی محدود

1. frk Oppen

که انجمن آن را نمایندگی می‌کرد، مسائل بسیار اندکی برای حل و فصل باقی مانده‌است. به هر حال انجمن زنان وارثی چون شورای زنان دارد که مسائل زنان را در حوزه‌ای گسترده‌تر نمایندگی می‌کند، از جمله فعالیت زنان در حوزه‌های مختلف که همسایگی معنوی با هم دارند. ما امیدواریم که شما حمایت خود را از این موسسه‌ی جدید فعال در مسائل زنان دریغ نکنید. ما بدین وسیله به شما توصیه می‌کنیم تا به عضویت شورای زنان در آید. حق عضویت در شورای زنان سالانه یک کرون است...»

انجمن زنان فردریکستاد و امگان به «خانه‌های برقرار» می‌پیوندند  
انجمن زنان فردریکستاد و امگان در سال ۱۹۲۵ منحل شد، بدون آن که ما چیزی درباره دلایل آن بدانیم جز آن که انجمن چند سالی منفعّل بود. سال بعد این انجمن به سازمان خانه‌های برقرار ملحق شد. هدف انجمن دیگر بهبود وضعیت زنان در جامعه نبود، بلکه «ارتقا اجتماعی خانواده، بهداشت، اقتصاد و اخلاق خانه» بود. فعالیت‌های عملی تقریباً در همان سطح تداوم یافت و الحاق به تقویت آن منجر شد. انجمن زنان فردریکستاد و امگان تا پیش از سال ۱۹۲۴ به صورتی غیرمعمول فعال و حضورش حیاتی بود. مدیر آن، آنا باکر همین سال در نشریه‌ی زنان نروژی نوشته است: «انجمن ماندگار، سخت مبتکر و پرنفوذ است.» تصمیم انجمن به انحلال و الحاق به خانه‌های برقرار می‌تواند نتیجه‌ی مستقیم بحران اقتصادی باشد. فردریکستاد در سال ۱۹۲۵ به شدت تحت تاثیر یک بحران بانکی قرار گرفت. بانک خصوصی شهر ورشکست شد و تحت مدیریت بخش غیرخصوصی قرار گرفت. در همین ارتباط انجمن تمام منابع خود را از دست داد، یعنی پول‌هایی که برای «تحصیل زنان جوان»، «جلسات کارگاه مادران» و «خانه‌ی مادران آینده» در این بانک پس‌انداز شده بود. آنا باکر معتقد بود که بحران فردریکستاد چنان شدید بود که تمام طبقات اجتماعی را درنوردید. این مساله به غیاب مردم در جلسات انجمن و از رونق افتادن آن منجر شد. انجمن ۱۲۵ عضو را در سال‌های ۲۶-۱۹۲۵ از دست داد و وضعیت اقتصادی‌اش به شدت خراب بود.  
به نظر باکر، روند رشد تاسف‌بار بود، به ویژه با توجه به «واکنشی که در مقابل پیروان رهایی سیاسی زنان بیشتر و بیشتر علنی می‌شد.» به نظر او تلاشی بیشتر در



این لحظه ضروری بود: «... اگر بناست جامعه بهتر و برای همه زیست‌پذیرتر شود، نباید زنان منحصر بر خرده‌دل‌بسته‌گی‌های شخصی خود مشغول شوند.» برای نجات انجمن باید شمار اعضا افزایش می‌یافت. ترجیحا باید کسی برای گسترش اساس انجمن قدم برمی‌داشت. «بنابراین انگیزه‌های رشد و رفاه و لذت باید در محافل برانگیخته شود، چیزی که الان با هرگونه موضوع فمینیستی ای بی‌ارتباط بوده است.» در گردهم‌آیی عمومی فوریه ۱۹۲۶ هیات مدیره پیشنهاد کرد که نام انجمن به «انجمن خانه‌های برقرار» تغییر کند. پیشنهاد با رای قاطع اعضا تصویب شد. مردم این طور دریافت‌ه بودند که یک انجمن زنان دیگر نمی‌تواند جذابیتی داشته باشد.

اما گامی که به سوی خانه‌های برقرار برداشته شد چندان بلند نبود. بخش مهمی از کار مغفول ماند: فعالیت انتخاباتی و پی‌گیری برای ورود نمایندگان زن به شورای شهر. این مساله باعث شد که نمایندگی زنان در فردریکستاد با شکست مواجه شود. به غیر از آن، برنامه‌ها در خانه‌های برقرار کاملا در تطابق با تکالیفی بود که انجمن زنان فردریکستاد و امگان پیش‌تر برای خود در نظر می‌گرفت. برگزاری جلسات سخنرانی و بحث و گفت‌وگو، گردش و دوره‌های آموزش آشپزی و خیاطی برای اعضا و دختران جوان جویای کار، توزیع لباس‌های زنانه برای نیازمندان، اسکان مادران بیمار در روستا، حتی مسابقه‌های آشپزی و چیدمان میز بخشی از برنامه‌های انجمن زنان بود. جلسات مادران نیز به همراه جلسات سخنرانی، دعا و نیایش، میانجی‌گری میان ورثه یا طلبکاران بدهکاری ورشکسته و جشن و مهمانی تا سال ۱۹۶۸ ادامه یافت. به صورت سازمانی نیز، تغییری در حیات انجمن رخ نداد و آنا باکر در مقام مدیر باقی ماند. همچنین از طریق شورای زنان فردریکستاد، ارتباطش را با شورای ملی زنان نروژی و همه ارتباطات ملی و بین‌المللی‌اش را حفظ کرد.

کسانی که انجمن را همراهی می‌کردند، این تغییرات را تخطی از جنبش حقوق زنان نمی‌دیدند. هم‌زمان آن‌ها از عضویت در شبکه‌ی ملی خانه‌های برقرار خرسند بودند و از قدر و منزلتی که این وابستگی تازه به آن‌ها می‌داد به خوبی بهره می‌بردند. این خط مشی تازه بسیار موثر بود. انجمن در ۱۹۱۳ و زمان تفویض حق رای زنان ۱۷۰ عضو داشت. در ۱۹۲۶ شمار اعضا به ۱۰۵ تن کاسته بود. در ۱۹۳۶ دوباره شمار اعضا به ۱۷۰ تن رسید، احتمالا برابر مجموع شمار اعضای

انجمن زنان نیروزی و انجمن زنان تروندهايم. تنها يك حسرت در جريان اين انتقال برجای ماند، آن هم نه از جانب فردريکستاد، بلکه از جانب فردريکه مورک که معتقد بود پیام فردريکستاد «هشداري بسيار غم‌انگيز» است.

### خواب زمستانی انجمن زنان نیروزی بر تخت خوابی از گل سرخ

انجمن زنان در اسلو موقعیت ویژه‌ای در میان جنبش زنان نیروزی داشت. این انجمن خود به نوعی «انجمن مادر» و برای بسیاری به منزله‌ی مهم‌ترین تربیون جنبش زنان محسوب می‌شد. اما آن نیز در شرایطی که همه‌ی انجمن‌های زنان با سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند، با مشکلات بزرگی مواجه شد. جذب اعضا جدید سخت شده بود: «بسیاری از اعضای ما در گذشته‌اند یا به خاطر روزگار سخت از انجمن کناره گرفته‌اند و جوان‌ترها در پی اتحادیه‌های شغلی هستند یا کلوب‌های جشن و مهمانی. از این نمونه‌ها بسیار داریم.» این بخشی از نامه‌ای بود که منشی انجمن، کیتی بوگه در سال ۱۹۲۴ خطاب به اعضا نوشت. او پس از طرح پیامدهای این مساله، پیشنهادی به نشست سالانه ارائه کرد: «به همین خاطر من می‌خواهم پیشنهاد دهم که از اعضا حق عضویت دریافت نشود، بلکه افراد برای عضویت در انجمن انتخاب شوند. من امیدوارم که بدین وسیله عضویت در انجمن زنان نیروزی برای زنان افتخاری محسوب شود، افتخاری که کسب آن از سوی زنان خواسته شود و نیز یا به عنوان کاری در حوزه‌ی زنان به رسمیت شناخته شود، یا به شیوه‌ی بیانی برای ابراز علاقه‌مندی واقعی و استوار به مسائل زنان بدل شود. همان‌طور که همه‌ی ما با علاقه‌ای تمام در آن شرکت جسته‌ایم.» پیشنهاد کتی بوگه پی‌گیری شد و به این ترتیب انجمن زنان نیروزی به باشگاهی بسته بدل شد که افراد برای عضویت باید به‌طور خاص انگیزه‌های اجتماعی خود را بیان می‌کردند.

تغییرات قانونی‌ای که احتمالاً محل نزاع بود، پیش از تصویب در دو نشست سالانه مورد بررسی قرار گرفت. در هر دو نشست بحثی «زنده» و «گرم» جریان یافت، به سرانجام رسید و قوانین تازه در نشست معمولی اعضا به تصویب رسید. طبق قانون جدید، انجمن نایست اعضا را با پرداخت حق عضویت - آن‌طور که در انجمن‌ها معمول بود - می‌پذیرفت بلکه اعضا باید انتخاب می‌شدند. تمام

فعالیت‌ها باید بر این اساس دوباره برنامه‌ریزی می‌شد. اهداف انجمن دست‌نخورده باقی ماند: «تلاش برای تامین حق زنان در فرصت‌های پیش روی جامعه.» اما این اهداف پیش‌تر بنا بود از طریق «سخن‌رانی، جلسات بحث و گفت‌وگو، نشر مطبوعات و اقدامات عملی» محقق شود و در تغییرات جدید بیشتر این فعالیت‌ها محدود شده بود. اطلاع‌رسانی همچون قبل از طریق نی‌لانده انجام می‌شد و «سخن‌رانی در شهرهای کوچک و نیز در انجمن‌هایی در سراسر کشور تا آنجا که بودجه‌ی انجمن اجازه می‌داد، برگزار می‌شد.» دگرگونی به فروختن روحیه‌ی جاه‌طلبی منجر شد. کیتی بوگه به سال ۱۹۲۴ در پیشنهاد خود می‌نویسد: «کارکرد واقعی انجمن در جلسات عمومی اعضا که همانا دور کردن انگیزه‌ها از اهداف انجمن بود، باید کنار گذاشته شود.»

با این حال تصویر رسانه‌ای انجمن زنان نروژی به طور کامل محو نشد. انجمن، نی‌لانده و مدرسه‌ی حرفه‌ای را داشت که هر کدام به نوبه‌ی خود نقش مهمی در اطلاع‌رسانی درباره‌ی انجمن داشتند. تداوم فعالیت آن‌ها با پولی که از میراث آیدس‌وول باقی مانده بود ممکن می‌شد. وظیفه‌ی پاس‌داری از موقعیت زنان در جامعه نیز همچنان بر قوت خود استوار بود. انجمن زنان بیانیه‌ها و درخواست‌هایی را خطاب به دولت و شهرداری می‌نوشت. کوچک‌ترین فعالیت انجمن در نی‌لانده و بعدها در زنان نروژ منتشر می‌شد. در ۱۹۲۹ انجمن زنان، نشست جنبش زنان اسکاندیناوی را در اسلو ترتیب داد و در سال ۱۹۳۲ یک دوره‌ی آموزشی تابستانه برای زنان با موضوعات سیاسی و اجتماعی برگزار کرد، اما از برخی مسائل مهم حق زنان دورافتاده بود.

تا سال ۱۹۲۴، سالانه سه نشست اعضا علاوه بر ۱۴ نشست هیات مدیره برگزار می‌شد. اما بعد از این سال در گزارش‌ها تنها از جلسات هیات مدیره و نشست سالانه نام برده شده است. نشست سالانه به قدری جمع و جور بود که می‌توانست در خانه‌ی مدیر انجمن یا دفتر نشریه نی‌لانده برگزار شود. در آن روزگار عملاً انجمن زنان نروژی در هیات مدیره‌ی انجمن خلاصه می‌شد. از فعالیت‌های آگاهی‌بخشی در شهرهای کوچک، آن‌طور که قانون جدید پیش‌بینی می‌کرد هیچ اثری پیدا نبود. ظرفیت چنین کارهایی به سختی فراهم بود، چه از نظر اقتصادی و چه مسائل دیگر. آن‌طور که گفته شد دوره‌ی آموزشی تابستانه موفقیت‌آمیز بود، اما به دلیل هزینه‌های

بالا تکرار نشد. به هر حال انجمن دیگر منبع در آمدی به نام حق عضویت نداشت و نمی توانست از عهده‌ی چنین مخارجی بر آید.

نی لاندۀ بزرگترین امید اطلاع رسانی محسوب می شد. اما نشریه نیز به هر حال با مشکل نوسازی خود مواجه بود. تا این اواخر هم نشریه اطلاعات بسیار خوبی منتشر می کرد و فردریکه مورک غالباً دیدگاه های تازه مدیران و مقالات را در نی لاندۀ منتشر می کرد. اما مطالب پرکننده مثل رونوشت برداری از نشریات خارجی نیز نسبتاً زیاد بود، یا مقالاتی بسیار طولانی با موضوعاتی نه چندان جالب مثل «تربیت مذهبی ملکه کریستیان» یا «زنان در زمانه‌ی ملکه الیزابت» که هر یک سه شماره مجله را اشغال کرده بود. این سالها نویسندگان بسیار کمی با نی لاندۀ کار می کردند و بحث های کم تری در این نشریه در می گرفت. از قضا بحث های که در زمینه‌ی مسائل زنان در جریان بود، دیگر نه در نی لاندۀ، بلکه در زنان نروژ پی گیری می شد، نشریه ای بدون وابستگی سیاسی که به ابتکار راگنا نیلسن در ۱۹۲۱ تاسیس شد. داگنی بیورنارو<sup>۱</sup>، سردبیر این نشریه، بیرگیت نیسن<sup>۲</sup>، منشی تحریریه و اینگبورگ بویه<sup>۳</sup>، روزنامه نگار بود. زنان نروژ می توانست بسیار به روز باشد، زیرا در هر هفته دو شماره منتشر می کرد. در حالی که نی لاندۀ دوهفته نامه بود. زنان نروژ همانند نی لاندۀ ارگان سازمان های زنان بود، اما طیف هایی که در بر می گرفت به مراتب گسترده بود. زنان با موقعیت هایی کاملاً متفاوت موضوعاتی نظیر سقط جنین، حق کار زنان، نمایندگی و انتخابات را به بحث می گذاشتند، بدون آن که تحریریه در انتشار آن دخل و تصرفی کند. همه چیز زیر چاپ می رفت. خانه های برقرار محتوای بسیاری را به خود اختصاص می داد. در سال های پایانی دهه ی ۱۹۲۰ شورای ملی زنان نروژی نیز یک ستون ثابت در نشریه گرفت. با این شرایط نی لاندۀ کاملاً مهجور ماند. هم زمان با رفتن فردریکه مورک از سردبیری نی لاندۀ در سال ۱۹۲۸، نشریه تعطیل شد. تعطیلی نی لاندۀ با اندوه پذیرفته شد، ولی بدون هیچ اعتراضی، بدون هیچ تلاشی برای نجات آن، همان گونه که پس از مرگ گینا کروگ اتفاق افتاده بود.

فعالان جنبش زنان همیشه در مراقبت از یکدیگر توانا بودند، چه با ترتیب دادن

1. Dagny Bjørnaraa
2. Birgitt Nissen
3. Ingeborg Boye

مهمانی‌ها، دور هم جمع شدن و احوال هم را پرسیدن در جشن‌ها، چه با شرکت در مراسم کفن و دفن و برگزاری مناسبت‌های مذهبی. آن‌ها همچنان به این شیوه ادامه می‌دادند. اما وقتی مجموعه‌ی فعالیت‌ها کوچک و کوچک‌تر شد، جای بسیاری از این برنامه‌ها را فرستادن دسته گلی به جشن یا تلگرافی یا حداکثر تاج گلی بر تابوت پیشگامان جنبش، گرفت. به هر حال بیشتر اعضا پا به دوران سال‌خوردگی گذاشته بودند. هنگامی که راندی بلهر از مدیریت انجمن در سال ۱۹۲۲ کناره گرفت ۷۱ ساله بود. ادل لامپه، فردریکه مورک و آنا ووسلف وقتی به مدیریت انجمن انتخاب شدند، همگی ۶۵ ساله بودند و تا ۷۰-۶۹ سالگی در هیات مدیره‌ی انجمن حضور داشتند. تکریم جایگاه پیشگامان به مرور زمان کمرنگ‌تر شد. مردم به گذشته نگاه می‌کردند و خود را بهتر از گذشتگان درمی‌یافتند. این دیدگاه متقابلاً از سوی گذشتگان نسبت به نسل جدید نیز وجود داشت. در سال ۱۹۲۴ این نگاه فردریکه مورک در نی‌لانده بازنموده شد: «حالا دیگر چیدن میوه‌های رسیده آسان به نظر می‌آید. میوه‌ی رسیده به راحتی در دامن آن‌ها می‌افتد. بدون آن که آن‌ها در ذهن خود یادی کنند یا احساس قدرشناسی خود را نشان دهند... اما زنان دهه‌ی ۱۸۸۰ برای خود الگوهایی داشتند، آن‌ها که کمک‌شان کردند تا بار ناامیدی‌ها، دل‌تنگی‌ها و زخم زبان‌ها، سنگینی همه موانع را بر دوش کشند. اما زنان امروز ما از این چه می‌دانند؟ مطلقاً هیچ!»

فردریکه مورک در این حسرت تنها نبود. «در میان ما بسیارند کسانی با سرهایی خاکستری و سپید کرده. در میان ما و در همه جا.» این جملات الین کلیمان، نویسنده‌ی سوئدی در نشست زنان فمینیست اسکاندیناوی به سال ۱۹۲۴ در هلسینکی بود. با این همه انجمن زنان نروژی مانند همه انجمن‌های اسکاندیناوی زنده ماند تا وقتی که یک جنبش فمینیستی تازه در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۳۰ قد افراشت، انجمن زنان نروژی را از خواب بیدار کرد تا دوباره در پیش‌برد حقوق زنان به کار بیفتند.

## هر روزگاری ماموریت خودش را دارد

سیگنه آلسترگرن<sup>۱</sup>، مدیر انجمن زنان فلکه‌فیورد در سال ۱۹۲۴ دیدگاه خود را

1. Ellen Kleman  
2. Signe Alstergren

چنین بیان می‌کرد: «هر روزگاری ماموریت خودش را دارد. امروز ذهن‌ها بیشتر به آن سوی درها، به درون خانه‌ها معطوف است. تکالیف بزرگ زنان در بیرون حل شده است.»

با کسب حق رای، زنان طبقه‌ی متوسط به طور کلی حقوقی را که نیاز داشتند، گرفته بودند. زنان مجرد نیز بر اساس قانون از تمام فرصت‌هایی که مردان در زندگی شغلی داشتند، برخوردار بودند و اتفاقاً در سال‌هایی شرایط مناسبی نیز در بازار کار داشتند. پس از دهه‌ی ۱۹۲۰ زنان دریافته‌اند که برابری چندان نیز پیش نرفته است. اما تاکید و مبارزه برای دستیابی به حقوق زنان در روزگاری که بازار کار رونقی نداشت، دشوار بود. زنان متاهل بیشتر جذب وظایف خانه‌داری بودند و خود را در نقش مکمل می‌یافتند، نقشی که در آن خود باید سرپرستی می‌شدند و در این نگاه مردان، سرپرستان بودند. آن‌ها به نقش‌های تازه و گرفتن تکالیف تازه روی خوش نشان نمی‌دادند.

جنگ جهانی اول این اندیشه را که زنان بر خانه و تکالیف خانه‌داری‌شان تمرکز کنند، تقویت کرد. آن‌ها خود را در برابر رخداد‌های جهانی دست‌وپا بسته می‌دیدند و احساس می‌کردند چیزهایی بزرگ‌تر از حقوق زنان در جریان است و آن‌ها باید به قوام زندگی مشترک خود به بهترین روشی که می‌توانند یاری رسانند: از راه فراهم کردن آرامش خانواده در گذر سال‌های سخت. این نگاه علاقه‌مندی به انجمن‌های زنان را به طور محسوسی کاهش داد و همین روند در سال‌های پس از جنگ ادامه یافت. روزگار دشوار پس از جنگ با بیکاری بزرگش زنان را به خانه راند و به جلوه‌گری بیشتر نقش خانه‌داری منجر شد. در تمام سال‌های میان دو جنگ تلاش قدرتمندی برای تجهیز خانه‌ها و بالا بردن استانداردهای خانه در زمینه‌هایی مثل تغذیه، سلامت، بهداشت، اسکان و تربیت فرزندان در جریان بود. هدف فعالان اجتماعی زن ایجاد جامعه‌ای بهتر بود. آن‌ها معتقد بودند که زنان به طور ویژه، توانایی‌هایی طبیعی برای مراقبت‌گری هم در خانواده و هم در سطح جامعه دارند و بر این اساس تکلیف ویژه‌ای برای کار روی موضوعات اجتماعی و موضوعات خانه و خانواده دارند. اگر خانه‌ها شرایط خوبی پیدا کنند، این خوبی به جامعه نیز سرایت می‌کند.

جنگلی واقعی از انجمن‌های زنان در حال جوانه زدن بود و پیشاپیش همه آن‌ها

انجمن‌های زنان خانه‌دار و انجمن‌هایی قرار داشتند که بر خانه‌ها و زنان خانه‌دار تمرکز کرده بودند. آن‌ها چندان دل‌مشغول حقوق فردی زنان نبودند، بلکه بیشتر در اندیشه‌ی بهبود کیفیت خانه‌ها و استحکام جایگاه خانه در جامعه بودند. این از جمله ارزش‌های سنتی زنان و نگاهی سنتی به زن بود که زنده نگه داشته شده بود. واقعیت این است که چنین رخدادی می‌توانست مخالفتی آگاهانه در جامعه‌ای مردسالار باشد، همان‌طور که در مورد فهرست انتخاباتی زنان اتفاق افتاده بود. طرح بحث‌هایی به ویژه در مورد توانایی‌های ویژه‌ی فردی زنان در کار، برای برابری جنسیتی در سیاست و در زندگی شغلی معمول بود. اما برابری خواهی جنسیتی نتایج اندکی داشت. زنان وارد سیاست نشدند و حقوق بیشتری در زندگی شغلی خود به دست نیاوردند و یاد مراد در بادبان انجمن‌هایی که به‌طور ویژه برای برابری تلاش می‌کردند، نیفتاد. بیشتر انجمن‌های زنان در آن روزگار تسلیم شدند. توسعه‌ی این دیدگاه به‌نروژ محدود نبود. در دوران پس از ۱۹۲۰ وقتی زنان در سرزمین‌های بسیاری حق رای گرفتند، این اندیشه غالب بود که زنان اساساً متفاوت از مردان و در مقایسه با آن‌ها برتری ویژه‌ای دارند. این برتری به نقش مادری و خانه‌داری آن‌ها مرتبط بود. این بدان معنا نیست که زنان از مبارزه دست کشیدند، اما آن‌ها مبارزه را به شیوه‌ای دیگر و با اهداف دیگری پیش بردند، در شکلی از موضوعات زنان که در حوزه‌ی مطالعات زنان به «فمینیسم رابطه» شهرت یافت. فمینیسم رابطه این‌طور توضیح داده می‌شد که تلاش بر مبارزه برای حقوق فردی و مستقل از جنسیت متمرکز نمی‌شد، بلکه به جای آن تقسیم جنسیتی کار پذیرفته می‌شد، ایده‌ی نقش مکمل که به‌طور ویژه رابطه‌ی میان مادر و فرزند را در نظر داشت. کتی آنکر مولر نمونه‌ی یک «فمینیست رابطه» بود.

یک چهره‌ی دیگر فمینیسم در این دوره «فمینیسم رفاهی»<sup>۱</sup> است. این عنوان وقتی به کار رفت که جریان فمینیستی با سیاست رفاهی همراه شد و ائتلافی بنیان نهاد. فمینیسم رفاهی در برابر «فمینیسم حقوق برابر» نشانده می‌شود که

---

۱. فمینیسم رفاهی: همراهی این رویکرد از فمینیسم با سیاست‌های رفاهی بر نقش مادری و امکاناتی که در یک دولت رفاهی می‌توانست/می‌بایست در اختیار مادران گذاشته‌شود، متمرکز بود. به عنوان مثال، تلاش ویژه این گروه از فمینیست‌ها برای پرداخت مستقیم یارانه‌ی کودک به مادر، افزایش امکانات رفاهی در فرایند بارداری و زایمان، مرخصی مادران شاغل در دوران بارداری، حمایت از مادران کم‌توان یا مادرانی که فرزند کم‌توان دارند، آنها را از فمینیست‌های دیگر متمایز می‌کرد.

اساساً برای جایگاه خود زنان در جامعه مبارزه می‌کرد و مبارزه را در حوزه‌ی برابری سیاسی و برابری در زندگی شغلی پیش می‌برد. فمینیسم حقوق برابر هنوز و هم‌زمان با فمینیسم رفاهی وجود داشت، هر چند گفته می‌شد که کنار گذاشته شده است.

فمینیسم حقوق برابر از تصویرها ناپدید شد، آن‌ها انجمن‌های خود را تعطیل یا تلاش خود را بر جلسات مادران و مدارس خانه‌داری متمرکز کردند یا خودخواسته منفعیل شدند، سرنوشتی که انجمن زنان نروژی پیدا کرد. از حوالی سال ۱۹۲۷ دیگر پیدا کردن آن‌ها مشکل بود. تا انجمن زنان نروژی خود را در نسل بعدی فمینیست‌ها پیدا کند، به خواب زمستانی فرورفت. اما وقتی دوران نقاهت فمینیسم حقوق برابر سپری شد، بسیاری از سنت‌های انجمن‌ها مورد توجه قرار گرفت و توسط نسل بعدی به کار انداخته شد. فعالان دهه‌ی ۱۹۳۰ در واقع فمینیسم دهه‌ی ۱۹۲۰ را کاملاً نامناسب یافتند. اما آن‌ها انجمن‌ها و سنت‌های موجود را به کار گرفتند. آنچه به دردشان می‌خورد نگه داشتند و آنچه به کار نمی‌آمد، دور ریختند.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل هفتم

کارکردن و عشق ورزیدن

## مارگارت‌ه بون‌نویه

اوا کولستاد<sup>۱</sup>، نخستین بازرسی نهاد مراقبت از برابری جنسیتی و کسی که سال‌های طولانی مدیر انجمن زنان نروژی بود، در کتاب خود به نام «زنان کجا بودند؟» می‌نویسد: «ما پیش‌تر درباره‌ی مارگارت‌ه بون‌نویه شنیده بودیم. کتاب نخست او «ازدواج و اشتغال» شب‌های سال ۱۹۳۲ کنار بالش مادرم بود. در کلاس درس فرانسه حتا در زنگ ورزش، مدیر دبیرستان، می‌می سوردرپ لوئندن از آن حرف می‌زد. در سال‌های جنگ و در میان دوستان دوران تحصیل ما همیشه سخن از این کتاب بود.» مارگارت‌ه بون‌نویه برای اوا کولستاد الهام‌بخشی بزرگ بود و کتاب ازدواج و اشتغال نخستین درس فمینیستی‌ای بود که او گذراند. او معتقد بود که این کتاب زنان جوان چندین نسل را توان‌مند کرده‌است. وقتی کتاب در ۱۹۳۲ منتشر شد، توجه مخاطبان را به خود جلب کرد و بسیاری دیگر نیز بودند که مانند مادر اوا کولستاد این کتاب را شب‌ها بر بالین خود داشتند. بریتا وستِ رُگ<sup>۲</sup>، نیز درباره‌ی مادر خود می‌گوید: «همیشه کتاب‌های مارگارت‌ه بون‌نویه کنار بالش او بود. آن‌ها را با شوق می‌خواند و اغلب از آن‌ها سخن می‌گفت.»

مارگارت‌ه اوتیلیه اسکاتبول<sup>۳</sup> در سال ۱۸۸۴ به دنیا آمد. او هم‌سن انجمن زنان

- 
1. Eva Kolstad
  2. Brita Westergaard
  3. Margarete Otilie Skattebøl

نروژی و نیز نظام پارلمانی احزاب چپ و راست است، فرزند نظام مدرن سیاسی. پدرش از شرکت او در امتحان ورودی دانشگاه جلوگیری کرد، چرا که معتقد بود این کار برای دختران جوان ضروری نیست. این مساله به شدت او را خشمگین کرد. خشمی که آرام نگرفت تا وقتی که او به عنوان داوطلب آزاد در سال ۱۹۴۲ و در ۵۸ سالگی وارد دانشگاه شد. در نوجوانی او به آموختن خانه‌داری، کارهای دستی و موسیقی پرداخت، آن‌چنان که مناسب دختری جوان از طبقه‌ی متوسط است. او در دبیرستان به آموختن زبان فرانسه مشغول شد، دو سال را در فرانسه گذراند و مترجم رسمی زبان فرانسه شد. چند سالی را به عنوان گزارش‌گر فرانسوی‌زبان شرکت صنعتی نوشک هیدرو<sup>۱</sup> کار کرد. مارگارته در ۲۹ سالگی با توماس بون‌نویه، وکیل دادگاه عالی، ازدواج کرد. توماس یک حقوق‌دان رادیکال بود و همسرش را در سیاست و فعالیت در مسائل زنان پشتیبانی می‌کرد. او، خود از خانواده‌ای پرشور و جالب برآمده بود. خواهرشوه‌ر مارگارته، کریستینه بون‌نویه، نخستین زن نروژی بود که پروفیسور خوانده شد.

توماس و مارگارته دو فرزند به دنیا آوردند و وقتی آن‌ها به اندازه کافی بزرگ شدند، مارگارته وارد فعالیت‌های سیاسی شد. به عبارت دیگر او برای سال‌ها مادری خانه‌دار بود، اما مادری اهل نوشتن و با علایق ادبی. او مدت‌ها مقالاتی درباره‌ی ادبیات به ویژه ادبیات فرانسه می‌نوشت. همچنین در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ در اسلو مدیر انجمن مطالعات زنان<sup>۲</sup> بود. کم‌کم گرایش او به مسائل سیاسی بیشتر شد. حمله به حق اشتغال زنان متاهل او را در صف فعالان سیاسی قرار دارد. هنگامی که شهرداری اسلو کنار گذاشتن زنان شاغل را از زیرمجموعه‌اش تصویب کرد، مارگارته در روزنامه داگ‌بلاده درباره‌ی حق اشتغال زنان نوشت، موضوعی که نوشتن مجموعه‌ای از مقالات را به قلم او رقم زد. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ او در صف فمینیست‌های چپ‌گرای ضد فاشیسم ایستاد. بعدتر او به عنوان یک انسان‌گرای فعال و ضد کلیسا که باورهای بنیادی فمینیستی داشت، شناخته شد. مارگارته تمام زندگی‌اش را با نوشتن سپری کرد، مقالاتی بیشتر با موضوع زنان و اغلب برای روزنامه داگ‌بلاده، کتاب‌هایی جدلی با موضوعات فمینیستی و

1. Norsk Hydro

2. Læseforening for kvinder

کتاب‌هایی با محتوای تاریخی. «ازدواج و اشتغال»، «آخرین دژ مردسالاری»<sup>۱</sup> و «از جامعه‌ی مردان به جامعه‌ی مردم» مشهورترین کتاب‌های او هستند. عنوان کتاب‌ها از پیامی که او داشت سخن می‌گویند: «جهانی که در آن زنان در اشتغال و سازمان‌دهی به کار گرفته می‌شوند، به جامعه‌ای بهتر برای همگان بدل خواهد شد.» وقتی او نخستین کتاب‌هایش را نوشت، خوش‌بینانه فکر می‌کرد که درباره‌ی هدفی قریب‌الوقوع - لااقل در سرزمین‌های اسکاندیناوی - می‌نویسد. بعدها او فهمید که بنیاد سرکوب زنان چقدر محکم است. او «هم نفوذ ناخوشایند بنیاد سرکوب را در ساختار اجتماعی و هم ارتباط محکم آن را با مذهب دریافت.» با این همه او کوتاه نیامد و در کتاب‌های تاریخی‌اش تلاش می‌کرد تا سرکوب زنان را که طی چندین هزار سال در جامعه رسوخ یافته بود، نشان دهد. او آخرین مقاله‌اش را در ۱۹۶۹ هنگامی نوشت که ۸۴ سال داشت و سال بعد درگذشت. نخستین کتاب مارگارته بون‌نویه، ازدواج و اشتغال، در ۱۹۳۲ منتشر شد. انتشار این کتاب با آغاز بحثی مهم در حوزه‌ی جایگاه زنان که در تمام دهه‌ی ۱۹۳۰ جریان داشت، هم‌زمان شد. بسیاری از اندیشه‌های درج شده در این کتاب یا تازه بودند یا برای نخستین بار از منظری فمینیستی به آن‌ها پرداخته شده بود. از این جهت کتاب بنیان تازه‌ای در مسائل زنان در نروژ بنا نهاد.

## ازدواج و اشتغال

مارگارته بون‌نویه - همان‌طور که نشریه‌ی سوئدی اخبار روز نوشت - «یک زن برابری خواه واقعی» بود. اما برابری خواهی زنان مفهومی بسیار گسترده است. نویسنده‌ی ازدواج و اشتغال خود را در چارچوب سنتی قرار داد که کاملاً برای او مناسب بود: مشی برابری جان استوارت میل<sup>۲</sup> که معتقد بود: «آن‌چه امروز طبیعت زن نامیده می‌شود، ساختگی است.» با ارجاعی واضح به اندیشه‌ی استوارت میل و نقل قول از او در این کتاب، مارگارته فاصله‌ی خود را با دیگر خط‌مشی اصلی جنبش زنان - که بر ویژگی‌های زنان تکیه می‌کرد - نشان می‌دهد. میل و همسرش

1. Patriarkatets Siste Skanse

۲. Dagens Nyheter؛ بزرگ‌ترین روزنامه‌ی سراسری در سوئد که از ۱۸۶۴ منتشر می‌شود.

۳. John Stuart Mill (۱۸۷۳-۱۸۰۶)؛ فیلسوف، اقتصاددان و سیاستمدار بزرگ بریتانیایی که بر حقوق و آزادی‌های سیاسی تأکید می‌کرد، دیدگاه‌های او بر ارتقا پایگاه اجتماعی زنان تأثیر داشت.

هریت تیلور<sup>۱</sup> معتقد بودند این که زنان و مردان با توانایی‌های بسیار متفاوتی شناخته می‌شوند به دلیل آن است که زنان تحت سرکوب قرار دارند و فرصت پرورش آزادانه‌ی استعدادهای خود را نمی‌یابند. اگر زن‌ها واقعا این قدر متفاوت بودند، این تفاوت باید خود را در جامعه‌ای متفاوت و زنانه‌تر نشان می‌داد. مارگارت بون‌نویه چنین تفکری را تایید می‌کرد، اما معتقد بود شواهدی نیز هم اکنون روی میز وجود دارد. او می‌نویسد: در دهه‌های اخیر «روندها» به بدی گذشته نبوده است. زنان فرصت‌های بیشتری به دست آورده‌اند، چه در تحصیل و چه در ابعاد دیگر زندگی. «اکنون به روشنی مشخص شده تفاوت انکارناپذیر زنان و مردان - که پیش‌تر تصور می‌شد امری طبیعی است - برآمده از شیوه‌ی تربیت و شرایط زندگی است.»

براین اساس می‌توان فهمید که مارگارت بون‌نویه اساسا در میان آن دسته از فمینیست‌هایی که بر خدمات حمایتی برای زنان تاکید می‌کردند و در طول ۲۰ سال جایگاه بزرگی در انجمن زنان نروژی داشتند، نمی‌گنجد. او خود را از آن‌ها جدا می‌کرد، به ویژه با فاصله گرفتن از الن کی<sup>۲</sup>، نویسنده‌ی سوئدی کتاب قرن کودک<sup>۳</sup> که شهرت جهانی داشت. کی مخالف برابری کامل زن و مرد بود، زیرا می‌خواست از نقش قدیمی زنان حمایت کند و با تکیه بر اهمیت جایگاه زن در خانه استدلال می‌آورد. او در میان قشر گسترده‌ای از زنان و نیز انجمن زنان نروژی محبوب بود. راندی بلهر در دوران مدیریتش بر انجمن زنان نروژی از او به خاطر تلاشش در «پیشرفت اخلاق انسانی» تمجید کرده بود. مارگارت بون‌نویه بدون انتقاد از انجمن زنان نروژی یا تخطئه‌ی مدیران پیشین آن، مشی «جدید» خود را مشخص کرد.

او مانند دیگر فمینیست‌های نروژی ایدئولوژی خود را در سنتی تاریخی - نروژی با ارجاع به کامیلا کولت، تدوین کرد. نیکو هامبرو برای این که به مبارزه‌ی اخلاقی مشروعیت دهد، به کامیلا کولت ارجاع می‌داد: «مسأله‌ی زنان به شکل قابل توجهی با تاریخ اخلاق انسانی هم‌بسته است، با روح درونی و ژرفای این اخلاق کاملا توجیه‌پذیر است...». مارگارت بون‌نویه در مقابل به دیدگاه‌های کولت برای پشتیبانی از این ایده که زن و مرد «ساختاری» مشابه دارند، تکیه می‌کرد و این را اتفاقی ناگوار می‌دانست که زنان گرفتار «یک زندگی گیاهی در خانواده

۱. Herriet Taylor (۱۸۰۷-۱۸۵۸)؛ فیلسوف، فعال حقوق زنان و همسر جان استوارت میل

۲. Ellen Key

۳. Barnets århundre

شده‌اند، جایی که جنبش زنان در مرگی بی‌صدا می‌پوسد.» اساس تفکر او با نقل قولی از کامیلا کولت تشریح می‌شود: «چرخ نخریسی را از او بگیرد. او به اندازه کافی دور خود و نابودی خود چرخیده است. او را چنان اسیر گلدآن‌ها و قابلمه‌ها نکنید که در سردرگمی بی‌نهایت خود گرفتار شود.»

هم‌زمان که مارگارت بون‌نویه خود را آگاهانه در جبهه‌ی برابری خواهی قرار می‌داد، تحت تاثیر همان دوگانه‌گی‌ای بود که همواره در جنبش زنان با آن مواجه‌ایم: «مشی برابری» و «مشی تمایز جنسیتی» همواره و هم‌زیستانه در وجود هر فردی یافت می‌شد. بون‌نویه همچنین از «وظیفه‌ی مادری» سخن به میان می‌آورد. او در بخش پایانی کتاب می‌نویسد: «طبیعتاً عمل مادری همواره ضروری و فرخنده‌ترین چیز برای یک زن خواهد بود. اما این که موجودیت یک زن را بر زادن و مادری کردن بنا کنیم و بدین ترتیب مادری و خانه‌داری تمام نیروی زن را ببلعد، بسیار نامنصفانه و آسیب‌زننده است.» به هر حال کتاب همچنین این دوگانه‌گی را نیز آشکار می‌کند: آن‌چه زنان را آزاد می‌کند، بیرون آوردن آن‌ها از خانه و قرار دادن آن‌ها در موقعیتی است که دوشادوش مردان کار کنند و عشق ورزند، اما زنان همچنان مسوولیت اصلی فرزندان و خانه را به دوش دارند، چه به عنوان مادر و مدیر خانه‌ی خود و چه به عنوان کارگران حرفه‌ای در خانه‌ی مردم و برای فرزندان دیگران. هنوز اندیشه‌ی تقسیم کار خانه با مردان شکل نگرفته بود. ماموریت مارگارت بون‌نویه همچنین آزادسازی زن متاهل بود. او باید از خانه بیرون بزند و از استعدادهای خود در کارهای دیگری غیر از بچه‌داری و خانه‌داری نیز بهره‌گیرد و از نظر اقتصادی مستقل شود. وقتی زنان متاهل کاری بیرون از خانه پیدا کنند، زنان جوان تحصیل و فرصت‌های شغلی را با جدیت دنبال خواهند کرد و فرصت می‌یابند تا حضوری بهره‌ور در سیاست و زندگی اجتماعی داشته باشند. برای داشتن جامعه‌ای بهتر ضروری است که زنان و مردان با هم آن را مدیریت کنند. «نخست‌هنگامی که زن بدون حضور موانع ساختگی بتواند نشان دهد چه استعدادهایی در او نهفته است، مردان به تجربه خواهند دید که جامعه‌ی انسانی چگونه باید باشد.»

پس از حمله به حق اشتغال زنان متاهل در سال ۱۹۲۶، فعالان حقوق زنان همواره درگیر دفاع از این حق بودند و در نتیجه تلاش می‌کردند تا برای کسانی

که می‌خواستند یا مجبور بودند خانه‌داری و اشتغال را تلفیق کنند، راهی بیابند. اما مارگارته بون‌نویه از این فراتر رفت. از نظر او اشتغال برای زنان -فارغ از این که آن‌ها متاهل یا مجرد هستند- یک مزیت و وظیفه بود. از دید او زنان متاهلی که تنها به کار خانه می‌پرداختند، بیکار بودند. او معتقد بود که شرایط باید به گونه‌ای باشد که این زنان نیز کاری با دست‌مزد داشته باشند. اما - و این ضروری بود- آن‌ها در هیچ شرایطی نباید عشق را واگذارند. یک زن مدرن، همسری شاد و مادری دوست‌داشتنی بود که استعدادهايش را در شغلی به کار می‌گرفت. شعار او این بود: یا کار کردن یا عشق ورزیدن؟ نه! بلکه هم کار کردن و هم عشق ورزیدن. مارگارته بون‌نویه دیدگاهی لیبرال-دموکرات داشت. او معتقد بود که این اهداف بدون نیاز به تغییری در روابط جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل دسترسی هستند. جایی که تغییرات بنیادین باید اتفاق بیفتد، نظام جنسیتی است. مرکز ثقل دیدگاه‌های او به نگرش‌هایی رادیکال در یک سری از موضوعات مانند مراقبت از کودک، تنظیم بارداری و زایش، سقط جنین، شکل‌های مختلف زندگی مشترک، خانه‌داری و تامین اجتماعی کودکان منجر شد. هدف این نبود که به زنان تکالیف بیشتری داده شود تا که به تمامی از پای درآیند، بلکه هدف این بود که به زنان فرصت آشکار کردن خود و به کار گرفتن توانایی‌های‌شان داده شود. به علاوه بون‌نویه درگیر این موضوع بود که کودکان نباید در هیچ شرایطی به دلیل کار مادران آزرده شوند. او به دنبال راه حلی بود که کودکان و جذابیت‌های خانه آسیب نبینند. این تنها در صورتی امکان‌پذیر بود که هر خانواده‌ای برای فرزندآوری برنامه‌ریزی کند و توان تامین کودکان را در سطح رضایت‌بخشی داشته باشد.

او معتقد بود زنان باید ۶ ماه کامل مرخصی دوران بارداری و زایمان داشته باشند. همچنین آن‌ها باید تا زمانی که فرزندان‌شان کوچک هستند، امکان کار نیمه‌وقت داشته باشند. آن‌ها باید برای نگه‌داری از کودکان کمک‌هایی مثل خدمتکار و به ویژه «مهدکودک» دریافت کنند. بون‌نویه مشتاقانه از مهدکودک‌هایی که بر پایه‌ی ایده‌های فروبل<sup>۱</sup> و مونته‌سوری<sup>۲</sup> بنا شده بود، می‌نوشت و برای به

۱. Friedrich Fröbel (۱۸۵۲-۱۷۸۲) فردریش فروبل، فعال آلمانی حقوق کودکان است که نخستین کودکان دنیا را بنیان گذاشت.

۲. Montessori (۱۹۲۵-۱۸۷۰) ماریه مونته‌سوری نخستین پزشک زن ایتالیا و فعال حقوق کودکان است. او به پاس تلاش در این حوزه، مدال افتخار یونسکو را دریافت کرده‌است.



کارگیری کارکنان مهدکودک‌ها شرط حداقل دو سال تحصیلات تخصصی قائل بود. کارخانه باید منطقی و معقول باشد و بخش اصلی آن باید به وسیله‌ی متخصصان و بیرون از خانه انجام شود. براساس دیدگاه بون‌نویه بسیاری از کارهایی که در خانه انجام می‌شد کاملاً غیرضروری بود و علاقه‌ی مفرط زنان به «صنایع خانگی، هنرهای ظریف و دوخت و دوز و رخت و لباس، بزرگ‌ترین بختک آن‌ها» بود. ساختار آرمانی او، وضعیتی بود که کارخانه و نگاه‌داری از کودکان بر عهده‌ی تحصیل‌کرده‌گان حرفه‌ای این حوزه نهاده می‌شد. به این ترتیب یک موقعیت شغلی گسترده نیز برای زنان فراهم می‌شد.

تنظیم بارداری مسأله‌ی مهمی در موضوع آزادسازی زنان بود. تا زمانی که بارداری تابع تصادف و قضا و قدر باشد، شغل زنان متاهل جدی گرفته نمی‌شود. زنان جوان می‌بایست در مسائل جنسی آموزش می‌دیدند تا بتوانند از آغاز ازدواج برای بارداری برنامه‌ریزی کنند. بون‌نویه به کتی آنکر مولر و مراکز بهداشت زنان اشاره می‌کرد که از نظر او در این زمینه «عمل پر خیر و برکتی» انجام داده بودند. با یک برنامه‌ریزی موثر بارداری، زنان از ترس بارداری ناخواسته رها می‌شدند. او چنین نوشت: «بگذارید این حقیقت را فریاد بزنیم که در اضطراب دائم بارداری هیچ کس جز زنان عقیم، زندگی جنسی به‌هنجاری نخواهد داشت.» او مزیت دیگری نیز برای برنامه‌ریزی بارداری قائل بود و آن این بود که با برنامه‌ریزی بارداری، جوانان می‌توانستند زودتر ازدواج کنند. مردان دیگر مجبور نخواهند بود میان روابط جنسی خارج از ازدواج و مجرد یکی را انتخاب کنند و رابطه‌ی میان همسران بیشتر به «زندگی مشترک بر پایه‌ی برابری» نزدیک خواهد شد. جایگاه برابر در رابطه زناشویی بهترین تضمین برای خان‌های خوشبخت است.

یک مزیت دیگر در برنامه‌ریزی بارداری می‌توانست کاهش آمار سقط جنین باشد. بون‌نویه در بحث‌های مربوط به سقط جنین مدافع مجازات‌ناپذیری این عمل بود و بی‌تردید پا جای پای کتی آنکر مولر گذاشت: «آزادی سقط جنین پیش از همه بیان‌گر این است که زن دیگر برده‌ی نقش مادری خود نیست و او خود در باره‌ی سقط جنین و درباره بدن‌اش تصمیم می‌گیرد. می‌توان گفت دوران بردگی زنان پایان پذیرفته و زن جایگاه خود را چون انسانی آزاد در جامعه به دست آورده‌است.» چنان که در ادامه خواهیم دید این حوزه‌ای بود که او با بسیاری

از فعالان جنبش زنان در آن رو در رو قرار گرفت؛ همچنین در پیشنهاد‌های جنجال‌برانگیز دیگری که او برای ایجاد ساختارهایی همچون «تامین کودکان» طرح کرد. این ایده‌ها را در فصل «تامین کودکان» دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

## دیدگاهی کاملاً مدرن

چقدر از دیدگاه‌های مارگارت بون‌نویه تازه بود؟ آنا ووسلف، روزنامه‌نگار در روزنامه‌ی آفتن‌پستن<sup>۱</sup> و مدیر انجمن زنان نروژی کتاب را جذاب، روشن و صریح یافت، اما معتقد بود که اندیشه‌های آن پیش‌تر و درون جنبش زنان مطرح شده بود. اِلسه لیونس<sup>۲</sup> در نقدی که در نشریه‌ی کارگران منتشر کرد، نوشت: «ما که با این ایده‌ها بزرگ شده‌ایم، چیز تازه‌ای در این کتاب پیدا نمی‌کنیم...»

بحث از استقلال اقتصادی زنان همراه با لزوم پیش‌گیری از بارداری، آموزش‌های جنسی، آزادی سقط جنین، برابری در زندگی مشترک و اندیشه‌هایی از این دست را می‌توانیم در جنبش رادیکال زنان نیز سراغ بگیریم، مثلاً در افکار کسی چون آلكساندرا کولونتای<sup>۳</sup> که بون‌نویه از او نیز نقل قول می‌کرد. اما شمار کسانی که در نروژ کاملاً پای چنین ایده‌هایی بایستند، چندان نبود. نه حزب کارگر و نه کمونیست‌ها علاقه‌ی ویژه‌ای به نظریه‌های مربوط به جایگاه زنان در جامعه نشان نمی‌دادند. بحث در حزب کارگر بر سر این بود که زنان چگونه امکان خواهند یافت تا جایگاهی را که در جامعه‌ی آن روز بایست داشته باشند، پیدا کنند. سازمان زنان کمونیست در قالب تشکل زنان خانه‌دار ایجاد شده بود و قاعدتاً به نیازهای زنان خانه‌دار توجه نشان می‌داد.

در میان زنان غیرسوسیالیست، کتی آنکر مولر از سیاست‌های جنسیتی حمایت کرده بود، اما هدف او ایجاد شرایط بهتر برای مادران بود و تمام تلاش او بر تامین بهترین شرایط برای ایفای نقش مادری استوار بود. گینا کروگ و فعالان پیش‌کسوت جنبش زنان به موضوع استقلال اقتصادی زنان توجه نشان داده بودند، اما تنها زنان مجرد را در نظر داشتند. برای زن متأهل بزرگ‌ترین اثرگذاری

۱. Aftenposten. از بزرگ‌ترین روزنامه‌های نروژ است. از سال ۱۸۶۰ به طور پیوسته منتشر می‌شود و تا ۱۹۷۲ مقام نخست شمارگان را داشت.

۲. Else Lionæs

۳. Alexandra Kollontai

اقتصادی درون زندگی مشترک - که خود هدف قلمداد می‌شد - معنا داشت. آنا ووسلف و السه لیونس حق داشتند که بگویند بنیان فکری کتاب تازه نبود، اما در گفتمان اجتماعی نروژ به هر حال تازه بود و برداشت بسیاری از مردم نیز همین بود. هلنه استیبولت<sup>۱</sup> به روزنامه‌ی «نشانه‌های آینده» می‌گوید که او پیش از آن که بنشیند و «ازدواج و اشتغال» را بخواند، به شدت نگران بود. «آیا زندگی همین گونه که هست به اندازه‌ی کافی پیچیده و دشوار نیست؟ باید حتماً از صندوق‌چه‌ی دهه‌ی ۹۰-۱۸۸۰ یک خودنمایی زنانه که سال‌ها در آن پنهان بود هم بیرون ببرد؟» اما نه! او هر چه بیشتر می‌خواند، مشتاق‌تر می‌شد. در اینجا از اظهار ارواح گذشته خبری نبود، بلکه صحبت نویسنده بر سر واقعیت‌های عصر حاضر بود. این واقعیت‌هاست که باید به تغییر ساختارهای موجود «در تطابق کامل با الزامات مدرن» منجر شود. هلنه استیبولت به شوق آمده بود و این تنها او نبود. هالدیس استن‌هامر<sup>۲</sup> با شور و شوق در روزنامه‌ی داگ‌بلاده نوشت که این کتاب الفبای زنان جوان است و کارو اولدن روزنامه‌نگار فمینیست تاکید کرد که مارگارت بون‌نویه «دیدگاهی کاملاً مدرن» طرح کرده است.

مواجهه‌ی مردم با «ازدواج و اشتغال» تنها مواجهه با مقدمات اندیشه‌های نو نبود، بلکه آن‌ها آن را به تمامی نو و تازه یافتند. کتاب لحنی جوان‌پسند داشت و طوری نوشته شده بود که بسیاری می‌پسندیدند: هوش‌مندانه، واقع‌گرایانه و در عین حال هیجان‌انگیز. مارگارت بون‌نویه کلمه‌ای قدیمی را از فرهنگی رادیکال متعلق به دهه‌ی ۱۸۸۰ بیرون کشیده بود: «زندگی مشترک بر پایه‌ی برابری» او اصطلاحات نو و جذابی مثل «کشش جنسی» و «میل جنسی» را به کار برده بود، در حالی که کلمات شعاری بیست سال گذشته مثل «عفت»، «آرمان» و «ایثار» را کنار گذاشته بود. کتاب از عزت‌نفسی تازه سخن می‌گفت: «در حالی که آرمان‌های کهن درباره‌ی تکالیف و فضایل زنان به راه خود می‌رود، ما چیز تازه‌ای پیش می‌کشیم: زن اندیش‌مند مسوول.» اما آیا این همان «خودنمایی زنانه‌ی سال‌های ۹۰-۱۸۸۰» بود که دوباره سربرآورده بود؟

جنبش زنان در دوران بحران اقتصادی موقعیتی دفاعی پیدا کرد. محافظت

1. Helene Stibolt  
2. Haldis Stenhamer

از حقوقی که زنان تا آن موقع به دست آورده بودند، شعار جنبش بود. این مساله کاملاً ضروری بود، اما ضرورتاً جذاب و هیجان‌انگیز نبود. حالا مارگارتا بون‌نویه موضوعی را برای بحثی تازه به میان کشیده بود. او با این کار برای زنانی که می‌خواستند استراتژی دفاعی را به استراتژی حمله تغییر دهند، بختی فراهم کرده بود.

این کار بزرگی بود. طوفانی از تبادل نظرات، مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و بحث و جدل‌ها در پی انتشار کتاب در انجمن‌ها و کلوب‌ها جریان یافت. در خانه‌های برقرار اسلو، باشگاه زنان سرمایه‌گذار اسلو، انجمن زنان تروندهایم، نشست سراسری شورای ملی زنان در برگن، شورای زنان بروم<sup>۱</sup> و در تشکیلات زنان حزب چپ اسلو جلسات سخنرانی و گفت‌وگو شکل گرفت. کتاب به زبان سوئدی نیز منتشر شد و آن را نقد کردند. نیز در سوئد، دانمارک و فنلاند خوانده شد و درباره‌ی آن بحث‌های زیادی صورت گرفت. بحث به گفت‌وگویی میان کشورهای اسکاندیناوی تبدیل شد. کارین کوچ<sup>۲</sup> و آلو میردال<sup>۳</sup> سوئدی، لیس یاکوبسن<sup>۴</sup>، محافظه‌کار دانمارکی و اعضای جامعه‌ی زنان دانمارک در گسترش آن سهم بسزایی داشتند. در نروژ، کتاب در میان بسیاری، فارغ از موضع سیاسی، شور و سروصدای فراوانی به راه انداخت.

فعالان پیشگام زنان، اولگا تین و آگنس مارتنس اسپاره بیش از همه کتاب را پشتیبان حق اشتغال زنان متاهل یافتند و از ترکیب اشتغال و ازدواج حمایت کردند. نشریه‌ی زنان نروژ نقدی تحسین‌آمیز درباره‌ی کتاب به قلم اینگبورگ بویه منتشر کرد و سوفیه وُس<sup>۵</sup> در نشریه‌ی زنان نورد<sup>۶</sup> مطالعه‌ی کتاب را به مخاطبان پیشنهاد کرد. مسلماً کتاب مخالفانی نیز داشت. محتوای کتاب زنان خانه‌دار طبقه‌ی متوسط شهرنشین را در برمی‌گرفت و از خانه‌داران روستایی یا زنان خدمتکار سخنی به میان نمی‌آورد. مارگارتا بون‌نویه زنان کارگر و زنان دهقان را تحسین

۱. Baerum؛ شهری در نزدیکی اسلو

2. Karin Koch

3. Alva Myrdahl

4. Lis Jacobsen

5. Sofie Voss

۶. Urd؛ نشریه‌ی فرهنگی-هنری زنان که از ۱۸۹۷ تا ۱۹۵۰ منتشر می‌شد. نورد نام خداوندگار سرنوشت در اساطیر اسکاندیناوی است.

می‌کرد، زیرا آن‌ها موقعیت برابری داشتند و به همین دلیل به نسبت زنان طبقه‌ی متوسط، کم‌تر آموخته‌های نامناسبی را که «توانایی خاص زنان» برشمرده می‌شود، کسب کرده بودند. اما او درباره‌ی سرکوبی که این زنان با آن مواجه بودند، هیچ بحثی نکرده بود.

همان‌طور که السه لیونس در نقد خود اشاره کرده بود، کتاب درباره‌ی گروه محدودی از جمعیت زنان نوشته شده بود. مارگارت بون‌نویه در کتاب خود با تاکید بر گروهی که این کتاب برای آن‌ها نوشته می‌شود، مشخصاً چنین نقدهایی را پیش‌بینی کرده بود. گروه هدف او زنان متأهلی بودند که او آن‌ها را در دسته‌ی «کارگران فکری» طبقه‌بندی می‌کرد. زنانی که یا خدمت‌کار داشتند یا کار کردن در خانه‌ی خود مانند خدمت‌کار، برای آن‌ها به نوعی خلع درجه محسوب می‌شد. با وجود آن‌چه السه لیونس ضعف اصلی کتاب برشمرده بود، زنان و مردان جنبش کارگری از این کتاب بسیار الهام گرفتند.

الکساندرا کولونتای در مصاحبه‌ای که با او در منزلش به عنوان سفیر اتحاد جماهیر شوروی در استکهلم انجام شد، اعلام کرد: «کتاب مارگارت بون‌نویه کاملاً با نظرات او و دیدگاه‌های شوروی درباره‌ی مشکلات زنان انطباق دارد.» همچنین در چندین تشکل حزب کارگر، کتاب بون‌نویه به منبع الهام و فرصتی برای نقد سیاست‌های حزب در مورد زندگی کاری زنان متأهل بدل شد. تووه مَهر، از اعضای حزب کارگر، معتقد بود که کتاب به هسته‌ی اصلی مشکلات زنان اشاره می‌کند و باید هر چه بیشتر توسط «پدران و مادران این سرزمین خوانده شود.» آنا ستنه حزب کارگر را به برنامه‌ریزی برای تدریس این کتاب تشویق می‌کرد.

اما از سوی زنان روستایی و تشکیلات زنان خانه‌دار انتقادهایی طرح می‌شد. به نظر بون‌نویه زنانی که خود را در «بقچه‌ی خانه‌داری» محبوس می‌کردند، عزت نفس، روحیه‌ی جاه‌طلبی و توان ضعیفی داشتند. خانه‌داری، آرمان‌گرایی‌ای تقلبی بود. بدتر از همه وضعیت زنان خانه‌داری بود که فرزندی نداشتند و تنها مأموریت آن‌ها «خوب ملحفه کشیدن روی شوهری بود که چرت بعدازظهرش را می‌زد.» چنین توصیفاتی بود که واکنش‌هایی به دنبال داشت و در نشریه‌ی زنان نروژ به بحث دامنه‌داری منجر شد.

شدیداللمحن‌ترین انتقادهای در برابر «ازدواج و اشتغال» در سلسله مقالات الا

آنکر که مدافع نقش مادری و خانه‌داری بود، رخ نمود. در آغاز، او تنها معترض بود، اما کم‌کم معترضان دیگری به او پیوستند. بیشتر آن‌ها از این زاویه انتقاد می‌کردند که جای زنان به طور عمومی بهتر است خانه باشد. حمله به محافل فمینیسمی که در وضعیتی امیدباخته بودند کار آسانی بود. پای این انتقادهای تقریباً به سرعت به بحثی کشیده شد که هم‌زمان نشریه‌ی زنان نروژ با عنوان «زن عصر نو در آلمان» به آن می‌پرداخت. آیوور هانسن<sup>۱</sup>، کلاره میوئن<sup>۲</sup> و چند تن دیگر از دیدگاه نازیسمی نسبت به زنان دفاع می‌کردند. بون‌نویه از این فرصت استفاده کرد تا هم به نازیست‌ها و هم به وابستگان نقش سنتی زنان خانه‌دار حمله کند. او خواهان فاصله گرفتن تحریریه‌ی نشریه از هر دو گروه بود: «آن که مدافع آزادی کامل اشتغال زنان نیست، در مقابل ماست.» در نتیجه او به شدت با تحریریه که معتقد بود تمام طرف‌های گفت‌وگو باید فرصت ارائه‌ی دیدگاه خود را داشته باشند، درگیر شد.

سرانجام نشریه‌ی زنان نروژ مدعی به رسمیت شناختن آزادی حق اشتغال زنان شد، اما به شیوه‌ی خود. شیوه‌ی تحریریه این بود که از آزادی انتخاب زنان دفاع می‌کند؛ آزادی در این که یک زن متاهل خود انتخاب کند که می‌خواهد خانه‌دار باشد یا شاغل. در هر دو حالت باید حقوق اقتصادی زنان از طریق تامین اجتماعی کودکان (که خود هنوز محل بحث بود)، استیفا شود. هیچ کس نمی‌بایست به هیچ نوعی برای دنبال کردن یک نوع خاص روش زندگی تحت فشار قرار بگیرد. به این ترتیب، بحث تغییر رویکردی اعتدالی پیدا کرد، ضمن این که مارگارتا بون‌نویه همچنان بر دیدگاه رادیکال خود که اشتغال درآمدزای زنان را دنبال می‌کرد، پای فشرد. او همچنین راه خود را هم از تشکل زنان کارگر که در این زمان روی‌کردشان بازگرداندن زنان به خانه بود جدا کرد، و هم از مسیر اصلی جنبش زنان که مشتاق مبارزه برای حق اشتغال زنان متاهل بود. اما کار کردن چه در خانه و چه بیرون از خانه را هم برای زنان و هم برای جامعه هم‌ارزش تلقی می‌کرد.

1. Øyvor Hansson

2. Cløre Mjøen

## مسأله‌ی سقط جنین

مارگارت‌ه بون‌نویه در مسأله‌ی سقط جنین نیز همراه با زنان جنبش کارگری رویه‌ای جنجال‌برانگیز در پیش گرفت که در تقابل با جناح اکثریت در جنبش زنان غیرسوسیالیست (زنانی با گرایش‌های راست/ میانه‌ی مسیحی و غالباً در تقابل با نگرش‌های حزب کارگر) بود. اساس اختلاف، نگرشی فمینیستی بود که در آن سقط جنین همراه با پیش‌گیری از بارداری و آموزش‌های جنسی یکی از شرایط آزادسازی زنان قلمداد می‌شد.

«ازدواج و اشتغال» در میانه‌ی بحثی جامع و بی‌امان درباره‌ی سقط جنین منتشر شد. این بحث به طور جدی سه سال پیش‌تر آغاز شده بود. انجمن پزشکان کارگروهی را برای بررسی پرسش‌های مربوط به بند ۲۴۵ام قانون تاسیس کرده بود. این بند برای زنانی که سقط جنین می‌کردند، مجازات سه سال زندان در نظر گرفته بود. این کارگروه خواستار قانون سقط جنین مطابق شرایط روز شد و اجازه‌ی سقط جنین را بر پایه‌ی ملاحظات پزشکی، انسانی و اجتماعی توصیه کرد. هدف، آزادی سقط جنین نبود، بلکه تصویب قانونی بود که بر اساس آن پزشکان بتوانند عمل کنند. توهه مهر یکی از اعضای کارگروه بود. او پیشنهاد خود را نیز برای آزادی سقط جنین ارائه کرد که بر پایه‌ی آن زنان خود می‌توانستند در این باره تصمیم بگیرند و عمل می‌توانست در یک بیمارستان انجام شود.

در سال ۱۹۳۱ موضوع دیگری در بحث مطرح شد. پزشکی مذهبی به نام لوئیس ایساکسن پیشنهادی برای سقط جنین ارائه کرد. او همچنان خواهان برقراری مجازات برای سقط جنین بود، اما تحت شرایطی آن را مجاز می‌دانست: ۱- وقتی که ادامه بارداری برای زندگی یا سلامتی زن خطرناک باشد. ۲- در صورتی که جنین حاصل تجاوز جنسی باشد. ۳- در صورتی که بارداری نتیجه‌ی رابطه‌ی جنسی با محارم باشد. ۴- بارداری زنان کم‌تر از ۱۵ سال. ۵- باردار شدن زنی فرادست از مردی فرودست یا بارداری زنی فرودست از مردی فرادست. به حالت اخیر در بررسی کارگروه پزشکی نیز اشاره شده بود، اما لوئیس ایساکسن چیزی درباره سترون‌سازی بر آن افزوده بود: «اگر پس از سقط جنین به دلیل بیماری یا ضعف جسمانی مطابق مورد یکم، بیماری جدی یا دائمی دانسته شود، زن عقیم می‌شود. بعد از بارداری تحت شرایطی که در مورد پنجم ذکر شد فرد

فرو دست عقیم می‌شود.» این بدان معنا بود که اگر زنی به دلایل پزشکی سقط جنین کند، به طور خودکار پس از آن عقیم خواهد شد.

بنابراین سه پیشنهاد برای قانون سقط جنین ارائه شده بود که سه رویکرد اساسی را باز می‌نمود: سقط جنین آزاد، سقط جنین تحت شرایط اجتماعی و سقط جنین تنها بر پایه‌ی ضوابطی بسیار سخت‌گیرانه. در ۱۹۳۴ کارگروهی که نیمی از آن را پزشکان و نیم دیگر را حقوق‌دانان تشکیل می‌دادند پیشنهاد قانونی را به مجلس ارائه کرد. کارگروه حد میانه‌ی پیشنهادهای قبلی را لحاظ کرده بود: سقط جنین محدود به دلایل اجتماعی و پزشکی. هم‌زمان کارگروه مجازات، روی نسخه‌ی تازه‌ای از قانون جزا و کیفر بند ۲۴۵م کار می‌کرد، نسخه‌ای که با شروع جنگ جهانی ناتمام ماند و کار قانون تازه‌ی سقط جنین به پس از جنگ افتاد.

در همین سال‌ها بحث سقط جنین عمومی شده بود و تا سال ۱۹۳۶ به اوج خود رسید. مخالفان سقط جنین فرصت‌های اجتماعی بسیاری داشتند تا به آن‌ها بیاویزند: آن‌ها می‌خواستند «قانون حفاظت از نقش مادری» را حفظ کنند و «از قتل نفس (جنین) بر اساس قوانین مسیح جلوگیری کنند: تو نباید آدم بکشی.» طوماری بر پایه‌ی اصول کلیسا و مسیحیت در رد سقط جنین تهیه و منتشر شد. این طومار ۲۳۵ هزار امضا جمع کرد که در میان امضاکنندگان، نام سازمان‌ها نیز به چشم می‌خورد، از جمله «تشکیلات زنان خانه‌دار نروژ»<sup>۱</sup> و «تشکیلات دهقانان نروژ»<sup>۲</sup> که در آن اولا بیونر<sup>۳</sup>، به عنوان رهبر زنان دهقان یک مخالف سرسخت سقط جنین بود. نشریه‌ی زنان نروژ جایگاه ویژه‌ای به پیشنهاد لوئیسه ایساکسن داد و به شدت با آزادی سقط جنین به مقابله برخاست، نه تنها در گزارش‌ها که حتا سرمقاله‌های ثابت‌اش را به آن اختصاص داد، اما به شیوه‌ی خود. روزنامه یک شماره‌ی اضافه منتشر کرد که کاملاً به تحریک خوانندگان در برابر تصویب قانون سقط جنین آزاد می‌پرداخت. این شماره‌ی ویژه با شمارگان ۱۰۰ هزار نسخه و به صورت رایگان پخش شد.

هواداران قانون سقط جنین آزاد را بیش از همه می‌شد در میان اعضای حزب کارگر و حزب کمونیست یافت. از نظر آن‌ها این موضوعی بود برای کاهش رنج

---

1. Norges Husmorlag  
2. Norges Bondelag  
3. Ola Bjoner



و بدبختی‌ای که از تراکم جمعیت و فقر برمی‌خاست. زنان حزب کارگر مبارزه‌ی خود را در سال ۱۹۳۵ آغاز کردند، هنگامی که تشکل زنان حزب نشستی عمومی را در خانه‌ی شهروندی اسلو با ۱۲۰۰ شرکت‌کننده برگزار کرد. برگزاری این نشست به صدور بیانیه‌ای منجر شد که خواهان تصویب قانون سقط جنین بر اساس پیشنهاد تووه مَهر بود. بیانیه‌هایی مشابه در سراسر کشور صادر و نهایتاً ۱۲۴ بیانیه به وزارت دادگستری ارسال شد. در آن روزگار هواداران قانون آزادی سقط جنین به سختی صدای خود را بلند می‌کردند. حزب کارگر از آن‌ها پشتیبانی نکرد و خود در آن زمان سرگرم مذاکره با حزب دهقانان بر سر دولت بود و محتاطانه نمی‌خواست به موضوع سقط جنین دامن بزند.

داگمار ایلرس<sup>۱</sup> در سال ۱۹۳۱ جزوه‌ای برای حزب کمونیست نروژ نوشته بود با این عنوان: «حذف بند ۲۴۵م.» تشکیلات کمونیستی زنان خانه‌دار در سراسر کشور تا آنجا که می‌توانستند از پیشنهاد تووه مَهر حمایت کردند. اما حزب کمونیست، گرفتار رکودی شدید شده بود و هیچ منبعی برای آن که در این کار صرف کند نداشت. اِلن اِنسن در کتاب خود درباره‌ی سقط جنین می‌نویسد: «زنانی که از تووه مَهر پشتیبانی می‌کردند، چیزی در روزنامه‌ها نوشتند و در بحث‌های عمومی مشارکت نجستند. بیشتر آن‌ها اصلاً دهان باز نکردند، اما آن‌ها وجود داشتند.»

در سال ۱۹۳۴ مارگارته بون‌نویه یادداشتی سخت‌گزنده و صریح در برابر پیشنهاد لوئیسه ایساکسن در روزنامه داگ‌بلاده منتشر کرد. عنوان یادداشت این بود: «پیشنهاد سقط جنین زنان بی‌فرزند.» او در این یادداشت مخالفت خود را با مجازات سقط جنین یا به عبارت دیگر مخالفت خود را با بند ۲۴۵م مخفی نکرد و این دیدگاهی بود که او بعدها نیز بر آن پای فشرد. در آن هنگام ماموریت اصلی او هشدار در برابر پیشنهاد لوئیسه ایساکسن درباره عقیم‌سازی زنان پس از عمل سقط جنین بود، یک «مجازات ناخوشایند» برای زنان در شرایط نامتعادل. بون‌نویه معتقد بود که پیشنهاد ایساکسن کاملاً با آرمان‌های نازیسم منطبق است. او یکی از انگشت‌شماران، شاید تنها کسی بود که به طور ویژه به این نکته واکنش نشان داد. او با این حال بر بنیان سنتی معتبر ایستاده بود: درون‌مایه‌ی زندگی کتی آنکر مولر که

1. Dagmar Eilerth

از نقش مادری و حق هر زن برای داشتن فرزند در شرایط مطلوب دفاع کرده بود. آنا کاسپاری آگرهولت در کتاب «تاریخ جنبش زنان نروژی» از سال ۱۹۳۷ نوشته است که جریانی رادیکال از فمینیست‌ها و سوسیالیست‌های چپ‌گرا و نیز دست‌راستی، مدافع آزادی بی قید و شرط سقط جنین بودند. درک حضور جناح غیرسوسیالیست در این جریان کارچندان آسانی نیست. این جناح در جریان مبارزه‌ای بزرگ نادیده ماند، اما واقعیت این است که وجود داشت. اینجا و آنجا ردپاهای آن دیده می‌شود. کتی آنکر مولر که در آن روزگار هفتادساله بود، در آگوست ۱۹۳۴ یادداشتی در حمایت از دخترش، تووه مَهر، در روزنامه‌ی زنان نروژ منتشر کرد. هیچ کس در موضع او تردید نداشت. باشگاه زنان کار برای تووه مَهر سخن‌رانی‌ای با موضوع سقط جنین آزاد ترتیب داد و با این کار موضع خود را در برابر بند ۲۴۵م بیان کرد. مارگارتا بون‌نوبه به این جریان فمینیستی رادیکال تعلق داشت. همچنین مدیر آینده‌ی انجمن زنان نروژی، داکا شیئر که همان سال مقاله‌ای بی‌پرده و صریح در نشریه‌ی عصر جدید نوشته و در آن قانون سقط جنین را از دیدگاه یک مادر چنین توضیح داده بود: «ما قویا این را حق و مسوولیت خود می‌دانیم. این زن است که باید در آوردن یا نیاوردن فرزند تصمیم بگیرد.» وقتی پس از جنگ، انجمن زنان نروژی برای طرح دوباره موضوع سقط جنین پیش قدم شد، بر چنین سنتی تکیه داشت.

### پیشنهاد بازنگری در دست‌مزدها

مارگارتا بون‌نوبه همچنین به موضوع برابری شغلی و در نتیجه به مساله‌ی پرداخت دست‌مزد بر پایه‌ی توان‌مندی‌ها و تلاش افراد و نه بر پایه‌ی جنسیت پرداخت. او همچنین به پشتیبانی از دغدغه‌ای دور و دراز در جنبش زنان پرداخت: رابطه‌ی میان دست‌مزد برابر و دست‌مزد سرپرستی. او معتقد بود که این مشکل را نمی‌توان یک‌جا از سر راه برداشت. یک نفر باید خود را وقف ریشه‌ها کند و از بنیاد به حل این مشکل بپردازد. او خوش‌بینانه معتقد بود که به هر حال یک راه حل خود را باز می‌کند: «مدیران جامعه دیر یا زود باید خود را به دست یک راه حل نظام‌مند برای ترکیب دست‌مزد برابر با توجه به موقعیت سرپرستی مزدبگیران بسپارند.»

۱. Samtiden؛ نشریه‌ای فرهنگی که از ۱۸۹۰ در نروژ منتشر می‌شود.

در کتاب ازدواج و اشتغال او بر طرحی عمومی و فراگیر برای بازنگری در دستمزدها تاکید کرد و بعدها به جزییات این مساله، نخست در کتاب «بحران خانواده و راهکارهای مقابله با آن» (۱۹۳۴) و سپس در کارگروه دولتی تامین اجتماعی کودکان که او از سال ۱۹۳۴ عضو آن بود، پرداخت. پیشنهاد او در کارگروه تامین اجتماعی کودکان بازنگری در دستمزدها به منظور تامین اجتماعی کودکان بود. این پیشنهاد از پشتیبانی انجمن زنان نروژی برخوردار شد. در نتیجه انجمن زنان به دفاع از دیدگاهی در تامین اجتماعی کودکان برخاست که وقتی پای دیدگاه‌های فمینیستی یا نحوه‌ی اجرا به میان می‌آمد، راه خود را از آن جدا می‌کرد. بازنگری در دستمزدها، سال‌های سال فعالیت انجمن را به خود جلب کرد. این مساله تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ جز برنامه‌های انجمن زنان بود و بون‌نویه از آن دست نکشید تا زمانی که کتاب «از جامعه‌ی مردان به جامعه‌ی مردم» در سال ۱۹۶۸ منتشر شد.

طرح پیشنهادی تجدید ساختار در نظام دستمزدها ساده اما زیرکانه بود، شیوه‌ای که بون‌نویه آن را در عملکرد بلژیکی‌ها و فرانسوی‌ها یافته بود: هر کارگر باید یک دست‌مزد پایه داشته باشد، برابر میان زن و مرد، مجرد و متأهل. کارفرما باید مبلغ ثابتی را به ازای هر روز کار کارگر به صندوقی مشترک واریز کند. این صندوق تامین مشترک، ماهانه مبلغ ثابتی را به فرزندان کارکنان پرداخت می‌کند. اگر زن و شوهر هر دو کار می‌کنند، تنها یکی از آن‌ها این مبلغ اضافه را دریافت می‌کند. یک مزیت بزرگ این طرح این است که نه جامعه و نه کارفرما هزینه‌ی سنگینی را متحمل نمی‌شوند. بالاخره این بخشی از دست‌مزد بود که کسر و به صندوق مشترکی واریز می‌شد. یک مزیت دیگر این بود که کودکان به جای این که مثل قبل تنها متکی به پدر باشند، از سوی سه منبع حمایت می‌شدند: پدر، مادر و صندوق تامین. سومین و بزرگ‌ترین مزیت این بود که مرد و زن در سطحی برابر به عنوان سرپرست شناخته می‌شدند، از نظر دریافت دست‌مزد فرقی میان آن‌ها باقی نمی‌ماند و زنان می‌توانستند موقعیتی مشابه با مردان در خانواده و جامعه پیدا کنند. طرح بون‌نویه درباره‌ی صندوق دست‌مزد سرپرستی چندان پشتیبانی نشد. در مقابل دیدگاه اکثریت زنان در مورد نقش زنان که شیوه‌های معمول تعیین سطح دست‌مزد و توزیع درآمد بود حمایت شد. با این حال به پیشنهاد او به عنوان یکی

از جنبه‌های بحث، توجه شد زیرا پیشنهاد او جدی بود و به طور مشخص به نقش تعصبات جنسیتی در توزیع درآمد اشاره می‌کرد. این تعصبات جنسیتی نه تنها در جای خود نامنصفانه بود، بلکه برای زنان، جامعه و کودکان نامطلوب بود. بون‌نویه تاکید می‌کرد که لزومی ندارد چنین باشد، تغییر هم ضروری و هم ممکن است. با همین انگاره او بحثی فمینیستی را سامان داد. نه تنها بازیگران متنوع جنبش زنان، بلکه سیاست‌مداران و کارشناسان اقتصاد اجتماعی نیز می‌بایست با ایده‌های او درگیر می‌شدند.

### تامین کودکان و اقدامات اجتماعی

در بحث بر سر تامین اجتماعی کودکان، بون‌نویه در مقابل طیف سنتی‌تر جنبش زنان و زنان حزب کارگر قرار گرفت. آن‌ها می‌خواستند که تامین اجتماعی کودکان را به وسیله‌ای برای خانه‌نشین ماندن مادران در کنار فرزندان‌شان بدل کنند. از دید آن‌ها، کار کردن در خانه به اندازه‌ی مشاغل درآمدزا اهمیت داشت و تامین اجتماعی کودکان وسیله‌ای برای نشان دادن این اهمیت بود.

الا آنکر، عضو حزب کارگر و دبیر کارگروه دست‌مزد مادران حزب، نماینده‌ای فعال و پرتوان برای این خط فکری بود. در کنار او هلگا آیده پار -چپ‌گرایی که در این بحث شورای ملی زنان نروژی را نمایندگی می‌کرد- حضور داشت. در مقاله‌ای در روزنامه‌ی زنان نروژ، پار به صراحت مقابله‌ای را که میان او و بون‌نویه وجود داشت، نشان داده است: «خانم بون‌نویه خواهان حمایت مالی منابع عمومی از مادران است تا از اجرای وظایف مادری خود شانه خالی کنند. در حالی که برعکس، پول بچه -عنوانی که او به ایده‌ی تامین اجتماعی کودکان می‌داد- برای کمک به مادران است تا بتوانند وظایف مادری خود را به طور کامل انجام دهند.» پار معتقد بود که اندیشه‌های بون‌نویه اشتباه و عجیب است: «... اما بیرون از روسیه مردم باید بسیار بگردند تا اثری از نگاه تحقیرآمیز به زن به عنوان زن و وظایف طبیعی او در زندگی پیدا کنند.»<sup>۱</sup>

۱. ظاهراً منظور او این بوده است که در اسکاندیناوی نقش مادری می‌تواند شغل مادر هم باشد و پرداخت یارانه کودک به مادر به عنوان دست‌مزد مادری چنان‌چه مادر به شغل دیگری نبردازد، پذیرفتنی است. (م)

همچنین بر سر نحوه‌ی تامین منابع و توزیع یارانه‌ی کودکان اختلاف وجود داشت. در جنبش غیرسوسیالیستی زنان، اصلاح دست‌مزدها رویه‌ی معمولی بود که می‌توانست تسهیلاتی در اختیار سرپرستان خانواده یا به تعبیر دیگر، آن‌ها که اشتغال درآمدزا داشتند، قرار دهد. هلگا ایده پار، اینگیورگ بویه و نیز شورای ملی زنان نروژی از چنین دیدگاهی حمایت می‌کردند. حزب کارگر و اتحادیه‌های کارگری در مقابل بر این دیدگاه پای می‌فشرده‌اند که همگان فارغ از این که درآمدی دارند یا نه باید یارانه‌ی کودکان را دریافت کنند. حمایت مالی باید همگانی باشد و به شکل کمک نقدی مستقیماً به مادران پرداخت شود.

در سال ۱۹۳۴ کتاب «بحران خانواده و راهکارهای مقابله با آن» منتشر شد. در این کتاب بون‌نویه به طور اساسی به ایده‌های خود درباره‌ی تامین اجتماعی کودکان پرداخته است. در همان سال از او برای عضویت در کارگروهی دولتی دعوت شد که بنا بود مساله‌ی تامین اجتماعی کودکان را بررسی کند. وقتی این کارگروه در سال ۱۹۳۷ طرح قانونی را در این باره پیشنهاد کرد، اعضای کارگروه دو دسته شده بودند: دسته‌ی اکثریت شامل هفت عضو و دسته‌ی اقلیت یعنی مارگارته بون‌نویه!

این نشان می‌دهد که اختلاف دیدگاه‌ها همچنان در هنگام تاسیس کارگروه وجود داشت و ساختار روابط نیز شاید همچنان بر همان قوت باقی بود. دسته‌ی اکثریت ایده‌ی جنبش کارگری را دنبال می‌کردند: حمایت مالی همگانی و برابر برای کودکان با تامین اعتبار از صندوق دولت و پرداخت مستقیم نقدی به مادران. پرداخت می‌بایست از تولد فرزند دوم خانواده آغاز می‌شد. دسته‌ی اقلیت، یعنی بون‌نویه، حمایت مالی کودکان را مختص حقوق‌بگیرانی می‌دانست که سالانه حداقل ۲۵۰۰ کرون دست‌مزد می‌گرفتند. میزان کمک بر اساس سطح دست‌مزد تعیین می‌شد و هزینه‌ی این طرح از صندوق‌هایی که حقوق‌بگیران، خود مبلغی به آن واریز می‌کردند، تامین می‌شد. در این طرح پرداخت کمک نقدی از تولد نخستین فرزند آغاز می‌شد. اما علاوه بر این، دسته‌ی اقلیت مجموعه‌ی اقداماتی اجتماعی که از اندیشه‌های اقتصاد اجتماعی سرچشمه می‌گرفت، پیشنهاد کرد. در سوئد آلو و گونار میردال<sup>۱</sup> به سال ۱۹۳۴ کتاب «بحران در مساله‌ی

1. Gunnar Myrdal

جمعیت» را منتشر کردند. آن‌ها در این کتاب تأکید می‌کردند که طرح تأمین کودکان و خانواده بهتر است از طریق اصلاح دست‌مزدها یا کمک نقدی انجام نشود. آن‌ها راه سومی را پیشنهاد می‌کردند: دولت باید خانواده‌های عیال‌وار را با ارائه خدمات و یارانه‌ها حمایت کند. با این شیوه، سیاست اجتماعی می‌تواند در برنامه‌ی اقتصادی‌ای که راه حل تازه‌ی اقتصاددانان جوان سوسیال‌دموکرات بود، تلفیق شود. آسه لیونس<sup>۱</sup> و آرنه اسکاوگ<sup>۲</sup> کتاب را در سال ۱۹۳۶ با تغییراتی به نروژی برگرداندند. در این نسخه اقدامات سیاسی-اجتماعی نیز گنجانده شد: کمک مسکن برای خانواده‌های پرجمعیت، کمک‌های پزشکی رایگان، تغذیه‌ی رایگان در مدارس، نوشت‌افزار رایگان برای دانش‌آموزان، مهدکودک رایگان، تفریح‌گاه‌های رایگان، امکانات گذران تعطیلات و بورس‌های تحصیلی. این اقدامات می‌بایست به عنوان عامل تسطیح طبقات اجتماعی عمل کند و مصرف ملی را به شیوه‌ای بهره‌ور اداره کند. همچنین این اقدامات می‌بایست سیاست اجتماعی را به جای آن که تنها وصله‌ای بر نظام تأمین اجتماعی باشد، به عاملی بازدارنده در افزایش مصرف بدل کند.

بسیاری از پیشنهادها کتاب «بحران در مساله‌ی جمعیت» با آنچه مارگارته بون‌نویه در سال ۱۹۳۲ مطرح کرده بود سازگار بود، مثل تغذیه‌ی رایگان در مدارس، مهدکودک رایگان و بورس‌های تحصیلی. اینها اقداماتی بود که کاملاً به نفع زنان شاغل تمام می‌شد. به همین دلیل او در کارگروه تأمین کودکان اصلاحاتی دو سویه را پیشنهاد کرد: تأمین اجتماعی کودکان در قالب اصلاح دست‌مزدها از یک سو و «مزایای دولتی حمایت از کودکان» در شکل ارائه‌ی خدمات و یارانه از سوی دیگر. در طرح او پیشنهاد ارائه‌ی خدمات و یارانه‌ها اهمیت کم‌تری داشت و تنها به عنوان ضمیمه‌ای به موضع اقلیتی او مطرح بود. اما انجمن زنان نروژی از این بخش حمایت کرد، زیرا این پیشنهاد انجمن را در مسیر مجموعه‌ی اصلاحات اجتماعی رو به رشدی قرار می‌داد که شامل تاسیس مهدکودک‌ها و ساخت مجتمع‌های مسکونی اشتراکی می‌شد.

بحث درباره‌ی تأمین اجتماعی کودکان فراز و نشیب بسیار داشت، تا این که

---

1. Åse Lionæs  
2. Arne Skaug

با آغاز جنگ متوقف شد. وقتی در سال ۱۹۴۶ سرانجام تامین اجتماعی کودکان اجرایی شد، دیدگاه‌های دسته‌ی اکثریت در کارگروه تامین کودکان مبنای عمل قرار گرفت: کمک نقدی‌ای همگانی با پرداخت مستقیم به مادران از هنگام تولد فرزند دوم. نرخ این کمک‌هزینه با افزایش شمار فرزندان افزایش می‌یافت. فرزند بیشتر برای یک زن، یعنی درآمد بیشتر برای او و این چیزی بود که فعالان زنان آن را سازوکاری «کاملاً مشابه با سبک هیتلری» می‌دانستند.

با این حال، تامین اجتماعی کودکان به هیچ وجه دست‌مزد مادری‌ای که الا آنکر و هلگا آیده پار انتظار داشتند، نبود. چرا که مبلغ آن برای چنین کاری بسیار اندک می‌نمود. در نتیجه ایدئولوژی مادری که از سال‌های میان دو جنگ می‌آمد دیگر دنبال نشد. کاملاً آشکار بود که نه مادران خانه‌دار و نه زنان شاغل، هیچ کدام آنچه را انتظار داشتند، به دست نیاوردند.

www.mehripublication.com

فصل هشتم

از خواب برخاستن



## بزرگداشت اندیشه‌گری

جشن پنجاهمین سال تاسیس انجمن زنان نروژی در سپتامبر ۱۹۳۴ با مهمانانی سرخوش و پرشور در مدرسه‌ی خانه‌داری انجمن برگزار شد. بیش از ۱۰۰ میهمان با چای و کیک‌کی که دانش‌آموزان مدرسه تهیه کرده بودند، پذیرایی شدند. مدیر وقت انجمن آنا ووسلف از پیشگامان: کامیلا کولت، اُستا هانستین<sup>۱</sup>، گینا کروگ، راندی بلهر و فردریکه کوام «با کلماتی زیبا یاد کرد.» فردریکه مورک دسته‌ای گل رز گرفت و از او به عنوان عضو افتخاری نام برده شد. اینگبورگ ساندویک<sup>۲</sup> عاشقانه‌های نروژی را با همراهی نوای پیانو خواند. پس از آن با شرابی که مدرسه‌ی خانه‌داری تولید کرده بود، از مهمانان پذیرایی شد، در حالی که بتزی شلسبرگ پیام و سلام شورای ملی زنان را ابلاغ می‌کرد. شلسبرگ از سوی شورای ملی از انجمن برای یادگارهای خویش تشکر کرد و یادآوری کوچکی را نیز فراموش نکرد: مدرسه خانه‌داری خوب و عالی است، اما مراقبت از حقوق زنان نیز به همان اندازه مهم است. «فرزندان انجمن» نیز سلام و سپاس خود را اعلام کردند: انجمن بهداشت، جامعه‌ی کسب‌وکار زنان اسلو، شورای زنان اسلو، انجمن زنان درامن. دوشیزه اوْتِسن<sup>۳</sup> به عنوان شاخص‌ترین چهره‌ی جشن معرفی

---

1. Aasta Hansteen  
2. Ingeborg Sandvik  
3. Frøken Ottesen

شد. سرانجام نوبت مارگارت به بون نوبه رسید.

او وظیفه‌ی عظیمی را که در انتظار انجمن بود به آن یادآوری کرد. حقوقی که زنان به دست آورده بودند، تنها بر کاغذها نوشته شده بود: «... به‌ویژه پس از ظهور فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان، مساله‌ی ما از چشم همگان افتاد و می‌بینیم که به چه درازنای بی‌سرانجامی از هدف خویش دور افتاده‌ایم. چندان دور از مقصود که به جرات می‌گویم حتا در کوره‌راه نبردهای حق رای، مساله‌ی زنان آن قدر سوزاننده نبود که امروز هست.

لازم نیست کلمات زیادی به کار بریم تا آن را نشان دهیم. آزار زنان که در این سال‌های پسین در آلمان رخ می‌نماید، آن قدر دل‌سردکننده است که جای آن دارد کوران بینا شوند و ببینند. بازخیز این موج طوفان زده تمام سرزمین‌ها را در می‌نوردد و تک تک حقوق ما را تهدید می‌کند، در این تردیدی نیست.

در چنین شرایطی وقت آن است تا حرکت آهسته‌ای که در این ربع قرن انجمن زنان را گرفتار کرده است وانهیم و دوباره پا در رکاب شتاب بگذاریم. سخن‌ران پس از آن به مسوولیت سنگین هیات مدیره‌ی انجمن اشاره کرد. پایان جامی به سلامتی آینده‌ی فعالان زن بالا برد، به طور مشخص به سلامتی انجمن زنان نروژی.

او «چون نسیمی از روزگار نو» ظاهر شد. روزنامه‌ها این طور نوشتند. «نسیم» چنین می‌نمود که قوی و قوی‌تر می‌شود و چون بادی تازه در بادبان انجمن زنان نروژی خواهد افتاد. یک سال بعد انجمن از خواب دراز زمستانی بیدار شد، نه به دست شاه‌زاده‌ای بلکه به دست ساحره‌ای نیکو و آتش‌افروز، مارگارت به بون‌نوبه. در راس هیات مدیره‌ای تازه او زندگی را به انجمن برگرداند و آن را از نو بنا کرد. انجمن در قالب سازمانی فمینیستی با حس زندگی‌ای قدرت‌مند و توان‌اثرگذاری مستقل در مسائل روز سربرآورد. در راس برنامه‌های انجمن تازه از خواب برخاسته، حق زنان متاهل برای ترکیب زندگی شغلی و خانواده قرار داشت. همان طور که بون‌نوبه در سراسر کتاب «ازدواج و اشتغال» به آن پرداخته بود.

### تغییری اساسی در سازوکار

انجمن زنان نروژی از سال ۱۹۲۴ دیگر نشست معمولی اعضا را برگزار نمی‌کرد.

اما گردهم‌آیی‌های سالانه برگزار می‌شد. در نشست‌های معمولی دهه‌ی ۱۹۳۰ به جز هیات مدیره، حداکثر دو سه زن دیگر هم شرکت می‌کردند؛ غالباً سال‌خورده‌ها و زنان مجرد شاغل. در ۱۹۳۵ مدیر انجمن، کهنه‌سرباز مبارزات زنان، کیتی بوگه بود که از ۱۹۲۰ عضو هیات مدیره‌ی انجمن بود. جانشین مدیر، آنا ووسلف روزنامه‌نگار بود که در سال ۱۹۰۱ به عضویت هیات مدیره‌ی انجمن درآمد و از سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ مدیریت انجمن را بر عهده داشت. شخصیت برجسته‌ی دیگر، والبورگ توتر نیز از ۱۹۲۲ عضو هیات مدیره بود.

در سال ۱۹۳۵ تحت تاثیر جشن پنجاهمین سال تاسیس انجمن، شمار شرکت‌کنندگان در جلسات ناگهان به ۷۵ تن افزایش یافت. گویی اتفاقی در راه بود. یک اپوزیسیون در هیات مدیره به رهبری مارگارته بون‌نویه شکل می‌گرفت. این جناح متشکل از زنان شاغل جوان مجرد و متاهل بود. تنها تعداد کمی از آن‌ها پیش‌تر در انجمن فعال بودند. اما بسیاری از آن‌ها به خوبی در جامعه و جریان فعالیت‌های انجمن شناخته شده بودند: الن گلدیش، سیگنه سونسون<sup>۱</sup>، اورسولا یوردفالد<sup>۲</sup>، مارگارته بون‌نویه، نانا ویت، لولی لوس<sup>۳</sup>، می‌می سوردرپ لوندن، مانی آلترن<sup>۴</sup>، آنا سنتنه و یوردیس توترس<sup>۵</sup> برخی از آن‌ها بودند.

اپوزیسیون افراد تازه‌ای را برای عضویت در هیات مدیره پیشنهاد کرد، اما هیچ کدام به هیات مدیره راه نیافتند. افراد بسیاری در سالن بودند که به این جناح تعلق خاطر داشتند، اما تنها نیمی از آن‌ها حق رای داشتند. این بدان معنا بود که تثبیت موقعیت کار ساده‌ای نبود. نخست هر کدام از آن‌ها بایست ضامنی پیدا می‌کردند که به نفع آن‌ها نظر دهد. سپس باید عضویت آن‌ها با رای اکثریت اعضای هیات مدیره تایید می‌شد. پس از آن می‌بایست هنگام برگزاری انتخابات دست کم ۶ ماه از عضویت آن‌ها گذشته باشد. با این حال اپوزیسیون کاملاً دست خالی از نشست برنگشت. نخست این که تعطیلی مدرسه‌ی حرفه‌ای نورشتراند تصویب شد. اعتقاد بر این بود که فعالیت مدرسه با وظیفه‌ی نخست انجمن که همچنان

- 
1. Signe Swensson
  2. Ursula Jordfald
  3. Lulli Lous
  4. Manny Altern
  5. Hjørdis Tveteraas

«تامین حقوق فرا روی جامعه و دولت» بود، تطابق کامل نداشت. دیگر این که تاسیس کارگروهی برای کار روی قوانین تازه تصویب شد و بون‌نویه به عضویت این کارگروه درآمد.

در نشست عمومی سال بعد، ۲۷ فوریه ۱۹۳۶، اپوزیسیون با آمادگی بیشتر و شمار دو برابر شرکت کردند. آن‌ها با خود برای نوسازی خط‌مشی‌های انجمن زنان نروژی پیشنهادی داشتند. پیشنهادی که حاصل تلاش بون‌نویه بود: «پیش‌نویس اپوزیسیون برای خط‌مشی‌های انجمن زنان نروژی در سال ۱۹۳۶». آن‌ها همچنین دلایل خود را برای «رای عدم اعتماد» به هیات مدیره‌ی مستقر مکتوب کرده بودند که امضای ۲۴ زن در پای آن به چشم می‌خورد. آن‌ها انجمن را به خروج از انفعال و مشارکت فعال در مسائل مهم روز ملزم کرده بودند. برای این کار یک «تغییر اساسی سازوکار» لازم بود و شرط تحقق آن نیز تغییر افراد بود. همه‌ی اعضای هیات مدیره به کناره‌گیری تشویق شده بودند. الن گل‌دیش، سیگنه سونسون، مارگارته بون‌نویه، می‌می سوردرروپ لوندن، الی اینگبریگتسن<sup>۱</sup> و بسیاری دیگر از اعضای اپوزیسیون آن را تایید کرده بودند. «غباری از نمک سالن را فراگرفت» این عنوانی بود که روزنامه‌ی داگ‌بلاد برای گزارش آن روز انتخاب کرد.

هیات مدیره‌ی مستقر و هواداران‌شان که رسانه‌ها حالا عنوان «سنتی‌ها» را برای آن‌ها به کار می‌بردند، حاضر به عقب‌نشینی نبودند. آن‌ها هر چه در توان داشتند به کار بستند، نیروهای خود را سازمان‌دهی کردند و برای نبرد آماده شدند. آن‌ها خود پیشنهادی را برای سازوکارهای انجمن تدارک دیده بودند و معتقد بودند که پیشنهاد آن‌ها می‌تواند انجمن را به همان خوبی که پیشنهاد اپوزیسیون مدعی آن است، فعال کند. پس از مباحثه‌ای که چند ساعتی به طول انجامید و بعدها گفت‌مان اپوزیسیون در آن به «سقوط بهمین» تشبیه شد، مارگارته بون‌نویه با ۲۵ رای به عنوان مدیر جدید انجمن انتخاب شد، در حالی که کیتی بوگه ۲۴ رای آورد. اپوزیسیون رهبری انجمن و سه کرسی در هیات مدیره به دست آورد، در حالی که «سنتی‌ها» همچنان بر سه کرسی هیات مدیره تکیه زدند و هر دو سمت جانشینی مدیر به آن‌ها رسید. جناح مخالف هنوز اکثریتی قابل اتکا در هیات مدیره نداشت. ولی این اتفاق سال بعد افتاد، وقتی همه‌ی سال‌خوردگان از هیات مدیره خارج شدند.

1. Eli Ingebrigtsen

بعد از انتخابات، پیشنهادهای قانونی بدون بحثی میان سنتی‌ها و اپوزیسیون بررسی شد. همه به ضرورت تغییر معتقد بودند. مهم‌ترین چیزی که بر سر آن توافق وجود داشت، عضویت هر مرد و زنی بود که به اهداف انجمن ایمان داشت. اعضای جدید پس از دو ماه سابقه‌ی عضویت صاحب رای می‌شدند. بند اهداف در اساس‌نامه‌ی انجمن طی ۵۲ سال بدون تغییر باقی مانده بود: «... که برای تامین حقوق زنان در آنچه فرا روی جامعه و دولت پدیدار می‌شود، تلاش کند.» این نیز بدون مخالفتی جدی تغییر کرد. در بند نخست آن، تغییر چنین بود: «هدف انجمن تلاش برای دستیابی به برابری کامل زنان و مردان در جامعه و دولت است.» جمله‌بندی اخیر آسان و روشن بود و انجمن را همچون یک سازمان فمینیستی برابری‌خواه، به خانه‌ی جنبش زنان بدل می‌کرد. به نظر نمی‌رسد که این باره اختلافی وجود داشت.

### انقلاب درون‌سازمانی، یک جابه‌جایی نسلی

پیش از هر چیز، برآیند گردهم‌آیی عمومی انجمن زنان در سال ۱۹۳۶ جابه‌جایی نسلی بود. هم‌زمان در روزنامه‌ی زنان نروژ چنین تعبیر شد: «جوان‌ترها رهبری انجمن زنان نروژی را به دست می‌گیرند.» هر چند منظور از «جوان‌ترها» افراد به معنی واقعی جوان نبود. یکی از تیت‌های روزنامه‌ی داگ‌بلاده درست به حال زده بود: «جوان‌های ۴۰ و ۵۰ ساله قدرت را در دست گرفتند.» در واقع همین ۲۰-۱۵ سال تفاوتی که میان دو گروه اپوزیسیون و سنتی‌ها بود، در انتخاب موضعی که هر کدام از طرف‌ها اتخاذ می‌کرد، تعیین‌کننده بود؛ در نبردی میان دو نسل که هیات مدیره و جناح مخالف آن را نمایندگی می‌کردند. اما محتوای درگیری چه بود؟

یافتن مقاومتی سرسختانه و ایدئولوژیک که بتواند خواست هیات مدیره را برای حفظ موقعیت‌اش توضیح دهد، آن هم از میان صورت‌جلسات متفاوتی که از نشست سال ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ به جا مانده، دشوار است. نگارش تازه‌ی اهداف انجمن که در آن برابری‌خواهی در راس قرار داشت، با رای هر دو طرف درگیر تصویب شد. اما پیشنهادها برای تنظیم سازوکارها متفاوت بود. پیشنهاد اینگبورگ بویه جزئی‌نگران‌تر بود و بر کار روی نگرش زنان به سیاست و زندگی اجتماعی به ویژه در ارتباط با انتخابات تاکید می‌کرد. مارگارته بون‌نویه بر اشتغال درآمدزا و مستقل

از ازدواج و نقش مادری تاکید بیشتری داشت و به دست‌مزد برابر برای مشاغل مشابه و هم‌ارزش اهمیت می‌داد. اختلاف بر سر محتوای مساله احتمالاً چندان زیاد نبود. هم‌آنا و ووسلف، هم‌کیتی بوگه و اینگیبورگ بویه احتمالاً مایل بودند امضای خود را پای سازوکارهای پیشنهادی بون‌نویه بگذارند. انجمن زنان نروژی بسیار پیش از آن به موضوع دست‌مزد برابر و حق اشتغال زنان متاهل ورود کرده بود.

بنابراین چرا اعضای هیات مدیره می‌خواستند همچنان بر صندلی‌هایشان تکیه بزنند؟ به نظر بسیاری، این یک معماست. روزنامه‌ی زنان نروژ نوشته بود: «این بسیار عجیب است که هیات مدیره‌ی یک انجمن با وجود تقاضاهای مکرر زنانی مشهور برای واگذاشتن جایگاه‌شان به نیروهای جوان، در این کار تعلل می‌کنند ... هیات مدیره‌ی قدیمی بهتر بود که از فعالیت جوانان حمایت کند و قدردان ارائه‌ی نیرو و توان آن‌ها باشد.» آنا ووسلف، کیتی بوگه و باقی «سنتی‌ها» هرگز خود را گرفتار پاسخ‌گویی در فضای عمومی نکردند و هیچ توضیحی در این باره ندادند که چرا حضورشان را در هیات مدیره تا این حد ضروری می‌دانستند. اما احتمالاً بتوانیم پاسخی را از خلال مقاله‌ای که ایسه هِنشِن<sup>۱</sup> چند هفته پس از گردهم‌آیی در روزنامه‌ی زنان نروژ نوشت، دریابیم. هِنشِن مدیر انجمن زنان تروندهایم بود و دیدگاه خود را از جانب نسل سال‌خورده بیان می‌کرد.

او که ۷۳ سال داشت، از «آن جوان‌ها» انتقاد و از «ما سالخوردگان» دفاع کرد. او به تشریح ارزش‌های سنتی‌ای پرداخت که انجمن بر شالوده آن بنا شده بود: اخلاقی متعالی‌تر و پاکیزه‌تر و روابطی سالم‌تر و منصفانه‌تر در زندگی. «جوانان» - او جناح مخالف را چنین خطاب کرد - حالا ماتریالیسم را جای‌گزین ایده‌آلیسم کرده‌اند. آن‌ها پای در راهی گذاشته‌اند که تنها مقصدش تباهی خانه و جامعه است. در بیانی صریح معنای آن چنین بود: «این راهی است که به کودک‌کشی رسمیت می‌دهد و با تبلیغ راه حل‌های جنسی آن را می‌آراید.» آسان‌ترین کار برای هیات مدیره‌ی قدیمی این بود که خود را کنار بکشد و بگذارد نیروهای جوان همه‌ی جایگاه‌ها را اشغال کنند. این اعتقاد او نیز بود. اما چرا این اتفاق نمی‌افتاد؟ «دلیل شاید این بود که در چشم بسیاری از این زنان، احترام به سنت‌ها و تعهد به اهداف آرمانی که روزی خود را وقف آن کرده بودند، همچنان ارزشمند بود.»

1. Elise Henschien

مارگارت هوننویه از نظر همگان، زنی رادیکال بود که بر موضوعاتی چون محدودسازی شمار نوزادان، زندگی مشترک بدون ازدواج، سقط جنین آزاد و بازنگری در وظایف خانگی زنان پای می‌فشرد. بسیاری از اعضای اپوزیسیون نیز همان دیدگاه‌های او را داشتند که لازمه‌ی نگاه تازه‌ای به روابط جنسیت‌ها بود و کم و بیش داشت جای خود را باز می‌کرد. اما این دیدگاه‌ها در نزاع با آرمان‌های اخلاقی‌ای بود که فعالان جنبش زنان پیش‌تر به دفاع از آن ایستاده بودند و غالباً از سوی زنانی چون نیکو هامبرو، هانا ایساکسن، آلا آنکر و هلگا آیده پار بر آن تاکید می‌شد. از نظر آن‌ها اندیشه‌های نو، نقض گرایش‌های ایده‌آلیستی کهنه‌سربازان جنبش زنان بود. گرایش‌هایی که به اعتقاد آن‌ها به ویژه زنان باید از آن‌ها حمایت می‌کردند. در دگرگونی ارزش‌ها که حالا جریان داشت، نگرش‌ها به ازدواج، اخلاق و سیاست‌های جنسیتی نقطه مرکزی بود.

اختلاف‌های نسلی بدیهی بود، ولی توجه به تفاوت‌های ظریفی که همیشه در چنین شرایطی بروز می‌کند، ضرورت دارد. بسیار ممکن بود که مواضع انتخاب شده فارغ از تفاوت نسل‌ها هم باشد. وقتی پای جهان‌بینی در میان باشد، مردم فارغ از آن که پیر یا جوان باشند، یک انتخاب دارند و برخی از پیران، موضع جوانان را برمی‌گزینند؛ یکی از آن‌ها پروفیسور آلن گلدیش بود. او دیدگاه خود را در نشست سالانه‌ی ۱۹۳۶ چنین بیان کرد: «اگر چه ما سال‌خورده‌گان می‌توانیم صبر کنیم، نباید از جوان‌ها هم توقع داشته باشیم که همین کار را کنند. اجازه دهیم آن‌ها تلاش کنند و انجمن را با عصر خود پیوند دهند. ما با آینده پیوندی نداریم. بگذاریم بعد از این، بار را آن‌ها به دوش کشند.»

## فراخوان

انجمن زنان نروژی کوتاه زمانی پس از «انقلاب درون‌سازمانی» فراخوانی برای پیوستن به انجمن و همراهی با اهداف آن خطاب به مردم نروژ صادر کرد. ۱۴۱ زن و مرد مشهور فراخوان را امضا کرده بودند. یک برنامه‌ریزی خوب و موثر رسانه‌ای نیز فراخوان را پوشش داد. انجمن زنان بعدها همواره با غرور از این اقدام یاد می‌کرد و در سال‌نامه‌های انجمن با عنوان «فراخوان» از آن یاد می‌شود. یکشنبه سوم ماه می ۱۹۳۶ فراخوان برای ۶۱ روزنامه و نشریه فرستاده شد.

فردای آن روز، مارگارته بون‌نویه شخصا در ۶ روزنامه‌ی مهم اسلو حاضر شد. هدف، تبلیغ انجمن و افزایش همراهی با آن بود. ضروری بود که گفته شود انجمن دوباره و این بار بر چه پایه‌ای به عرصه بازگشته است. فراخوان بر اساس ایده‌های مدرن اپوزیسیون درباره‌ی جایگاه اقتصادی و سیاسی زنان نوشته شده بود و تأکید ویژه‌ای بر ضروری‌ترین فلسفه‌ی وجودی انجمن داشت: آزادسازی زنان متاهل. یک مطلب «تمام‌کننده» که بر اساس گفت‌وگویی با مارگارته بون‌نویه در روزنامه‌ی آفتن‌بستن منتشر شد، به فراخوان تأسیس انجمن زنان نروژی در سال ۱۸۸۴ اشاره می‌کرد که در آن چنین آمده بود: «اکنون زمان آن رسیده تا این موضوع مطرح شود که نشیندن صدای زنان در تصمیم‌گیری برای امورات مختلف جامعه نه درست است و نه مفید.» هیات مدیره در فراخوان جدید خود تأکید می‌کرد که زمان همچنان همان است. در همین رابطه تأکید می‌شد که در میان ۱۴۱ امضاکننده‌ی فراخوان سال ۱۹۳۶، چهار نفر از امضاکنندگان فراخوان جدید سال ۱۸۸۴ نیز حضور دارند: ایدا بول<sup>۱</sup>، کلارا چودی<sup>۲</sup>، آنا روگستاد و اولاو تومسن<sup>۳</sup>. علاوه بر این، فهرست امضاکنندگان نشان می‌دهد که انجمن زنان نروژی طیف گسترده و بزرگی از همراهان پیدا کرده بود. امضاکنندگان از احزاب مختلف بودند و پیشینه‌ی فرهنگی متفاوتی داشتند، اما اکثر قریب به اتفاق آنان سخت نام‌آشنا بودند. در میان آن‌ها نام شخصیت‌های فرهنگی رادیکالی چون اینیالد نیسن<sup>۴</sup>، نوردال گریگ<sup>۵</sup> و لیسه لیندبک<sup>۶</sup>، سیاست‌مدارانی چون ویلهلم تاگورد<sup>۷</sup> و کنوت گتزر وولد<sup>۸</sup>، هنرپیشگان، نویسندگان، نقاشان و دیگر شخصیت‌های فرهنگی به چشم می‌خورد. حزب کارگر در این فراخوان با کسانی چون بیرگیت نیسن، آنا ستنه و اسلاوگ اسلانده<sup>۹</sup> و حزب راست با سیگنه سونسون و مانی آلترن نمایندگی می‌شد و البته نام چپ‌های بسیاری هم در میان امضاکنندگان وجود داشت.

- 
1. Ida Bull
  2. Clara Tschudi
  3. Olav Thommesen
  4. Ingjald Nissen
  5. Nordahl Greig
  6. Lise Lindbæk
  7. Wilhelm Thagaard
  8. Knut Getz Wold
  9. Aaslaug Aasland



فراخوان موفقیت‌آمیز بود. تلاش برای انتشار آن در رسانه‌های کارگری شکست خورد، اما ۲۳ روزنامه و نشریه آن را منتشر کردند. فراخوان بازخورد بسیاری داشت و نظرات بسیاری درباره آن مطرح شد و جنب و جوش قابل توجهی ایجاد کرد. برنامه‌ی انجمن کاملاً دقیق بود و روز بعد آگهی کوچکی برای جذب اعضای تازه در انجمن زنان در روزنامه منتشر شد. این آگهی کار خودش را کرد و طی چند هفته‌ی پیش رو تعداد اعضای انجمن چهار برابر شد و به حدود ۳۵۰ تن رسید.

### روابط بین‌المللی

احیای انجمن زنان نروژی با موج تازه و جهانی توجه به مسائل زنان هم‌زمان شد. فعالیت سازمان مشترک انجمن‌های زنان اروپای شمالی<sup>۱</sup> که سال‌ها متوقف شده بود، حالا دوباره با کنفرانس بزرگی در استکهلم به سال ۱۹۳۷ احیا شد. این پیام روشنی بود که اتفاق تازه‌ای در راه است. سرهای پوشیده از گردنقره و برف در کنفرانس هلسینکی در سال ۱۹۲۴ حالا با سرهایی از درخشش طلا و گرد قهوه جای‌گزین شده بود. «خلاصه آن که گردهم آمدن چندین زن جوان و زیبا از اشتیاقی تازه حکایت می‌کرد.» این جملات در صورت‌جلسه‌ی کنفرانس استکهلم نوشته شده است. نسل تازه‌ای از راه رسید و جای‌گزین پیشگامان مبارزه برای حق رای شد. اورسولا یوردفالد در نشست چنین گفت: «در آخرین نشست زنان، جوانان اعلام کردند که فمینیسم، امروز دیگر چیزی زائد است، اما زندگی، خود به ما چیز دیگری آموخت.»

هم‌زمان تغییر مدیریت در انجمن‌های زنان اسکاندیناوی جریان داشت. در ۱۹۳۶، هانا رید<sup>۲</sup> رهبری انجمن فردریکا برمر<sup>۳</sup> سوئد را در دست گرفت. ادل ساونته<sup>۴</sup> مدیر جامعه‌ی زنان دانمارکی و مارگارته بون‌نویه مدیر انجمن زنان نروژی شد. بعد از این تغییرات مدیریتی، جذب و عضوگیری انجمن‌ها در میان زنان جوان افزایش یافت، به ویژه در دانمارک ارتباط این تغییر و افزایش اعضا مشهودتر بود. جامعه‌ی زنان دانمارک گروه جوانان جامعه را تاسیس کرد و برای دختران جوان

---

1. Nordiske Kvinnesaksforeningers Samorganisasjon  
2. Hanna Rydh  
3. Fredrika-Bremer-Förbundet (FBF)  
4. Edel Saunte

اردوهای تابستانی ترتیب داد. این اقدامات زنان فعال را از سراسر اسکاندیناوی، چه به عنوان شرکت‌کننده و چه به عنوان سخن‌ران، به خود جذب کرد. برای فمینیست‌های نروژی این شکوفایی بین‌المللی به عنوان یک منبع مهم الهام‌بخش، تقویت‌کننده و ایده‌ساز مطرح بود. حداقل این که جامعه‌ی زنان دانمارکی یک الگو محسوب می‌شد.

تهدید حق کار، انگیزه و محرک اصلی چنین تلاش تازه‌ای در نروژ و کشورهای دیگر بود و اندیشه‌های تازه‌ای درباره جایگاه زنان در میان مردم جای بازکرد. اشتغال ذهنی بسیاری از شرکت‌کنندگان در کنفرانس استکهلم این بود که نقش‌های مادری، خانه‌داری و اشتغال باید با هم ترکیب شوند. اورسولا یوردفالد تاکید داشت که جایگاه زنان در خانه نیست و اشتغال باید ستون فقرات زندگی آن‌ها باشد. «آزادسازی کامل زنان در استقلال اقتصادی است.» چنین نگرشی درباره‌ی ازدواج و اشتغال رادیکال بود، اما دیگر چندان نامعمول نبود. در تاریخ جامعه‌ی زنان اورهوس<sup>۱</sup> چنین آمده است که نسل تازه‌ی فعالان زن که در این روزگار وارد انجمن‌ها شدند، زنان جوان روزآمدی بودند که مسائل زنان را از دنیای خیال‌پردازی‌ها به عرصه‌ی اهداف مشخص، برابری خواهی و فعالیت‌های آگاهی‌بخشی موضوعی کشاندند؛ از آن جمله، خواستار هم‌نشینی اشتغال و ازدواج شدند.

همچنین ائتلاف بین‌المللی حق رای زنان<sup>۲</sup> (که بعد از جنگ به ائتلاف بین‌المللی زنان<sup>۳</sup> تغییر نام داد) که چندین سال تعطیل بود، در ۱۹۳۵ فعالیت خود را از سرگرفت. انجمن زنان نروژی در ۱۹۳۷ به عضویت این ائتلاف درآمد و از آن زمان ارتباطی زنده و پر جنب‌وجوش با ائتلاف برقرار کرد. مارگارتا بون‌نویه در نشست‌های کمیته‌ی مرکزی ائتلاف در خارج از کشور شرکت می‌کرد و رهبر ائتلاف، مارگری کوربت آشبی<sup>۴</sup> به نروژ سفر کرد و با هالودان کویت<sup>۵</sup>، وزیر امور خارجه‌ی وقت دیدار کرد. او همچنین در رادیو نروژ سخن‌رانی کرد. در مجلس ملی کپنهاک در سال ۱۹۳۹ در حالی که هیات بلندپایه‌ای از انجمن زنان نروژی نیز

۱. Arhus Kvindesamfund؛ اورهوس شهری در دانمارک است.

۲. International Woman Suffrage Alliance (IWSA)

۳. International Alliance of Women (IAW)

۴. Margery Corbett Ashby

۵. Halvdan Koht

حضور داشتند، سخن رانی کرد. در همین سفر، «آن زبانه‌ی آتش نروژی»، مارگارته بون‌نویه، به همراه هانا رید سوئدی و ادل ساونته دانمارکی از جانب انجمن‌های خواهر اسکاندیناویایی به عضویت هیات مدیره‌ی اصلی ائتلاف انتخاب شدند. شکوفایی فمینیسم بین‌المللی با بهبود اقتصاد جهانی مرتبط بود. اما خوش‌بینی به آینده با هراس از جنگ و فاشیسم درآمیخت. در ۱۹۳۳ هیتلر در آلمان به قدرت رسید. نظام نازیسمی با استراتژی تهاجمی حاکم‌اش، با دیدگاه‌های نژادپرستانه و بیانی‌های روشن امپریالیسمی‌اش، با تمام قوا در برابر فعالیت جنبش بین‌المللی زنان برای صلح و تفاهم بین‌المللی ایستاد. نازیسم همچنین به طور روشن بیانی ضدفمینیستی و تهدیدی برای حقوق و آزادی‌هایی بود که زنان به دست آورده بودند. کشورهای فاشیستی همچون هشدار در برابر فمینیست‌ها عمل می‌کردند. این که سرانجام کار چنین خواهد بود، اگر کسی به مراقبت از مردم‌سالاری و مبارزه برای آن در برابر تهدیدها اقدام نکند. اقدام برای بستن درها به روی زنان یا بازگرداندن آن‌ها به خانه‌ها، حالا زیر نوری روشن و ایدئولوژیک قرار داشت: این اندیشه‌ای فاشیسمی بود.

نینا هاسلوند گلدیش<sup>۱</sup> که از اعضای سازمان رادیکالی سوسیالیستی «به سوی روز»<sup>۲</sup> بود، در زندگی‌نامه‌ی خودنوشت‌اش درباره‌ی سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ چنین آورده است: «مسأله‌ی آزادسازی زنان به عنوان کار ویژه‌ی جنبش زنان همچون تغییر مسیری در برابر مبارزه علیه نازیسم و تهدید جنگ عمل می‌کند. اتفاقات بسیاری در جهان رخ می‌دهد و بیزاری از آلمان در جهان منتشر می‌شود. این مسأله به درک مردم از چیزی که در آستانه‌ی وقوع بود، سرعت داد.» بسیاری از رادیکال‌ها چنین عقیده‌ای داشتند. اما برای دیگران اقدامات هیتلر و موسولینی در مردانه‌سازی کشورهای‌شان به انگیزه‌ای قوی برای فعالیت در حوزه‌ی زنان بدل شد. برای ضدفاشیسم‌هایی مانند مارگارته بون‌نویه، اورسولا یوردفالد، سیگنه سونسون، یوهانه رتوتز و بسیاری دیگر مبارزه برای آزادسازی زنان بخش قابل توجهی از مبارزه برای دموکراسی بود.

1. Nina Haslund Gleditsch

2. Mot Dag: «به سوی روز» نام سازمان و نشریه‌ای کمونیستی بود که در ۱۹۲۱ تأسیس و در ۱۹۳۶ منحل شد. این سازمان هرگز بیش از ۲۰۰ عضو نداشت اما پس از جنگ جهانی دوم بسیاری از اعضای سابق این سازمان به رهبران سیاسی و فرهنگی در نروژ بدل شدند.

www.mehripublication.com

فصل نهم

یک انجمن بیدار

## جنبش زنان با تمام توان

«انجمن زنان نروژی بیدار است.» این عنوان مطلبی در نشریه‌ی زنان نروژ بود. در آن زمان فعالیت‌های قابل توجهی نیز شروع شده بود. شیوه‌ی کار ترکیبی از جلسات اعضا، جلسات مناظره یا سخنرانی و ارائه‌ی راهکار و پیشنهاد به مقامات بود. انگیزه‌ی پرداختن به این فعالیت‌ها رفته‌رفته بیشتر شد و در واقع مقدمه‌ای بود بر آنچه باعث غرور و وجه تمایز انجمن زنان نروژی شد: بیان دیدگاه‌های بنیادین و دقیق بر اساس مهارت‌های حرفه‌ای در هر حوزه. هم‌زمان طوفانی از مقالات در روزنامه‌ها و نشریات به راه افتاد. بخشی از این مقالات در واقع گزارش جلسات مباحثه و فعالیت‌های انجمن بود. بخشی دیگر مقالاتی بود که اعضای انجمن، به‌ویژه مارگارته بون‌نویه، می‌نوشتند. در حالی که مدیر انجمن «پیوسته در کار نوشتن بود»، اعضای دیگر انجمن به سراسر کشور فرستاده می‌شدند تا «سلسله‌ای پایان‌ناپذیر از سخنرانی‌ها» را برگزار کنند. در این زمان، انجمن همچنین برنامه‌هایی از رادیو پخش می‌کرد که مخاطبان گسترده‌ای داشت و از آن برای اطلاع‌رسانی به مردم در کنار برنامه‌های دیگر استفاده می‌شد.

سنت حمایت از همدیگر از طریق جشن‌ها و اجتماعات در انجمن جدید جان و روح تازه‌ای گرفت. داکي شیئر در مصاحبه‌ای به سال ۱۹۷۷ از محیطی زنده و پویا سخن می‌گوید که در آن افراد با علایق گوناگون سیاسی با کم‌ترین اختلاف گرد هم می‌آمدند و هدف، «جنبش زنان با تمام توان» بود. همراهی و پشتیبانی از

یکدیگر شیوهی مطلوب کار بود. مثلاً انجمن زنان همیشه گروهی را آماده داشت که اعضای جدید را در جلسات راهنمایی کنند، طوری که همه اوقات خوبی داشته باشند، جای مناسبی برای نشستن پیدا کنند و حواس کسی به آن‌ها باشد. ایجاد یک محیط اجتماعی مناسب دل‌مشغولی ویژه‌ی انجمن بود. فعالیت در انجمن زنان نروژی برای اعضا، بسیار مهم و معنادار شده بود.

### سامان‌دهی به یک اقتصاد ضعیف

اولین برنامه‌ی هیات مدیره سر و سامان دادن وضعیت اقتصادی انجمن بود. باید تا جایی که می‌شد صرفه‌جویی کرد. انجمن زنان نروژی یک منشی داشت که حقوق دریافت می‌کرد؛ داگمار مورک<sup>۱</sup>. او در اولین نشست هیات مدیره پس از تغییر ساختار برکنار شد، اما حقوق بازنشستگی سالانه ۴۰۰ کرون برای او در نظر گرفته شد. اجاره‌بهای ساختمان محل انجمن ۶۰ کرون در ماه بود. این محل باز پس داده شد و در اکتبر، انجمن دفتر ارزان‌تری به طور مشترک با انجمن بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی و باشگاه زنان کارگر در محل جدیدی پیدا کرد. طبق قوانین سال ۱۹۶۳، هیات مدیره تنها می‌توانست از حق عضویت و سود سرمایه‌ی انجمن استفاده کند. در سال ۱۹۳۷ سود ۵۵۴ کرونی، چیز دندان‌گیری نبود. درآمد اندکی هم از ورودی جلساتی که برای عموم آزاد بود، به دست می‌آمد. اما برای کسب درآمدی دندان‌گیر و ثابت که بتواند منبع مطمئنی برای اداره انجمن باشد، باید پول بیشتری از حق عضویت تامین می‌شد. روند عضوگیری در ارتباط با «فراخوان» موفقیتی نسبی داشت، ولی هرگز شمار اعضای انجمن خیلی زیاد نشد. پیش از تغییرت ساختاری در ۱۹۴۶ بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر عضو بودند. با حق عضویت ۲ کرونی چیزی عاید انجمن نمی‌شد. با این که این مبلغ مدت ۵۰ سال ثابت مانده بود، سخنی از افزایش حق عضویت در بین نبود. به جای آن انجمن از اعضای خود درخواست کمک داوطلبانه کرد. اقتصاد معضل جنبش زنان بود و انجمن هم از این امر مستثنا نبود. بنابراین، باید تا جای ممکن صرفه‌جویی می‌شد. در سال ۱۹۳۵ ساختمان مدرسه‌ی حرفه‌ای برای سه سال به خواننده‌ی اپرا،

1. Dagmar Mørck

اریک بیه<sup>۱</sup> اجاره داده شد. بنا بود بیه از این ساختمان به عنوان محل اقامت استفاده کند و پس از اتمام دوره‌ی اجاره حق خرید ساختمان را به قیمت ۸۰ هزار کرون داشت. بدهی وام مسکن خانه ۵۰ هزار کرون بود و هیات مدیره امیدوار بود از فروش آن مقدار قابل توجهی دست‌گیرش شود. طبق گزارش سال ۱۹۳۶، دارایی خالص انجمن ۳۹ هزار کرون بود، «مشروط به آن که ساختمان مدرسه به قیمت ۸۰ هزار کرون فروخته شود.» ولی این اتفاق نیفتاد. به زودی معلوم شد که ساختمان این قدرها نمی‌ارزیده است. ولی راه حل نگه داشتن آن نبود. هزینه‌های نگهداری خانه داشت سر به فلک می‌کشید. پس از چندین تلاش نومیدانه برای فروش ملک به سازمان‌های عمومی و خصوصی، انجمن مجبور شد ساختمان را در ازای بدهی وام (۵۰ هزار کرون) به خواننده‌ی اپرا ببخشد. به این ترتیب دارایی انجمن به ۹ هزار کرون کاهش یافت. این مبلغ در بانک و اوراق بهادار سرمایه‌گذاری شد. بخش بزرگی از «میراث آیدس‌وول» که در مجموع ۳۹ هزار کرون بود، تاکنون خرج شده بود. بودجه‌ی سالانه‌ی انجمن در سال ۱۹۳۹ حدود ۹۰۰ کرون بود که با توجه به اجاره‌ی ۳۹۶ کرونی سالانه‌ی محل انجمن چیز زیادی از آن باقی نمی‌ماند.

## زندگی حرفه‌ای زنان

اندیشه‌ی اصلی مارگارته بون‌نویه که اشتغال زنان متاهل بود، با برگزاری جلسات و نوشتن مقاله‌ها و بیانیه‌هایی در مورد بهبود وضعیت کار زنان متاهل منتشر می‌شد. به عنوان مثال در پیشنهادی به هیات رئیسه‌ی اسلو<sup>۲</sup> تقاضا شد که پرستاران حق نامشروط برای ازدواج داشته باشند. این پیشنهاد در فوریه‌ی ۱۹۳۷ تصویب شد. همچنین انجمن به مجلس پیشنهاد داد که «زنان کارمند» در دوره‌ی بارداری دست‌مزدشان را دریافت کنند. این تقاضا پذیرفته شد. هنگامی که کارگروه قوانین اجتماعی<sup>۳</sup> مشغول بازنگری در قانون تازه‌ی بیمه‌ی درمان بود، انجمن پیشنهادی را بدین شرح به کارگروه تقدیم کرد: «پرداخت ۳ ماه دست‌مزد کامل در دوره‌ی بارداری و زایمان به کارکنان نهادهای عمومی زیرنظر شهرداری‌ها و پرداخت

1. Erik Bye  
2. Oslo formannskap  
3. Sosiallovkomiteen

دست‌مزد به کارکنان بخش خصوصی برای ۶ هفته پیش و ۶ هفته پس از زایمان. « این پیشنهاد بازخورد مناسبی داشت و به مرحله‌ی بررسی در نشست کارگروه راه یافت، اما جنگ همه چیز را متوقف کرد.

پس از آن که دبیرخانه‌ی زنان<sup>۱</sup>، اتحادیه‌ی کارگران و حزب کارگر در سال ۳۷-۱۹۳۶ موضع خود را در مبارزه با حملات اساسی‌ای که به حق اشتغال زنان متاهل شده بود، تغییر دادند، این موضوع مسکوت مانده بود. به علاوه انجمن زنان و بسیاری دیگر برای مدت کوتاهی فکر می‌کردند که قانون نظارت بر کار سال ۱۹۳۶ زنان را در برابر اخراج محافظت می‌کند. این همان چیزی بود که آن‌ها می‌خواستند. اما معلوم شد که این خیالی بیش نبوده است. در سال ۱۹۳۸ وقتی کارین یوهانسن<sup>۲</sup> که زنی فروشنده در شرکت تعاونی اسلو بود ازدواج کرد، مجبور شد از حق خود برای داشتن شغلش در دادگاه دفاع کند. وکیل او ویگو هانستن<sup>۳</sup> بود. یوهانسن و هانستن در دادگاه پیروز شدند، ولی شرکت تعاونی تقاضای تجدیدنظر کرد که این بار در دادگاه عالی در ۱۹۳۹ بررسی شد. این آخرین پرونده‌ی هانستن در دادگاه عالی بود. روز قبل از بررسی پرونده روزنامه‌ی آفتن‌پستن نوشته بود: «زنان زیادی که در آستانه‌ی ازدواج بودند، با هیجان و نگرانی در دادگاه عالی حضور داشتند.» کارین یوهانسن این بار هم برنده شد.

شایعه‌هایی شنیده می‌شد مبنی بر این که تعداد زیادی از زنان جوان کارمند که کار خود را به خاطر ازدواج از دست داده بودند، روز بعد برای باز پس گرفتن شغل خود هجوم آوردند. این خبرها باعث شد که زنان فکر کنند این موضوع به نتیجه رسیده است. اما به زودی معلوم شد که بین حقوق رسمی و حقوق واقعی تفاوت بسیاری است. کارین یوهانسن بعد از این که ماجرا را در دادگاه طرح کرد، در شرکت تعاونی تحقیر می‌شد. حالا دیگر زنانی که ازدواج می‌کردند، خارج از محل کار مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند، یا این که به امضای قراردادی مجبور می‌شدند که در آن درج شده بود در صورت ازدواج باید کار خود را ترک کنند. همه‌ی اینها باعث شد که انجمن زنان از وزارت امور اجتماعی درخواست کند تبصره‌ای به قانون کار ماده‌ی ۳۳.۳ اضافه شود: «ازدواج، بارداری یا زایمان

---

1. Kvinnesekretariatet  
2. Karin Johansen  
3. Viggo Hansteen



نمی‌تواند به اخراج از کار منجر شود. این محافظت قانونی با درج بندی خلاف آن در قرارداد، بی‌اثر نمی‌شود.» اما این موضوع هم به خاطر جنگ متوقف ماند. در این دوره، حوزه‌های مورد علاقه‌ی انجمن به کلی از امور زنان خانه‌دار، صنایع دستی و کار خانگی به دور بود. فعالیت‌های اندکی که به مسائل مادران و همسران مربوط می‌شد، جریان داشت، ولی فعالیت‌های اصلی بر مسائل زنان شاغل متمرکز بود. اعضای مسن‌تر هم انجمن زنان را سازمانی توصیف می‌کردند که در وهله‌ی نخست زنان شاغل هدف آن هستند. انجمن ارتباط خوبی با گروه‌های زنان شاغل داشت. آن‌ها گروه‌های بحث خود را در انجمن تشکیل می‌دادند که از طریق آن می‌توانستند برای مسائل خود اطلاعات و کمک کسب کنند. بسیاری از سخن‌رانی‌های عصرگاهی نیز در مورد زنان شاغل بود. کریستی سوئن<sup>۱</sup>، نماینده‌ی شرکت تلگراف در مورد «مقامات دولتی زن در کار و مبارزه» صحبت کرد، راندی وون کروگ<sup>۲</sup>، کارمند داروخانه در مورد «پیشنهاد داروسازان و کارکنان داروخانه درباره‌ی طرح بازنشستگی»، و اُسلاوگ اُسلاندر در مورد پیش‌نویس قانون شرایط کار مستخدمین خانگی سخن‌رانی کرد. اینها موضوعاتی بود که انجمن بر آن‌ها متمرکز شده بود.

### برابری جنسیتی یا اصلاحات اجتماعی؟

موضع فمینیستی مارگارت هوننویه برابری جنسیتی کامل بود. ولی او سوسیال-لیبرال هم بود که وابسته به جناح رادیکال حزب چپ و یک عضو فعال حزب بود تا وقتی که در سن ۸۳ سالگی به حزب چپ سوسیالیستی پیوست. در میانه‌ی دوران فعالیت در دهه‌ی ۱۹۳۰، او در انتخابات شورای اسلو در سال ۱۹۳۴ در فهرست نامزدان حزب چپ و در رتبه‌ی ششم در انتخابات مجلس ۱۹۳۶ بود، ولی در هیچ یک رای نیاورد. او در سال ۱۹۳۵ به عنوان رئیس شاخه‌ی زنان حزب چپ اسلو انتخاب شد.

تلاش برای برابری جنسیتی اغلب معادل تلاش برای اصلاحات اجتماعی بود، ولی گاهی پیش می‌آمد که این دو هدف در مقابل هم قرار می‌گرفتند. بحث‌هایی که

---

1. Kristi Sveen  
2. Randi von Krogh

علیه امتیازهای ویژه‌ی حمایتی [رجوع به فصل دوم. م.] برای زنان شاغل در گرفته بود، مثال خوبی از چنین تضادهایی است. همان طور که انتظار می‌رفت مارگارته بون‌نویه در این مورد سکوت اختیار کرد و در حالی که در سال ۱۹۳۶ این بحث دوباره در مجلس داغ شده بود، صدایی از او در نیامد.

بعدتر او با برخی از مخالفان جدی امتیازهای حمایتی درگیر شد. در مقاله‌ای که در روزنامه داگ‌بلاد در ۱۹۳۸ چاپ شد، او از ایجاد شغل‌های نیمه‌وقت یا زمان کاری کم‌تر برای زنانی که خواهان آن بودند، حمایت کرد. خیلی‌ها این موضع‌گیری را به منزله‌ی دفاع از امتیازهای حمایتی می‌دانستند. سیگنه سونسون از انجمن ملی زنان کارآفرین و داگنی بانگ<sup>۱</sup> از سازمان درهای باز، هر یک جداگانه به بون‌نویه نامه نوشتند و از او به خاطر این که در مقاله‌ی خود از امتیازهای حمایتی دفاع کرده و به زعم آن‌ها خواستار کاهش آزادی زنان در اشتغال شده‌است، انتقاد کردند. بون‌نویه این انتقاد را با حمله پاسخ داد. برای او قابل درک نبود که ایجاد شرایط مناسب برای زنانی که امکان «کار تمام‌وقت مردانه در کنار وظایف مادری خود» را نداشتند، ایرادی داشته باشد. در پی این ماجرا، او از سازمان درهای باز کناره گرفت و فاصله‌ای میان خود و برابری خواهان متعصب مشخص کرد.

تضادها بین برابری جنسیتی و سیاست اجتماعی بیش از هر جا پیرامون قانون جدید طلاق که در سال ۱۹۳۷ تصویب شد، خود را نشان داد. اینجا به خوبی دیده می‌شود که وقتی پای ارزش‌های رفاهی که انجمن به آن‌ها معقد بود به میان می‌آمد، اصل برابری، حتا داخل انجمن نیز، می‌توانست محل مجادله و اعتراض باشد. طبق قانون ازدواج سال ۱۹۱۸، زن در صورت طلاق کمک مالی دریافت نمی‌کرد. به این ترتیب بسیاری از زنان پس از طلاق به مشکلات اقتصادی دچار می‌شدند و از این رو قانون جدید طلاق در سال ۱۹۳۷ با رویکرد ارائه‌ی کمک مالی به زنان مطلقه ارائه شد. این برای بیشتر زنان به منزله‌ی یک گام به جلو بود و آن‌ها از قانون جدید حمایت کردند.

آلفهیلد هالبو<sup>۲</sup>، وکیل مدافع که برای تدوین این پیشنهاد فعالیت کرده بود، عضو انجمن زنان بود. او به این موضوع پرداخته بود که مرد و زن هر دو به یک اندازه

1. Dagny Bang

2. Alfild Halbo

در زندگی مشترک تلاش اقتصادی می‌کنند و زن باید سهم خود را از این تلاش مشترک تا آخرین سکه دریافت کند. به عقیده‌ی او این یک صدقه نبود، بلکه حق قانونی زن بود. اولین مخالف آلفهیلد هالبو، عضوی دیگر از انجمن زنان به نام آدلهاید برویگ<sup>۱</sup> بود. او عقیده داشت که این پیشنهاد در تضاد با «منطق اصل برابری» بود. زنان نمی‌توانستند اول خواستار برابری باشند، بعد «مدعی حمایت ویژه» شوند. به گفته‌ی آدلهاید برویگ وضع زنانی که طلاق می‌گرفتند بدتر از زنان دیگر زنان بیوه یا مجرد که کارشان را از دست می‌دادند نبود. موضوع طلاق هم در نشست اعضای انجمن زنان و هم در نشستی عمومی که در آن سازمان‌های زنان همکاری می‌کردند، به بحث گذاشته شد. از صورت‌جلساتی که به جا مانده چنین برداشت می‌شود که سمت و سوی مناظره در جهت موافقت با قانون جدید بود. مارگارت هوننویه یک موضع بینابینی گرفت. او می‌خواست که زن کمک مالی دریافت کند، ولی قانون بایست به گونه‌ای تنظیم می‌شد که «حقوق زنان را پایمال نکند.» به خاطر پیچیدگی‌های موضوع، انجمن زنان هیچ تصمیمی در این باره نگرفت.

با این حال رویه‌ی برابری تا جایی که امکان داشت، پی گرفته شد، حتا در حوزه‌هایی که حمایت ویژه‌ی زنان از اهداف بخش سنتی جنبش زنان بود. یکی از این زمینه‌ها تعیین سن بازنشستگی زنان و مردان بود. جنبش زنان از سال ۱۹۱۷ که دولت طرحی برای «شرایط سنی کارکنان بخش عمومی» ارائه کرده بود، در این زمینه فعالیت می‌کرد. در آن زمان انجمن زنان موافق شرایط سنی یکسان بود، با این که این موضوع به معنی افزایش سن بازنشستگی زنان از ۶۵ به ۷۰ سال بود. دلیل اصلی این خواسته در سال ۱۹۱۷ تفاوت دست‌مزد بود. در صورتی که زنان زودتر بازنشسته می‌شدند، رتبه پایین‌تری داشتند و در نتیجه دست‌مزد بازنشستگی کم‌تری دریافت می‌کردند. از سوی دیگر، از آنجا که مدت کم‌تری مشغول به کار بودند، فرصت‌های پیش‌رفت آن‌ها نیز برای مشاغلی نظیر سریشک یا معلم ارشد محدودتر می‌شد. علاوه بر این، اصل برابری دست‌مزدها بین دو جنس هم نقش مهمی در این بحث داشت. در سال ۱۹۳۷، انجمن زنان این موضوع را بار دیگر با نوشتن مقاله‌هایی در رسانه‌ها و تقاضاهایی که به دولت و شهرداری

1. Adelheid Brevig

اسلو تقدیم شد، طرح کرد. زمینه‌ی اصلی این درخواست عینی بود: موارد متعددی در آن روزگار وجود داشت که نشان می‌داد با پایین آمدن سن بازنشستگی، زنان دست‌مزد بازنشستگی کم‌تر و امکان ارتقای محدودتری داشتند. این بار اما نیروی برابری خواهی هم زیاد بود.

این اقدام انجمن با اعتراض زنان بسیاری روبه‌رو شد. بین زنان هیچ‌گاه توافقی بر سر سن بازنشستگی یکسان وجود نداشت. خیلی‌ها مایل بودند در سن ۶۵ سالگی به کار خود خاتمه دهند. سیگرید اُبرگ<sup>۱</sup> زن کارگری که شگفت‌زده شده بود، در مناظره از مارگارته بون‌نویه پرسید: «آیا منظور خانم‌ها این است که سن بازنشستگی زن‌ها را بالا ببریم؟ آیا باید به هر قیمتی برابری داشته باشیم؟» جواب مارگارته بون‌نویه به خوبی سیاست انجمن زنان را نشان می‌دهد: «بله. هدف من همین است و من می‌خواهم به سیگرید اُبرگ و دیگران با صراحت و بدون پرده‌پوشی بگویم این که زنان خواهان همه‌ی مزایای برابری باشند، بدون این که سختی‌های آن را بپذیرند، ادامه‌ی کار را برای زنانی که در جبهه‌ی رهایی اقتصادی می‌جنگند بسیار سخت و ناگوار می‌کند.»

### کشیش زن؛ آرزویی دیرسال

بخش‌های زیادی از حوزه‌ی فعالیت انجمن در این روزگار در راستای فعالیت‌های پیشین انجمن بود و تضادی با آن نداشت. می‌توان گفت بیشتر موضوعات همان خواسته‌هایی بود که زنان نسل پیش هم بدان پرداخته بودند. از جمله‌ی این موضوعات تقاضای سن بازنشستگی یکسان با مردان، حضور دست‌کم یک زن در کارگروه‌ها و شوراهای انتخابی که برای زنان اهمیت داشت، و فعالیت‌های مربوط به انتخابات بود. یکی از موضوعات ویژه و مهم، پیکار زنان برای حق اشتغال در موقعیت‌های شغلی فرادست در دولت و کلیسا بود. زنان از یک قرن پیش به این موضوع پرداخته بودند و کار تقریباً تمام شده بود. اما برابری کامل در اینجا با یک مانع بزرگ مواجه شد: مقاومت مردم مسیحی در مقابل کشیش زن.

قانونی که در سال ۱۹۱۲ تصویب شده بود و به زنان حق اشتغال در موقعیت‌های شغلی فرادست در دولت و کلیسا می‌داد، یک استثنا داشت. زنان نمی‌توانستند

1. Sigrid Aaberg

کشیش یا وزیر بشوند و یا مقام نظامی و دیپلماتیک داشته باشند. در سال ۱۹۲۲ قانون اساسی تغییر کرد و زنان حق وزارت را به دست آوردند. قانون سال ۱۹۱۲ در تضاد با قانون اساسی جدید بود. با این حال، این قانون با وجود تقاضای همیشگی جنبش زنان و با وجود این که بحث تغییرات قانون بارها مطرح شده بود، بدون تغییر باقی ماند. دلیل اصلی این بود که تغییر قانون ۱۹۱۲ موجب به رسمیت شناختن حق کشیشی زنان می شد که به شدت محل اعتراض بود. در سال ۱۹۳۴، سیگنه سونسون در مناظره‌ای در مجلس خواستار لغو قانون ۱۹۱۲ و برابری کامل در این زمینه شد.

دو سال بعد دولت نیگوردسولدا<sup>۱</sup> (نخست‌وزیر وقت) پیشنهاد لغو قانون ۱۹۱۲ را مطرح کرد. انجمن‌های زنان، اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژ و دبیرخانه‌ی زنان حزب کارگر همگی پشتیبانی همه‌جانبه‌ی خود را از این پیشنهاد اعلام کردند. در ژوئن ۱۹۳۸ سرانجام مجلس پیشنهاد مووینکل<sup>۲</sup> از حزب چپ را پذیرفت و تغییر قانون با یک استثنا تصویب شد: «با توجه به حساسیت مقامات کلیسا، زنان نباید در جایی که کلیسا بنا به دلایل اصولی مخالف است به عنوان کشیش استخدام شوند.» این در عمل به معنی آن بود که زنان حق مدیریت کلیساها و کشیشی را به دست نیاورند.

خیلی‌ها از حاصل کار سرخورده شدند و اقدام مووینکل را یک خیانت تعبیر کردند. برای انجمن زنان این موضوع حتا پیش از جنگ جهانی اول نیز مهم بود. از جمله افراد کلیدی این طرح دوروتتا شولداگر بود که از سال ۱۹۱۱ در این زمینه تلاش می‌کرد. او در ۱۹۳۸ در سن ۸۳ سالگی در آخرین مقاله‌ی خود در نشریه‌ی زنان نروژ از آرزوی قلبی خود برای کشیشی زنان نوشت. او از خود انجیل در مورد زنان شاهد آورد: «انسان نمی‌تواند این روایت‌های صریح و اصیل انجیل را نادیده بگیرد. انجیل، کتاب کتاب‌ها، به زبان خود با همه‌ی مردم سخن می‌گوید.» انجمن زنان یک تصمیم اصولی در موافقت با پیشنهاد حزب کارگر اتخاذ کرد. در این پیشنهاد به صورت کلی گفته شده بود که زنان باید حق ورود به تمام مقامات را مانند مردان داشته باشند. ولی انجمن، بر خلاف اکثر فعالیت‌های دیگر جنبش

1. Nygaardsvold

2. Mowinckel

زنان، توان خود را چندان در موضوع حق کثیش شدن زنان صرف نکرد. احتمالاً دلیل این موضوع ترجیح‌های شخصی بوده است. مدیر وقت انجمن، خدانا باور بود و به کلیسا علاقه‌ای نداشت و انجمن جدید هم چندان به کلیسا علاقه نشان نمی‌داد. داک‌ی شیئر بعدها گفت: «کلیسا چندان برای ما مطرح نبود.» مارگارت‌ه بون‌نویه گفت که شاید پیشنهاد موونیکل درباره‌ی مستثنا شدن مقام کثیشی برای به تصویب رساندن قانون جدید (لغو قانون ۱۹۱۲) ضروری باشد. او در واقع از هم‌حزبی خود موونیکل دفاع کرد. او همچنین به جای تمرکز بر این که زنان با این پیشنهاد حق کثیش شدن را به دست نمی‌آوردند، بیشتر بر جنبه‌ی مثبت پیشنهاد ارائه شده تاکید می‌کرد.

### همراه با مردان، در مقابله با مردستیزی

به عقیده‌ی مارگارت‌ه بون‌نویه بدیهی بود که مردان نیز همراه و یاور پیکار در جبهه‌ی برابری جنسیتی باشند. او با کمال میل با مردان گفت‌وگو می‌کرد و گاهی به نظر خیلی سخت‌گیر می‌رسید. ولی هم‌زمان او تردیدی نداشت که مردان به زودی متوجه می‌شوند که آزادی زنان به سود آن‌ها هم خواهد بود، به ویژه امید بیشتری به گفت‌وگو با مردان جوان بود. در گفت‌وگویی منتشر شده در نشریه‌ی دانشجویی اوندردوسکن<sup>۱</sup> او مهندسان را به عنوان نمایندگان مردان امروزی فرض می‌کند: «من از روی تجربه می‌گویم که کم‌تر گروهی به اندازه‌ی مهندس‌ها نگاه ارتجاعی به زنان دارند، و این شاید کمی عجیب باشد. چون کسانی که مسائل پیچیده‌ی فنی را تحلیل می‌کنند، باید بتوانند درک کنند که یک تغییر اساسی در وضعیت زنان برای رفاه و رضایت کل جامعه ضرورتی حیاتی است.»

مردان همیشه می‌توانستند عضو انجمن شوند. به علاوه در آن زمان همه قبول داشتند که جنبش زنان نباید به پیکاری علیه مردان تبدیل شود. بسیاری معتقد بودند که فمینیست‌های «قدیم» موضعی مردستیز داشتند. سیگنه سونسون در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۳۰ در این مورد چنین گفت: «وقتی من خود را فمینیست معرفی می‌کنم، منظورم آن موضع قدیمی مردستیزانه نیست. نه! ما پیکار خودمان

۱. Under Dusken: نشریه‌ی دانشجویی که از سال ۱۹۱۴ در تروندهایم با تیراژ ۱۰ هزار نسخه منتشر می‌شود و قدیمی‌ترین نشریه‌ی دانشجویی اسکاندیناوی است.

را داریم.» سیری لوندن<sup>۱</sup>، دختر می می سوردروپ لوندن، که دانش آموز دبیرستانی بود مطلب مشابهی در مورد رابطه‌ی دختران جوان با فمینیسم نوشت: «بیشتر آن‌ها می‌گویند که نمی‌توانند با فمینیستی که به جنگ مردان می‌رود موافق باشند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که همراه مردان مبارزه کنند. این چیزی است که جنبش زنان امروز می‌خواهد... آن چیزی که عامه می‌شناسند، رویکرد قدیمی فمینیست‌هاست که می‌خواستند زنان مثل مردان باشند و هم‌زمان بدون منطبق با آن‌ها می‌جنگیدند و ایرادهای آن‌ها را به رخ‌شان می‌کشیدند.»

اما آیا فمینیست‌های نسل قبل از مردان بیزار بودند؟ انجمن زنان نروژی را یک مرد بنیاد گذاشت و همیشه مردان عضو آن بودند. در سال‌های اول در هیات مدیره هم مردان حضور داشتند. از سال ۱۸۹۷ دیگر مردی در هیات مدیره نبود، ولی همیشه یادی از آنان در گزارش سالانه‌ی انجمن می‌شد، به جشن‌ها دعوت می‌شدند، بعضی از آن‌ها در نی‌لانده می‌نوشتند، و از برخی در روز تولد یا مراسم خاک‌سپاری‌شان یاد می‌شد. در زمان جنبش حق رای، گاهی زنان در مقابل مردانی که در جایگاه قدرت بودند شکیبایی خود را از دست می‌دادند، با این حال انجمن همیشه با مردانی که در حوزه‌ی سیاست یا فرهنگ دستی بر آتش داشتند، ارتباط و همکاری نزدیکی داشت.

در دهه‌ی ۱۹۲۰ زنان می‌خواستند برای جامعه عضوی مفید و موثر باشند و وقتی حرف جایگاه شخصی خودشان به میان می‌آمد فروتن بودند. آن‌ها به جای موضع گرفتن در مقابل «سیاست مردان» ترجیح می‌دادند که بر ارزش‌های زنانه تمرکز و برای ارتقای آن تلاش کنند. این رویه سبب شد که آن‌ها در سازمان‌های خود روی مسائل زنان کار کنند و به این ترتیب بیش از دوره‌ی مبارزه برای حق رای از مردان فاصله بگیرند. ولی این به معنی آن نبود که با مردان سر جنگ داشته باشند. در واقع این که فمینیست‌های این دوره «قدیمی‌ها» را مردستیز می‌دانستند، بیشتر یک افسانه بود تا واقعیت. این «قدیمی‌ها» می‌توانستند زنان دهه‌ی ۱۸۸۰ باشند، یا آن‌هایی که در ابتدای قرن بیستم جوان بودند و جنبش زنان را در دهه‌ی ۱۹۲۰ هدایت می‌کردند. البته خیلی عجیب نیست که چنین افسانه‌هایی سربرمی‌آورد. فمینیست‌ها ناگزیر از انتقاد به بخش‌هایی از جامعه‌ی مردانه بودند.

1. Siri Lunden

با این که این انتقادات اغلب با ملاحظه و احتیاط همراه بود، جسورانه و محرک تعبیر می شد. به همین دلیل بود که نوک پیکان حمله رو به آن‌ها بود، اغلب در دیده‌ی قضاوت‌کنندگان محکوم می شدند، یا دیگران با ترس از آن‌ها فاصله می گرفتند. کسانی که در دهه‌ی ۱۹۳۰ جنبش زنان را به دست گرفتند، در عمل و در مقایسه با نسل پیش صراحت بیشتری در مواجهه با مردان داشتند. انجمن زنان اعضای مرد داشت، مردان در جلسات انجمن سخنرانی و مناظره می کردند و در گروه‌های مطالعاتی و زندگی اجتماعی انجمن شرکت داشتند. در مهمانی‌های انجمن رقص هم بود!

### جوانی و رابطه‌ی جنسی

بعد از تغییر نسل، انجمن از دید عموم شاداب، نیرومند و جسور شده بود. در این زمان برخی از زنان جوان هم، انجمن را جای جالبی برای فعالیت می دیدند. هیات مدیره‌ی جدید فرصت را غنیمت شمرد و فعالیت خود را در بین جوانان توسعه داد. در نوامبر ۱۹۳۶ نشست‌هایی که برای اعضای جوان انجمن ترتیب داده شده بود، بسیار موفقیت‌آمیز برگزار شد. به گزارش انجمن و نیز رسانه‌ها، سالن لبریز از شرکت‌کنندگان مشتاق مناظره بود. سخنرانان به موضوعات مهم روز و نیز برخی موضوعات که در سال‌های ۱۹۲۰ به شدت تابو بود پرداختند. سخنران اول، پرس، حقوق دان، «بدون معطلی به ریشه‌ی شر اشاره کرد: نبود آزادی در حوزه‌های مختلف و به ویژه مسائل جنسی.» او همچنین به قدرت و اختیارات والدین حمله کرد و گفت کل جامعه باید در دیگ ذوب ریخته شود: «مراقبت از پاک‌دامنی زنانه به آن مفهومی که عرف جامعه معتقد است دیگر جایگاهی ندارد.» سخنران بعدی یوردیس توترس، دانشجوی دوره‌ی کارشناسی ارشد، در مورد شایستگی‌های زنان صحبت کرد که به عقیده‌ی او تردیدی در آن نبود و تاکید کرد که یک شرط اساسی برای رسیدن به مقصد این بود که همه‌ی زنان بتوانند از توانایی‌های خود استفاده کنند و به آزادی اقتصادی دست بیابند.

به نوشته‌ی نشانه‌های آینده هیچ یک از «پیش‌روان جنبش زنان» صدای خود را در اعتراض به «این همه آزادی بیان جنسی» بلند نکرد. آزادی بیانی که



شخص روزنامه‌نگار را دچار تشویش کرده بود. در حقیقت یک ناظر اظهار کرد در حالی که مردان جوان خواهان آزادی جنسی بودند، خود زنان آزادی اقتصادی را ترجیح می‌دادند. همچنین نمی‌توان یقین داشت که «پیش‌روان جنبش زنان» طرف حقوق‌دان‌وس را گرفته باشند، ولی همین که موضوعات جنسی در مناظره مطرح شد و نیز فضای آزاد و پرشوری بر مناظره حاکم بود در مقایسه با جنبش در «روزگار گذشته» تازه می‌نمود.

ولی بحث در مورد ازدواج و جنسیت ادامه پیدا نکرد. آن‌چه به زندگی درون خانواده مربوط می‌شد به ندرت موضوع بحث قرار می‌گرفت و موضوع جنسیت هم از این دست بود. داکای شیئر این موضوع را چنین توضیح داد: «در زمان ما صحبت در مورد زندگی جنسی، مگر به صورت خصوصی، رایج نبود. ما در مورد آن حرف نمی‌زدیم. ما به مشکلات زنان می‌پرداختیم.» عفاف در تعلیم و تربیت زنان فمینیست درونی شده بود. از آن گذشته، اگر هم کسی جرات می‌کرد موضوعات جنسی را به صورت آزاد مطرح کند، واکنش و قضاوت دیگران را برمی‌انگیخت. داکای شیئر خودش این برخورد را تجربه کرده بود. در سال ۱۹۳۴ او رئیس دوره‌های آموزش اجتماعی شورای ملی زنان نروژی بود و قصد داشت که به موضوعات جنسیت، پیش‌گیری از بارداری و سقط جنین بپردازد. او در این شورا با هلگه اوانگ، تووه مهر و اینگیالد نیسن همکاری می‌کرد. این اقدام به پیکاری علیه او به رهبری پروفیسور علوم دینی، کارل وولد، منجر شد و در نتیجه در پایان دوره‌ی فعالیت او در دوره‌های آموزش اجتماعی قراردادش تمدید نشد. در حقیقت کسی که به این موضوعات می‌پرداخت همیشه در معرض این خطر بود که به او تهمت بزنند و به این ترتیب شانس خود را برای اثرگذاری در موضوعاتی با اولویت بالاتر از دست بدهد. شاید به همین دلیل «نشست جوانان» با شوری انقلابی اندکی پس از «سازمان‌دهی جدید» برگزار شد، و بعد از آن هم به احتیاط بیشتری گرایید.

## ارتباط با حزب کارگر

در دوره‌ی جدید فعالیت انجمن زنان می‌توان خوش‌بینی و امید به آینده‌ای را

دید که در ارتباط آن‌ها با جامعه، خود را نشان می‌داد. در سال ۱۹۳۶ اوضاع اقتصادی بهبود چشم‌گیری پیدا کرد نرخ بالای بیکاری رو به کاهش گذاشته بود. انتظارات از حزب کارگر که در ۱۹۳۵ همراه با حزب دهقانان و از ۱۹۳۶ به تنهایی دولت را تشکیل داده بود و سیاست اجتماعی جدید و فعالی را در پیش گرفته بود، بالا بود.

برگه فوره<sup>۱</sup> اشاره کرده‌است که بنیان سیاست رفاهی‌ای را که حزب کارگر آغاز کرده بود، باید در اندیشه‌های یوهان کاستبرگ و هم‌نسلان او جست. جنبش زنان پس از بیداری از خواب زمستانی، خود را به جناح رادیکال حزب چپ که کاستبرگ و کتی آنکر مولر در آن فعال بودند، نزدیک کرد. بنابراین عجیب نیست که بیشتر اصلاحاتی که انجمن به آن‌ها پرداخت، با برنامه‌ی رفاهی حزب کارگر هم‌سو بود. انجمن زنان و حزب کارگر با هم اشتراک‌های زیادی داشتند، هرچند در عمل هیچ کاری با هم نداشتند.

در بین امضاها پای «فراخوان» نام اعضای حزب کارگر و سوسیالیست‌های دیگر دیده می‌شد. البته بدیهی نبود که آنان چنان با انجمن زنان هم‌دل باشند که انجمن را به صورت علنی پشتیبانی کنند. حزب کارگر در کنفرانس‌های زنان در سال‌های ۱۹۳۰، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶ وابستگی اعضای حزب را چه به صورت گروهی و چه به صورت فردی به سازمان‌های مدنی زنان ممنوع کرده بود. منظور از «سازمان‌های مدنی زنان» در عمل همه‌ی سازمان‌های زنانی بودند که حزب کارگر آن‌ها را رهبری نمی‌کرد، به استثنای سازمان‌های بهداشت، انجمن سل و انجمن پرستاران، سازمان‌های دیگر نظیر گروه زنان خانه‌دار، شورای زنان، انجمن‌های زنان، باشگاه‌های زنان شاغل و سازمان بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی از جمله انجمن‌های ممنوع بودند.

اعتقاد قاطع مارگارت بون‌نویه این بود که انجمن زنان بایست سوسیالیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها را نیز دربرگیرد. به نظر او محرومیت زنان حزب کارگر از عضویت در «انجمن‌های مدنی» برای جنبش زنان در نروژ بسیار مضر بود. این موضوع به ویژه با در نظر داشتن وضعیت در دیگر کشورهای اسکاندیناوی غریب می‌نمود. در دانمارک سوسیال‌دموکرات‌ها و فمینیست‌ها همکاری می‌کردند و یک

1. Berge Furre

سوسیال‌دموکرات جوان به نام ادل ساوتته در آن زمان مدیر انجمن زنان دانمارکی بود. در سوئد هم زنان سوسیال‌دموکرات با سازمان‌های دیگر همکاری فعالانه داشتند که می‌توان به عنوان نمونه به فعالیت در زمینه‌ی تبلیغات ضد فاشیسمی اشاره کرد.

آلوا میردال سوسیال‌دموکرات، مدیر باشگاه زنان شاغل سوئد بود. در کنفرانس همکاری انجمن‌های زنان کشورهای اسکاندیناوی در سال ۱۹۳۷، او یکی از افراد اصلی بود و از او به عنوان یکی از مستعدترین فعالان جنبش زنان تقدیر شد. چنین چیزی در نروژ شذنی نبود.

با این حال بون‌نویه با وجود میل درونی‌اش به مشارکت سوسیالیست‌ها، ارتباط چندان مناسبی با حزب کارگر نداشت. آگاهی سیاسی و فمینیستی او در تقابل با «سیاست محدودیت» شکل گرفته بود، و او در این زمینه به شدت به حزب کارگر می‌تاخت. او به اصلاحات بنیادی در سیاست زنان معتقد بود. به عقیده‌ی او «[انجمن زنان] باید به پیش برود و راه را هموار کند. انجمن در زمان ما باید همان قدر رادیکال باشد که ۵۰ سال پیش به نسبت زمان خود بود.» حزب متبوع او، حزب چپ بود که سیاست‌های تغییر بنیادی مورد نظر او را داشت، نه حزب کارگر.

در مقاله‌ی «نازیسم در حزب کارگر» در ژوئن ۱۹۳۶ او به مخالفان اشتغال زنان متاهل چنان تاخت که اعضای حزب را برانگیخت: «حزب کارگر در تمام دوره‌ی جنگ این اصل را در پیش گرفته بود که پاداش زنان، زنانی که ازدواج می‌کردند و نسل تازه‌ای را به جامعه را ارزانی می‌داشتند، از دست دادن درآمدشان بود. این قاعده، آدم را یاد جمله‌ی معروف نازی‌ها می‌اندازد: «مهم‌ترین سرمایه‌ی زن در بدن اوست و باید باشد!»

در گردهم‌آیی بزرگ جوانان در پاییز ۱۹۳۶، «مارکسیست‌ها» تمام‌قد حضور داشتند (... و البته که مدعی شدند آزادی زنان بدون یک جامعه‌ی سوسیالیستی محال است.» مارگارت بون‌نویه به شدت به این دیدگاه انتقاد کرد: سوسیالیست‌ها همواره زنان را سرکوب کرده بودند. او آنان را به اتخاذ تصمیم‌هایی متهم می‌کرد که موجب حذف زنان متاهل از بازار کار می‌شد. حملات او «اعتراضی چنان آتشین بود که فریادهای آفرین و احسنت از سالن برخاست.» اینجا هم البته در نهایت

«برادری یا خواهری» ای اتفاق نیفتاد.

همکاری بین انجمن زنان و حزب کارگر هیچ وقت عملی نشد. در واقع با تصمیم دبیرخانه‌ی زنان حزب، همکاری شدنی نبود. البته در موارد بسیار خاص اقدامات مشترکی رخ داد. یکی از این موارد جشن بزرگ ۷۰ سالگی برای کتی آنکر مولر در مارس ۱۹۳۹ بود که در آن انجمن زنان نروژی ابتکار عمل را به دست گرفت و دبیرخانه‌ی زنان حزب کارگر یکی از چندین برگزارکننده بود. ولی حتا چنین همکاری‌های گذرایی معمول نبود. در کنفرانس زنان وطن حزب کارگر در ۱۹۳۹، گیتا یونسن دلیلی برای دفاع از حضور حزب کارگر در برنامه پیدا کرد: «آیا ما باید به خاطر تقدیر از کتی آنکر مولر مورد غضب قرار بگیریم؟ به نظر من قردردانی از انسانی که چنین در کار خود پیشگام بوده، کار درستی است، حتا اگر او عضو حزب کارگر نباشد.»

حزب کارگر در هر چهار کنفرانس زنان وطن که در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ برگزار شد، مجبور شد قوانین سخت‌گیرانه‌تری علیه عضویت در انجمن‌های مدنی تصویب کند و این نشان می‌دهد که دبیرخانه‌ی زنان نتوانسته بود اعضای خود را از همکاری با زنان در سازمان‌های خارج از حزب منصرف کند.

اما با وجود چالش‌های همیشگی، کسانی از حزب کارگر همراه انجمن بودند. یکی از آن‌ها آسه گرودا اسکارد<sup>۱</sup> جوان بود که در انجمن زنان، اتحادیه‌ی کشوری دانشگاهیان زن نروژی<sup>۲</sup>، و باشگاه زنان شاغل عضو بود و هم‌زمان عضو فعال حزب کارگر نیز بود. از طرف دیگر بیرگیت نیسن (عضو حزب کارگر) بلافاصله بعد از این که نام خود را در فراخوان سال ۱۹۳۶ دید، از عضویت انجمن کناره گرفت. چرا که این به منزله‌ی همکاری با سازمان‌های مدنی تلقی می‌شد و کنفرانس زنان وطن در آن زمان با شدت تصریح کرده بود که چنین فعالیتی ممنوع است.

با این حال بعد از سال ۱۹۳۶ تماس‌هایی وجود داشت، به‌ویژه وقتی دیدگاه‌های فمینیستی‌تری در مورد اشتغال زنان متاهل در حزب مطرح شد. از سال ۱۹۳۳ زنان حزب کارگر به دو گروه موافقان و مخالفان «سیاست محدودسازی فعالیت در سازمان‌های زنان» تقسیم شدند.

1. Åse Gruda Skard

2. Norske kvinnelige akademikeres Landsforbund

به دلیل همین دسته‌بندی، در کنفرانس زنان وطن در ۱۹۳۶، دبیرخانه دو پیشنهاد متناقض ارائه کرد. جناحی که مخالف «سیاست محدودیت» بود، اکثریت آرا را در کنفرانس به دست آورد و از آن پس رفته‌رفته پایگاه قوی‌تری به دست آورد. در سال ۱۹۳۶ یکی از موثرترین افراد در پیکار برای حقوق زنان متاهل، یوهانه رتوتز، اقتصاددان، در انتخابات دبیرخانه‌ی زنان برگزیده شد. سه سال بعد او به مقام ریاست رسید. هم‌زمان او و دوست نزدیکش نیمی لاگستروم، به نمایندگی در اتحادیه‌ی کارگری انتخاب شدند. در سال ۱۹۴۰ یوهانه رتوتز به ریاست کمیته زنان، که اتحادیه‌ی کارگری به تازگی آن را ایجاد کرده بود، رسید. نیمی لاگستروم در اینجا هم با او همراه بود. هر دو آن‌ها گرایش‌های فمینیستی آشکار داشتند. انجمن زنان نروژی از آن‌ها به عنوان سخن‌ران در جلسات دعوت می‌کرد و زنان نروژ هم مقالاتی از یوهانه رتوتز و نیز درباره‌ی او منتشر می‌کرد. اما پس از جنگ، یوهانه رتوتز از شغل خود در اتحادیه‌ی کارگری و حزب کارگر به اتهام تمایلات ضد ملی برکنار شد. با این که اتهام علیه او پس گرفته شد، او نتوانست سمت‌های قبلی خود را پس بگیرد. در عوض آسه لیونس، جای او را گرفت. لیونس، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، نگرشی بسیار منفی به همکاری با فعالان حقوق زنان داشت.

### مشکلات بر سر راه ایجاد یک انجمن ملی

در سال ۱۹۳۶، چهار انجمن زنان وجود داشت که از یکدیگر مستقل بودند: انجمن زنان نروژی (در اسلو)، و انجمن‌های زنان در فلکه‌فیورد، درامن و تروندهایم. در سال‌های بین «انقلاب درون‌سازمانی» و جنگ، یک کوشش داخلی برای ایجاد انجمنی ملی از ترکیب این انجمن‌ها در جریان بود. مشکلات بسیاری روند تشکیل انجمن ملی را کند کرده بود؛ نبود انگیزه‌ی کافی، کمبود نیرو در انجمن‌ها، تضادها بین اعضای مرکزی و دیگران و اختلاف‌نظرها درباره‌ی ساختار سازمانی. از آن گذشته، این بار شورای ملی زنان نروژی نه تنها به رقابت، بلکه به مخالفت فعال با این اقدام پرداخت. با این حال مارگارته بون‌نویه و داکسی شیئر، که حالا جانشین مدیر انجمن بود، کوتاه نیامدند. آن‌ها انگیزه‌ای قوی داشتند: مارگارته بون‌نویه

معتقد بود دلیل اصلی ضعف جنبش زنان در نروژ نداشتن یک انجمن سراسری ملی است. او انجمن زنان نروژی را با انجمن زنان دانمارکی و انجمن زنان سوئدی مقایسه می‌کرد که هر دو انجمن‌هایی سراسری و ملی بودند و ارتباطات قوی‌تری داشتند. بنابراین ضروری بود که سازمان مشابهی در نروژ تشکیل شود.

مارگارت بون‌نویه تردیدی نداشت که انجمن زنان نروژی اسلو مرکز این انجمن ملی خواهد بود. انجمن اسلو قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین انجمن بود و نیز اعضای از شهرها و مناطق دیگر داشت. از آن گذشته، انجمن زنان اسلو در ارتباط با شورای ملی زنان و جنبش بین‌المللی زنان از حقوقی برخوردار بود. به عنوان مثال، انجمن اعضای خود را به کنفرانس‌های شورای ملی زنان، ائتلاف بین‌المللی حق رای و هماهنگی انجمن‌های زنان کشورهای اسکاندیناوی می‌فرستاد. بون‌نویه نمی‌خواست در حالی که اعضای انجمن هنوز عضو یک انجمن محلی (اسلو) بودند، با انتقال حقوق انجمن به یک انجمن ملی، شاخ و بال آن را بزند. از طرفی او هنوز برای تشکیل سازمانی برآمده از انجمن‌های هم‌ارز که هماهنگی بین آن‌ها از طریق یک نمایندگی مشترک یا رییس هیات مدیره صورت گیرد، آمادگی نداشت. تجربه‌ی این روش در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۲۷ نتایج نامطلوبی داشت. بنابراین در ساختار سازمانی که او پیشنهاد داد، بنا بود انجمن زنان اسلو مانند قبل به کار خود ادامه دهد و انجمن‌های دیگر به عنوان «شاخه‌ی فرعی» به آن بپیوندند. در نامه‌ای به سه انجمن دیگر او ادعا کرد که آن‌ها حالا می‌خواستند «ایده‌ای را که از زمان تاسیس انجمن زنان اسلو در ذهن‌ها بود عملی کنند: اتصال «شعبه‌ها» به «انجمن مرکزی»، انجمن زنان نروژی.»

این سازوکار به مذاق انجمن‌های درامن، تروندهایم و فلکه‌فیورد خوش نیامد و ارجاع به سال ۱۸۸۵ و «شعبه‌های» قدیم وضع را بهتر نمی‌کرد. توردیس اوین تیلسبو، مدیر انجمن زنان تروندهایم، دست به کار شد و جوابی به این نامه نوشت: «تصور «شاخه»ی یک انجمن محلی نروژی شدن چنان غیرجذاب است که بعید است هیچ انجمنی که برای خود احترام قائل باشد چنین پیشنهادی را جدی بگیرد. ... ما پیشرفت‌های فراوان داشته‌ایم و مسائل بسیاری را به نتیجه رسانده‌ایم و از آن گذشته تعداد زیادی از زنان بنام، عضو انجمن ما بوده و هنوز

با ما در ارتباط هستند و در حقیقت نمی‌توانیم بپذیریم کسی به ما بگوید که باید توسط انجمن آن عالی‌جنابان بلعیده شویم و نیم یا یک‌سوم حق عضویت خود را برای این موضوع به آن‌ها بپردازیم...»

این بحث ادامه پیدا کرد. در نشست‌های غیررسمی در اسلو، سیگنه سونسون به نمایندگی از انجمن زنان تروندهایم مذاکره می‌کرد، بدون این که نتیجه‌ای به دست آید.

در حالی که کوشش‌ها برای اتحاد ادامه داشت، انجمن زنان اسلو نامه‌ای به ۴۳ زن از سراسر کشور فرستاد و از آن‌ها خواست انجمن‌های جدیدی تأسیس کنند که بتوانند به انجمن ملی‌ای که به زودی ایجاد می‌شد بپیوندند. اما پاسخ‌ها ضعیف بود. در گزارش سال ۱۹۳۹ آمده است که «وقت و نیروی همه به آماده‌سازی در برابر جنگی صرف می‌شد که تهدیدش جدی شده بود»، به طوری که زمان مناسبی برای این کار نبود. مردم به گروه‌ها و انجمن‌های دیگر مانند صلیب سرخ، انجمن بهداشت، انجمن‌های مباحثه، باشگاه زنان شاغل، تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی توجه می‌کردند. در نامه‌ای از شهر شی‌ین<sup>۱</sup> نوشته شده بود: «... ما اینجا به این نوع انجمن‌ها نیازی نداریم. ما همگی معتقدیم که شورای زنان باید مسوولیت مسائلی را که انجمن‌هایی از این دست به آن‌ها علاقه دارند به عهده داشته باشد.» ولی هیات مدیره در پی‌گیری خواسته‌ی خود سرسخت بود. آن‌ها از این پاسخ نومیدکننده نتیجه نگرفتند که نیازی به این کار نیست، بلکه معتقد بودند این موضوع اهمیت دارد: «هیات مدیره امیدوار است که وقتی شرایط روشن‌تر شود، بتوان کوشش در این زمینه را ادامه داد.»

یک مانع جدی در تشکیل انجمن ملی، سیگرید استرای، وکیل مدافع و رئیس شورای ملی زنان نروژی بود. او با برنامه‌های انجمن زنان مخالف بود. از دید او نیازی به ایجاد انجمن ملی زنان نبود زیرا شورای ملی فعالیت‌های ضروری جنبش زنان را به پیش می‌برد. در مجموعه‌ی مقالاتی در زنان نروژ در زمستان ۴۰-۱۹۳۹ استرای و بون‌نویه استدلال‌های خود را در تقابل با یکدیگر طرح می‌کردند. هر کدام هم طرف‌داران خود را داشت. این بحث تنها به رقابت برای جذب اعضا و منابع مربوط نمی‌شد، بلکه تفاوت بنیان‌های ایدئولوژیکی در نگاه آن‌ها به جنبش

1. Skien

زنان نیز تنور این بحث را گرم می‌کرد.

سیگرید استرای معتقد بود که هدف جنبش زنان بهبود کلی جایگاه زنان در جامعه است و حول این هدف بیشتر زنان می‌توانند جمع شوند. شورای ملی زنان به خوبی از پس این کار برمی‌آید و قدرت و صلابت لازم را دارد. در مقابل مارگارت هونویه که مدافع برابری کامل بود، بیشتر موضع مخالفت و مقابله می‌گرفت. او عقیده داشت که سازمان جنبش زنان باید متشکل از کسانی باشد که مشتاق باشند «خود را به آب و آتش بزنند.» او در نشریه‌ی زنان نروژ نوشت: «گروه‌های مستقر در جاهای مختلف - اگر کار خود را به طور موثر انجام دهند - می‌توانند نقش نیروهای ویژه را داشته باشند.» جنبش زنان کارزاری بود رو به جلو که نیازمند زنان و البته مردان پیشگام بود، به‌ویژه در ابتدا که مخالفت شدید بسیاری از زنان انتظار می‌رفت. شورای ملی زنان که بنا بود بیشترین تعداد ممکن زنان را در بر بگیرد، محال بود بتواند یک «سازمان پیشگام» باشد و به این دلیل نمی‌توانست برای هدایت جنبش زنان گزینه‌ی مناسبی باشد.

این بحث در زمستان و بهار ۴۰-۱۹۳۹ ادامه پیدا کرد، بدون این که مواضع دو طرف ذره‌ای به هم نزدیک شود. پس از آن، بحث بدون نتیجه‌ای فراموش شد. ارتباط بین زنان سراسر کشور در پی رویدادهای ۹ آوریل [اشغال نروژ توسط آلمان] دچار وقفه شد.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

فصل دهم

جنگ و روزگار رهایی

www.mehripublication.com

## توقیف در آگوست ۱۹۴۰

ساعت ۵ صبح شانزدهم آگوست، پلیس امنیت آلمان عملیاتی را علیه حزب کمونیست نروژ آغاز کرد. حمله را ستاد فرمان‌دهی پلیس امنیت رهبری می‌کرد. این عملیات در پی دستور کمیسر ملی، ترِبون<sup>۱</sup> درباره‌ی ممنوعیت «هر گونه فعالیت برنامه‌ریزی شده» اجرا می‌شد و در آن علاوه بر حزب کمونیست، سه سازمان غیرکمونیستی دیگر نیز اشغال شد و انجمن زنان نروژی یکی از آنها بود.

آلمانی‌ها مدت‌ها پیش از حمله، تمام مواد اطلاعاتی را جمع‌آوری کرده بودند. این اطلاعات زیر عنوان فوق سری خلاصه و با پیک‌های ویژه‌ای به تمام شعبات و واحدهای عملیاتی ارسال شده بود. عملیات گسترده‌ای سازمان‌دهی شد و کمونیست‌ها به طور هم‌زمان و کاملاً غیرمنتظره با آن مواجه شدند. به استثنای اندکی، همه‌ی مقامات اصلی و همه‌ی کسانی که به نوعی با کمونیست‌ها ارتباط داشتند، بدون آمادگی قبلی در خانه‌های‌شان تفتیش شدند. دفتر مرکزی حزب در شماره ۲۴ خیابان مولر به همراه دفاتر دیگر حزب مثل دفتر انتشارات و دفتر سازمان کارگران محاصره و تفتیش شد. ساختمان کتاب و نشر روزنامه در شماره

---

۱. Josef Antonius Heinrich Terboven (۱۹۴۵-۱۸۹۸)؛ ترِبون، سیاستمدار آلمانی حزب نازی و از زمان اشغال نروژ در ۱۹۴۰، کمیسر ملی در منطقه اشغالی نروژ بود. مقام بالادست او شخص آدولف هیتلر بود. پس از شکست آلمان در جنگ، ترِبون در نروژ خودکشی کرد.

۳۲ خیابان کریستیان کروگ تعطیل و همه‌ی اتاق‌های آن مهر و موم شد. تعدادی از نیروهای پلیس مرکز جوانان حزب کمونیست را در ساختمان شماره‌ی ۷ خیابان هنریک ایبسن، نشریه‌ی دانشجویی کرینگ‌شو، روزنامه‌ی سرزمین نو<sup>۲</sup> و دفتر مسافرتی روسی را در شماره ۳۴ خیابان درونینگ اشغال کردند. مدت کوتاهی پس از آن دفتر مشترک انجمن زنان نروژی، باشگاه زنان کسب‌وکار و تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی تعطیل شد.

ساعت ۹ صبح تلفن مارگارته بون‌نویه به صدا درآمد. آن سوی خط پلیس امنیت آلمان بود. او به دفتر انجمن در ساختمان شماره ۳۰ خیابان مجلس فراخوانده شد، جایی که دو نیروی گشتاپو و یک سرباز در حال تفتیش همه چیز بودند. بعد از چندین ساعت معطلی به مارگارته بون‌نویه و ماریه لوئیس مَهر، مدیر تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی دستور داده شد تا گزارشی درباره اقدامات و اهداف انجمن‌های‌شان از بدو تاسیس تا آگوست ۱۹۴۰ بنویسند. آن‌ها دو ساعت برای نوشتن گزارش و تحویل آن فرصت داشتند. مارگارته بون‌نویه توضیح داد که بسیار خسته است و تا آن لحظه هنوز چیزی نخورده و گمان نمی‌کند که بتواند گزارش را به آلمانی بنویسد. سپس به او اجازه داده شد تا به خانه برود، گزارش را آنجا بنویسد و روز بعد آن را به دفتر پلیس امنیت تحویل دهد. وقتی روز بعد او با گزارش خود راهی دفتر پلیس امنیت بود، تمام وسایل باارزش دفتر انجمن را برده بودند و جز چند میز و صندلی، عکس‌ها و تعدادی کتاب چیزی باقی نمانده بود. در میان چیزهایی که برده بودند، یک چیز غیرقابل جای‌گزینی هم بود، تمام صورت‌جلسات هیات مدیره‌های انجمن از سال ۱۸۸۴ تا ۱۹۳۸.

برای آلمانی‌ها این یک عملیات موفق نه تنها در اسلو که در سراسر کشور بود. در گزارش نیروهای آلمانی آمده است که در یک همکاری بدون اصطکاک با پلیس نروژ که با علاقه در این موضوع ما را همراهی کرد، ما به بیشتر آن چیزی که می‌خواستیم دست یافتیم. مواد اطلاعاتی جمع‌آوری شده چندان زیاد بود که واحد عملیات اسلو اعلام کرد برای بررسی همه اطلاعات و دست‌یافته‌ها به ۱۰ تن نیروی کار اضافه احتیاج دارد. این مواد اطلاعاتی نه تنها بروشورها، اعلامیه‌ها،

---

1. Kringsjå  
2. Nytt Land

نشریات و روزنامه‌ها و کتاب‌ها بود، بلکه کارت‌های عضویت، فهرست مشترکان و مکاتبات را نیز شامل می‌شد. تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی تنها سازمانی بود که با هوشمندی آینده‌نگران‌های، پیش‌تر، فهرست اسامی اعضا و اسناد مهم دیگر را نابود کرده بود.

چرا در جریان حمله به کمونیست‌ها، به انجمن زنان نروژی نیز هجوم آوردند، آن هم پیش از دیگر انجمن‌های زنان؟ حتا پیش از حمله به انجمن «مارکسیستی» بهداشت مادران و دوره‌های آموزش اجتماعی «کمونیستی-مارکسیستی»؟ آیا آن طور که مارگارته بون‌نویه در نامه‌ای خطاب به شورای مدیریت [نیروهای اشغال‌گر] نوشت تمام ماجرا یک سوء تفاهم بود؟ احتمال آن خیلی کم است. آلمان‌ها آن طور که در گزارش‌های‌شان نوشته‌اند، پیشاپیش کار اطلاعاتی دقیقی انجام داده بودند. از طرفی مشکل می‌توان باور کرد که سازمان امنیت آلمان انجمن زنان نروژی را سازمانی کمونیستی می‌دانسته است. این توضیح قانع‌کننده‌تر است که مساله به رابطه‌ی نازیست‌ها و فمینیست‌ها، به ویژه فمینیسم رادیکال، برمی‌گردد که آن را تهدیدی علیه نظام خویش یافته بودند. از سوی دیگر دفتر مشترک انجمن زنان نروژی با تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی چون نشانه‌ای از اتحاد فمینیسم و صلح‌طلبی و جهان‌وطنی تاویل شد. اتحادی که مخالف سرسختی در برابر ایدئولوژی نازیست‌ها به حساب آمد. تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی بایست خطرناک‌ترین یا لاقبل نامطلوب‌ترین در میان این سه سازمان زنان به حساب آمده باشد. در حالی که انجمن زنان نروژی و باشگاه زنان کسب‌وکار اجازه یافتند تا فعالیت‌های مشخصی را ادامه دهند، تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی به دستور مقامات منحل شد.

در آلمان پیش از سال ۱۹۳۳ سازمانی برای بازنگری در مسائل جنسی بر پایه‌ی ایده‌های فمینیستی فعالیت می‌کرد. این سازمان «انجمن حمایت از مادران»<sup>۱</sup> نام داشت که هیلنه استوکر مدیر آن بود. این یکی از معدود انجمن‌های زنان بود که فعالانه با حزب نازی مبارزه می‌کرد. این انجمن در فوریه‌ی ۱۹۳۳ بر اساس «فرمان اضطراری برای حمایت از مردم و دولت» هیتلر منحل شد. این

1. Bund für mutterschutz

قوانین اضطراری یک روز پس از ماجرای آتش‌سوزی مجلس ملی آلمان<sup>۱</sup> در ۲۷ فوریه به مردم آلمان تحمیل شد و به حربه‌ای قانونی برای ممنوعیت فعالیت حزب کمونیست آلمان (DKP)، زندانی کردن، آزار دادن و اعدام اعضای آن تبدیل شد. در حالی که دیگر سازمان‌های آلمانی زنان باید انتخاب می‌کردند که یا خود را منحل کنند یا مدیریت یک نازیست را بپذیرند، فعالیت انجمن حمایت از مادران مانند حزب کمونیست آلمان ممنوع اعلام شد. همین اتفاق برای تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی در آلمان (IFFF) رخ داد. این تشکیلات مدت‌ها پیش از آن که هیتلر قدرت را در آلمان به دست گیرد، از سوی حزب نازی آزار دیده بود و فعالیت‌اش هم‌زمان با توقیف انجمن حمایت مادران ممنوع شد و رهبران‌ش تبعید شدند.

هیچ نشانه‌ای از کمک زنان نازیست نروژی در توقیف یا آزار انجمن زنان نروژی و دو سازمان دیگر دیده نشده است. اما اگر نیروهای اطلاعاتی آلمان از اعضای زن حزب اجتماع ملی<sup>۲</sup> مثلاً اویوور هانسن پرس‌وجو کرده باشند، آن‌ها بایست اشاره کرده باشند که انجمن زنان را فمینیست‌های رادیکالی اداره می‌کنند که به مخالفت سرسخت با نازیسم شهره‌اند. آن وقت گشتاپو نیز طبیعتاً دریافته است که مدیر و هیات‌مدیره‌ی انجمن پیش‌تر برای آموزش‌های جنسی، پیش‌گیری از بارداری و قانون سقط جنین آزاد فعالیت کرده‌اند و هم‌زمان، مدیر انجمن به طرزی آشکار با عقیم‌سازی اجباری یا تحت فشار مخالف بوده است. انجمن همچنین مدافع شیوه‌ی نو و غیرسنّتی در زندگی مشترک بود که بنیان آن بر برابری خواهی در روابط زن و مرد استوار بود. تمام این دیدگاه‌ها چیزهایی بودند که نازی‌ها، آن‌ها را به «یهودیت»، «بلشویسم» و «بی‌اخلاقی» مربوط می‌دانستند. بنابراین تمام تلاش خود را برای از ریشه برکندن آن به کار بستند. انجمن زنان نروژی به ویژه روابط خوبی با محیط‌های فمینیستی بین‌المللی داشت و از اعضای

۱. Riksdagsbrannen: آتش‌سوزی‌ای که در شب ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۳۳ نیمی از ساختمان مجلس ملی را در برلین ویران کرد. آتش‌سوزی، عمدی و کار مخالفان حزب نازی و به ویژه کمونیست‌ها دانسته شد و راه را برای سرکوب مخالفان نازیسم و برآمدن دیکتاتوری هیتلر هموار کرد.

۲. Nasjonal Samling (NS): حزب اجتماع ملی در ۱۹۳۳ از سوی ویدکون کیسلینگ با گرایش ضدسوسیالیستی و فاشیستی تأسیس شد، اما هرگز نتوانست کرسی‌ای در مجلس به دست آورد. دو سال بعد از آن‌که آلمان در جنگ دوم جهانی نروژ را اشغال کرد، حزب اجتماع ملی زیر نظر اشغال‌گران به قدرت رسید و کیسلینگ به نیابت از آلمان وزیر حاکم شد. این حزب با پایان جنگ منحل شد.

اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان (IAW) بود که از سال ۱۹۳۷ برای برقراری صلح از طریق انجمن‌های مردمی تلاش می‌کرد و آشکارا مخالف فاشیست‌ها بود. در حالی که تعدادی از نمایندگان منتخب کمونیست‌ها در اتحادیه‌ها و محیط‌های کاری دستگیر می‌شدند، رهبران سه سازمان زنان در بیم‌وترس رها شده بودند. این می‌تواند نشانه‌ای باشد که آلمانی‌ها در دفتر انجمن چیز قابل توجهی پیدا نکرده بودند. اما انجمن زنان نروژی با وجود تقاضاهایی که به شورای مدیریت و کمیساریای ملی ارائه کرد، هرگز نتوانست بایگانی خود را پس بگیرد. هیات مدیره بارها فرم‌ها و اظهارنامه‌هایی را درباره‌ی انجمن پر کرد، در اکتبر ۱۹۴۰ و ژوئن ۱۹۴۱ برای کمیساریای ملی، و در فوریه‌ی ۱۹۴۱ برای استاندار. اما بعد از آن آرامش پیشه کرد و کاری با مقامات نداشت.

### آن تنها دولت‌مرد نروژی

زنان نازیست نروژی معتقد بودند که تهاجم آلمانی‌ها و مدیریت ویدکون کیسلینگ<sup>۱</sup> بخت برجسته‌ای برای تامین نیازهای انباشته و دیرین زنان فراهم کرده است. اولگا بیونر<sup>۲</sup> که مدیر تشکل زنان دهقان نروژ بود و نفوذ بسیار زیادی در تشکل دهقانان نروژ داشت، در دسامبر ۱۹۴۰ به عضویت حزب اجتماع ملی درآمد و مدیر تبلیغات سازمان زنان حزب شد و از ۱۹۴۱ رهبری ملی سازمان زنان حزب را به عهده گرفت. به عنوان مدیر تبلیغات و رهبر ملی سازمان زنان حزب او بر بسیاری از دیدگاه‌هایی که در گذشته به عنوان رهبر زنان دهقان و مخالفان سقط جنین داشت، پای می‌فشرد. هم‌زمان او به تبلیغ برای آلمانی‌ها، کیسلینگ و ایده‌ی برتری نژادی می‌پرداخت.

اویوور هانسن، رهبر سازمان زنان در حزب اجتماع ملی پیش از اولگا بیونر (در سال ۱۹۴۱) نیز یک نمونه‌ی شاخص دیگر از رهبران زنان نازیست به شمار می‌رود. او از بدو تاسیس سازمان زنان حزب در سال ۱۹۳۳ عضو آن بود و در

۱. Vidkun Quisling (۱۸۸۷-۱۹۴۵)؛ ویدکون کیسلینگ، افسر سیاست‌مدار و مؤسس حزب اجتماع ملی، بین سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۳ وزیر دفاع نروژ بود. کیسلینگ در طول جنگ جهانی دوم کمک‌های زیادی به نازی‌ها کرد و به نیابت از آلمان‌ها از ۱۹۴۲ حکومت منطقه‌ی اشغالی نروژ را به عهده داشت. وی بعد از جنگ به جرم خیانت به کشور اعدام شد. نام‌خانوادگی وی در زبان‌های مختلف استعاره از خائن است.

2. Olga Bjoner

تمام این سال‌ها برای سازمان‌دهی سیاست زنان نازیست نروژی تلاش کرده بود. در روزنامه‌ی زنان نروژ او کسی بود که از «زن نوین» در آلمان ستایش می‌کرد. مقالات مشابهی نیز به قلم کلاره میوئن، ماریه ایرگنس<sup>۱</sup> و الیسه یوهانه شیلنگرین<sup>۲</sup> نوشته شد و در همین ارتباط درگیری‌های کلامی شدیدی با فعالان جنبش زنان مانند اینگبورگ بویه، مارگارته بون‌نویه و سیگنه سونسون پیش آمد. اما به هر حال از نهم آوریل ۱۹۴۰ قدرت در دست اوپور هانسُن بود. تا ماه می همان سال او هرچه داشت در قالب سیاست زنان در روزنامه‌ی مردم آزاد<sup>۳</sup>، رسانه‌ی حزب اجتماع ملی منتشر کرد. او به درستی به این نکته اشاره می‌کرد که زنان تا امروز تاثیر قابل توجهی بر سیاست در نروژ نداشته‌اند، زیرا فرصت همراهی به آن‌ها داده نشده است. هانسُن معتقد بود که امروز دیگر وضعیت متفاوت است: «امروز زن می‌تواند کشور و مردم را نجات دهد و در آینده جایگاهی بالادستی در هیات دولت داشته باشد، به واسطه‌ی حقی که توانایی‌های او در نقش مادری و خانه‌داری به او داده است.... ویدکون کیسلینگ، تنها دولت‌مرد نروژی‌ای است که خانه‌داری را همچون مهم‌ترین شغل در این کشور بر صدر می‌نشاند.»

اوپور هانسُن سرسختانه در مقابل فمینیسم رادیکال که خواهان بازنگری در سیاست‌های جنسی بود، ایستاده بود. همچون نازیست‌های دیگر او از مخالفان سرسخت سقط جنین و پیش‌گیری از بارداری بود. او معتقد بود که مردم باید از شر جنبش زنان که بر پایه‌ی «کمونیسم و متعلقات انحرافات یهودی» و ایده‌ی هم‌خانگی به عنوان شکل طبیعی زندگی مشترک بنا شده‌است، خلاص شوند. اما او هم‌زمان خواستار این نیز بود که زنان جایگاهی هم‌پای مردان در سیاست، قضا و اشتغال داشته باشند. خانه‌داری به هر حال ضروری‌ترین چیز است و همانند بیونر، هانسُن امیدوار بود که وزارت‌خان‌های برای «کارِ خانه» ایجاد شود. او برای

---

1. Marie Irgens

2. Elise Johanne Killengreen

۳. Fritt Folk: مردم آزاد، روزنامه‌ی حزب اجتماع ملی بود که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۵ در اسلو منتشر می‌شد. بعد از قدرت گرفتن حزب در دوران اشغال چاپ‌خانه‌ی روزنامه‌های بزرگی مثل آفتن‌یستن مجبور به چاپ این روزنامه شدند و روزنامه‌های دیگر باید نسخه‌های مردم آزاد را به همراه روزنامه‌های خود منتشر می‌کردند. با این همه پس از جنگ مشخص شد که شمارگان این روزنامه با همه‌ی این تمهیدات هرگز به بیش از ۲۰ هزار نسخه نرسید.



موجه نمایاندن دیدگاه‌هایش، آن‌ها را با بهترین سنت‌های جنبش زنان نروژی مقایسه می‌کرد و می‌پرسید: «آیا این همان چیزی نیست که زنان پیشگام نروژی برای آن به تلخی مبارزه‌ای بی‌نتیجه را از روزگار کامیلا کولت پیش برده‌اند؟»

زنان حزب اجتماع ملی، سازمان خود را بنیان نهادند که آرمان آن جذب زنان «نژادآگاه، فداکار و میهن‌پرست» بود. دامنه‌ی جذب اعضا نیز بسیار گسترده بود. در میان ۵۵ هزار عضو حزب در پایان جنگ، ۲۰ هزار زن وجود داشت. گزارش‌هایی که سازمان زنان حزب به کیسلینگ ارائه کرده است نشان می‌دهد که در چهاردهم ژوئن ۱۹۴۴ سازمان زنان ۱۵ هزار و ۷۵۱ عضو داشت و تعداد اعضای آن در پایان فوریه‌ی ۱۹۴۵ به ۱۶ هزار و ۱۹ تن رسیده بود. عضوگیری بیشتر بر اساس تبلیغات از طریق برگزاری جلسات، سفرهای سخن‌رانان و کار بر توسعه‌ی ابزار تبلیغاتی و آموزش مدیران استوار بود. سازمان تلاش می‌کرد تا مردان را به خدمت‌هنگ نروژی<sup>۱</sup> و زنان را به خدمات بهداشتی در آلمان بگمارد. سازمان به جمع‌آوری اعانه برای سربازان خط مقدم جبهه‌ی آلمان و خانواده‌های‌شان پرداخت و برای مادرانی که فرزندی در خط مقدم داشتند، روز مادر را جشن گرفت. علاوه بر آن بخشی از فعالیت‌های معمولی را که سازمان‌های مختلف زنان پیش از جنگ به آن‌ها مشغول بودند اشغال کرد، فعالیت‌هایی نظیر خیاطی و دوزندگی، کارگاه‌های خانه‌داری، مدارس مادران، انتشار بروشورهای آموزش بافندگی و این قبیل کارها را برای زنان تدارک دید که در ادبیات سازمان به آن «کار خانگی» گفته می‌شد.

بسیاری از این کارها با امکانات توقیف شده‌ی سازمان‌های دیگر و در دفاتری که آن سازمان‌ها مجبور به ترک‌شان شده بودند، انجام می‌گرفت. علاوه بر آن سازمان زنان از اسباب و وسایل توقیف شده‌ی «گریختگان» استفاده می‌کرد و هزینه‌های خود را از فروش تجهیزات و دارایی‌های کسب‌وکارهای توقیف شده که از طریق «اداره‌ی مصادره‌ی اموال»<sup>۲</sup> در اسلو به آن‌ها دست می‌یافت، تامین می‌کرد. در اینجا بخشی از نامه‌ای که سازمان زنان در سوم فوریه‌ی ۱۹۴۳ به وکیل

۱. Den norske Legion: یک هنگ از نخبگان نظامی که پس از حمله‌ی آلمان به اتحاد جماهیر شوروی برای پشتیبانی از جبهه‌ی آلمان به ابتکار کیسلینگ تشکیل شد و سربازان نروژی را نیز در برمی‌گرفت.  
۲. Likvidasjonsstyret: سازمانی که اشغال‌گران آلمانی در سال ۱۹۴۲ برای مصادره‌ی اموال یهودیان نروژ تاسیس کردند.

اداره‌ی مصادره‌ی اموال، ریچبورن شنود<sup>۱</sup> نوشته است، مرور می‌کنیم: «از آنجا که بسیاری از کارمندان ما خارج از شهر زندگی می‌کنند و احتمالاً مجبور می‌شوند شب را در شهر سپری کنند، ما ما یلیم که محلی را برای اقامت شبانه‌ی آن‌ها تجهیز کنیم و برای آن به مواردی که در فهرست پیوست ارائه می‌شود احتیاج داریم. ما درخواست داریم که این اقلام را از اقامت‌گاه‌های متروک یهودیان تدارک ببینیم. با درود و آرزوی توفیق!» اولگا بیونر در فهرست پیوست، علاوه بر چیزهای دیگر یک تخت مجلل دو نفره، روتختی، زیرانداز پنبه‌ای و تعدادی قالی و قالیچه نیز درخواست کرده بود.

### سازمان‌های زنان زیر سلطه‌ی نازیسم

هنگامی که آلمانی‌ها کشور را اشغال کردند، اعضای مرکزی سازمان‌های زنان احساس کردند که لازم است در طرح مذاکره با اشغال‌گران هیات نمایندگی خودشان را داشته باشند و در ژوئن ۱۹۴۰ کمیته‌ی مشترک زنان ایجاد شد. هدف این بود که در صورتی که آلمانی‌ها می‌خواستند الزاماتی را برای سازمان‌ها یا گروه‌های مختلف زنان تصویب کنند، یک نفر با آن‌ها دیدار کند. ایده‌ی کمیته، ایجاد یک تشکل موازی با شورای مدیریت فعالیت‌های زنان بود که اشغال‌گران تشکیل داده بودند. این ابتکار را یوهانه رتوتز، از اعضای دبیرخانه‌ی زنان حزب کارگر مطرح کرد. در هیات موسس کمیته، اولگا بیورنر از تشکل زنان دهقان، سیگرید استرای از شورای ملی زنان نروژی و سیگنه سونسون از انجمن ملی زنان کسب‌وکار حضور داشتند. طی تابستان و پاییز ۱۹۴۰ کمیته‌ی مشترک چندین نشست داشت که در آن‌ها موضوعاتی را برای ارائه به مقامات پیش می‌برد. یکی از این موضوعات حول این محور بود که زنان نایست از شوراها و کارگروه‌هایی که در آن روزگار تاسیس می‌شدند، بیرون گذاشته شوند.

از انجمن زنان نروژی برای همراهی درخواستی نشد و احتمالاً انجمن از این بابت سرخورده بود. در روزهای آخر آگوست مارگارته بون‌نویه به هیات مدیره‌ی انجمن اعلام کرد که بنا دارد اعتراض‌نامه‌ای خطاب به شورای ملی زنان بنویسد. اعتراض‌نامه هرگز نوشته نشد و به زودی چنین خواسته‌هایی فروکش کرد، چرا

1. Reichborn Kjennerud

که اولگا بیونر نشان داد که طرف نازیست‌ها ایستاده است. بعد از سخن‌رانی ترِبون در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۰، او مشخصاً برای کمیته‌ی مشترک روشن کرد که به حکومت کمیساریایی خواهد پیوست. او همان وقت هم با زنانی آلمانی در نروژ ملاقات کرده بود و با آنها قرارهایی برای ایجاد «وزارت‌خانه‌ی امور خانه» گذاشته بود. این مساله برای دیگر اعضای کمیته‌ی مشترک پذیرفتنی نبود. در نتیجه آخرین نشست کمیته ۲۷ سپتامبر برگزار شد، نشستی که در آن موضع بیونر برای همگان آشکار شد. ۵ دسامبر ۱۹۴۰ شورای ملی زنان نروژی رسماً از عضویت در کمیته‌ی مشترک زنان کناره گرفت. در این زمان، مدت‌ها بود که انجمن زنان نروژی در انفعال فرو رفته بود.

از ۱۹۴۱ که کار نبرد در جبهه‌های جنگ سخت شد، ایده‌های مقاومت در برابر حزب اجتماع ملی نیز شکل گرفت، این در حالی بود که اشغال‌گران و همکاران آنها برای بازیابی روحیه‌ی خود به ترور مخالفان دست یازیدند. در اول فوریه ۱۹۴۱ هم‌زمان با یک‌دست شدن حاکمیت حزب اجتماع ملی بر نروژ، کیسلینگ به نخست‌وزیری نشانده شد. آنها در نظر داشتند تحولی ملی-اجتماعی را در نروژ به انجام رسانند. جامعه‌ی نروژ می‌بایست «از نو مرتب» شود و تمام موسسات بر اساس «دستورالعمل اجرایی» نازیست‌ها سازمان‌دهی شوند. به جای یک نظام مردم‌سالار که با انتخاب مجلس و شوراهای شهر شکل بگیرد، حزب اجتماع ملی خود خواستار مدیریت اشتراکی بود، مدیریتی که بر پایه‌ی اجتماع سازمان‌هایی در یک «شورای ملی» نمایندگی می‌شدند، بنا می‌شد. از آن گذشته، سازمان‌ها بایست مجری یک نقش کلیدی نیز می‌شدند و از بهار ۱۹۴۱ مجموعه‌ای از اقدامات برای نفوذ و احاطه‌ی لازم بر آنها انجام شد. این اقدام به اتحاد هر چه بیشتر آنها در قالب مخالف منجر شد. در ۱۵ ماه می ۱۹۴۱، ۴۳ سازمان نامه‌ای خطاب به کمیسر رایش، ترِبون، در اعتراض به یک‌دستی حاکمیت و بدرفتاری آن فرستادند. سه روز بعد تمام رهبران به نشستی در ساختمان مجلس فراخوانده شدند. در آنجا نخست آنها مجبور شدند به سخن‌رانی تورِبون که لحن و پیامی مجازات‌گرانه داشت گوش فرادهند. بعد از آن برخی از رهبران انجمن‌ها فراخوانده و دستگیر شدند. به دیگر سازمان‌ها با خواندن نام‌شان یک «سرپرست» از جانب حزب اختصاص یافت، یکی از این سازمان‌ها شورای ملی زنان نروژی بود.

برخی سازمان‌های زنان توانستند در دوران جنگ به کار خود ادامه دهند؛ با گام‌هایی معلق میان توقیف و انحلال از یک سو و هراس از نفوذ و بهره‌بری نازی‌ها از سوی دیگر. بقیه‌ی سازمان‌ها که فعالیت‌شان «مخرب به حال جامعه» یا نامطلوب از نظر نازی‌ها تشخیص داده شد، ممنوع اعلام شدند. در دسامبر ۱۹۴۰ دوره‌های آموزش اجتماعی شورای ملی به دلیل آن که برای نوجوانان خطرناک توصیف می‌شد، به طور کامل تعطیل شد. مراکز بهداشت مادران «با حمله‌ای ناگهانی» در ۱۸ آوریل ۱۹۴۱ تعطیل شدند. از نظر سازمان زنان حزب اجتماع ملی این مراکز «مهم‌ترین اسلحه‌ی مارکسیست‌ها و دکتر اوانگ<sup>۱</sup> برای تحمیل نظام کمونیستی به جامعه» بودند. نازی‌ها بسیاری از سازمان‌ها را به تصرف خود درآوردند یا آن‌ها را تحت «مدیریت کمیساریایی» قرار دادند. شورای ملی زنان که به اعتراض ۱۵ ماه می‌علیه یک‌دست‌سازی حاکمیت پیوسته بود، تحت «سرپرستی» گونوور هُگنسن<sup>۲</sup> و راگنا پراگ ماگلسن<sup>۳</sup> از اعضای سازمان زنان حزب اجتماع ملی قرار گرفت. پراگ ماگلسن، خود پیش‌تر از مدیران شورای زنان بود. نازی‌ها از این تصرف خشنودی چندانی نداشتند. همه‌ی اعضای هیات مدیره کارهای خود را رها کردند و شوراهای محلی زنان، خود را منحل کردند. بدون مشارکت اعضا، شورای ملی زنان کاربردی نداشت.

نازی‌ها هرگز تسلطی بر سازمان‌های زنان پیدا نکردند، هر چند برخی از این سازمان‌ها تحت مدیریت آن‌ها درآمدند. زنان شبکه‌های اجتماعی‌ای را که داشتند به کار گرفتند تا کار خود را در گروه‌های کوچک‌تر ادامه دهند. در گزارش سازمان زنان حزب اجتماع ملی به تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۴۵ خطاب به ویدکون کیسلینگ چنین آمده است: «سازمان‌های قدیمی زنان همچنان مخفیانه فعالیت می‌کنند. آن‌ها در رویدادها و گردهم‌آیی‌های اجتماعی و دورهم‌نشینی‌ها به بهانه‌ی دوخت و دوز دوباره زنده شده‌اند. هرچند نمی‌توان کاملاً مطمئن بود، اما احتمالاً چنین است. چه در گذشته و چه اکنون فعالیت این سازمان‌های قدیمی زنان تلاش برای آزادسازی زنان از مسیر مبارزه برای حقوق زنان در جامعه و برابری زنان

۱. Dr. Karl Evang؛ دکتر کارل اوانگ، پزشک نروژی، مدتی عضو حزب کمونیست نروژ و سردبیر نشریه‌ی اطلاعات جنسی بود.

۲. Gunvor Haagensen

۳. Ragna Prag Magelsen

و مردان بوده است. بنابراین یافتن اعضای مشتاق برای این سازمان‌ها چندان دشوار نیست... با درود و آرزوی توفیق!»

### بحث درباره‌ی مسائل زنان

انجمن زنان نروژی ظاهراً از آگوست ۱۹۴۰ تا آزادی نروژ منفعل بود، اما عملاً فعالیت‌های مشخصی انجام می‌داد. انجمن فردریکا برمر سوئد بارها لباس کودک به نروژ فرستاد که در میان نیازمندان تقسیم شد. مدیر این انجمن، هانا رید، بسته‌های مواد غذایی می‌فرستاد که میان اعضای هیات مدیره، نزدیکان و وابستگان انجمن و خانواده‌ی زندانیان توزیع شد. بسیاری از اعضای انجمن به خراب‌کاری علیه اشغال‌گران و مقاومت‌های مدنی روی آوردند که بدون حمایت و توجه انجمن زنان نروژی ممکن نبود. به نظر نمی‌رسید که کسی به «این جناح دیوانه» تسلیم شده باشد. هیچ پیشنهادی برای حذف و طرد دیده نمی‌شود. مارگارتا بون‌نویه فهرست اعضا را از ۱۹۳۶ تا پاییز ۱۹۴۵ در اختیار داشت و هیچ حاشیه‌نویسی یا لغو عضویتی در آن دیده نمی‌شود. اهمیت این موضوع وقتی روشن می‌شود که توجه کنیم حضور نازی‌ها یا آن‌ها که به نازیسم متمایل بودند در انجمنی که او کنترل آن را در دست داشت، بسیار برای او ناخوشایند بوده است.

«یادنامه» ای که مارگارتا بون‌نویه در ۱۶ مارس ۱۹۴۴ برای هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی خوانده است، نشان می‌دهد که انجمن فعالیت‌هایی را در سال آخر جنگ برای آماده‌سازی روزگار بعد از آزادی انجام می‌داده است. در این سند او به هیات مدیره‌ی خود می‌گوید که از آن‌ها خواسته است تا برای برداشتن باری دور هم جمع شوند، آن هم در زمان‌های که صلح نزدیک است و «گام بعدی آزادی است». او اشاره می‌کند که تعداد زیادی باشگاه‌های گفت‌وگو و حلقه‌های آموزشی با ۱۲،۱۰ و ۱۵ عضو وجود دارد که کم و بیش دغدغه‌ی همه‌ی آن‌ها موقعیت زنان و اشتغال زنان پس از جنگ است. برخی از این باشگاه‌ها مارگارتا بون‌نویه را برای سخن‌رانی دعوت کرده بودند. «آیا زنان می‌خواهند بخت خود را در روزگار پس از جنگ ببازمایند؟» او به متن سخن‌رانی‌اش ارجاع می‌داد وقتی با خوش‌بینی در پاسخ پرسش خود گفته بود: بله. «شاید هرگز مثل این روزگار پس از جنگ لحظه‌ای نبوده است که اگر زنان درست به موضوع چنگ ببندازند،

بخت آن را داشته باشند که اقدامی سرنوشت‌ساز را رقم بزنند.» باقی سخنان او بازگویی اندیشه‌هایش درباره‌ی آزادسازی زنان است. این که زنان باید از حق کسب‌وکار و مدیریت و نظارت در سازمان‌های عمومی برخوردار باشند و بهترین راه برای رسیدن به چنین خواستی بازنگری گسترده در نظام دست‌مزدهاست. او پیش‌تر در پیشنهادش برای طرح تامین اجتماعی کودکان به این مساله اشاره کرده بود. به موازات بازنگری در دست‌مزدها باید به میزان کافی فضاهای نگاه‌داری از کودکان را تدارک دید و برای دسترسی گسترده به کار نیمه‌وقت یا پاره‌وقت تلاش کرد.

در اواخر جنگ، موقعیت زنان پس از جنگ نیز موضوع گفت‌وگو بود و بحث‌های بسیاری در این باره جریان داشت. دست‌کم یک شاخه از این بحث‌ها متوجه دیدگاه‌های الین وگنر<sup>۱</sup> سوئدی و کتاب فمینیستی و صلح‌طلبان‌هاش «ساعت زنگ‌دار»<sup>۲</sup> بود. ساعت زنگ‌دار تکیه‌ی زیادی بر مشارکت اجتماعی زنان و ضرورت همکاری آن‌ها و عبور از افتراق مشی‌های سیاسی قدیمی داشت. در مجموعه نامه‌های خصوصی مارگارتته بون‌نویه نامه‌ای با عنوان «دیدگاه تازه‌ی زنان» که رونوشتی از محتوای کتاب و اندیشه‌های وگنر است دیده می‌شود. رونوشتی که او درباره‌ی زنان از کتاب وگنر در این نامه آورده، چنین است: «زن بیشتر عاطفی است و دلبسته‌ی اطرافیان خود تا دلبسته‌ی یک ایده. احساس هم حق خودش را در کنار منطبق دارد.» بالای این رونوشت، مارگارتته بون‌نویه نظر خود را نوشته است: «کاملاً مخالف!» وگنر جنبه‌ی دیگری از فمینیسم را در نظر داشت که بون‌نویه با آن همراه نبود: تکیه‌ی بیشتر بر ویژگی‌های زنان. بنابراین گروه‌هایی که در روزگار جنگ بر سر مسائل فمینیستی گفت‌وگو می‌کردند، لزوماً در ادامه‌ی منافع یا دیدگاه‌های انجمن زنان نروژی یا مشی سیاسی آن فعالیت نمی‌کردند، هم چنین همیشه تحت عنوان جریان فعالان زن قرار نمی‌گرفتند.

در سرمقاله‌ی ۱۷ ماه می ۱۹۴۵ چکاد زنان<sup>۳</sup> - نشریه‌ی حزبی جناح چپ که

---

1. Elin Wägner  
2. Väckarklocka  
3. Kvinnefronten

نخستین بار به صورت زیرزمینی و با سردبیری کریستن هانستین<sup>۱</sup>، اِوا رُنو<sup>۲</sup>، اِلن گلدیش و اَسلوگ اَسلاندر منتشر شد - چنین آمده است: «منظور ما این نیست که زندگی تازه‌ای در جنبش قدیمی زنان بدمیم. ما خواهان مبارزه علیه مردان نیستیم. آنچه ما در پی آنیم، کار مشترک با مردان برای آینده‌ی خوش‌بخت‌تر مردم و سرزمین‌مان است.» در شماره‌ی بعدی نشریه همین طرز تفکر از سوی اقتصاددان، سیگنی آرکتاندر<sup>۳</sup> دنبال شد. او می‌گفت که در زندان زنان گرینی<sup>۴</sup> او با گروهی هم‌بند بوده است که درباره‌ی موقعیت زنان پس از جنگ گفت‌وگو می‌کرده‌اند: «ما فعالان زنان در معنای محدود مبارزه با مردان مقید نبودیم. بلکه می‌خواستیم که زنان حضور فعال‌تری در جامعه داشته باشند...»

هم‌زمان گفت‌وگویی نیز درباره ساختار انجمن زنان نروژی در جریان بود. برخی مترصد آن بودند تا جنبش زنان را احیا کنند و برای تدبیر استراتژی‌ها آرام و قرار نداشتند. نامه‌ای از لیو شُت به مارگارته بون‌نویه - که در ادامه به آن خواهیم پرداخت - نشان می‌دهد که آینده‌ی انجمن زنان نروژی پیش از پایان جنگ برنامه‌ریزی شده بود. پیکار فعالان زن، همچون بسیاری چیزهای دیگر، به واسطه‌ی جنگ دچار رکود شده بود، اما خود را رها نکرده بود تا جنگ کاملاً متوقف‌اش کند. نیروهای پیشروی زنان همواره در این اندیشه بودند تا جایی که امکان دارد تجربه‌های تازه خود را به کار گیرند. وقتی انجمن زنان بار دیگر به کار آغازید، نشان داد که حتی توان بسیج کردن و سازمان‌دهی آن‌هایی را که به «جنبش قدیمی زنان» باور نداشتند، دارد و نتیجه این شد که هم کریستن هانستین، هم اِوا رُونو و هم اِلن گلدیش با انجمن همراه شدند.

### جوهر برنامه‌ی مشترک

یک روایت قدیمی بین فعالان جنبش زنان این است که وقتی شاه و هیات حاکم، پس از پایان جنگ در هفتم ژوئن از انگلستان به نروژ بازگشتند، مارگارته بون‌نویه

1. Kristen Hansteen

2. Eva Rønnow

3. Signy Arctander

۴. Grini؛ گرینی، زندانی در شمال غربی اسلو است. این زندان برای نگهداری زنان مجرم ساخته شده بود، اما پس از اشغال نروژ برای نگهداری افسران نروژی، اعضای گروه‌های مقاومت و اسرای جنگی استفاده شد. ساختمان گرینی همچنان به عنوان زندان استفاده می‌شود.

در بندرگاه برای آن‌ها دست تکان می‌داد. دستی که گزارشی درباره‌ی طرح مالیاتی مشترک زن و مرد را بالا گرفته بود. تنها چهار روز پس از بازگشت هیات حاکم به نروژ، انجمن زنان نخستین توصیه‌ی خود را به مقامات ارائه داد. توصیه به این که «حداقل یک، چه بسا چندین» زن در حکومت تازه‌ای که بنا خواهد شد، حضور داشته باشند. این توصیه‌نامه چند نام را نیز پیشنهاد داده بود: اُسلوگ اُسلاند، سیگرید استرای و اِن گلدیش. این اقدام موجب شد تا بسیاری دیگر از سازمان‌های زنان نیز توصیه‌نامه‌های مشابهی بفرستند. نخستین حکومت آزاد، دولت ائتلافی اینار گرهاردسن<sup>۱</sup>، یک وزیر زن داشت: کریستن هانستین، از میان کمونیست‌ها. دولت ائتلافی در ۲۵ ژوئن منصوب شد. روز ۲۶ ژوئن انجمن زنان نروژی بیانیه‌ی تازه‌ای صادر کرد که این بار خواستار تشکیل کارگروهی برای «اجرای یک تحقیق بنیادی درباره‌ی مشکلات اشتغال زنان و ارائه‌ی پیشنهاد برای تصویب قوانین مشخص، بازنگری و اقدامات لازم در این حوزه» می‌شد. این بیانیه را گزارش مفصلی با عنوان «موقعیت زنان در کشورهای مردم‌سالار» تکمیل می‌کرد که در آن موضوع مالیات مشترک<sup>۲</sup> زن و مرد نیز طرح شده بود.

گزارش انجمن را مارگارتا بون‌نویه نوشته بود. او در این گزارش اندیشه‌های مربوط به برابری و استقلال اقتصادی زنان را که پیش‌تر بارها درباره‌ی آن سخن گفته بود، تشریح کرده بود. اما این بار این اندیشه‌ها را در قالبی طرح کرده بود که با ایدئولوژی روزگار پس از پایان اشغال تناسب داشت. بون‌نویه از درخواست رهبر «جبهه‌ی خانگی»<sup>۳</sup> پُل برگ خطاب به مردم نروژ در نهم ماه می نقل قول کرده بود: «روزگار ما ایجاب می‌کند که دولت تنها به حفظ زندگی شهروندان و دارایی‌های آن‌ها مشغول نشود. دولت باید دولت رفاه باشد و وظیفه‌ی خویش

۱. Einar Gerhardsen (۱۸۹۷-۱۸۹۷)؛ اینار گرهاردسن پس از جنگ چندین دوره نخست‌وزیر نروژ بود. از او به دلیل نقشی که در بنای نروژ پس از جنگ و به ویژه نظام قدرتمند رفاه اجتماعی در این کشور داشته است، با عنوان «پدر سرزمین» یاد می‌شود.

۲. مالیات مشترک شیوه‌ای برای تعیین مالیات خانواده‌هایی بود که در آن زن و مرد هر دو کار می‌کردند. این شیوه از سال ۱۹۲۱ در نروژ اجرا می‌شد و اجرای آن موجب شده بود که اشتغال درآمدزا برای زنان مقرون به صرفه نباشد چرا که براساس این شیوه، مالیات چنین خانواده‌هایی به شدت افزایش می‌یافت به طوری که زن و مرد ترجیح می‌دادند که مرد کار کند و زن به خانه‌داری بپردازد. در این صورت مالیات کمتری پرداخت می‌شد اما چندان از درآمد خانواده کاسته نمی‌شد. این شیوه‌ی محاسبه‌ی مالیات خانواده از سال ۱۹۵۹ با تلاش‌های انجمن زنان نروژی رفته رفته تغییر کرده است.

3. Hjemmefronten



بداند که زندگی را به چیزی با ارزش، درخور زیستن ما، همگان، بدل کند. امنیت اقتصادی را برای هر زن و مرد، و برابری در آغاز زندگی را برای هر کودک نروژی تامین کند. حق هر کس را تا آنجا که برای یافتن جایگاه درست خود در زندگی توان دارد، محترم شمارد. این هدفی است که ما باید همواره پیش چشم داشته باشیم.» حزب کارگر پیش از جنگ پای چنین اندیشه‌هایی ایستاده بود. حالا این اندیشه‌ها هواداران بسیاری در طیف گسترده‌ای از سیاست نروژ پیدا کرده بود. این درخواست نقل قول شده، خط مشی سیاسی‌ای را پیش می‌کشید که بنا بود چندین دهه در نروژ مستقر بماند. این، بیان ایدئولوژی‌ای بود که در طرحی که به «برنامه‌ی مشترک» مشهور شد، آماده شده بود.

در زمستان ۱۹۴۴-۴۵ مدیریت جبهه‌ی خانگی کارگروهی تشکیل داده بود که برنامه‌ای مشترک برای روزگار پس از اشغال تدوین کند. در این کمیته نمایندگان از حزب راست، حزب چپ، حزب دهقانان و حزب کارگر - که مهم‌ترین پیش‌برنده‌ی برنامه بود - حضور داشتند. پس از آزادی، این ۴ حزب برنامه‌ی مشترک را تایید و تصویب کردند. علاوه بر آن‌ها برنامه‌ی مشترک از سوی حزب مردم مسیحی و حزب کمونیست نروژ نیز توصیه شد. برنامه‌ی مشترک با نیروی اندیشه‌ی هم‌اوردی ملی و همکاری احزاب قدیمی و در عین تمایز طبقاتی پیش برده می‌شد. گرایش سوسیال‌دموکرات در این همکاری غالب بود که در افکار عمومی با تمایل به ایده‌های چپ بازنموده می‌شد. هدف سیاسی اصلی در این همکاری رسیدن به امکان اشتغال برای همگان و توزیع منصفانه‌ی مزایا بود. برای رسیدن به این هدف، دولت بایست نقشی مدیریتی در برنامه‌ریزی اقتصادی و بر پایه همکاری نزدیک با جامعه‌ی کسب‌وکار ایفا می‌کرد. نروژ بایستی چون شرکتی اقتصادی بودجه‌ای داشته باشد: بودجه‌ی ملی. حکومت بایست منابع و توزیع آن‌ها را با همکاری سازمان‌های بزرگ کسب‌وکار و نیروهای کار مدیریت کند. متخصصان اقتصادی - اجتماعی بایست مشاوره‌ی حرفه‌ای ارائه کنند و راه درست اجرای این سیاست‌ها را نشان دهند.

مارگارته بون‌نویه در نوشته‌ای که «جوهر برنامه‌ی مشترک» نامیده شد، از پُل برگ نقل قول کرد. او توجه را به این نکته جلب می‌کرد که ضعف مردم‌سالاری تا امروز به دلیل اختلافات طبقاتی و ناامنی اقتصادی قشر گسترده‌ای از مردم

بوده است. برای تضمین مردم‌سالاری و به تبع آن صلح پایدار، باید بهبود واقعی در شرایط زندگی همه‌ی مردم حاصل شود. این مساله مستلزم اشتغال فراگیر و استانداردهای برابر و توسعه یافته در زندگی است که به بهترین نحو از طریق «قانون‌گذاری برنامه‌ریزی شده»، «اقدامات کمکی مثبت» و دولتی فعال قابل دسترسی است. گزارش او بر پایه‌ی اندیشه‌ی اصلی در همکاری فراطبقاتی، امکانات رفاهی برای برابری مردم و قانون‌گذاری اقتصاد دولتی در همکاری با جامعه‌ی کسب‌وکار استوار بود. اما در پرتو آن، او بر جنسیت تمرکز داشت. همکاری مد نظر او فراجنسیتی بود و امکانات رفاهی بایست تک تک زنان را در برمی‌گرفت و قوانین دولتی باید به مثابه‌ی امتیازی برای زنان استفاده می‌شد.

### مشارکت مردان

روزگار نخست پس از جنگ، دوره‌ای است که اختلافات سیاسی به نفع اشتراکاتی که جنگ ایجاد کرده بود، کنار گذاشته شد. این دوران در سال ۱۹۴۵ چنین تعریف می‌شد: «در ذهن نروژی، تصویر جامعه‌ای حک شده است که به هیچ نیرویی محو نمی‌شود. هیچ کس نیست که از دیگری بپرسد به چه حزب سیاسی‌ای تعلق دارد، فقیر است یا ثروتمند؟» برخی مورخان معتقدند که این تصویر ذهنی مشترک افسانه‌ای بیش نبود. فرانسیس شرسند<sup>۱</sup> می‌نویسد: «در واقع این دوران به شدت تحت تاثیر نزاع ایدئولوژیکی بود.» دیگران به این مساله اشاره کرده‌اند که اندیشه‌ی مشترک پیش و بیش از همه در میان نخبگان جامعه مطرح بود. ادوارد بول<sup>۲</sup> از اصطلاح «مشارکت مردم والا» برای نظام مدیریتی پس از جنگ استفاده می‌کرد. آن چه هیچ کس درباره‌اش سخنی نمی‌گفت و به آسانی قابل تشخیص بود آن بود که این اندیشه‌ی مشترک به هر حال زنان را دربر نمی‌گرفت. آن‌ها «مردم والا» نبودند و در هیچ شراکتی حضور نداشتند. در روزگار نخست پس از جنگ همواره گفته می‌شد که همکاری میان زنان و مردان ضروری است، اما این خواسته همواره از سوی زنان بیان می‌شد.

در روزگار جنگ زنان تلاش عظیمی برای تولید غذا و لباس، سرپا نگه داشتن

۱. Francis Sejersted؛ مورخ نروژی که از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ مدیر کمیته‌ی نوبل بوده است.

۲. Edvard Bull؛ مورخ نروژی

زندگی و حفظ کانون خانه انجام داده بودند. پس از جنگ از مادران خانه‌دار بسیار تمجید شد. همچنین در جنبش مقاومت نیز زنان بسیار مشارکت داشتند. آن‌ها در قالب پیک و نامه‌رسان، چاپ و نشر روزنامه‌های زیرزمینی، پنهان کردن افراد، کمک به کسانی که می‌خواستند از مرزها فرار کنند، رهبری یا مشارکت در مبارزات اطلاع‌رسانی، جاسوسی از آلمان‌ها و نشر اطلاعات، با جان خود بازی کرده بودند. آن‌ها زندانی شدند، در گرینی گرفتار آمدند یا به راونسبروک<sup>۱</sup>، اردوگاه کار اجباری زنان در آلمان فرستاده شدند. آن‌ها در همه کار همراهی کرده بودند. با این حال آن‌ها در رده‌های مدیریتی جنبش مقاومت چه در مرکز و چه در شاخه‌های محلی وارد نشدند. پس از جنگ آن‌ها تلاش کردند تا مشارکت خود را در موقعیت‌های بزرگ‌تری که زنان می‌توانستند نمایندگی شوند، ادامه دهند. به عنوان مثال در بیانیه‌ی انجمن زنان نروژی خطاب به مجلس برای حضور زنان در حاکمیت چنین آمده است: «ناگفته پیداست که زنان در زمان جنگ، بی‌سر و صدا و در خفا تلاشی موثر و پرمعنا در حوزه‌هایی بسیار متنوع انجام داده‌اند.»

گویا تغییری خاص در نگرش‌ها رخ داده بود، چون به هر حال یک زن وارد حکومت ائتلافی شد: یک وزیر مشاور بدون وزارت‌خانه، کریستن هانستین. اگرچه این اقدام نشانه‌ی نیک‌خواهی بود، اما تلاشی برای نمایندگی جدی زنان محسوب نمی‌شد. حاکمیت یک‌دست حزب کارگر در پاییز ۱۹۴۵ همین رویه را در پیش گرفت، در اینجا نیز تنها یک زن دولت را همراهی می‌کرد: اسلوگ اسلاند، مدیر زندان که پیش‌تر مدیر دوره‌های آموزشی شورای ملی زنان نروژ بود. بعدها این رویه به یک نظام تبدیل شد؛ در هر کارگروه یا شورای انتخابی یک زن نماد نمایندگی جنسیت خود بود. در همان پاییز ۷ زن به مجلس راه یافتند که بیشتر از همیشه بود. با این حال این تعداد تنها ۴٫۷ درصد از کل تعداد نمایندگان مجلس بودند.

برنامه‌ی مشترک هیچ چیز درباره‌ی موقعیت زنان نداشت. در یکی از فرازهای برنامه اشاره شده بود که «همه‌ی کسانی که قابلیت استخدام شدن دارند، محق و مکلف به کار کردن هستند.» این جمله به عنوان اظهار برابری زن و مرد در زندگی کاری تعبیر می‌شد. اما چنین تعبیری نمی‌توانست درست باشد. هیچ جزییاتی وجود

---

1. Ravensbrück

نداشت که تصریح کند این جمله به اشتغال درآمدزا برای زنان اشاره دارد و به ویژه عمیقاً نامحتمل بود که این جمله به کار تضمین شغل درآمدزا برای زنان بیاید. با این حال خوانش مارگارت بون‌نویه از آن به شیوه‌ی خودش بود و آن را طوری تعبیر می‌کرد که مفید تشخیص می‌داد. او معتقد بود این که برنامه‌ی مشترک، اشتغال برای همه را به عنوان هدف خود قرار داده است، بایست به معنای اشتغال برای همه‌ی مردان و زنان باشد. به بیان دیگر همه‌ی زنان، چه متاهل و چه مجرد بایست امکان ورود به بازار کار را داشته باشند، از نظر اقتصادی مستقل شوند و شرایط کاری برابر با مردان داشته باشند.

## زن و زمانه

زنان همچنین پس از جنگ در اندیشه‌ی همبستگی فارغ از پیشینه‌ی اجتماعی و عملکرد سیاسی سابق بودند. هنریته بیه لورنتزن<sup>۱</sup>، از زندانیان اردوگاه راونسبروک این موضوع را چنین بیان کرده است: «گمان می‌کنم نوع زندگی‌ای که مردم در روزگار جنگ، در فعالیت‌های زیرزمینی و در گروه‌هایی تجربه کردند که هیچ‌کس نمی‌دانست یا نمی‌پرسید دیگری کیست، شرایطی را رقم زد که احساس و ضرورت همکاری را پدید آورد. این مساله بر آن‌هایی که به گریز از کشور مجبور شدند یا نامشان در فهرست اردوگاه‌های کار اجباری قرار گرفت نیز تاثیر گذاشت. هم‌زیستی با آدم‌هایی که در شرایطی غیر از این ممکن نبود ملاقات‌شان کنند، مفید و ثمربخش بود. دست‌آورد این موقعیت پیش آمده در همان سال‌های نخست بنای همکاری میان افراد و سازمان‌های مختلف بود.»

هنریته بیه لورنتزن احساس مشترک میان زنان را چه در زندان‌های نروژ و چه در اردوگاه کار اجباری راونسبروک تجربه کرده بود. درست پس از پایان جنگ او به همراه کریستین هانستین و اوا رونو که با هم در شورای سردبیری نشریه‌ی چکاد زنان بودند، برنامه‌ریزی برای انتشار نشریه‌ی زن و زمانه<sup>۲</sup> را آغاز کردند. در دسامبر ۱۹۴۵ انتشارات کاپلن نخستین شماره‌ی نشریه را منتشر کرد. زیر عنوان اصلی نشریه عبارت «نشریه‌ی زنان بیدار» خودنمایی می‌کرد. در توضیح برنامه

1. Henriette Bie Lorentzen

2. Kvinnen og tiden

و خط‌مشی نشریه نیز چنین آمده بود: «ما می‌خواهیم جبهه‌ی مردمی زنان را در مقابل نادانی و تعصب، کاهلی و دل‌مردگی و در دفاع از آزادی، صلح و پیشرفت بنا کنیم.»

محقق ادبی، کارین بئاته وولد<sup>۱</sup> می‌نویسد: «زنان و زمانه یکی از گواهان شاخصی است که از روحیه‌ی زنان برای تاثیر گذاشتن بر گفتمان جامعه‌ی نروژی و زندگی فرهنگی در نخستین سال‌های پس از جنگ نشان دارد.» محتوای نشریه شامل شعر، داستان کوتاه و مقالاتی درباره‌ی هنر بود. نشریه همچنین مسائل اجتماعی روز را طرح می‌کرد و مطالب بسیاری درباره‌ی مسائل زنان با تکیه بر گرایش برابری‌خواهی جنسیتی منتشر می‌کرد. زنان و زمانه هرگز رسانه‌ی انجمن زنان نروژی نبود، اما انجمن در هر فرصتی اعضا خود را تشویق می‌کرد تا به جمع خوانندگان دائم آن بپیوندند. تا پیش از آن که انجمن نشریه‌ی خود، اخبار زنان<sup>۲</sup>، را در سال ۱۹۵۰ منتشر کند، زنان و زمانه می‌توانست در حد قابل توجهی به عنوان بلندگویی برای گفت‌وگو درباره‌ی مهم‌ترین موضوعات مانند مالیات مشترک و مساله‌ی مسکن استفاده شود. سردبیران آن با گروهی از زنان کلیدی در مباحث روز همراه بودند. بسیاری از مهم‌ترین مبارزان جنبش زنان به عنوان همکاران ثابت با نشریه کار می‌کردند و در میان آن‌ها اعضای فعال انجمن زنان نروژی چون الن گلدیش، لیو شوت و اوا کولستاد حضور داشتند. مارگارته بون‌نویه در آغاز شورای سردبیری را همراهی می‌کرد و پس از تعطیلی شورای سردبیران همکاری‌اش را با تحریریه‌ی نشریه تا زمان تعطیلی آن در سال ۱۹۵۵ ادامه داد.

انجمن‌های زنان در سراسر کشور همچنین اشتیاق زیادی به حلقه‌های مطالعه که با حمایت نشریه تشکیل می‌شد، نشان می‌دادند. در میان موضوعاتی که در این محافل به بحث و گفت‌وگو گذاشته می‌شد می‌توان به «زنان، خانه و جامعه»، مساله‌ی مسکن، مهارت‌های مدنی و مطالعه‌ی جزوه‌های تازه‌ی لیسبت بروش<sup>۳</sup> با عنوان «خیزش زنان» اشاره کرد. نشریه‌ی زنان و زمانه همچنین دوره‌های آموزشی تابستانی را در سال ۱۹۴۶ در مدرسه نانس و در سال ۱۹۴۷ در

1. Karin Beate Vold  
2. Kvinnesaksnytt  
3. Lisbeth Broch

هوندروپ برگزار کرد. دوره‌های تابستانی با استقبال بسیار خوبی مواجه شد و بسیار بیشتر از ظرفیت دوره‌ها، متقاضی وجود داشت. عنوان گزارش پرشوری که او کولستاد جوان پس از دوره‌ی آموزشی مدرسه نانسِن در آگوست ۱۹۴۶ نوشت، «تربیت دموکراسی» بود.

## زنان و جنگ

بسیاری باور خود را به این که زنان ذاتا موجوداتی صلح طلب هستند از دست داده بودند. پس از جنگ جهانی اول دیدگاهی معمول شده بود که اگر زنان حق رای داشتند، هیچ جنگی به پا نمی‌شد. حالا سال‌ها بود که زنان در بسیاری از کشورها حق رای داشتند، اما جنگ هم اتفاق می‌افتاد. آنچه در آلمان و کشورهای اشغال شده اتفاق افتاد، نشان داد که زنان هم می‌توانند به همان بی‌رحمی مردان باشند. «بر فراز بلزن<sup>۱</sup> شبیح سرسخت ایرما<sup>۲</sup> گریزه در باد تکان می‌خورد!» این را کسی نوشته که بلزن را از سرگذرانده بود: هنریتته بیه لورنتزن.

در شماره‌های آغازین زنان و زمانه این نگاه ادامه می‌یابد: «معمولا شنیده می‌شود که زنان ادعا می‌کنند جامعه‌ی «مردسالار» ما را به دخمه‌ها می‌راند، در حالی که زنان با روحیه‌ی مادری، توانایی بیشتر در ابراز عطف و حس زندگی می‌توانند دست‌یابی به جامعه‌ای معتدل‌تر و توسعه‌ی صلح‌آمیز را تضمین کنند. این توهمی رمانتیک بیش نیست.»

لیسبت بروش به همین شیوه در جزوه‌ی خیزش زنان دیدگاه‌هایش را مطرح کرد. او در کنگره‌ی بین‌المللی زنان پاریس درست پس از قرارداد صلح شرکت کرده بود. کنگره‌ای که در آن ۸۰۰ زن از نقاط مختلف جهان با یکدیگر دیدار کردند، بسیاری از آن‌ها یونیفرم نظامی به تن داشتند و مدال‌های جنگ را بر خود آویخته بودند. «می‌شد به چشم دید که واکنش زنان به جنگ، تفاوتی اساسی با واکنش مردان نداشت.» این بدان معنا نبود که آن‌ها تلاش برای مقابله با جنگ

۱. Belsen: اردوگاه مرگ بلزن از بزرگ‌ترین اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها بود که توسط رژیم نازی در سال ۱۹۴۰ در جنوب غرب شهر برکن در نروژ ایجاد شد. بیش از ۵۰ هزار نفر از یهودیان، لهستانی‌ها، روس‌ها و بسیاری از کشورهای دیگر در این اردوگاه به قتل رسیدند. این اردوگاه ۲ اردوگاه فرعی نیز داشت.

۲. Grese Irma (۱۹۲۳-۱۹۴۵): ایرما گریزه، یک نظامی زن آلمانی در دوره‌ی رایش سوم و سرپرست بخش زنان در اردوگاه مرگ بلزن بود. وی در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵ توسط ارتش بریتانیا با طناب دار اعدام شد.

را رها کردند. روزنامه‌ی زنان و زمانه نوشت: «زنان تنها به اعتبار توانایی‌های زنانه‌شان نمی‌توانند دنیا را تغییر دهند.» با این حال آن‌ها باید در پیش‌برد صلح و مردم‌سالاری مسوولیت بپذیرند. آنچه ضروری می‌نمود کار طاقت‌فرسای ساختن بنایی از آگاهی عمومی، مسوولیت‌شناسی و بیداری بود. بسیاری از زنان خود را جنگ‌ستیز یا صلح‌جو می‌پنداشتند و تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی با یک‌هزار و ۴۰۰ عضو در سال ۱۹۵۳ از پشتیبانی خوبی پس از جنگ برخوردار بود.

در سال ۱۹۴۶ پیشنهاد خدمت سربازی برای دختران مطرح و با مقاومت عظیمی مواجه شد. نظرسنجی موسسه‌ی گالوپ نشان می‌داد که ۷۳ درصد مردم سرباز زن نمی‌خواستند. انجمن زنان نروژی با صدور بیانیه‌ای به مقابله با این پیشنهاد رفت. دلیل آن نه تنها دامن کشیدن از جنگ بود و این که انجمن نمی‌خواست ماشین جنگی را تقویت کند، بلکه مشخصاً می‌خواست از اقدامات سازمان ملل در برابر تهدید جنگ پشتیبانی کند. این موضوع به صورت عملی نیز با موقعیت زنان توجیه می‌شد. در بیانیه گفته شده بود که اگر مردان به خدمت سربازی می‌روند، زنان نیز دوران بارداری و سختی‌های زایمان را تحمل می‌کنند و نگهداری از نوزادان را برعهده دارند که در مقام مقایسه، دشوارتر از سپری کردن خدمت سربازی مردان است. مارگارته بون‌نویه از جمله کسانی بود که در یک نظرسنجی در روزنامه‌ی زنان و زمانه سرسختانه به مقابله با خدمت سربازی رفت. اینگرید دراگه<sup>۱</sup>، گِردا رینگ<sup>۲</sup>، مارگارته اُموت اُورلاند<sup>۳</sup> و هانس هیبرگ<sup>۴</sup> نیز در همان نظرسنجی موضعی مشابه او گرفتند. یک نفر اما با نگاه به پیامدهای اندیشه‌ی برابری‌خواهی رای‌ی متفاوت داشت: اِوا کولستاد. او معتقد بود زنان نشان داده‌اند که در مواقع لازم می‌توانند مشارکتی فعالانه داشته باشند. پس باید پیامدهای آن را بپذیرند و تلاش خودشان را به آن معطوف کنند: «تا زمانی که ما زنان به دنبال حقوقی هستیم که مردان در جامعه از آن برخوردارند، بهتر است باری را که این حقوق بر دوش می‌گذارد بکشیم، اگرچه این بار هرگز چندان سنگین هم نیست.» اما کولستاد هم

1. Ingrid Drage
2. Gerda Ring
3. Margrethe Aamot Øverland
4. Hans Heiberg

تا آخر خط نرفت. او در پی آن بود که دختران دوره‌های خدمت کوتاه‌تری در امور بهداشت، کارهای دفتری و اداری، با هدف کارآمدی در موقعیت‌های غیرجنگی پشت جبهه‌ها داشته باشند: «کسی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که بدن یک زن قدرت تحمل فشارهایی را داشته باشد که در میدان جنگ وارد می‌آید.»

زنانی که در جنبش مقاومت و جبهه‌ی خانگی فعال بودند، به آن‌چه تلاش‌های‌شان سزاوارش بود دست نیافتند. به شیوه‌های مختلف آن‌ها با واکنش‌هایی مواجه می‌شدند که خواست آن‌ها را نه به عنوان مطالبات حزبی و طبقاتی، بلکه چون مساله‌ای جنسیتی در نظر می‌گرفت. اما آن‌ها از دید خودشان کاملاً مطمئن بودند که توان و استعداد مشارکت هم‌سطح با مردان را دارند و این به آن‌ها اعتماد به نفس و ایمان بزرگ‌تری می‌بخشید. مارگارت بون‌نویه این موضوع را چنین بیان می‌کرد: «تلاشی که آن‌ها داشته‌اند، تجربه‌ای که اندوخته‌اند، به آن‌ها آموخته است هرگاه به کاری دست یازیده‌اند، آن را به همان خوبی مردان به سرانجام رسانده‌اند، این تجربه به آن‌ها امکان می‌دهد که از بار احساس حقارتی که آنان را بسیار رنج داده است بگریزند.» نه تنها مارگارت بون‌نویه خوش‌بین بود، بلکه باوری گسترده پدید آمده بود که زنان حالا باید بیش از پیش به سیاست بپردازند و خود را در مسائل سیاسی دخیل کنند. ذهنیت اوا کولستاد چنین بود: «ما در ۱۹۴۵ ایستادیم، چون پوستی بر استخوان، گرفتار سوء‌تغذیه‌ای از سال‌ها غذای بد، پیچیده در جامه‌ای که پیش‌تر دلق بارکشی مادران‌مان بود، اما مشتاق به دست یافتن بر همه چیز!» باور به این که زنان می‌توانند و تعهد سرسختان‌های که بسیاری معتقد بودند زنان برای مشارکت در سیاست و زندگی اجتماعی داشتند، بنیان تمام کارهایی بود که زنان در نخستین سال‌های پس از جنگ انجام دادند.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل یازدهم

سازمان دهی و همکاری

پس از جنگ، مشکلات گذشته در مقایسه با سازمان‌دهی و بازسازی پیش رو کوچک و کم‌اهمیت می‌نمود. در بهار ۱۹۴۶ انجمن زنان نروژی بدون هیچ اختلافی به سازمانی کشوری تبدیل شد، درحالی‌که انجمن زنان «اسلوی بزرگ» به عنوان یک منطقه‌ی جدا از تشکیلات کشوری به کار خود ادامه داد. بازسازی سازمان به این صورت انجام شد که انجمن زنان تروندهایم به شکل پیش از جنگ اداره می‌شد و این یعنی مارگارته بون‌نویه توانست ساختار مورد نظر خود را ایجاد کند. انجمن زنان نروژی وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده بود. تشکیلات کشوری، خود را چون عنصری رادیکال در مجموعه‌ی متنوعی از انجمن‌ها می‌دید و هدف خود را ترسیم تمام خط‌مشی‌ها و موضوعات مربوط به جنبش برابری خواهی می‌دانست. تشکیلات کشوری به برقراری ارتباط با مقامات برای اجرای اصلاحات ضروری اهمیت زیادی می‌داد. داک‌ی شیئر مدیر تازه‌ی انجمن شد. مارگارته بون‌نویه از هیات مدیره کنار رفت ولی همچنان نفوذ بسیاری بر سیاست‌های انجمن داشت. روحیه‌ی همکاری از زمان جنگ و روزگار آزادی تا سال ۱۹۴۸ آرمانی بود. این روحیه که در مورد زنان در «هیات همکاری انجمن‌های زنان نروژی» نمود پیدا می‌کرد، استحکامی بتونی به آن‌ها بخشیده بود؛ با حضور داک‌ی شیئر و

عضویت مارگارت هون نویه در کمیته‌های اصلی این هیات، انجمن زنان نروژی از اعضای فعال آن به شمار می‌رفت در این هیات بسیاری از موضوعات مد نظر انجمن‌ها مانند دست‌مزد برابر و مالیات مشترک طرح و بررسی می‌شد. ولی از سال ۱۹۴۸ فضای سیاسی تغییر کرد. جنگ سرد آغاز شده بود و هر همکاری‌ای با کمونیست‌ها مشکوک بود. حزب کارگر در انتخابات ۱۹۴۹ پیروزی بسیار بزرگی به دست آورد؛ ۸۵ کرسی از ۱۵۰ کرسی در مجلس. قاعدتا حزب حالا می‌توانست کشور را مستقل از پشتیبانی احزاب دیگر آن طور که می‌خواست اداره کند. همه‌ی کلیدها در دست حزب کارگر بود و هیچ‌کس در این باره تردید نداشت. تاثیر این شرایط بر زنان حزب کارگر این بود که برای آن‌ها همکاری با دیگر سازمان‌های زنان جذابیت کمتری پیدا کرد. همچنین فضای فعالیت در هیات همکاری بدتر از پیش شد. درگیری‌ها و تضاد سلیق که از ابتدا وجود داشت، حالا تاثیری فلج‌کننده در پیش‌بردها داشت و آخرین گسست در موضوع سقط جنین که این بار از سوی انجمن زنان نروژی پیش کشیده شده بود، رخ داد.

### انجمن زنان نروژی به اتحادیه‌ی ملی بدل می‌شود

اجلاس سالانه در سپتامبر ۱۹۴۵ اولین هم‌نشینی اعضا پس از پایان جنگ بود. هنریته بیه لورنتزن که در اردوگاه کار اجباری راونسبروک اسیر بود و چند ماه پیش‌تر به نروژ بازگشته بود، انجمن تازه را با سخنرانی‌ای درباره‌ی مبارزه برای ارزش‌های انسانی افتتاح کرد: «انسان‌گرایی واقعی، انسان‌گرایی مبارزه است... ما باید همواره بیدار باشیم و هر جا ناحقی رخ داد فریاد برآوریم. ما باید نفوذ خود را همه جا بگسترانیم.» همان شب او به عضویت انجمن زنان نروژی درآمد. هنریته بیه لورنتزن بنا بود به منبع نیرویی برای کار عظیم آگاه‌سازی عمومی که پس از جنگ آغاز شده بود، بدل شود. او همراه با کریستن هانستین و اوارونو سردبیری نشریه‌ی زنان و زمانه را به دست گرفت. سخن‌رانی‌های بسیاری در سراسر کشور ایراد و حلقه‌های مطالعه و دوره‌های آموزشی بی‌شماری ایجاد کرد.

حالا دیگر ضرورت پرداختن به مسائل زنان احساس می‌شد. انجمن زنان نروژی شروع به عضوگیری کرده بود و آن طور که مدیر انجمن گزارش می‌داد در طول پاییز آن سال ۳۵ درصد به شمار اعضا افزوده شد. بسیاری از اعضای

جدید ۱۸ تا ۴۰ ساله بودند. زنانی از همه‌ی احزاب و نیز از حزب کارگر و حزب کمونیست. بار دیگر انجمن می‌توانست جلسات جوانان را برگزار کند و موضوعاتی مثل ازدواج، نقش مادران خانه‌دار و دیگر مسائل زنان را به بحث زنده بگذارد. در جلسات پاییز ۱۹۴۵، تمام سالن پر می‌شد و توجه بسیاری از رسانه‌ها را به خود جلب می‌کرد. در نوامبر ۱۹۴۵، انجمن جزوه‌ی مختصری چاپ کرد: «انجمن زنان نروژی امروز چه می‌خواهد؟» و به این جزوه، برگه‌ی درخواست عضویت برای آن‌ها که مایل به عضویت در انجمن بودند پیوست شده بود.

جذابیت انجمن در سراسر کشور افزایش یافته بود. مارگارته بون‌نویه و داکا شیئر که هرگز اندیشه‌ی تشکیل اتحادیه‌ی ملی را رها نکرده بودند، حالا موقعیت‌های تازه‌ای را پیش رو می‌دیدند. در اکتبر ۱۹۴۵، یک جزوه‌ی قابل تکثیر تدارک دیده شد و برای اشخاص کلیدی در تعدادی از شهرها فرستاده شد. هم‌زمان هنریته بیه لورنتزن به سراسر کشور سفر کرد و سخن‌رانی‌هایی انجام داد. او همچنین مواد و اقلامی از انجمن با خود داشت و در هر جا با برگزارکنندگان سخن‌رانی‌ها و جلسات درباره‌ی امکان تأسیس انجمن‌های محلی گفت‌وگو می‌کرد. مارگارته بون‌نویه نیز مکاتباتی جدی با کسانی که بالقوه امکان تأسیس انجمن‌های محلی را داشتند، آغاز کرد. همه هیجان‌زده و مشتاق بودند. ولی همان مشکلاتی که ایده‌ی اتحادیه‌ی ملی پیش از جنگ با آن مواجه شده بود، بار دیگر رخ نمود: رقابت با دیگر انجمن‌های زنان، به ویژه شورای ملی زنان نروژی و شوراهای محلی زنان.

با این حال گه‌گاه بارقه‌هایی از موفقیت دیده می‌شد. جان‌های پرشوری بر این ایده پای می‌فشرده‌اند: ریگمور رتوتِر و یک<sup>۱</sup> در آرنдал<sup>۲</sup>، یوردیس کولبِنسِن<sup>۳</sup> از اهالی هاوگسوند، فانی برگ<sup>۴</sup> در هامار<sup>۵</sup> و ایرما لانس<sup>۶</sup> از لیلِه‌هامر<sup>۷</sup>. در این مناطق انجمن‌های تازه‌ای در طول زمستان ۴۶-۱۹۴۵ تأسیس شد. در ۲۴ مارس

1. Rigmor Reuter Wikk
2. Arendal
3. Hjørdis Kolbeinsen
4. Fanny Berg
5. Hamar
6. Irma Lanes
7. Lillehammer

۱۹۴۶، انجمن دیگر می‌توانست با همراهی انجمن‌های محلی تابع و نیز اعضایش در مناطقی که انجمن محلی وجود نداشت، به اتحادیه‌ی ملی تغییر یابد. در جلسه‌ی تأسیس اتحادیه‌ی ملی، هفت انجمن محلی به اتحادیه‌ی ملی پیوستند: انجمن زنان اسلو بزرگ که تازه تأسیس شده بود و مدیر آن لیو شُت و قائم‌مقام مدیر آن هنریته بیه لورنتزن بود و نیز انجمن‌های زنان آرن‌دال، لیله‌هامر، هامار، درامن، هاوگسوند و تروندهایم. داک‌ی شیر به ریاست اتحادیه و سیگرید نرئوپ<sup>۱</sup> و ریگمور رئوتر ویک به عنوان نایب‌رئیس انتخاب شدند.

تلاش برای تأسیس اتحادیه‌ی ملی در سال ۱۹۳۹ با مجموعه‌ی درگیری‌ها و مشکلاتی که به نظر حل‌ناشدنی می‌آمد، متوقف شده بود. حالا اما با گرایش تازه‌ای به همکاری و راه‌حل‌های تازه‌ای که پیدا شده بود، به پیش می‌رفت. هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی مایل بود تا اسلو و امگان تشکیلات خود را داشته باشند. تروندهایم با توافق بر سر پرداخت ۲۰ درصد از حق عضویت به اتحادیه پیوست، با ساختاری که محکم‌تراز آن چه پیش از جنگ تصور می‌کرد، بود. ساختار تشکیلات می‌بایست فرصت‌های مدیریت موثر را درمی‌یافت و هم‌زمان متوجه نیازهای انجمن‌های محلی می‌بود. یک مدیر و یک هیات مدیره‌ی کشوری که در اجلاس سراسری انتخاب می‌شد، این تشکیلات را اداره می‌کرد. همچنین شورایی وجود داشت که هم اعضای هیات مدیره‌ی کشوری و هم مدیران انجمن‌های محلی عضو آن بودند. شورا در سال‌هایی که اجلاس سالانه برگزار نمی‌شد، به عبارت دیگر یک سال در میان، جلساتی برگزار می‌کرد. جلسات شورا نقش پررنگی در تداوم فعالیت‌ها و حفظ همکاری‌ها پیدا کرد. این جلسات به همان اندازه‌ی اجلاس سالانه منشا خیر بود. ساختار سازمانی، کارآمدی بسیار خوبی داشت و تا سال ۱۹۷۰ بدون تغییر دوام آورد.

### یک خمیرمایه‌ی مختصر و مفید

ما منابعی در اختیار نداریم که از پیشینه‌ی قوانین اتحادیه‌های ملی سخن بگویند، اما قطعاً بحثی درباره‌ی این که چه دامنه‌ای از فعالیت‌ها باید تحت عنوان اتحادیه‌ی ملی انجام شود، درگرفته است. نامه‌ای از لیو شُت خطاب به مارگارته بون‌نویه

1. Sigrid Nærup

که تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۴۵ را دارد، نشان می‌دهد که ارزیابی این ایده پیش از پایان جنگ آغاز شده بود. لیو شت در این نامه اظهار می‌کند که دو گزینه وجود دارد. یکی این که در شمار اعضا بازنگری شود و به زنان و مردانی نخبه در اسلو که بتوانند مسائل را با جدیت و هوشیاری دنبال کنند، بسنده شود. او نوشته بود: «ما تلاش می‌کنیم تا جمعی کوچک باشیم، اما چون خمیرمایه‌ای موثر از دیدگاه‌های مان، به جای توده‌ی خمیر سنگین و بزرگی از انجمن‌ها و گروه‌ها.» گزینه‌ی دیگر این بود که گستره‌ی کار بازتر شود و بر جذب هر چه بیشتر اعضای تازه و گروه‌های وابسته تمرکز شود. شت معتقد بود که اگر راه‌کار دوم برگزیده شود، هم نام و هم اساس کار انجمن باید تغییر کند. او می‌خواست هر دو امکان به بحث گذاشته شود و از بون‌نویه خواست که این مساله را در هیات مدیره طرح کند. او خود به راه‌کار نخست، یک گروه جمع و جور از نخبگان، باور داشت.

مارگارت‌ه بون‌نویه پیش از جنگ غالباً بیان می‌کرد که مسائل زنان باید به دست یک گروه ویژه از زنان و مردان مشتاق مبارزه که روحیه‌ی به دوش کشیدن بار پیشگامی را در خود می‌بینند، پیش برده شود. اما قطعاً منظور او این بود که بعد از آن باید فرصت اتحاد دامنه‌ای گسترده از اعضا را فراهم کرد، و این چیزی بود که هیات مدیره‌ی انجمن دنبال کرد. انجمن زنان نروژی تصمیم گرفت که هم به جذب اعضای تازه همت گمارد و هم انجمن‌های محلی تاسیس کند. هم‌زمان نام و مشی سیاست زنان را نیز به همان شکل اصلی حفظ کند.

در مصوبات سال ۱۹۳۶ آمده بود: «هدف انجمن، تلاش برای برابری کامل زنان با مردان در جامعه و حکومت است.» اما صورت‌بندی تازه چنین بود: «انجمن زنان نروژی سازمانی ملی و فراجناحی است که تلاش می‌کند زنان بتوانند هم‌پای مردان همه‌ی توان خود را در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی و شغلی به کارگیرند.» این عبارت تازه بر روحیه‌ی تلاش‌گری زنان تاکید می‌کرد و در نتیجه برداشت مثبتی از آن می‌شد. کلمه‌ی «برابری» در مصوبه‌ی تازه حذف و به جای آن عبارت «هم‌پای مردان» جایگزین شده بود. این تغییر بی‌تردید نقطه‌ی عطفی در اقامه‌ی خواست اشتغال و تاکید بر آن و از سوی دیگر نتیجه‌ی حاکمیت حس همکاری بود. در فضای خوش‌بینان‌های که حالا حاکم شده بود، مارگارت‌ه بون‌نویه معتقد بود ننگه داشتن کلمه‌ی «برابری» ضرورتی ندارد. او در این روزگار چنین

موضع می‌گرفت: «آن مسایل کهنه و سرسخت زنان که خواست برابری کامل را ایجاب می‌کرد، دیگر منسوخ شده است.»

شرکت‌کنندگان در اجلاس سراسری موافق بودند که بهتر است بند مربوط به اهداف انجمن فراگیرتر و اندکی انعطاف‌پذیرتر باشد تا بتواند ظرفیت شرایط پیش‌آیند را داشته باشد اما آن‌ها همچنین معتقد بودند که باید درک شفاف و تفسیر روشنی از این بند برای استفاده داخلی وجود داشته باشد. بعد از پیشنهاد مارگارته بون‌نویه، توافق شد که یک تفسیر روشن و دقیق از این بند در بروشوری که انجمن در پاییز همان سال منتشر کرده بود صورت‌بندی شود و بی‌تردید خود مارگارته بون‌نویه آن را نوشت: «انجمن زنان نوژی چه می‌خواهد؟» زیرا این عنوان اهداف فعالیت‌های انجمن فهرست شده بود:

۱. دست‌مزد برابر برای زن و مرد در مشاغل یکسان یا مشاغل مشابه
۲. دسترسی برابر به تحصیل علم در تمام حوزه‌ها
۳. فرصت برابر برای ارتقای شغلی در تمام مشاغل
۴. دسترسی کامل زنان متأهل به کسب‌وکار در عین توجه به نقش مادری و خانه‌داری آن‌ها
۵. اقدامات عمومی موثر برای تسهیل کار زنان در خانه و کنار فرزندان
۶. افزایش مشارکت زنان در زندگی عمومی

آن چه در این موارد به چشم می‌آید، جای بزرگی است که برابری اقتصادی اشغال کرده است. مشارکت در زندگی عمومی هم هست، اما وزن چندانی به آن داده نشده و از نمایندگی در نهادهای عمومی به طور خاص نام برده نشده است. گزینه‌ها کاملاً روشن است، اما بسته به شرایط محتاطانه صورت‌بندی شده است، به ویژه وقتی به زنان متأهل مربوط می‌شود. آن‌ها بایست به زندگی حرفه‌ای دسترسی داشته باشند، اما درباره‌ی «وظایف» آن‌ها سخنی به میان نیامده است. چیزی که اتفاقاً بون‌نویه به آن می‌پرداخت. بازنگری در دست‌مزدها اساساً مطرح نشده است. طرح این مساله در چند کلمه‌ی مختصر نمی‌گنجید و از طرفی هنوز همه‌ی فعالان جنبش زنان بر سر آن هم‌داستان نبودند. اگر چنین موضوعاتی طرح



می شد در اجلاس سراسری پذیرفته نمی شد.

## زن جنبش زنان و زن

این که زنی به عنوان فعال جنبش زنان شناخته شود، با دلهره همراه بود و در محیط‌های کوچک تر توجه بیشتری نیز به خود جلب می کرد. شاید حتا فعال جنبش زنان بودن پس از جنگ سخت تر از دوران پیش از جنگ شده بود. زیرا حال و هوای روزگار پس از جنگ، حال و هوای هماهنگی و همکاری بود، نه ساز مخالف کوک کردن. به هر حال قوانین تازه به انجمن‌های محلی اجازه می داد که زیرمجموعه‌ی انجمن زنان نروژی باشند، بدون آن که خود را «انجمن زنان» بنامند. گروه زنان هامار از همین رویه استفاده می کرد. مارگارته بون نوبه چندان این شیوه را نمی پسندید. او معتقد بود که در این تصمیم «قدری بزدلی» نهفته است. اما او متوجه بود که این اقدام می تواند بنا به ضرورت مجاز باشد. او چنین توضیح می داد که «بسیاری از عنوان «فمینیست» می هراسند، به ویژه در گوشه و کنار کشور.» گفت و گوها نشان می دهد که اعضا بسیار دل مشغول عنوان فمینیست و احساسی بودند که از شناخته شدن با این عنوان داشتند. بند اهداف بدون گفت و گو تصویب شده بود، در حالی که زمان زیادی بر سر عنوانی که اعضا بدان شناخته می شدند صرف شد.

پوشش رسانه‌ای جلسات زنان جنبش نشان می دهد که فمینیست‌ها زیر ذره بین بودند و به دقت ارزیابی می شدند. آیا آن‌ها زنانی واقعی هستند؟ مارگارته بون نوبه توجیه مناسبی یافته بود: «کاملا مشخص است که پیش گامان جنبش زنان در روزگار ما زنان خانه دار و مادران هستند، با تمام توان مندی‌هایی که می توان با خیال راحت آن‌ها را مشخصا زنانه دانست.»

بر اساس آنچه روزنامه‌ی دروازه‌ی جهان<sup>۱</sup> نوشت، سخنرانان در اجلاس جوانان انجمن زنان نروژی در مارس ۱۹۴۶ «بسیار هوشمند، بسیار زیبا و بسیار زنانه» بودند و در نوع خود نشانه‌ای از این داشتند که «به هر حال فمینیست موجودی «غیرزنانه» نیست یا فمینیست‌ها «جوراب‌آبی» نیستند. همچنین ممکن است که فمینیست بود و برای مردان هم جذاب بود، البته این یکی باید قدم به قدم ثابت شود!»

1. Verdens gang

به همین دلیل چندان عجیب نیست که بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسه‌ی سالانه، به ویژه جوان‌ترها، از این که خود را فمینیست بنامند هراس داشتند. «برخی از دختران جوان که از این عنوان می‌هراسیدند، نمی‌خواستند که عنوان فمینیست را بر خود بگذارند، چرا که تصور می‌کردند در این صورت پسرها به آن‌ها تمایلی نشان نخواهند داد.» اما به دوش کشیدن این نام برای آن‌ها که سن و سالی از ایشان گذشته بود هم کار آسانی نبود. برای برخی حتی عضویت در شورای ملی زنان نروژی به اندازه‌ی کافی احساسی بد به جا می‌گذاشت. مردها ممکن بود «با سوءظن» در آن‌ها بنگرند و این می‌توانست احساس ناخوشایند شدیدی در آن‌ها ایجاد کند. البته مساله‌ی عنوان اساساً پرسشی رسمی نبود، بلکه در عمق هویت همه‌ی زنان جا داشت. در واقع تناقضی بود که اینجا رخ می‌نمود: ایستادن بر آن چه فرد بدان اعتقاد داشت و در عین حال یک «زن واقعی» بودن، حفظ تعادلی ابدی بین اپوزیسیون بودن و سازگاری با نظام جنسیتی. این پدیده‌ای شناخته شده است که در کشورهای مختلف و در زمان‌های مختلف دیده شده است: زنانی که به اهداف فمینیستی روی می‌آوردند، بدون آن که برای پذیرفتن عنوان فمینیست اشتیاقی داشته باشند. همچنین درون مجموعه‌ای از انجمن‌های زنان این مساله به عنوان مشکلی بروز کرد.

### ارتباط با مقامات

یکی از دلایل اصلی برای تاسیس اتحادیه‌ی ملی این بود که چنین اتحادیه‌ای می‌بایست به عنوان تربیون مشترک انجمن‌های زنان در برابر مقامات کشور عمل کند. اتحادیه‌ی ملی به عنوان «چراغ راهنمایی در مسیری ثابت» فرض می‌شد که می‌توانست خط‌مشی‌های اصلی را هنگامی که این خطوط در تقابل با آرا عمومی یا جریان‌ات روزمره قرار می‌گرفت، حفظ کند. وظیفه‌ی اصلی این چراغ راهنمایی این بود که حکومت، مجلس و مدیران شهری را وادارد تا اصلاحات ضروری را اجرا کنند. انجمن زنان نروژی همواره تاثیرگذاری بر مقامات را وظیفه‌ی خود می‌دانست و از آغاز راه، توان خود را در برقراری ارتباط فردی با مقامات، مکاتبه با آن‌ها و ایفای نقش در خروجی رسانه‌ها و بهره‌برداری از جلسات صرف کرده بود. نیز ضروری بود که زنان وارد کمیته‌های عمومی و شوراهای انتخابی

شوند. اما از زمانی که مارگارته بون‌نویه در ۱۹۳۶ مدیریت انجمن را به دست گرفت، اهمیت ارتباطات از طریق ارائه‌ی نظام‌مند گزارش‌ها و مکاتبات انجمن زنان با مراکز دولتی و شهرداری‌ها افزایش پیدا کرد.

برای مارگارته بون‌نویه تماس با مقامات اهمیت بسزایی داشت. او در کتاب «آخرین دژ مردسالاری» که در ۱۹۴۸ منتشر شد، توضیح می‌دهد که چرا زنان تا این اندازه در جامعه‌ی مردسالار سرکوب می‌شوند، طوری که حتا بسیاری از آن‌ها متوجه نمی‌شوند در چه شرایط مخرب و غیرطبیعی‌ای روزگار می‌گذرانند. «لغو یک نظام مردسالار - آن‌طور که توسط عموم ادعا می‌شود - تنها با فشار اکثریت زنان محقق نمی‌شود. بلکه مقامات مسوول در دولت‌هایی با نظام سیاسی مردم‌سالار هستند که می‌توانند با برنامه‌ریزی و هوشیاری و با کمک مجموعه‌ای از اصلاحات در مقیاس گسترده به بهبود اوضاع کمک کنند.» این اندیشه‌ها بایست از روزهای ماه ژوئن سال ۱۹۴۵ در ذهن او شکل گرفته باشد، هنگامی که در گزارش خود خطاب به حکومت به مفاهیمی نزدیک به این اشاره کرده بود. حالا این اندیشه‌ها چون تعویذهایی مقدس به صورت رسمی در معبد قوانین تازه انجمن زنان نروژی آویخته می‌شد.

بند دوم قانون انجمن به شیوه‌های فعالیت آن می‌پرداخت. در این بند شیوه‌های بی‌گیری اهداف دسته‌بندی شده بود:

الف - افزایش تاثیر بر قانون‌گذاری و همکاری با مقامات

ب - برگزاری سخن‌رانی‌ها، جلسات گفت‌وگو، مقاله‌نویسی برای روزنامه‌ها، انتشارات، فیلم، رادیو و فعالیت‌های مطالعاتی.

گزینه‌ی (ب) به فعالیت‌های آگاهی‌بخشی می‌پرداخت، چیزی که انجمن زنان همواره به آن توجه داشت. اما این بار بر استفاده از رسانه‌های جدید مانند فیلم و رادیو تاکید شده بود. از گروه‌های مطالعاتی که محبوبیت داشت نیز به طور ویژه نام برده شده بود. گزینه‌ی (الف) اما به هر روی چیز تازه‌ای بود. تاثیرگذاری بر تصویب قوانین و همکاری با مقامات کشور بنا بود به استراتژی تازه‌ی انجمن در سال‌های پیش رو بدل شود.

## کمیته‌ی مشترک سازمان‌های زنان نروژی

نطفه‌ی کمیته‌ی مشترک سازمان‌های زنان نروژی در همکاری گروه‌های زیرزمینی زنان در سال‌های جنگ بسته شد. این کمیته نمونه‌ای از روحیه‌ی همکاری در سال‌های جنگ و پس از جنگ بود، در سال‌هایی که کوچک‌ترین احساس مشترکی به همکاری در عمل منجر می‌شد. کمیته در نوامبر ۱۹۴۵ با همراهی ۱۷ سازمان، از جمله انجمن زنان نروژی، تاسیس شد. هدف کمیته تلاش برای تقویت اثرگذاری زنان در زندگی اجتماعی و پیش‌برد حقوق اجتماعی، حرفه‌ای و اقتصادی آن‌ها بود. این کمیته بنا بود برای ایجاد همبستگی میان زنان نیز تلاش کند. برنامه‌ای در ۹ بند الزامات برابری خواهی، مسائل سیاسی-اجتماعی و مساله‌ی صلح را دربرمی‌گرفت. هر سازمان یک نماینده و دو جانشین نماینده در کمیته داشت. برای آن که موضوعی در دست بررسی قرار گیرد، بایست سه‌چهارم اعضا حاضر می‌بودند و هیچ کدام از سازمان‌ها مجبور نبودند در موضوعی که موافقت نداشتند، کار کنند، هر چند در بحث بر سر آن موضوع در جلسات کمیته حاضر شده بودند. در فاصله‌ی میان جلسات کمیته، موضوع را یک شورای انتخابی پیش می‌برد و در این فرصت پرونده‌ی موضوع را آماده و جوانب‌اش را بررسی می‌کرد. انجمن زنان نروژی به همراه اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژی، اتحادیه‌ی ملی زنان کسب‌وکار نروژ، سازمان زنان حزب کمونیست نروژ و تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی بیشترین فعالیت را در کمیته داشتند. داک‌ی شیر که در آن روزگار مدیر انجمن زنان نروژی بود، به عنوان نماینده‌ی انجمن در کمیته حضور داشت و سیگرید نروپ گوندروود نیز به عنوان جانشین تعیین شد. مارگارته بون‌نویه و اینگرید یوستین رسی<sup>۱</sup> عضو کمیته‌های دست‌مزد برابر، تامین اجتماعی و گزارش از وضعیت زنان نروژ بودند. بسیاری از موضوعاتی که در کمیته‌ی مشترک طرح و بررسی شد، از جمله مسایل حیاتی انجمن زنان نروژی به شمار می‌رفت: دست‌مزد برابر، مالیات مشترک، موضوعات مربوط به بازنشستگی، نمایندگی زنان در نهادهای عمومی، پرسش‌هایی درباره کار زنان در نوبت شب و سازمان‌دهی تازه به طرح‌های تامین مسکن از جمله‌ی این موضوعات بودند.

برخی از این موضوعات جنجال‌برانگیز بودند. به عنوان نمونه، ممنوعیت کار

1. Ingrid GjØstein Resi

شبانہ برای زنان در آخرین باری که مطرح شده بود (۱۹۳۶) از حمایت زنان کارگر برخوردار بود، در حالی که این بار آن‌ها مشی انجمن زنان نروژی را پیشه کرده بودند. کمیته‌ی مشترک نامه‌ای خطاب به دولت نوشت و در آن تصریح کرد که تمام قوانین ممنوعیت برای زنان تبعیض‌آمیز است و بهتر است نروژ به صف پیشتازان لغو چنین قوانینی حتا در سطح بین‌المللی بیبندد. در موضوع مالیات مشترک با وجود بحث‌های بسیاری که بیرون از کمیته در گرفته بود، دیدگاه‌های انجمن حمایت شد. موضوعات دیگری که انجمن زنان نروژی به آن‌ها می‌پرداخت به این اندازه بحث‌انگیز نبود، البته حمایت کمیته باعث تقویت آن‌ها شد. از جمله، انجمن بیانیه‌ای درباره تجدید ساختار تامین مسکن تهیه کرد که در کمیته تصویب و در شمارگان بسیار به مراجع مختلف فرستاده شد.

همان طور که در چنین موضوعاتی انتظار می‌رود، حل و فصل آن‌ها به درازا می‌کشید و با یک مصوبه‌ی کمیته به سرانجام نمی‌رسید، چه بر سر آن اتفاق نظر بود و چه نبود. اما به هر حال بهره‌مندی از حمایت کمیته در مقایسه با این که یک سازمان به تنهایی دست به کاری بزند، موثرتر بود. این ترکیب گسترده و متنوع، در چشم مقامات، وزن و اهمیت بسیاری به کمیته داده بود چنان که می‌توان گفت کمیته‌ی مشترک به فصل مشترک تمام سازمان‌های زنان نروژی بدل شده بود. این دقیقاً مطابق میل مارگارتا بون‌نویه بود. داکا شیئر نیز تاسیس کمیته‌ی مشترک را مهم‌ترین اتفاق دوران مدیریت‌اش بر انجمن زنان نروژی ارزیابی کرده است.

با این حال کمیته از همان آغاز راه، از جنگ قدرت و کاستی‌هایی در همکاری رنج می‌برد. ماریانه لویک<sup>۱</sup> در رساله‌ی خود «کمیته‌ی مشترک زنان نروژی ۱۹۵۲-۱۹۴۵» به این موضوع پرداخته است. دو گروه بزرگ بودند که از همان نخست چندان روی خوش نشان نمی‌دادند. دلیل اصلی ناخشنودی آن‌ها از کمیته این بود که آن‌ها نقش و نفوذی را برای خود می‌خواستند که کمیته در صدد ایفای آن بود. یکی از این گروه‌ها شورای زنان نروژی و دیگری زنان حزب کارگر بودند. شورای زنان از آغاز شکل‌گیری کمیته، به همراهی با آن فراخوانده نشد. خود شورا نیز می‌خواست همچنان با حمایت زنان کارگر به نقش نمایندگی زنان نروژی ادامه دهد. سیگرید استرای که رهبر شورای زنان بود، علاقه‌ی چندانی به

1. Marianne Løvik

کمیته‌ی مشترک - که آن را چون رقیبی می‌دانست - نشان نمی‌داد. زمانی هم که او سرانجام عضویت شورای زنان را در کمیته ثبت کرد، به این دلیل بود که احساس می‌کرد انتخاب دیگری ندارد. می‌توان گفت «شورا عملاً مجبور شد.» عضویت شورای زنان به نوبه‌ی خود به نفوذ کمتر زنان کارگر منجر شد. دبیرخانه‌ی زنان در نظر گرفته بود تا بخش بزرگی از از جنبش زنان نروژ را در سایه‌ی کمیته‌ی مشترک گردهم آورد و پیش برد، اما تاکنون موفق نشده بود همکاری مورد نظر خود را بین بخش‌های مختلف این جنبش برقرار کند. چنان که ماریانه لویک می‌نویسد دبیرخانه زنان انگیزه‌های خود را از دست داد، به حاشیه رفت و بی‌علاقه نظاره‌گر شد.

اختلافی نیز میان حزب کارگر و حزب کمونیست نروژ بروز کرد. زنان حزب کمونیست متوجه شده بودند که حتا در موضوعاتی که قاعدتا بر سر آنها اجماع وجود داشت، با مخالف‌خوانی مواجه می‌شدند. تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی معمولاً انگ کمونیسم می‌خورد، چرا که مدافع پرهیز از جنگ در سیاست خارجی بود. در نتیجه در فعالیت‌های مشترک با کمیته مشکل پیدا می‌کردند. مخالفت قدیمی دبیرخانه‌ی زنان برای همکاری با انجمن‌های «دست راستی» نیز قرص و محکم سر جای خودش بود. نشریه‌ی راهنما که رسانه‌ی کمیته بود و برای نمایندگان زن کمیته در نهادهای مختلف فرستاده می‌شد، از همان ابتدا تاکید داشت که کمیته‌ی مشترک مدافع «همکاری سازمانی» نیست. بدان معنا که «ما فقط ابزاری در اختیار داریم که می‌توانیم از آن برای گرد آوردن همه‌ی ادراکات و نظرات زنان استفاده کنیم.» نشریه، هم‌زمان مخاطبانش را به مقابله با «همکاری سازمانی» برای «یک مبارزه‌ی بی‌امان با زنان و مردان بورژوا» تشویق می‌کرد. راهنما نوشته بود اساساً بهتر است جنبش زنان حزب کارگر به هیچ روی در «تزریق خون تازه در اندام پژمرده و سال‌مند جنبش دست راستی زنان» یاری نرساند.

در سال ۱۹۴۸، دبیرخانه‌ی زنان موقعیت خود را محکم کرد، هم از آن روی که گروهی از انجمن‌های شغلی به عضویت آن درآمده بودند و هم به این دلیل

که نماینده‌ی دبیرخانه، راکل سورین<sup>۱</sup> به عضویت شورای کار انتخاب شد. با این حال دبیرخانه‌ی زنان تصمیم گرفت که در ظاهر از به کار گرفتن کمیته‌ی مشترک زنان در مسیری که برای آن در نظر گرفته شده بود، سر باز زند. در این صورت دبیرخانه می‌توانست با پیشنهادهایی که از سوی سازمان‌های دیگر طرح می‌شد، مخالفت کند؛ پیشنهادهایی که - چنان‌که لویک اشاره کرده است - می‌توانست از نظر دبیرخانه «خراب‌کارانه» محسوب شود. حزب کارگر بعد از پیروزی قاطع در انتخابات نوامبر ۱۹۴۹ که در آن ۸۵ کرسی نمایندگی مجلس را در اختیار گرفت، کمتر از هر زمان دیگری لازم می‌دانست خود را با سازمان‌های دیگر هماهنگ کند. لویک در این باره چنین می‌گوید: «همان طور که حزب کارگر نروژ می‌خواست مردم نروژ را نمایندگی کند، زنان حزب کارگر نروژ می‌خواستند زنان نروژی را نمایندگی کنند.»

با سابقه‌ای که از گرایش دبیرخانه‌ی زنان سراغ داریم، عجیب نبود که سرانجام زنان حزب کارگر از کمیته انشعاب کنند. در مقابل مواجهه‌تر است که بپرسیم چرا آن‌ها پیش‌تر انشعاب نکردند. لویک چنین توضیح می‌دهد که آن‌ها تصور می‌کردند انشعاب از سازمانی که خودشان آن را به پیش می‌بردند، دشوار است. اگر قرار بود چنین اتفاقی بیفتد انشعاب‌کنندگان باید دلیل خوبی پیدا می‌کردند. این دلیل وقتی برای دبیرخانه‌ی زنان پیدا شد که کمیته‌ی مشترک موضوع سقط جنین را رد کرد. اما در واقع این انجمن زنان نروژی بود که موضوع سقط جنین را پس از آن که از سال ۱۹۳۵ به فراموشی سپرده شده بود، دوباره مطرح کرد.

### یک ابتکار عمل در موضوع سقط جنین

«سقط جنین غیرقانونی و مادران ازدواج نکرده» عنوان یکی از نشست‌های عمومی‌ای بود که انجمن زنان نروژی در حاشیه‌ی اجلاس سالانه ۱۹۴۸ برگزار کرد. در این نشست‌ها مجموعه‌ای از مباحث مربوط به سیاست‌های جنسیتی طرح و موشکافی شد. پزشکیانی چون تووه مهر، والبورگ کلم<sup>۲</sup> همچنین یک مامای ارشد به نام کریس بروئوسگورد و استر موسائوس<sup>۳</sup>، نماینده‌ی انجمن مادران

1. Rakel Seweriin  
2. Valborg Klem  
3. Ester Musæus

ازدواج نکرده، دکتر آگنته برستروپ<sup>۱</sup> از دانمارک و دورا ویلن<sup>۲</sup> از فنلاند جلسات را برگزار می‌کردند. گفت‌وگو در این نشست‌ها به تحقیق‌هایی درباره‌ی قانون سقط جنین و لایحه‌ی کمیته‌ی قانون مجازات در سال ۱۹۳۵ کشیده شد و تاکید شد که وضعیت سقط جنین در مقایسه با آن زمان آشکارا بدتر شده است. «کمبود مسکن و دیگر پیامدهای جنگ در شکل‌گیری تصویر اندوهناک و هراس‌انگیز امروز موثر بوده است. اقدامات عملی برای کمک به دختران جوانی که «در موقعیت حادثه» (مادری ناخواسته) قرار می‌گیرند و دشواری در نوع نگاه مادران به طور کلی، از هم‌گسیخته و نامناسب است. همچنان که اطلاعات درباره‌ی کمک‌های پیش‌گیری از بارداری برای بخش بزرگی از مادران این سرزمین در دسترس نیست.» این تحقیق اظهار تاسف می‌کرد از این که لایحه‌ی کمیته درباره‌ی قانون سقط جنین در همه‌ی این سال‌ها به فراموشی سپرده شده بود و «هزاران زن در این فاصله آسیب دیده‌اند.» از کمیته‌ی قانون مجازات درخواست شد تا دوباره موضوع را طرح کند. این درخواست هم برای وزیر دادگستری و هم برای اعضای وقت کمیته‌ی قانون مجازات فرستاده شد. هم‌زمان از شورای ملی و کمیته‌ی مشترک زنان نیز برای پشتیبانی از این طرح درخواست شد.

داده‌های کارشناسان در اجلاس سراسری نشان داد که در نسبت سقط جنین‌های غیرقانونی به شمار بارداری، از زمان آغاز بحث بر سر سقط جنین در سال ۱۹۲۹ افزایش ویژه‌ای رخ نداده است. اما شمار خالص سقط جنین بالا بود. در سال ۱۹۴۶، تنها در بیمارستان اوله‌ول، ۹۴۱ بیمار که سقط جنین غیرقانونی انجام داده بودند، بستری شدند. بیشتر این افراد زنان میان‌سال متأهل بودند. تووه مَهر توضیح داده است که سقط جنین‌ها چگونه انجام می‌شد: «مردم اجازه می‌دهند تا پزشکان تقلبی از آن‌ها باج بگیرند. مادران فقیر از ۲۰۰ تا هزار کرون پرداخت می‌کنند و پس از آن پیچیده در رخت بیماری سوار بر آمبولانس‌ها روانه‌ی بیمارستان‌ها می‌شوند.» هم او و هم والبرگ کلم به شدت به دفاع از تصویب قوانین لیبرالی پرداختند.

بیانیه‌ای که خطاب به مقامات نوشته شد چیزی درباره محتوای قانون نمی‌گفت،

1. Agnete Bræstrup

2. Dora Wilén



اما به طرح کمیته‌ی قانون مجازات در سال ۱۹۳۵ استناد می‌کرد که درباره‌ی سقط جنین با توجه به شرایط اجتماعی افراد تدارک دیده شده بود. در گزارش اجلاس سالانه این موضوع چنین آمده است: «درباره‌ی موارد زیر توافق حاصل شد: قانون سقط جنین به گونه‌ای بازنگری می‌شود که امکان سقط جنین را با توجه به شرایط اجتماعی افراد فراهم کند.» انجمن زنان نروژی از سال ۱۹۳۵ بر راه حلی بینابینی تاکید داشت، نه چندان رادیکال مانند پیشنهاد سقط جنین آزاد تووه مُهر، و نه چندان محافظه‌کارانه چون طرح سقط جنین تنها در صورت ضرورت‌های پزشکی که لوئیسه ایساکسن ارائه کرده بود.

طرح دوباره‌ی مساله‌ی قانون سقط جنین در انجمن زنان نروژی احتمالاً به علت توجه شخصی داکِ شیبِر به این مساله بود. او خود اشاره کرده است که به موضوع سقط جنین به طور ویژه علاقه‌مند بود، در حالی که مارگارته بون‌نوبه بیشتر دل‌مشغول مساله‌ی دست‌مزد و زندگی شغلی زنان بود. در میان فعالان جنبش زنان نیز به نظر نمی‌رسید موضوع سقط جنین بتواند بحثی برانگیزد. داکِ شیبِر بعدها گفت که بر سر وضعیت موجود «توافقی تمام و کمال» حاکم بود. اما چرا هم او و هم دیگر فمینیست‌هایی که پیش از جنگ به دفاع از آزادی سقط جنین پرداخته بودند، امروز دیگر این کار را نمی‌کردند؟ خود داکِ شیبِر موضوع را چنین توضیح می‌دهد: «ما جرات نمی‌کردیم تا آن جا پیش رویم که صراحتاً بر آزادی کامل سقط جنین انگشت بگذاریم. این مساله خواسته‌ای بی‌قید و شرط در دل‌های ما بود، در دل بسیاری. اما کلمه‌ای در بند قانونی نشسته بود: «مجازات!» مساله‌ی هراس‌آور این بود. بنابراین چیزی که بایست حذف می‌شد، آن کلمه بود و این زمان می‌بُرد و در نروژ، بسیار بیشتر از آن چه در کشورهای بی‌گانه می‌توانیم خود را با آن‌ها مقایسه کنیم زمان برد.»

دیدگاه‌ها از سال ۱۹۳۵ چندان تغییری نکرده بود. برخی معتقد بودند که افکار عمومی حتی یک قدم به سمت محافظه‌کاران برداشته است. کریس بروئوسگُرد و کارل اوانگ از جمله آن‌ها بودند. آن‌ها در اثبات مدعای خود به دفاتر بهداشت مادران اشاره می‌کردند. در بحثی در مجلس، درباره‌ی این که این دفاتر باید از کمک‌های دولتی استفاده کنند یا نه، استدلال‌هایی شنیده می‌شد که «گویی به زمانی

در گذشته تعلق داشت.» به عنوان مثال لاویک<sup>۱</sup> از حزب مردم مسیحی معتقد بود «تایید دولتی پیش‌گیری از بارداری و آموزش فنون ضدبارداری می‌تواند عذاب [الهی] را بر ملت نروژ نازل کند.» آن‌طور که بروئوسگرد معتقد بود، تبلیغات نازیسمی هم اثر خود را گذاشته بود. وقتی جذب حمایت برای ارائه‌ی راهنمایی‌های پیش‌گیری از بارداری، آن‌هم از طریق دفاتر بهداشت مادران، تا این اندازه مشکل بود، عجیب نیست که پیشنهاد انجمن زنان نروژی برای بازنگری در قانون سقط جنین با سکوت یا مخالفت مواجه شود. شورای ملی زنان هم بر همین اساس پاسخی به این درخواست نداد. در کمیته‌ی مشترک این موضوع به نزاعی منجر شد که با انحلال کامل کمیته پایان یافت.

#### پرونده‌ی سقط جنین بسته می‌شود

در جولای ۱۹۴۸ داکمی شیئر موضوع سقط جنین را در کمیته‌ی مشترک مطرح کرد. در ماه اکتبر بررسی این موضوع به تصویب رسید. اما بایست تا زمانی که کارگروه، اطلاعات مورد نیاز در این زمینه از جمله قوانین وضع شده در کشورهای اروپای شمالی را جمع‌آوری می‌کرد، به تأخیر می‌افتاد. در اجلاس سالانه‌ی ۱۹۴۹ اطلاعات ضروری جمع‌آوری و برای بررسی به سازمان‌های مختلف ارسال شده بود. با این حال کارگروه می‌بایست خود، طرحی را برای صدور بیانیه آماده می‌کرد. این طرح در چندین بند تدوین و در دسامبر ۱۹۴۹ ارائه شد. بند یک و چهار می‌توانست موافقت همگان را جلب کند. این بندها به مواردی از سقط جنین پرداخته بود که بر اساس تشخیص پزشکی انجام آن برای مادران ضرورت داشت و شامل پیش‌گیری از بیماری‌های وراثتی، مسائل مربوط به اصلاح نژادی و اقدامات بهداشتی می‌شد. بند دوم تقاضای ارزیابی امکان سقط جنین بنا به دلایل اجتماعی را مطرح می‌کرد. این بند از سوی انجمن زنان خانه‌دار پیشنهاد شده بود. بند سوم اما جنجالی بود. در این بند به شرایط سقط جنین به دلیل مسائل اجتماعی به نحوی پرداخته بود که در کمیته‌ی قانون مجازات پیش از جنگ مطرح بود. نماینده‌ی اتحادیه‌ی ملی زنان کسب‌وکار نروژی در کارگروه این بند را پیشنهاد داده بود. در مقایسه با پیشنهادهایی که پیش از جنگ ارائه شده بود، این راه حلی

1. Lavik

میان‌رو محسوب می‌شد، اما به نظر می‌رسید که بسیاری از سازمان‌ها، از جمله شورای ملی زنان نروژی، با همین پیشنهاد بینابینی نیز کنار نخواهند آمد. در ۹ فوریه ۱۹۵۰ بنا بود طرح پیشنهادی کارگروه در کمیته بررسی شود. همه از این موضوع به خوبی آگاه بودند، از جمله زنان حزب کارگر که راکل سورین آن‌ها را در کارگروه نمایندگی می‌کرد. اما هیچ نماینده‌ای از حزب کارگر، اتحادیه‌ی کارگری یا اتحادیه‌های شغلی در جلسه بررسی حاضر نشد. داکو شیئر می‌گوید: «غیبت غیرمنتظره اما کامل مجموعه‌ی زنان جنبش کارگری موجب سردرگمی شرکت‌کنندگانی شد که هر کدام نماینده‌ی یکی از سازمان‌ها بودند. بسیاری حیرت‌زده بودند تا این که کم‌کم برای ما مشخص شد که این غیبت، بازی‌ای از پیش هماهنگ شده بود.»

در میانه‌ی جلسه، ماریا گراف<sup>۱</sup>، نماینده‌ی انجمن مسیحی زنان جوان، پیشنهاد کرد که طرح کمیته بدون بررسی مردود اعلام شود. این پیشنهاد ۱۴ رای آورد، در مقابل، ۳۱ تن که خواستار بررسی طرح بودند. مدیران جلسه این اتفاق را چنین تفسیر کردند که طرح نمی‌تواند حدنصاب سه چهارم آرای موافق را برای تصویب کسب کند و به این ترتیب بررسی طرح رد شد.

این رویه بسیار مشکوک بود و تلاش زیادی برای بازگرداندن طرح انجام شد. اگر زنان احزاب کارگری حضور می‌داشتند، هرگز پیشنهاد رد طرح بیان نمی‌شد، بلکه موضوع بررسی می‌شد و احتمالاً سه‌چهارم اعضا به سقط جنین به خاطر شرایط اجتماعی رای مثبت می‌دادند. اما به دلیل لغو بررسی طرح - که اتفاقاً خود سازمان‌های جنبش کارگری با تحریم شرکت در جلسه عامل آن بودند - این سازمان‌ها از کمیته‌ی مشترک زنان انشعاب کردند.

لویک تحریم جلسه‌ی بررسی موضوع سقط جنین از سوی زنان احزاب کارگری را بخشی از یک استراتژی برای ناکارآمد نمایاندن کمیته می‌داند. بنابراین ایده‌ی انشعاب هم چندان دور از انتظار نبود. اما چرا آن‌ها دقیقاً این موضوع را بهانه‌ی انشعاب قرار دادند؟ آن‌ها تمام دوران بین دو جنگ را بر موضوع سقط جنین کار کرده بودند و این مساله مورد توجه ویژه آن‌ها بود. بیرگیت ویگ<sup>۲</sup> معتقد

1. Maria Graf  
2. Birgit Wiig

است که زنان حزب کارگر در این روزگار بسیار محتاطانه عمل می‌کردند، زیرا مساله‌ی سقط جنین می‌توانست درون حزب [حزب حاکم] مشکلاتی ایجاد کند. این دیدگاه نمی‌تواند درست باشد، چرا که دبیرخانه‌ی زنان حزب دقیقاً پیش از ماجرای انشعاب، خود، مساله سقط جنین را مطرح کرده بود و پیشنهادی را بر اساس طرح سال ۱۹۳۵ کمیته‌ی قانون مجازات تدوین کرده بود. به نظر بریتا گولی<sup>۱</sup> رفتار آن‌ها در جهت تقویت موقعیت حزب بود و پیروزی قاطع حزب در انتخابات ۱۹۴۹ مجلس نیز گواه آن است. دیدگاه گولی با اظهارات زنان حزب هم‌خوانی دارد. در سرمقاله‌ای در نشریه‌ی زنان کارگر *اسه لیونس* می‌نویسد: «نتیجه‌ی انتخابات و کسب اکثریت کرسی‌های مجلس توسط ما نشان داد که این بار زنان کارگر امید و باور دارند تا در سال ۱۹۵۰ در قانون ارتجاعی سقط جنین بازنگری شود.» یک مقاله در همین شماره‌ی نشریه نشان از خوش‌بینی و باور بزرگی به بازنگری سریع در قانون دارد، شاید حتا در همین دوره‌ی مجلس.

چیزی نگذشت که آشکار شد اعتماد دبیرخانه‌ی زنان به حزب بیش از اندازه بوده است. تنها نتیجه‌ی پیگیری‌های مداوم در برابر رهبری حزب به حاشیه رفتن موضوع بود. نخستین بار در ژوئن ۱۹۵۱، شورای قانون مجازات کار بازنگری در قوانین را آغاز کرد. به هر حال در این مرحله *اسه لیونس* موفق شد که امکان تاثیرگذاری را برای زنان حزب حفظ کند. دوزن به شورا راه یافتند: آنا هاگ‌وولد<sup>۲</sup> و *اسه لیونس*. هیچ کدام از دیگر سازمان‌های زنان نماینده‌ای در شورا نداشتند. *اسه لیونس* بعدها تاکید می‌کرد که او به دلیل «ظرفیت‌های فردی» نامزد عضویت در شورا شده بود و نه به خاطر نمایندگی زنان کارگر...

شورا بررسی قانون سقط جنین را کنار گذاشت. ولی در سال ۱۹۵۶ دوباره آن را در دستور کار قرار داد، ولی برای بررسی بیشتر و ارائه‌ی پیشنهاد نهایی ادامه کار را به سال ۱۹۵۹ موکول کرد و برای نخستین بار در ۱۹۶۰ قانون تازه‌ی سقط جنین تصویب شد. این قانون مجوز سقط جنین را بر اساس شرایط اجتماعی صادر نمی‌کرد، اما ملزم می‌کرد که در شرایط «وخیم» درمانی-اجتماعی اگر مساله‌ی سلامت یا حفظ جان زن مطرح بود، می‌بایست سقط جنین به عنوان راه‌کار ارزیابی

1. Brita Gulli  
2. Anna Hagvold

شود. پس از ارائه‌ی درخواست از سوی زن، تصمیم نهایی برای صدور جواز سقط جنین از سوی کمیته‌ای متشکل از دو پزشک گرفته می‌شد. اجرای این قانون فوریت نداشت، بلکه ابتدا بایست یک نظام حمایتی برای ارائه‌ی راه‌هایی دیگر به جای سقط جنین ایجاد می‌شد تا هر چه ممکن است زنان کمتری خواستار سقط جنین باشند. این برنامه‌ی حمایتی هرگز تهیه نشد، ولی قانون از سال ۱۹۶۴ اجرا شد. اما آن وقت دیگر کاملاً دیر شده بود و احتمالاً چنین روشی در آن زمان پیش از آن که عملی شود منسوخ شده و نفرت‌انگیز بود، چرا که اساس آن تحقیرآمیز و ارزیابی آن در میان زنان کاملاً سلیقه‌ای بود. به همین دلیل چهار سال بعد در ۱۹۶۹ بار دیگر مبارزه برای سقط جنین آغاز شد. بنا بود در دهه‌ی هفتاد مبارزه برای سقط جنین به مهم‌ترین نبرد جنبش نوین زنان تبدیل شود. جنبشی که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بود.

#### رابطه با شورای ملی زنان خراب‌تر می‌شود

بررسی پیشنهاد سقط جنین در شورای ملی زنان نروژی برای آن‌ها که در انجمن زنان درگیر این موضوع بودند بسیار خسته‌کننده شده بود. داکتی شیئر پیشنهاد خروج از شورا را مطرح کرد. موضوع در اجلاس سالانه‌ی انجمن زنان نروژی در ۱۹۵۰ به بحث گذاشته شد و مدیر انجمن مساله را چنین توضیح داد: «از آنجا که شورای ملی تلاش بسیار کرد تا بحث را در کمیته‌ی مشترک مغلوبه کند و علیه پیشنهادی که از سوی یکی از اعضایش طرح شده بود رای داد، بسیاری از ما سرخورده شده‌ایم و احساس می‌کنیم که شورا عضویت ما را در این نهاد بر نمی‌تابد. این که پیشنهادی در جلسه‌ای در خود شورای ملی رای نیاورد یک چیز است و این که شورا در کمیته‌ی مشترک مخالف‌خوانی کند چیز دیگری است.» پیش‌تر داکتی شیئر موافق عضویت انجمن زنان در شورای ملی زنان بود، در حالی که مارگارت بون‌نویه در سال ۱۹۴۶ با عضویت انجمن - که سازمان‌دهی تازه پیدا کرده بود- در شورای ملی زنان مخالف بود. حالا داکتی شیئر هم معتقد بود که تشکیلات شورا بسیار خرفت و محافظه‌کار است و مدافع خروج انجمن از شورای ملی زنان بود.

در طول جلسه مشخص شد که بسیاری از انجمن‌های محلی همچنان مایل

هستند که به همکاری با شورای ملی ادامه دهند. آن‌ها معتقد بودند که عضویت در شورا برای ادامه‌ی فعالیت آن‌ها ضروری است. سیگنه سونسون که نفوذ زیادی در انجمن داشت، به نمایندگی از انجمن زنان تروندهایم به شدت با خروج از شورا مخالفت کرد. مارگارت بون‌نویه و داکلی شیئر از سوی دیگر اعضای هیات مدیره‌ی انجمن مانند سیگرید نرئوپ گوندر و آستری فریساک پشتیبانی شدند. اما آن‌ها نیز دریافته بودند که زمان برای خروج از شورا مناسب نیست و انجمن‌های محلی بایست ابتدا فرصت بررسی موضوع را پیدا کنند. اجلاس با توافق بر سر به تاخیر انداختن تصمیم‌گیری به پایان رسید. پس از آن پیشنهاد خروج از شورا بارها مطرح شد، اما سرانجام در سال ۱۹۷۲ عملی شد.

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل دوازدهم

مبارزه برای برابری اقتصادی



## دوره‌ی ده‌ساله‌ی زنان خانه‌دار

تعداد زنان خانه‌دار در نروژ هیچ‌گاه به اندازه‌ی سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نبود. بیشترین تعداد در دهه‌ی ۱۹۶۰ دیده شده است. در آن زمان، ۵۵ درصد زنان بالای ۱۵ سال در خانه‌ی خود کار می‌کردند. تعداد زیاد زنان خانه‌دار با این واقعیت که تعداد زنان متأهل بیشتر از قبل بود همبستگی داشت. در حالی که در سال ۱۹۳۰ بیش از نصف زنان بین ۲۵ و ۲۹ سال مجرد بودند، در سال ۱۹۶۰ تنها یک‌پنجم این گروه سنی ازدواج نکرده بودند. در گروه سنی ۳۰ تا ۳۴ سال، شمار زنان مجرد از ۳۶ درصد به ۱۴ درصد کاهش یافته بود. قبل از جنگ مجرد بودن غیرعادی نبود. ولی حالا مجردها در اقلیت بودند. یکی از دلایل این تغییر این بود که دیگر جمعیت زنان بیشتر از مردان نبود، بلکه برعکس بعد از جنگ مردان بیشتری وجود داشتند و این شانس زنان را برای ازدواج افزایش می‌داد. تعداد ازدواج‌ها، هم برای مردان و هم برای زنان افزایش یافت. کاهش بیکاری و در نتیجه افزایش رفاه باعث شد که تعداد بیشتری امکان تشکیل خانواده پیدا کنند. این رویه از دوره‌ی جنگ شروع شده بود، ولی در اولین سال‌های پس از جنگ بیشترین تعداد ازدواج رخ داد.

علت کمتر بودن تعداد زنان شاغل در این دوره کمبود موقعیت‌های کاری نبود. بلکه برعکس، وضعیت اقتصادی ترقی کرده بود، عرضه‌ی نیروی انسانی در بازار کار از تقاضا کمتر بود و در نتیجه، هم مقامات مسوول و هم صاحبان کسب و کار،

خواهان نیروی کار زنان بودند. در سال‌های جنگ در کشورهایی که درگیر جنگ بودند، تغییری در روند بیکاری رخ داد: زنان جای مردان را که به جنگ رفته بودند در موقعیت‌های کاری پر کردند. تحقیقی در انگلیس نشان می‌دهد که بیشتر این زنان متاهل بودند و اکثر آن‌ها بعد از جنگ هم بر سر کار خود باقی ماندند. اما در نروژ وضعیت چنین نبود. زمانی که مردان درگیر فعالیت‌های مربوط به جنگ شدند، تعدادی از زنان به شغل‌های مردان مشغول شدند، اما شمار آن‌ها اندک بود. اکثر زنان در وهله‌ی اول به کار خانه می‌پرداختند. وقت آن‌ها به تهیه‌ی غذا، ایستادن در صف، دوخت و دوز و رفوی لباس‌ها می‌گذشت. به این ترتیب جنگ نقشی در تغییر تقسیم‌بندی جنسیتی کاری نداشت. بلکه برعکس، در پایان جنگ اهمیت کار خانه در نظر مردم بالاتر رفته بود.

جیره‌بندی و کمبود مواد غذایی در اولین سال‌های اشغال نروژ باعث شد که بیشتر وقت زنان خانه‌دار صرف تلاش برای بقا شود. آن‌ها روز خود را صرف این می‌کردند که «دنبال اقلام کوچک ضروری مثل دگمه، کش پلاستیکی، پارچه، وصله‌ی شلوار و نخ قرقره بگردند.»

ولی از حدود سال ۱۹۵۲ که بازسازی به انجام رسید و دوره‌ی طولانی رشد چشم‌گیر اقتصادی آغاز شد، مردم به سطحی از رفاه اقتصادی رسیدند که برای آن‌ها تازگی داشت. این اولین بار بود که برای بیشتر زنان در خانواده‌های کارمند ممکن شد که تمام وقت خانه‌دار باشند و به کسب درآمد بیشتر از راه کارهایی نظیر نظافت یا دوخت و دوز برای مردم نیازی نداشته باشند.

همچنین در این دوره، زنان خانه‌دار در همه‌ی طبقات اجتماعی به ابزارهای کمکی کار خانه و محصولات جدیدی که در وقت خانه‌داری صرفه‌جویی می‌کرد، نظیر لباس‌های دوخته و مواد غذایی کنسروی دسترسی پیدا کردند. این توسعه در جهتی بود که مارگارته بون‌نویه آرزو کرده بود. حالا زنان وقت بیشتری داشتند و شاید می‌توانستند کار دلخواه خود را داشته باشند.

تعداد زنان متاهل شاغل هم افزایش یافت. در سال ۱۹۴۶ تنها ۳.۹ درصد زنان متاهل شاغل بودند، در ۱۹۵۰ این میزان به ۵.۴ و در ۱۹۶۹ به ۹.۵ درصد رسید. این افزایش بیشتر در پایتخت مشهود بود: در سال ۱۹۵۰، ۲۷ هزار تن از مجموع ۴۴ هزار زن شاغل در نروژ ساکن اسلو بودند. ولی در مقایسه با سایر

کشورهای صنعتی، سهم زنان در نیروژ پایین تر بود. در سال ۱۹۶۰ در سوئد ۲۳.۳ درصد از زنان متاهل کار می‌کردند، در دانمارک ۲۳ درصد و در فنلاند ۲۵.۹ درصد. در آمریکا کمی کمتر از ۲۰ درصد زنان شاغل متاهل بودند.

اما سهم کمتر زنان در نیروژ لزوماً به این معنا نبود که همه‌ی این زنان ترجیح می‌دادند خانه‌دار باشند. شرایط برای این که زنان متاهل بیرون از خانه کار کنند فراهم نبود. هنوز موانع زیادی وجود داشت: مهدکودک تقریباً وجود نداشت، پیدا کردن خدمت‌کار دشوار بود و کارفرمایان کمتر می‌پذیرفتند که کارمند نیمه‌وقت داشته باشند. توزیع موقعیت‌های کاری در سراسر کشور متناسب نبود و در بسیاری از مناطق با وجود شرایط زمانی مناسب کار پیدا کردن آسان نبود. همچنین، هم رسانه‌های عمومی و هم سیاست‌مداران ایده‌ی خانه‌داری زنان را تبلیغ می‌کردند. طبق این ایدئولوژی جای زن در خانه بود، جایی که او خانواده‌ی خوشبختی را می‌ساخت که جامعه‌ی موفق بر آن بنا می‌شد. زنان متاهل شاغل، به‌ویژه اگر فرزند داشتند، در معرض تردید و بدگمانی بودند، چرا که آن‌ها خارج از آن‌چه چارچوب طبیعی زندگی زن فرض می‌شد، قرار می‌گرفتند.

### پروژه‌ی حزب کارگر

تا سال ۱۹۶۱، حزب کارگر به تنهایی دولت نیروژ را در اختیار داشت. در دوره‌ی بعدی که برگه فوره آن را «نظام سوسیال‌دموکراتیک» نامید، قدرت حتماً بیشتر، تا سال ۱۹۷۲، در انحصار حزب کارگر باقی ماند. در این دوره، پروژه‌ی حزب کارگر ساختن دولت رفاه بود. آنه لیسه سیپ<sup>۱</sup> می‌نویسد که اهداف مورد نظر این پروژه، امنیت و برابری بودند و این اهداف را چنین تعریف می‌کند: «برابری به معنی برابری اقتصادی، شرایط زندگی و خدمات بین گروه‌های اجتماعی، بین شهر و روستا، بین استان‌ها و بین مناطق شهرداری بود.» برابری بین زن و مرد در این پروژه جایی نداشت، بلکه ساختار دولت رفاه بر مدلی بنا شده بود که توزیع سنتی کار بین زن و مرد را بدیهی می‌گرفت.

اوا کولستاد می‌گوید رهبران حزب، مانند گرهاردسن و براتلی<sup>۲</sup> درکی از

1. Anne Lise Seip

2. Bratteli

جنبش زنان نداشتند. راکل سورین که در آن زمان در مرکز جنبش زنان حزب کارگر قرار داشت، این موضوع را تایید می‌کند: «آینار گرهاردسن به جنبش زنان اهمیتی نمی‌داد. هوکون لیه<sup>۱</sup> هم همین طور. تنها چیزی که از مسائل مربوط به زنان برای او اهمیت داشت نونوار کردن خانه‌ها با واردات صنایع نو نظیر ماشین لباس‌شویی بود، دست کم تا پایان رقابت انتخاباتی.» حزب کارگر از بالا اداره می‌شد و به این دلیل مخالفت به جایی نمی‌رسید، مگر این که از طرف رفقا در جنبش اتحادیه‌های کارگری ابراز می‌شد. دبیرخانه‌ی زنان به ندرت چیزی در مخالفت با حزب می‌گفت، تقاضاهای معدودی در مورد زنان داشت و بیشتر به کار زنان خانه‌دار و اقدامات مربوط به سیاست اجتماعی می‌پرداخت. نشریه‌ی زن کارگر<sup>۲</sup> که بلافاصله بعد از جنگ برای دست‌مزد برابر و قانون جدید سقط جنین تلاش می‌کرد، از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۴۰ به مجله‌ای برای آموزش آشپزی، الگوی خیاطی و بافتنی، دکوراسیون و مبلمان منزل تبدیل شده بود. مدیران مجله اغلب از برنامه‌های دولت دفاع می‌کردند. یوهانه رتوتز و نیمه لاگستروم زنان قدرت‌مندی بودند که در بولتن زنان اتحادیه‌های کارگری حضور داشتند، ولی مدافعان سرسخت حقوق زنان بعد از جنگ کنار گذاشته شدند.

در حوزه‌ی زنان، تمرکز حزب کارگر بر زنان خانه‌دار بود، چرا که این گروه مسیر ارتباطی حزب با خانواده‌ها و از خانواده‌ها با همه مردم بود. گرهاردسن در مصاحبه‌ای پیش از اولین انتخابات بعد از جنگ به روزنامه‌ی انتخاب زنان گفت: «بهبود شرایط کاری و زندگی زنان خانه‌دار تکلیف مهمی است که شاید خیلی‌ها در آغاز آن را نادیده بگیرند. این یک وظیفه‌ی خطیر اجتماعی است و باید در چارچوب مجموعه‌ی فعالیت‌های حزب کارگر برای ارتقای استاندارد زندگی کارگران به آن توجه شود.»

انجمن زنان اما از این سیاست فاصله گرفت. انجمن در وهله‌ی اول مدافع زنان شاغل و حقوق آن‌ها بود. برای آن‌ها استقلال اقتصادی زنان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. در این راستا انجمن زنان دو هدف اصلی داشت: یکی ایجاد شرایط مناسبی

۱. Håkon Lie، او از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۹ سخن‌گوی حزب کارگر بود. در دوره‌ی جنگ جهانی دوم در جنبش مقاومت و دولت در تبعید فعالیت بسیار موثری داشت و پس از جنگ به عنوان قائم‌مقام دبیر حزب برگزیده شد. از سال‌های خدمت او به عنوان موفق‌ترین دوران حزب کارگر یاد می‌شود. او در ۲۵ می ۲۰۰۹ در سن ۱۰۳ سالگی درگذشت.  
2. Arbeiderkvinnen

که اکثریت زنان بتوانند در کنار مسوولیت خانواده کار با دست‌مزد داشته باشند، دیگری برابری در دست‌مزد، استخدام و ارتقای شغلی بود. در سیاست‌گذاری‌های پس از جنگ هیچ‌یک از اینها جایگاه برجسته‌ای نداشت. کمبود نیروی کار باعث شده بوده که زنان وضعیت خوبی در بازار کار پیدا کنند و اینجا بود که انجمن زنان موقعیت خوبی داشت و از برگ برنده‌ی خود در زمان مناسب استفاده کرد. ولی با این که این خواسته‌ها شنیده می‌شد، راهی به جایی نبرد. دیدگاه‌های دیگری در اکثریت بودند. زنان برای تغییر این وضعیت باید تا پایان دهه‌ی ۱۹۵۰ صبر می‌کردند.

### مالیات خانواده

این‌گرا رفسوم<sup>۱</sup> در مقاله‌ای در دروازه‌ی جهان نوشته بود: «زنان در زندگی سه وظیفه دارند: به دنیا آوردن فرزند، ایجاد محیطی در خانه که مرد در آن استراحت کند و آرامش، شادی زندگی و انگیزه برای کار خود بیابد و نیز تربیت فرزندان برای کار اجتماعی مفید.» رفسوم چنین ادامه می‌داد که زنان برای به انجام رساندن این وظایف خطیر وابسته به حمایت مالی هستند که از ازدواج به دست می‌آید. ولی خانواده نهادی آسیب‌پذیر است. بیشتر زنان جوان دارای تحصیلات عالی هستند و اگر بخواهند می‌توانند کاری در بیرون از خانه پیدا کنند. اگر از درآمد مرد «کاسته شود»، ممکن است بحث نیاز به درآمد اضافه به میان بیاید. مادامی که خانواده به طور مشترک مالیات پردازد، ترجیح بر این خواهد بود که مرد مسوولیت کسب درآمد اضافی را برای رتق و فتق امور به عهده بگیرد. ولی اگر زن از مزیت مالیات تفکیکی برخوردار باشد، ممکن است در چنین موقعیتی برای کسب درآمد بیشتر به کار بیرون از خانه پردازد. «تشویق زنان به بیرون رفتن از خانه، آسیبی جبران‌ناپذیر برای فرزندان و خانه است. آسیبی که نمی‌توان با پول اندازه‌اش گرفت.» از دید این‌گرا رفسوم، مالیات خانواده ابزاری برای حفظ ازدواج و خانواده بود. او در مقالات و سخن‌رانی‌های متعددی در خانه‌های برقرار تاکید کرد که بنا به این دلایل نباید مالیات مشترک لغو شود. زنان شاغل در صورت نیاز به کمک خانگی باید از مخارج کم می‌کردند. نباید «مزیت ویژه» دیگری به جز این داشته باشند.

1. Inga Refsum

مارگارت هوننویه بی‌معطلی نقد جان‌داری بر مقاله‌ی رفسوم در دروازه‌ی جهان منتشر کرد: «این مقاله دوباره روح واکنش را احضار می‌کند، مگر می‌شود باور کرد کسی جرات بیان چنین عقیده‌ای را در نروژ، لختی پس از شکست نازی‌ها، داشته باشد؟ در پس هر یک از خطوط این‌گام. رفسوم، سایه روزنبرگ<sup>۱</sup>، هیتلر و گوبلز<sup>۲</sup> پیدا است.» بدیهی است که این موضوع بهت و حیرت به همراه داشته باشد: به عنوان مثال شیستن سیندینگ لارسن<sup>۳</sup> معتقد بود که این تنها نازی‌ها نبودند که به کار خارج از خانه‌ی زنان خانه‌دار به چشم تهدید نگاه می‌کردند و مارگارت هوننویه پیشنهاد کرد که یک «گفت‌وگوی رو در رو» با خانم رفسوم داشته باشد. گرد والرشنس<sup>۴</sup> فکر می‌کرد زنان شاغل در مقایسه با زنان خانه‌دار فرزندان کمتری دارند و به این دلیل اعتقاد داشت که مالیات تفکیکی، زنان بیشتری را به کار بیرون از خانه تشویق می‌کند و در نتیجه شمار فرزندان و آینده‌ی ملت نروژ را به خطر می‌اندازد.

با این حال، سیگرید استرای در شورای ملی زنان نروژ از تقاضای لغو مالیات مشترک حمایت کرد. او به آمارهای استناد می‌کرد که نشان می‌داد در صورت کسر مالیات و هزینه‌های خدمتکار خانگی، خانواده‌ای که در آن زن خانه‌دار است وضع اقتصادی بهتری نسبت به خانواده‌ای خواهد داشت که هر دو نفر درآمد دارند. در انجمن زنان نروژی، داکتی شیتر دست به کار بسیج افرادی شد تا صدای خود را در جلسه‌ی رفسوم در خانه‌های برقرار به گوش برسانند: «هدف این بود؛ آن‌ها که می‌توانند و می‌دانند به داخل لانه‌ی زنبور بروند.»

موضوع مالیات مشترک همواره تحت تاثیر آمار و ارقام پیچیده و بحث‌های فنی مالیاتی بود. اغلب تاکید می‌شد که این «مساله‌ای سخت» و پرونده‌ای «به غایت پیچیده» است. با این حال بیشتر افراد متوجه بودند که این موضوع ارتباط

۱. آلفرد ارنست روزنبرگ (۱۹۴۶-۱۸۹۳) تئوریسین بزرگ حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان بود. روزنبرگ در کل دوره‌ی حکومت ناسیونال سوسیالیسم در آلمان رییس دفتر سیاست خارجی حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان بود.

۲. پاول یوزف گوبلز (۱۹۴۵-۱۸۹۷) سیاست‌مدار ناسیونال سوسیالیست آلمانی که از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ وزیر رایش برای تبلیغات و روشننگری مردم بود. او از نزدیک‌ترین دوستان و همکاران آدولف هیتلر بود و شهرت او تا حد زیادی ناشی از خطابه‌های پرشور و تبحرش در سخن‌وری بود.

3. Kirsten Sinding Larsen

4. Gerd Valersnes

تنگاتنگ با نحوه‌ی نگاه به جایگاه زنان در خانواده و زندگی کاری دارد. لیرو<sup>۱</sup> که نماینده‌ی مجلس بود، در سال ۱۹۵۹ این مساله را در مجلس به این صورت طرح کرد: «این بحثی که در رسانه‌ها و جاهای دیگر تحت عنوان مالیات مشترک به راه افتاده، به جای مساله‌ای مالیاتی به عنوان یک مساله‌ی زنان نمود پیدا کرده است. به همین دلیل این بحث کمی نابجا است.» همین بحث «نابجا» به ما اطلاعات زیادی در مورد موضع گروه‌های مختلف نسبت به جایگاه زنان در دهه‌ی ۱۹۵۰ می‌دهد. در نهایت، بحث مالیات مشترک به این سوال می‌پرداخت که کدام یک مهم‌تر است: تمامیت اقتصادی خانواده، یا حق زنان بر اظهار وجود شخصی. صحبت از ارزش‌های بنیادین بود و قانون مالیات خانواده احساسات گروه‌های اجتماعی را به شدت برانگیخت. گروه‌های مختلف مردم به این موضوع واکنش نشان دادند و با قاطعیت به طرفداری از یک دیدگاه و موضع‌گیری نسبت به دیدگاه دیگر پرداختند.

### حفظ تمامیت خانواده

مطابق قانون انحصار دارایی‌های زوجین سال ۱۹۲۱، مالیات زن و شوهر بدون در نظر گرفتن مالکیت شخصی آن‌ها باید به طور مشترک تعیین می‌شد: «مالیات زن و شوهر با در نظر گرفتن مجموع دارایی‌ها و درآمد آن‌ها به طور مشترک تعیین می‌شود.» شورای ملی زنان نروژ بی‌درنگ به تصویب این قانون اعتراض کرد. اختیار کامل بر درآمد و دارایی شخصی همواره از خواسته‌های جنبش زنان بود. ولی این اعتراض پی‌گیری نشد و در قانون ۷ جولای ۱۹۲۷ دوباره تصویب شد که زوج‌ها باید به عنوان یک واحد به طور مشترک مالیات پردازند. از آن زمان مالیات مشترک مشکل بزرگ‌تری برای زنان متاهل شاغل شده بود، چون نرخ مالیات افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. زنان به طور معمول درآمد کمتری داشتند و برای تعیین مالیات، حقوق آن‌ها «روی» حقوق همسران‌شان گذاشته می‌شد. حالا که مالیات هم از «روی» این حقوق برداشته می‌شد، آن قدر کم باقی می‌ماند که کار کردن برای زنان توجیه اقتصادی نداشت یا دست کم مردان فکر می‌کردند که فایده‌ای ندارد زنان‌شان کار کنند.

1. Leiro

گزارشی که مارگارتته بون‌نویه در بهار ۱۹۴۵ به دولت نوشت، آغازگر مبارزه‌ی انجمن زنان با قانون مالیات مشترک بود. ۱۴ سال بعد در ۱۹۵۹ زن و شوهرها این حق را به دست آوردند که مالیات‌شان به صورت تفکیکی تعیین شود. زوج‌هایی که در یک کسب و کار با هم کار می‌کردند، برای به دست آوردن همین حق هنوز باید ۱۰ سال دیگر صبر می‌کردند. در تمام این مدت، انجمن زنان تقاضاهای متعددی در این باره برای مسوولان فرستاد. بیشتر تقاضاها با همراهی سایر سازمان‌های زنان تهیه می‌شد. مارگارتته بون‌نویه، گرتته بون‌نویه هویر، توردیس ستورن، اینگرید یوستین رسی، اوا کولستاد و دیگران بارها در روزنامه‌ها و نشریات در این باره مقاله نوشتند. موضوع مالیات خانواده در بحث‌ها و سخن‌رانی‌های انجمن‌های محلی زنان مطرح می‌شد و در جلسات کشوری و شوراها مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. انجمن‌های زنان کشورهای اروپا شمالی بررسی مشکلات مربوط به مالیات خانواده را در سال‌های ۱۹۴۶، ۱۹۵۲ و ۱۹۶۰ در دستور کار خود قرار دادند.

اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار مخالف این اعتراض‌ها بود، چرا که مالیات تفکیکی را برای خانواده‌هایی که فرزند داشتند و تنها یکی از والدین کار می‌کرد و درآمدی برابر درآمد یک خانواده با دو حقوق داشت، ناعادلانه می‌دانست. با این حال اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار خواستار حذف مالیات برای زنان شاغل شد، چون قانون فعلی در حق این گروه عادلانه نبود. سازمان‌های زنان شاغل در این مورد سکوت کردند.

در چنین فضایی، خزانه‌داری و کمیته‌ی مالی مجلس مسالهی مالیات خانواده را در سال ۱۹۴۸ بررسی کردند. برای خزانه‌داری مشهود بود که انتقادات وارد شده به قوانین مالیاتی بجا است و قبول داشت که رویه‌ی موجود، زنان متاهل را از کار کردن بازمی‌دارد. به گفته‌ی خزانه‌داری «این وضعیت، به ویژه در شرایط فعلی که نیاز به نیروی کار از همیشه بیشتر است، باعث تاسف است.» با این حال خزانه‌داری به ادامه‌ی روند جاری در محاسبه‌ی مالیات خانواده رای داد. دلیل اصلی این بود که باید به خانواده به چشم یک واحد اقتصادی نگاه می‌شد. به علاوه، تغییر نظام مالیات مشترک به مالیات تفکیکی موجب کاهش درآمد دولت می‌شد. اکثریت کمیته‌ی مالی مجلس - که از حزب کارگر بودند - عقیده داشتند



که مالیات تفکیکی باعث می‌شود خانواده‌هایی که در آن‌ها زن و مرد هر دو کار می‌کردند، وضع بهتری نسبت به خانواده‌های تک درآمد پیدا کنند و این قابل قبول نبود. به این ترتیب، کمیته‌ی مالی، برابری جنسیتی و رفع فاصله‌ی طبقاتی را در مقابل هم قرار دادند و در این تقابل دور از انتظار نبود که رفع فاصله‌ی طبقاتی برنده شود.

در نتیجه مالیات مشترک خانواده کماکان برقرار ماند. این قانون در جولای ۱۹۴۸ تصویب شد، ولی بعد از مخالفت‌های وسیع و پس از آن که مجمع همکاری سازمان‌های زنان نروژی موضوع را دوباره پی‌گیری کردند، دولت «کارگروهی را برای بررسی موضوع مالیات تفکیکی و سایر مسائل مربوط به تعیین مالیات خانواده» منصوب کرد. مجمع همکاری از این اقدام بسیار خشنود شد و چهار زن به ترکیب کارگروه راه یافتند: آلفهیلد هرتربرگ<sup>۱</sup>، ماگنهیلد هاگلیا<sup>۲</sup>، اینگرید ناگلستا<sup>۳</sup> و گردبنکه<sup>۴</sup>.

ولی اقدامات کارگروه دست کم برای مارگارته بوننوبه و بقیه‌ی کسانی که مجمع همکاری را آغاز کرده بودند، سرخوردگی به بار آورد. وقتی گزارش کارگروه مالیات خانواده در سال ۱۹۵۴ ارائه شد، معلوم شد که توافق جمع بر ادامه‌ی روال جاری است. چطور این اتفاق افتاده بود؟ ماگنهیلد هاگلیا و آلفهیلد هرتربرگ به ترتیب نماینده‌ی حزب کارگر و اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار بودند و موضع سازمان‌های خود را داشتند. اینگرید ناگلستا متخصص امور مالیاتی بود. او کارمند خزانه‌داری بود و به احتمال زیاد بیشتر از دید مالیاتی به موضع نگاه می‌کرد. امید مخالفان مالیات خانواده در آن زمان به گردبنکه بود که به عنوان یک فمینیست شناخته می‌شد. او در ابتدا موافق مالیات تفکیکی بود. ولی پس از جلسات متعدد و طولانی در کارگروه، متقاعد شد که مالیات مشترک خانواده مهم و ضروری است. مهم‌ترین موضوع این بود که اقتصاد مشترک خانواده حفظ شود. بخش اصلی گزارش کارگروه هم به همین مساله می‌پرداخت. در بخشی از این گزارش آمده بود: «اشتراک منافع اقتصادی در ازدواج به هیچ وجه به

---

1. Alfheid Hertzberg  
2. Magnhild Hagelia  
3. Ingerid Nagelstad  
4. Gerd Benneche

معنای تبعیض علیه زنان نیست، مشروط بر این که این یک تعاونی/اشتراک بین دو طرف با ارزش یکسان باشد. مادامی که انسان خانواده را به عنوان واحد پایه‌ی اجتماعی تشکیل می‌دهد، این واحد اجتماعی باید امور اقتصادی را هم دربرگیرد. «لغو مالیات مشترک به منزله‌ی انحراف از این اصل بود و می‌توانست عواقب ناخوشایندی داشته باشد. «حذف جنبه‌ی اجتماعی از اقتصاد خانواده به نتایج ناگواری برای زندگی خانوادگی منجر می‌شود، چرا که همه ابعاد زندگی زیر یک سقف به هم تنیده‌اند.»

انجمن زنان بلافاصله مقاله‌ی مفصلی در پاسخ به این گزارش نوشت که جای تردیدی در موضع انجمن باقی نگذاشت. از دیدگاه انجمن این تصمیم به تمامی نادرست بود. در این انتخاب «به طور زننده‌ای امکان ابراز وجود آزادانه زنان نادیده گرفته شده بود. این انتخاب بر پایه‌ی پیش‌فرض نادرستی بنا شده که می‌پندارد مرد خانواده تنها تامین‌کننده‌ی مالی و زن، کارگر خانگی است. رویه‌ای که در پیش گرفته شده است تلاش می‌کند تا این تقسیم کار به قوت خود باقی بماند.» انجمن معتقد بود که چنین موضع سنتی و قضاوت‌گران‌های در «سال ۱۹۵۴، صد سال پس از این که کامیلا کولت «دختران فرمان‌دار» را نوشته بود» دور از انتظار بود.

### نقدی بر امتیازهای جامعه‌ی مردانه

خزانه‌داری اولین بار بعد از ۵ سال در ۱۹۵۹ طرح خود را برای مالیات مشترک خانواده ارائه کرد. حالا تعداد زنان متاهل شاغل و نیز زنان تحصیل‌کرده‌ای که می‌خواستند از تخصص خود استفاده کنند، بیشتر بود. مالیات مشترک به‌ویژه به زنان با درآمد خوب ضربه می‌زد، و از سوی دیگر بازار کار به همین زنان تحصیل‌کرده نیاز داشت. خزانه‌داری همچنان به مالیات خانواده به عنوان اصل معتقد بود و همواره حفظ خانواده حول اقتصاد مشترک اهمیت ویژه‌ای داشت. اما گرایشی نیز وجود داشت که می‌خواست بر این قاعده استثنایی قائل شود. زوج‌هایی که هر یک

---

#### 1. Amtmannens Døtre

دختران فرماندار رمانی است دو جلدی به قلم کامیلا کولت که در سال ۱۸۵۴ و ۱۸۵۵ منتشر شده است و روایتی عاشقانه با پایانی غم‌انگیز دارد. دختران فرماندار را اولین رمان انتقادی اجتماعی نروژی می‌شناسند.

درآمد مستقل داشتند، می توانستند بخواهند که به طور جداگانه مالیات بپردازند، مشروط بر این که یکی از آن‌ها در کسب و کار متعلق به دیگری مشغول به کار نباشد. این قانون جدید دلیل ساده‌ای داشت: «شمار نیروی کار که قابلیت‌های لازم و تحصیلات کافی را برای تصدی بعضی حرفه‌ها داشته باشند، کافی نیست. قوانین فعلی مالیاتی می تواند دلیلی بر بی میلی زنان تحصیل کرده برای تصدی این مشاغل باشد؛ آن هم پس از آن که دوره‌های تحصیلی‌ای را پشت سر گذاشته‌اند که هم برای فرد و هم برای جامعه هزینه داشته است.» اکثریت کارگروه مالی با تصمیم خزانه‌داری مبنی بر آن که زنان به صورت جداگانه مالیات بپردازند، همراه شدند. البته نباید گمان برد که این رای بدون واکنش پذیرفته شد. استدلال مخالفان این رای چنین بیان می شد: «... این تصمیم خزانه‌داری انحراف از روش اصولی و صحیح تعیین مالیات است ...».

در این زمان حزب چپ مالیات تفکیکی را در برنامه‌ی خود قرار داده بود. هیله سیپ که به نمایندگی از حزب چپ در کارگروه حضور داشت، تصویب قانونی را پیشنهاد کرد: «مالیات زوج‌ها بردارایی شخصی و بر درآمد کسب شده‌ی فردی به صورت جداگانه محاسبه شود.» پیشنهاد او دیدگاه اقلیت را نمایندگی می کرد. کسی که از طرح پیشنهادی او در مجلس حمایت کرد، جانشین او، او کولستاد مدیر انجمن زنان بود که حالا برای اولین بار نماینده‌ی مجلس شده بود. او در یک سخنرانی بسیار جامع، مالیات تفکیکی را مساله‌ای توصیف کرد که در وهله‌ی اول به نحوه‌ی پرداخت مالیات مربوط نمی شد، بلکه به معنی پذیرفتن جایگاه زن متاهل به عنوان یک فرد مستقل بود.

او در یک سخنرانی گفت: «بر سر حق اقتصادی کدام گروه کاری، آن هم حقی بدین پایه روشن، جرات معامله دارند؟ حقی که گروهی علنی در پی سرکوب آن در نقطه هستند؟» کولستاد عقیده داشت که زنان مانند مردان باید حق داشته باشند که برای زندگی خود طرح و برنامه‌ای بریزند. آن‌ها همچنین باید مستقل از وضع اقتصادی مرد، قادر به سرمایه‌گذاری اقتصادی باشند. او از بیورنسن، ایسن، شلاند و لیه [از نویسندگان بنام نروژی م.] مثال آورد که در سال ۱۸۸۸ در مورد مساله‌ی مالکیت فردی خطاب به مجلس نوشته بودند: «... اجازه هست در موضوعی چنین جدی به این فکر کنیم که عشق چیزی است چندمنظوره؟ چیزی

که می‌تواند برای سر و سامان دادن به وضع اقتصادی هم مناسب باشد.» داگ بلاده روز بعد چنین نوشت: «این نوشته، انتقاد شدیدی است بر امتیازاتی که جامعه‌ی مردانه حتا هنوز در سال ۱۹۵۹ از آن برخوردار است.»

پیشنهاد سیپ برای مالیات تفکیکی تنها ۱۰ رای کسب کرد. هنوز ارزش خانواده به عنوان مجموعه‌ای اقتصادی بیشتر از حقوق فردی زنان بود. به علاوه، استدلال اصلی حزب کارگر این بود که لغو مالیات مشترک به سود خانواده‌هایی تمام می‌شد که از قبل وضعیت اقتصادی خوبی داشتند. نیز ادعا شد که اگر زنان متاهل مالیات کمتری پرداخت کنند، «حقوق‌بگیران معمولی» ناچار به دادن مالیات بیشتری می‌شوند. مالیات فردی با «اصل توانایی» در تناقض بود. چنین استدلالی بر ایده‌ی خانواده به عنوان واحد اقتصادی مبتنی بود. سیاست برابری اجتماعی این بود که خانواده‌ها به هم شبیه‌تر شوند، نه افراد.

قانون سال ۱۹۵۹ گام بزرگی رو به جلو در راه برابری بود. از آن پس دیگر نمی‌شد ادعا کرد که داشتن شغل برای زنان متاهل با در نظر گرفتن مالیات بی‌فایده است. ولی انجمن زنان خواستار محاسبه‌ی مالیات فردی به عنوان اصل و نیز حق برداشت از مخارج برای نگهداری از کودکان بود. به این دلیل انجمن با احساساتی دوگانه اصلاحات را پذیرفت و تنها دو سال بعد تلاشی دوباره را برای اصلاحات آغاز کرد. ولی گویا اخبار رسانه‌ها و درخواست‌ها راهی به خزانه‌داری نمی‌یافت. از این رو قبل از این که زوج‌هایی که در کسب و کارهای مشترک بودند حق مالیات تفکیک شده را به دست آورند، بارها در سال‌های ۱۹۶۱، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ تقاضای استیضاح و سوالات استدلالی در مجلس طرح شد. به این ترتیب تلاش برای برابری در این حوزه ادامه می‌یافت.

### کارگروه دست‌مزد برابر

مجمع بلافاصله پس از شکل‌گیری در فوریه ۱۹۴۶ از دولت خواست که کارگروهی برای بررسی مسائل سیاست خانواده تشکیل دهد. در بند اول این درخواست آمده بود: «دست‌مزد برابر میان زنان و مردان در کار یکسان یا مشابه.» این بند، از متن مارگارت بون‌نویه در «خط مشی» انجمن زنان گرفته شده بود. این نشان می‌داد که انجمن زنان هم برای تقاضای دست‌مزد برابر و هم برای درخواست بررسی

وضعیت زنان از حمایت مجمع همکاری برخوردار بود. دولت جوابی به این درخواست نداد. سال بعد مجمع دوباره درخواست کرد که کارگروه تحقیق در مورد وضعیت درآمد زنان ایجاد شود. این بار دولت پولی برای کارگروه نداشت. ولی با این حال اتفاقی روی داد: به کارشناس ارشد، یوهان وگت، ماموریت داده شد تا بر موضوع برابری دستمزد مرور مختصری کند. وگت از اقتصاددانان جوانی بود که بنا بود سیاست اقتصادی نروژ پس از جنگ را تحت تاثیر قرار دهد و البته با جنبش زنان هم‌دلی آشکار داشت. با توجه به این که در آینده او به عضویت هیات مدیره‌ی انجمن زنان اسلو درآمد، احتمالاً در این زمان باید عضو انجمن بوده باشد. گزارش مختصر و مفید او که پس از سه ماه آماده شد، چنان دقیق و کامل بود که بعدها به عنوان مرجع مجموعه‌ای از فعالیت‌های تحقیقی قرار گرفت. جمع‌بندی وگت صریح و گویا بود: زنان اغلب در محیط کاری شخصی خود مشغول به کار بودند و یا در مقایسه با مردان به کارهایی می‌پرداختند که قابلیت‌های کمتری نیاز داشت. دستمزدها به مراتب پایین‌تر از مردان بود. در بخش صنعت، دستمزد زنان به طور متوسط ۶۰ درصد دستمزد مردان بود. تعداد کمی از زنان بودند که در کارهایی هم‌ارز با مردان اشتغال داشتند، ولی دستمزد آنها هم تنها ۸۰ درصد دریافتی مردان بود. وگت معتقد بود که اولین مرحله، برداشتن موانع از سر راه زنان برای فعالیت در حرفه‌هایی است که بیشتر توسط مردان اشغال شده است. سپس باید دستمزد برابر برای زنان و مردان در کارهای یکسان اجباری می‌شد. در وهله‌ی سوم باید میزان دستمزد در مشاغلی که اغلب زنان در اختیار داشتند افزایش می‌یافت. هم‌زمان با این که او به زمینه‌سازی و تشویق برای این پروژه‌ها مشغول بود، به مشکلات دیگری که باید حل می‌شد اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین آنها مسأله‌ی دستمزد سرپرستی کودکان بود.

یوهان وگت در زمانی که مشغول به کار بود، با مجمع همکاری تماس گرفت و وقتی کار او به پایان رسید، این مجمع کارگروهی را منصوب کرد تا گزارش او را پی‌گیری کند. یکی از اعضای این کارگروه مارگارت بون‌نویه بود. موضع خزانهداری تحت تاثیر ایده‌های او بود. مجمع معتقد بود که مسأله‌ی دستمزد برابر به تنهایی حل‌شدنی نیست. به همین دلیل ایجاد کارگروهی را پیشنهاد کرد که

حوزه‌ی وسیعی از مسایل و پرسش‌های مربوط به کار و شرایط کاری، آموزش‌های تخصصی و رشددهنده، اقتصاد خانواده و سرپرستی خانوار را موضوع کار خود قرار دهد. این دقیقا همان کارگروهی بود که مارگارت بون‌نویه تصور می‌کرد. می‌توان حدس زد که آخرین بند در شرح وظایف کارگروه مجمع نوشته خود او باشد. در این بند، مجمع خواستار بررسی «حمایت‌هایی شد که از طرف جامعه برای تسهیل مشارکت زنان در کسب و کار بدون تحت‌الشعاع قرار دادن وظایف مادری آن‌ها ضروری است.»

در دسامبر ۱۹۴۹ شهرداری کارگروهی به نام دست‌مزد برابر تشکیل داد. این کارگروه در راستای انجام ماموریت خود دیدگاه سازمان‌های زنان درباره‌ی برابری دست‌مزد را مبنا قرار داد و به درخواست سال گذشته مجمع استناد کرد. نمایندگان زن نیز حضور پررنگی در کارگروه داشتند، ولی با این که نقش مارگارت بون‌نویه و انجمن زنان در ایجاد کارگروه کلیدی بود، هیچ کدام از اعضای انجمن زنان در کارگروه حضور نداشتند. فعالیت کارگروه دست‌مزد برابر به کندی پیش می‌رفت. ده سال طول کشید تا آن‌ها به هدف خود برسند. در این مدت انجمن زنان به تلاش برای برابری دست‌مزد در قالب فعالیت‌های خود ادامه داد.

### صندوق کمک‌هزینه‌ی سرپرستی خانواده

در سال ۱۹۵۱ کنفرانس اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران در ژنو توافق‌نامه‌ای مبنی بر برابری دست‌مزد زنان و مردان در مشاغل یکسان به تصویب رساند. شمار زیادی از سازمان‌های زنان، از جمله اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان، در زمان کنفرانس در ژنو مشغول رای‌زنی و جلب حمایت از دیدگاه‌های خود بودند. فمینیست‌ها این کنفرانس را به منزله‌ی یک پیروزی معنوی برای زنان و «مشوقی» برای ادامه‌ی تلاش خود می‌دیدند. انجمن زنان نروژی به این توافق‌نامه پیوست و برای تصویب آن در نروژ مصرانه کوشید، به طوری که خیلی سریع در سال ۱۹۵۳ طرح برابری دست‌مزد را به عنوان قانون در مجلس نمایندگان نروژ ارائه کرد. مارگارت بون‌نویه و اینگرید یوستین رسی یک پیشنهاد به مجلس تقدیم کردند: تقاضای افزودن یک بند به قانون ۱۱۰-۱ حق کار: «زنان و مردان باید حق دست‌مزد برابر برای کار یکسان داشته باشند.»

با این حال، قانون تنها بخشی از مسأله‌ی دست‌مزد بود و انجمن گمان نمی‌برد که این توافق‌نامه همه‌ی مشکلات را حل می‌کند: «ساده‌لوحانه است اگر خیال کنیم ما با این قرارداد به راه حل معضل برابری دست‌مزد دست یافته‌ایم. این که قاعده و قانون تعریف شده خوب است و عالی، ولی پیاده‌سازی آن پیش از ایجاد یک سیستم دست‌مزد مبتنی بر حقوق پایه و کمک‌هزینه‌ی سرپرستی خانوار عملی نیست.»

مارگارت هون‌نویه در کتاب ازدواج و اشتغال و نیز در کارگروه کمک‌هزینه‌ی فرزند تأکید کرده بود که کوشش در زمینه‌ی برابری دست‌مزد بخشی از یک اصلاح بزرگ‌تر در سیستم پرداخت حقوق است.

تا همین امروز [زمان نوشته شدن کتاب م.] دست‌مزد زنان پایین‌تر از مردان است. هنوز در بازار کار تقسیم جنسیتی وجود دارد. زنان و مردان در کارها و حوزه‌های متفاوت مشغول به کارند و دست‌مزد زنان بسیار پایین‌تر است. ولی حتا در جاهایی که زنان و مردان مشاغل یکسان دارند، تفاوت مشهودی وجود دارد. حتا در مدرسه‌ها که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از بهترین موقعیت‌های شغلی برای زنان بود، زنان تنها ۹۰ درصد دست‌مزدی را که مردان می‌گیرند، دریافت می‌کنند. تفاوت‌های درآمدی بین جنسیت‌ها در مقایسه با تفاوت‌های درآمدی بین مشاغل پراکندگی بیشتری دارد. یک مطالعه در کشورهای شمال اروپا نشان می‌دهد که سالانه زنان در فنلاند ۲۰ درصد، در سوئد ۲۲ درصد، در نروژ ۲۶ درصد و در دانمارک ۲۸ درصد کمتر از مردان دست‌مزد می‌گیرند.<sup>۱</sup> بخشی از این تبعیض که شامل حال زنان می‌شود تنها به این دلیل است که آن‌ها زن هستند و در مشاغلی کار می‌کنند که بیشتر زنان عهده‌دار آن هستند. بخشی دیگر آن به این دلیل است که زنان و مردان درجه‌ی تحصیلی و سوابق کاری متفاوت دارند. دلیل دیگر این است که تعیین میزان حقوق از طریق مذاکره انجام می‌شود و زنان قدرت پایینی در سیستم مذاکره دارند. دلایل دیگری هم می‌توان بسته به شرایط محلی، رویه‌ی مرسوم کارفرما در استخدام، قوانین و قراردادهای بین‌المللی و سایر

۱. اکنون، در سال ۲۰۱۶ تفاوت دست‌مزد زنان و مردان در نروژ همچنان وجود دارد و نرخ آن از زمان مطالعه‌ی اشاره شده در اینجا چندان تغییر نکرده است. م.

شرایط در بازار کار یافت. بورون ویک<sup>۱</sup> در رازهای دست‌مزد زنان<sup>۲</sup> می‌نویسد: «کوتاه سخن این که تعیین دست‌مزد تحت تاثیر متقابل مجموعه‌ی پیچیده‌ای از عوامل محلی و اجتماعی است.» محققان در مورد تبعیض‌های موجود در دست‌مزد اطلاعات زیادی دارند، ولی هنوز به دنبال یافتن زمینه‌ها و توضیح بیشتر هستند. از نظر مارگارت بون‌نویه، دلیل تفاوت دست‌مزد ساده بود؛ بخشی از حقوق اضافه‌ی مردان، یارانه‌ی سرپرستی خانوار بود. اگر این بخش از حقوق آنان حذف می‌شد و در عوض به کسانی داده می‌شد که واقعا فرزندی برای سرپرستی داشتند، چه مرد چه زن، برابری دست‌مزد حاصل می‌شد. همچنین می‌بایست ترتیبی داده می‌شد تا خانواده‌های صاحب فرزند درآمدی دریافت کنند که واقعا کمک حال آن‌ها باشد و نیز تفاوت‌های درآمدی بین خانواده‌های صاحب فرزند و دیگران می‌بایست کاهش یابد. می‌توان یارانه‌ی فرزند را در خانواده‌هایی که یکی از والدین درآمد دارند، حذف کرد. یارانه‌ی مادر برای مادران مجرد در یک دوره ضروری بود، ولی این تنها شامل حال مادرانی می‌شد که تحصیلات و شغل داشتند. انجمن زنان با این دیدگاه کلی در مورد سرپرستی خانواده، در یک دوره‌ی گذار برای افزایش یارانه‌ی فرزند و یارانه‌ی تقدی مادران تلاش کرد.

از دید انجمن زنان صندوق حمایت سرپرستی خانوار گره‌گشایی بود که می‌توانست بسیاری از مشکلات رفاهی را هم‌زمان حل کند. این تنها مرحله‌ای از پیکار برای دست‌مزد برابر نبود، بلکه اصل فراگیری بود که نحوه‌ی موضع‌گیری در برابر مسائل دیگر را مشخص می‌کرد. جلسه‌ی شورای ۱۹۴۹ به طرح دیدگاه‌ها و نظرات در کتاب آخرین دژ مردسالاری انجامید که در آن مارگارت بون‌نویه بار دیگر عقاید خود را در مورد اصلاح سیستم دست‌مزد بیان کرد. از آن زمان تا ابتدای دهه‌ی ۱۹۶۰، انجمن اعتقاد راسخی به این سیاست داشت. خود ایده‌ی اصلی، موضوع بحث نبود. اوا کولستاد می‌گفت: «ما با این تفکر به عنوان یک اصل بزرگ شده بودیم.» در سال‌های بین ۱۹۵۰ و ۱۹۵۶، هر سال انجمن زنان تقاضاهای متعددی در مورد صندوق حمایت از خانواده و دست‌مزد برابر به مسوولان، اتحادیه‌ی کارگری و انجمن کارگران می‌فرستاد. در سال ۱۹۵۶

1. Jorun Wiik

2. Kvinnelønns mysterier



مارگارتته بون‌نویه پیشنهاد تاسیس «صندوق حمایت از کودکان» را در مجلس طرح کرد.

چرا انجمن این چنین از ایده‌ای حمایت می‌کرد که اثر ناچیزی داشت؟ جواب این سوال تا حدی به موضع قوی مارگارتته بون‌نویه در سازمان برمی‌گردد. ولی ایده‌ی دست‌مزد خانواده در این سال‌ها در حوزه‌های مختلف مورد بحث قرار می‌گرفت. اقتصاددانان این بحث را مطرح و تا حدی از آن پشتیبانی می‌کردند. این موضوع در انجمن کارگران و سپس در اتحادیه‌ی کارگری هم طرح شد. اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژ نیز که در حوزه‌ی زنان جایگاه مهمی داشت از آن حمایت کرد. انجمن زنان نمی‌خواست بررسی این مساله به درازا بکشد، زمانی که این بحث دیگر موضوعیت نداشت.

مساله‌ی دست‌مزد سرپرست خانواده توسط انجمن کارفرمایان در مذاکرات دست‌مزد سال ۱۹۵۰ مطرح شد. این موضوع زمانی پیشنهاد شد که انجمن کارگران نروژ اعلام کرد که آماده است مبلغی را به عنوان کمک نقدی، متناسب با تعداد افراد خانوار، به صندوق خانواده واریز کند. موضوع دست‌مزد خانواده در اکتبر ۱۹۵۱ در جلسه‌ی هیات نظارت اتحادیه‌ی کارگری طرح شد. اکثر متخصصان اقتصادی دولت، به ویژه در شورای پول و اقتصاد، با ایده‌ی دست‌مزد خانواده موافق بودند. ساختار اجرایی ایده با شیوه‌ی پیشنهادی مارگارتته بون‌نویه تفاوت داشت، ولی ایده‌ی اصلی همان بود: بنا بود بخش قابل توجهی از افزایش دست‌مزد در قالب یارانه‌ی سرپرست خانواده پرداخت شود، ولی این مبلغ را دولت تامین می‌کرد، نه یک صندوق ویژه. هدف این بود که تصور افزایش دست‌مزدها در جامعه پدید نیاید و از افزایش قیمت ناشی از افزایش دست‌مزد جلوگیری شود. اما موضع اتحادیه‌ی کارگری در این زمینه روشن بود: دست‌مزد بر اساس قابلیت‌ها و کار انجام شده پرداخت می‌شد، نه بر اساس اندازه خانواده. تنها اقلیتی از اتحادیه‌ها موافق یارانه‌ی سرپرستی خانواده بودند. اکثریت ترجیح می‌دادند افزایش حقوق به صورت معمول پرداخت شود. مدیریت اتحادیه‌ی کارگری نگران بود که در صورت اجباری کردن این قانون مخالفت‌ها و مقاومت‌ها در مراکز کاری بالا بگیرد. کنراد نوردال<sup>۱</sup> در مقابل اقتصاددانان موضع گرفت و به طور خاص از وزیر شیلات،

1. Konrad Nordahl

کلاوس سون‌نانو<sup>۱</sup>، انتقاد کرد. با وجود این که بر اتلی و گرهاردسن از «دست‌مزد خانواده» حمایت می‌کردند، نتوانستند پشتیبانی جنبش کارگری را جلب کنند. در این میان، در موضع اتحادیه‌ی کارفرمایان هم چرخشی رخ داده بود و آن‌ها هم دیگر از این طرح حمایت نمی‌کردند.

### شورای دست‌مزد برابر

کارگروه دست‌مزد برابر در سال ۱۹۵۹ تشکیل شد. هدف کارگروه، نخست تصویب توافق‌نامه‌ی اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران در مورد دست‌مزد برابر و سپس، تاسیس شورای دست‌مزد بود. این اهداف در مجلس مصوب شده بود. شورای دست‌مزد برابر هیچ اختیاری برای اثرگذاری بر توافق‌نامه‌های دست‌مزد نداشت. کارگروه در مورد توافق‌نامه‌ی اتحادیه‌ی بین‌المللی بر این تاکید داشت که این قرارداد به معنی تعهدی اضافه بر طرفین کار نیست. دولت می‌خواست در تعرفه‌های مربوط به خود از این قرارداد پیروی کند، ولی موضوع این بود که در بخش دولتی، اصل دست‌مزد برابر «در عمل انجام شده» بود. در حوزه‌های کاری دیگر مسوولان می‌بایست اقدامات لازم را برای برابری ترویج کنند، اما این فعالیت‌ها نباید در تناقض با «قواعد جاری تعیین دست‌مزد در کشور» باشد. وظایف شورا سه دسته بود؛ شورا موظف بود اطلاعات مورد نیاز در مورد برابری دست‌مزد را جمع‌آوری و تعرفه‌های دست‌مزد در حوزه‌های مختلف را بررسی کند، اقدامات ممکن برای دست‌مزد برابر را به بحث بگذارد و راه‌های تسهیل ورود زنان به بازار کار را شناسایی کند. گفته می‌شد «وظیفه‌ی زن خانه‌داری و مادری است.» این موضوع آنان را از کسب‌وکار باز می‌داشت. اما حالا باید شرایط تسهیل می‌شد. باید برای زنان فرصت‌های بهتر حرفه‌آموزی فراهم می‌شد، کار خانگی باید قالب منطقی پیدا می‌کرد و مراکزی برای نگهداری کودکان در طول روز ساخته می‌شد.

سیگنی آرکتاندر، متخصص آمار، گزارش آماری جامعی تهیه کرده بود که می‌توانست مرجع تصمیم‌گیری کارگروه باشد. این گزارش نشان می‌داد که تعرفه‌ی دست‌مزد زنان و مردان در بخش دولتی چه به عنوان نیروی کاری متخصص و چه به عنوان کارآموز یکسان بود. در سایر تعرفه‌ها دست‌مزدها متفاوت بود. بیشتر

1. Klaus Sunnanå

زنان به کارهایی مشغول بودند که مردان به آنها نمی پرداختند و در این کارها هم طبق تعرفه، حقوق زنان کمتر از مردان بود. در سال ۱۹۵۶، دست‌مزد زنان به طور متوسط ۶۲.۷ درصد دست‌مزد مردان بود. کارگروه کوشید تا دلیل این تفاوت را بیابد. کارفرمایان این تفاوت را با تفاوت کیفیت کار زنان و مردان توجیه می‌کردند. اطلاعات جمع‌آوری شده نشان می‌داد که میزان غیبت زنان از کار بیشتر از مردان بود و زنان متاهل در مقایسه با زنان مجرد غیبت بیشتری داشتند. از آن گذشته، درصد بیشتری از زنان از کار کناره می‌گرفتند، و چنان که گفته می‌شد «عمر صنعتی کوتاه» داشتند. اینها از دلایلی بود که دست‌مزد زنان را تا این اندازه پایین می‌آورد.

چنین توجیهی نشان می‌داد که چطور باید به مسأله‌ی برابری دست‌مزد حمله کرد. سوال این بود که با در نظر گرفتن «عوامل منفی»، آیا کار زنان واقعا هم‌ارز کار مردان است. موضع‌گیری در برابر این سوال کارگروه را به دو دسته تقسیم کرد. اکثریت معتقد بودند که تفاوت‌های کیفی در وهله‌ی نخست وابسته به فرد هستند و متوسط غیبت گروه‌های جنسیتی نمی‌تواند مبنای تعیین دست‌مزد باشد. در واقع با چنین مبنایی این احتمال نیز وجود داشت که زنانی که غیبت کمتری داشتند، دست‌مزد کمتری از مردانی که غیبت بیشتری داشتند، دریافت کنند و این صحیح و عادلانه نبود. به جای این روش، باید ارزیابی کار به صورت «موردی» و «شخصی» توسط کارفرما صورت می‌گرفت. از سوی دیگر، سه نماینده‌ی کارفرمایان در کارگروه بر این عقیده بودند که «ارزش کار زن و مرد با در نظر گرفتن مسائلی چون غیبت، درصد استعفا و غیره به طور متوسط تفاوت دارد» و تعرفه‌های متفاوت جنسیتی نتیجه‌ی «طبیعی» همین تفاوت بود. بنابراین آنها بر ابقای تعرفه‌های متفاوت برای زنان و مردان پافشاری و اصرار می‌کردند که کار زنان کیفیت پایین‌تری دارد.

اقلیتی یک نفره، یک زن خانه‌دار و کارشناس ارشد اقتصاد، آلفهیلد هرتربرگ، توجیهی کاملا متفاوت برای تفاوت دست‌مزدها داشت که به نتایج دیگری می‌انجامید. او معتقد بود مردان حقوق بیشتری می‌گیرند، چون همواره آنها به عنوان حامی و سرپرست شناخته شده‌اند. با این دیدگاه او تبصره‌ای ارائه داد که در راستای خواسته‌های انجمن زنان بود: تاسیس صندوق یارانه‌ی کودک

به مدیریت سازمان تامین عمومی. اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژ و انجمن زنان از سال ۱۹۵۲ در زمینه‌ی «دستمزد خانواده» با صندوق مستمری سرپرستی خانواده همکاری می‌کردند. هرتربرگ، که نماینده‌ی اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار در کارگروه دستمزد برابر بود، هم پیشنهاد تغییر قانون مارگارته بون‌نویه در ۱۹۵۶ و هم طرحی را که انجمن در ۱۹۵۶ به کارگروه دستمزد برابر تقدیم کرده بود ارائه داد. به این ترتیب، طرح او دستاورد همکاری انجمن زنان و اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار بود. انجمن زنان نروژی از این طرح مشتاقانه حمایت کرد، ولی در نهایت در مجلس رد شد.

اولین شورای دستمزد برابر در دسامبر ۱۹۵۹ کار خود را آغاز کرد و قرارداد دستمزد برابر در ۱۹۶۰ عملی شد. یک سال بعد اتحادیه‌ی کارگری و اتحادیه‌ی کارگران نروژ چارچوب قراردادی را تدوین کردند که مهر پایانی بر تعرفه‌های دستمزد جنسیتی می‌زد. طبق این قرارداد، دستمزد نه بر اساس جنسیت بلکه باید بر اساس ارزیابی کار انجام شده تعیین می‌شد. بنا بر این بود که این قرارداد کم‌کم جایگزین رویه جاری شده و از ۱۹۶۷ عملی شود. انجمن زنان از این قرارداد به منزله‌ی گامی رو به جلو استقبال کرد، ولی هم‌زمان نسبت به عواقب آن تردید داشت. اعتقاد بر این بود که باید بر نحوه‌ی امتیازدهی در ارزیابی کار نظارت وجود داشته باشد. مسأله‌ی دستمزد برابر در همه‌ی انجمن‌های محلی به بحث گذاشته شد و انجمن زنان در مباحثات مربوط به این موضوع در کنفرانس زنان کشورهای اسکاندیناوی در سال ۱۹۶۰ حضور داشت. ولی حالا دیگر اصل برابری دستمزد در مجلس تصویب شده بود و پاره‌ای از مسوولیت آن به بخش عمومی سپرده شده بود.

### تغییر مدیریت

در ۶ اگوست ۱۹۵۵، ساعت ۱۳:۱۵ به وقت نروژ، هواپیمایی در ۱۵ کیلومتری ورونش<sup>۱</sup> در اتحاد جماهیر شوروی سابق، بین استالین‌گرا و مسکو سقوط کرد. خدمه و تمامی مسافران کشته شدند. در بین آن‌ها، ۱۵ زن روس و ۱۰ زن نروژی مهمانان مراسمی از طرف سازمان‌های زنان نروژی در اتحاد جماهیر شوروی

1. Voronesj

بودند. در این سانحه، انجمن زنان نروژی مدیر خود، اینگرید یوستین رسی، را از دست داد. همچنین ماگنهیلد هالشو<sup>۱</sup> از اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژ و سیگرید نروپ گوندروود از اتحادیه‌ی زنان نروژی از اعضای برجسته انجمن زنان جان باختند.

اینگرید یوستین رسی مدیریت انجمن را از وقتی که داکای شیئر در ۱۹۵۲ بازنشسته شد به عهده داشت. آن موقع چند سالی می‌شد که او انجمن زنان اسلو را هدایت می‌کرد. او دختر آنا یوستین از استاوانگر و از پیش‌گامان برجسته‌ی فمینیسم و یوهان یوستین سوسیالیست سابق و نماینده‌ی مجلس بود. خود او کارشناس ارشد و حساب‌رس رسمی در مجلس، مادر دو نوجوان، و همسر کشیش اسکار رسی بود که یک سال قبل از او درگذشت. مارگارتا بون‌نویه که همکاری بسیار نزدیک با او داشت، او را زنی شاغل، مادر، متعهد به جامعه و در یک کلمه زن «جدید» توصیف کرد. او هم مانند داکای شیئر و مارگارتا بون‌نویه در حزب چپ فعال بود و عضو انجمن ملی و نماینده‌ی مدیر در شهرداری اوپه‌گور<sup>۲</sup> بود.

ماریت اروم<sup>۳</sup> جانشین اینگرید یوستین رسی شد. او اقتصاددان، قائم‌مقام مدیر انجمن و سردبیر نشریه‌ی انجمن (اخبار زنان) بود. ماریت اروم همچنین در جبهه‌ی زنان چپ، عضو علی‌البدل در مجلس و نماینده‌ی شورای شهر بود. شش ماه بعد، در ۱۹ فوریه ۱۹۵۶ او ناگهان در میان کار درگذشت. پس از او اوا کولستاد به مدیریت رسید. او در این مورد نوشت: «مسوولیتی که پس از ایشان وجود داشت، خردکننده بود. ولی انگیزه‌ای که ایشان در زندگی داشتند، به قوت خود وجود داشت، قوی و دل‌گرم‌کننده.»

به علاوه، او به خوبی برای این کار آماده بود. اوا کولستاد تنها زنی بود که در سال ۱۹۴۵ آزمون حسابداری داد. این پس‌زمینه در مرکز توجه اولویت انجمن‌های زنان بود؛ برابری اقتصادی. او بعدها در مورد نخستین سخن‌رانی علیه قانون مالیات خانواده در ۱۹۵۹ گفت: «این که من عصبی بودم صحیح، ولی به ندرت فرد تازه‌کاری در آن سطح که من بودم، می‌توانست پیش خود فرض کند که موضوع را بهتر از هر کس دیگری در سالن می‌داند.»

---

1. Magnhild Hallsjø  
2. Oppegård  
3. Marit Aarum

رسانه‌ها از مدیر جدید با اشتیاق استقبال کردند و او به راحتی آزمون زیبایی رسانه‌ها برای فمینیست‌ها را پشت سر گذاشت. روزنامه‌ها می‌نوشتند: «او سپیدرو و جذاب، قدبلند و لاغر و به یقین زنانه است.» با این حال دروازه‌ی جهان این موضوع را عجیب دانست که این فرد به یقین زنانه، هیچ وقت به آموزشگاه خیاطی نرفته بود و «از مهارت‌های زنانه نظیر آشپزی و خانه‌داری بی‌بهره بود.» با این همه، روزنامه‌نگاران مدت زمان خوبی برای دوستی با او داشتند. او کولستاد مدیریت انجمن زنان را از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۸ به عهده داشت. در سال ۱۹۴۹، او جانشین مارگارت بون‌نویه به عنوان عضو هیات مدیره در اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان شد و از ۱۹۷۹ به عضویت افتخاری آن درآمد. او از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ عضو علی‌البدل مجلس، از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ رئیس حزب چپ، از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ بازرس برابری بود و مقام‌های سیاسی و نیز عضویت در دفاتر نروژی و بین‌المللی بی‌شماری داشت. اکنون [در زمان نوشتن کتاب م.] او کولستاد عضو افتخاری انجمن زنان نروژی است.

### کانال‌های قدرت

داکی شیئر و مارگارت بون‌نویه برای کسب اجازه‌ی ورود به دانشگاه پیکاری پیش رو داشتند. مارگارت بون‌نویه در زمان جنگ مجوز تحصیل به عنوان دانشجوی آزاد را کسب کرد، در حالی که شوهرش در اردوگاه کار اجباری گرینی و پسرش در زندان آلمان بود. او مخفیانه تحصیل کرد، چون می‌ترسید مردود شود. بعدها او تصویری از خود با کلاه فارغ‌التحصیلان منتشر کرد. این دانش‌آموخته‌ی دانشگاه حالا زنی بود نویسنده با جایگاه محکم اجتماعی و چندین کتاب که مایه افتخار او بود. برای نسل بعد تحصیل در دانشگاه امری بدیهی بود. دختر مارگارت بون‌نویه، گرت بون‌نویه هویر، حقوق‌دان بود. لیلی بولویکن، توردیس ستورن و السه ویلاس ینسن هم حقوق‌دان بودند. ماریت اروم و کلارا اوتسن اقتصاددان بودند، «امروزی»ترین و پرنفوذترین رشته در نروژ قبل و بعد از جنگ. او کولستاد حسابدار با مجوز رسمی بود. دیگر اعضای انجمن زنان معلم، کارشناس ارشد، پزشک، معمار و روان‌شناس بودند. بعد از جنگ نسلی از زنان تحصیل‌کرده به

انجمن پیوستند. بیشتر آن‌ها کار دولتی داشتند و از این طریق امکان درک و شناخت آنچه را که می‌گذشت، پیدا می‌کردند. آن‌ها از طریق کار و نیز از طریق ارتباط‌های شخصی در محل کارشان می‌توانستند روند برابری را تحت تاثیر قرار دهند. کارن سوفیه برینیلدسن<sup>۱</sup> می‌گوید: «انجمن زنان همیشه جایگاهی در سازمان‌های دولتی داشته است.»

مورخان و دانشمندان علوم اجتماعی اشاره می‌کنند که در این دوره، قدرت از مجلس به سازمان‌هایی منتقل شده بود که با دولت همکاری می‌کردند و در کار تجارت بودند. مخالفان، نبرد انتخاباتی را به حزب کارگر باختند، ولی در عوض مسائل مورد علاقه و توجه آن‌ها در کانال‌های دیگری پی‌گیری شد. استین روکان نوشت: «مهم‌ترین تصمیم‌های سیاست اقتصادی به ندرت توسط حزب‌های سیاسی یا مجلس گرفته می‌شود. محل اصلی این تصمیم‌ها میز مذاکره است، جایی که دولت از نزدیک با رهبران اتحادیه‌های صنفی، نمایندگان کشاورزان، ماهی‌گیران و نمایندگان انجمن کارفرمایان نیروی دیدار می‌کند.» «جامعه‌ی گفت‌وگو» به عنوان مشخصه‌ی مدل اجتماعی شناخته شد. شمار گروه‌های منتخب و شوراهایی که علایق گروه‌های مختلف را نمایندگی می‌کردند افزایش یافت، و مسوولان پیش از تصمیم‌گیری، به گفت‌وگو با گروه‌هایی که با موضوع مرتبط بودند می‌نشستند. «آرا شمرده می‌شوند، ولی این منابع هستند که تصمیم می‌گیرند»، جمله‌ای از روکان بود که بارها به آن ارجاع داده می‌شد. زنان به عنوان یک گروه اجتماعی، نه از آرای مجلس برخوردار بودند و نه سازمانی مقتدر درون سیستم داشتند. نمایندگان آن‌ها امکان ملاقات «چهره به چهره» با دولت بر میز مذاکره پیدا نمی‌کردند. البته موارد استثنایی نظیر قانون مالیات خانواده و کارگروه دست‌مزد برابر وجود داشت که زنان در آن امکان ابراز وجود یافتند. ولی در این کارگروه‌ها هم سازمان‌های فمینیستی همچون انجمن زنان و شورای ملی آکادمیک زنان نیروی<sup>۲</sup> نماینده‌ای نداشتند. با این همه، سازمانی چون انجمن زنان نیروی کاملاً بی‌نفوذ نبود.

موقعیت انجمن زنان در حزب چپ برای آن‌ها مسیر دیگری برای پیش‌برد کار فراهم کرد. ماجرای مالیات مشترک خانواده مثالی از این دست است. انجمن

1. Karen Sofie Brynnildsen

2. Norske Kvinners Akademiske Landslag

ارتباط خوبی با حزب چپ داشت، به ویژه حزب چپ اسلو تحت تاثیر آنها بود. ولی این ارتباط هیچ وقت به قالب ثابت سازمانی درنیامد. اغلب انجمن با استفاده از تخصص خود در کاری مجدانه نظیر مشاوره به میان می‌آمد. در حالی که انجمن‌های زنان پیش از جنگ بر انتخاب زنان در سازمان‌های انتخابی بسیار تمرکز کرده بودند، از سال ۱۹۳۶ انجمن بیشتر به دنبال ارتباط با مقامات از مسیرهای دیگر بود. این شیوه به ویژه از سال ۱۹۴۵ -وقتی مارگارته بون‌نویه بر آن تاکید کرد- پررنگ‌تر شد. این رویه در مقایسه با پیشرفت در سیستم سیاسی به مراتب بیشتر قابل پیش‌بینی و هدایت بود. ارتباط با مقامات از طریق ملاقات‌های شخصی و گفت‌وگو با سیاست‌مداران مقدر بود که البته برای چنین ملاقات‌هایی باید پیشاپیش نامه‌نگاری‌های مفصل و گزارش‌هایی تهیه می‌شد. تهیه گزارش یکی از مهم‌ترین روش‌های کار بود. انجمن زنان موفق شد به این ترتیب نکاتی را در مورد اصلاحات و تغییرات قانونی به گوش مقامات برساند. هم‌زمان انجمن هر آن چه می‌توانست برای این که در صدر باشد و امور را در دست بگیرد انجام داد. به طور خاص، مارگارته بون‌نویه در این زمینه فعال بود. بخشی از این گزارش‌ها توسط افراد عادی و بخشی دیگر توسط گروه‌های تخصصی درون انجمن تهیه می‌شد که هر دو بسیار جامع و قوی بودند. وضعیت اقتصادی انجمن زنان همواره خراب بود و به همین دلیل بحث‌های زیادی در مورد افزایش حق عضویت در می‌گرفت. شمار اعضا هم چندان زیاد نبود. در سال ۱۹۵۳ تنها ۳۵۰ عضو در اسلو وجود داشت. اما با این حال کارها به خوبی انجام می‌شد. توردیس ستورن می‌گوید: «به همین دلیل انجمن شهرت خوبی به دست آورد. مردم ما را بیشتر و قوی‌تر از آن چه که بودیم تصور می‌کردند.»



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل سیزدهم

تصویر زن زیر ذره بین

WWW.PDFBOOKS.PAKISTAN.COM

بازی قدرت میان مجلس، حکومت و سازمان‌ها، تحت تاثیر بازیگر دیگری قرار می‌گیرد؛ رسانه‌های عمومی. انجمن زنان نروژی هیچ امکانی برای تاثیرگذاری گسترده بر افکار عمومی از طریق رسانه‌های نوشتاری و رادیو نداشت. نشریه‌ی کوچک تازه‌های جنبش زنان که از سال ۱۹۵۰ منتشر می‌شد، مطالبی خوب و ضروری درباره‌ی مسائل زنان داشت، اما آشکارا نشریه‌ای بود برای پوشش علاقه‌مندی‌های خاص و همچنین بیشتر مخاطبان آن اعضای انجمن بودند. با این حال، انجمن زنان نروژی بیشتر و بیشتر وجهه‌ی رسانه‌ای خود را تقویت می‌کرد و ابزار رسانه‌ای در آن روزگار رادیو، روزنامه‌ها، مجلات و هفته‌نامه‌ها بودند. فعالان جنبش زنان برای حضور در رادیو تلاش می‌کردند و گاهی برای حضور در رادیو، مشارکت در بحث‌ها و ارائه‌ی سخنرانی فرصت می‌یافتند. به ویژه آسه گرودا اسکارد بسیار دل‌مشغول آن بود که از ابزار رسانه‌ای رادیو به شیوه‌ای نظام‌مند برای معرفی مسائل زنان استفاده شود. اگرچه هر از گاهی فرصت استفاده از رادیو فراهم می‌شد، اما بسیاری، سیاست برابری جنسیتی را در روزنامه‌ها دنبال می‌کردند.

مقالات و مطالبی که نگاه فمینیستی داشت، زیربنایی و جدی بودند. مدیران و اعضای انجمن موضوعات خاص را برمی‌گزیدند و در قالب مقاله یا وقایع‌نگاری‌های تاریخی در چندین شماره به آن‌ها می‌پرداختند. مالیات مشترک، تنها یکی از موضوعاتی بود که انجمن زنان نروژی از رسانه‌ها به صورت نظام‌مند

برای آگاهی‌رسانی درباره آن و تاثیر بر افکار عمومی استفاده کرد. انجمن‌های محلی زنان نیز در روزنامه‌های شهر خود به این موضوعات می‌پرداختند. در اسلو، انجمن فرصت بسیاری برای استفاده از روزنامه‌ها داشت، به ویژه در روزنامه‌ی داگ‌بلاد که از دیدگاه‌های انجمن درباره‌ی مالیات مشترک پشتیبانی می‌کرد. مارگارته بون‌نویه ارج و قرب بسیاری نزد اسکاوان<sup>۱</sup>، سردبیر روزنامه، داشت. او کولستاد نیز فضای کار زیادی در روزنامه داشت. با تصویری که از رسانه‌های آن روزگار در اختیار داریم، می‌توان دانست که صدای فعالان جنبش زنان به خوبی رسا بوده است. اما وقتی ابعاد انجمن را در نظر می‌گیریم، تصویر پوشش رسانه‌ای بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. فرصت‌های رسانه‌ای فاصله‌ی بسیار از تلاش و مقاومت فعالان جنبش زنان داشت، ولی به هر حال آن‌ها را به عنصری ثابت و کاملاً مشخص در گفتمان عمومی بدل کرد.

### ایبسن، دوستدار زنان خانه‌دار می‌شود

«نورا<sup>۲</sup> هرگز عضو انجمن زنان نروژی نبود!» این جمله را پر آکسل برانر<sup>۳</sup> کارگردان گفته است. در آن هنگام انجمن زنان نروژی اعتراض‌نامه‌ای به تئاتر ملی سوئد فرستاده بود، جایی که برانر می‌خواست ویراست تازه‌ای از عروسک‌خانه را اجرا کند. در این ویراست، نورا سرانجام مسوولیت خود در قبال فرزندان را درک می‌کند. به جای ترک خانه، او وامی نهد تا هلمر<sup>۴</sup> مجبورش کند از در خانه به سوی اتاق خواب کودکان برود. چند سطری گفت‌وگو بین آن‌ها رد و بدل می‌شود، سپس نورا در آستانه‌ی در نقش زمین می‌شود و پرده فرومی‌افتد. به عبارت دیگر «یک پایان خوش.» برانر نمی‌توانست بفهمد چرا بسیاری از این ویراست خشمگین‌اند. فعالان جنبش زنان با این ماجرا چه کاری داشتند؟ او در مصاحبه‌ای می‌گوید:

1. Skavlan

۲. Nora. شخصیت اصلی در نمایش‌نامه‌ی عروسک‌خانه (۱۸۷۹) Et Dukkehjem اثر هنریک ایبسن است. پس از سلسله ماجراهایی او درمی‌یابد که چه در خانه‌ی پدری و چه در خانه‌ی خود عروسکی بیش نبوده است. او پس از گفت‌وگویی تکان‌دهنده با همسرش خانه و فرزندان را در پی کشف هویت و موجودیت خود ترک می‌گوید. این که مادری خانه را ترک کند، نه در جامعه‌ی آلمان قرن نوزدهم و حتا در بخش‌هایی از جامعه‌ی سوئد قرن بیستم پذیرفته نبود. فعالان جنبش زنان اما عصیان نورا را پرچم برابری جنسیتی می‌دانستند.

3. Per-Axel Branner

4. Helmer

«آن فعالان زنی که فکر می‌کنند جدایی نورا از شوهرش با روش‌ها و ایده‌های آن‌ها سازگار است، بهتر است شعارهای نوشته شده بر پرچم‌های خود را تغییر دهند. من واقعا مشتاقم که با چشم‌های خودم ببینم آیا مادری که فرزندانش را رها می‌کند، تحسین می‌شود؟»

در سال ۱۸۸۰، یک کارگردان آلمانی به خود اجازه داد تا پایان نمایش عروسک‌خانه را تغییر دهد. بازیگر نقش اصلی زن، هدیوگ نیمان ربه<sup>۱</sup>، از اجرای صحنه‌ی پایانی نسخه‌ی اصلی سر باز زده و گفته بود: «من هرگز فرزندام را ترک نخواهم کرد.» از آنجا که هیچ قرارداد حق مولفی با نویسنده‌ی نوژی منعقد نشده بود، ایبسن امکان جلوگیری از اجرای نمایش را نداشت. او خود را در تنگنا قرار داد تا پایانی دیگر بر نمایش بنویسد که هدیوگ نیمان ربه بتواند آن را بازی کند. ایبسن، خود از این تغییر با عبارت «یک وحشی‌گری تمام‌عیار» یاد کرده است. جورج براندس<sup>۲</sup> نمایش را در برلین دید و در نقد آن نوشت: «ایبسن هرگز در آلمان درک نخواهد شد.»

حالا اصرار بود همین نسخه در سوئد اجرا شود. انجمن زنان نوژی اعتراض کرد: «در طول بیش از ۷۵ سال، عروسک‌خانه برای ما چراغ راه و بیرق مبارزه در راه برابری کامل، واقعی و معنوی میان جنسیت‌ها بوده است. ما از تئاتر ملی سوئد چشم داریم که اجرای این نمایش‌نامه را که طرحی سخیف و تجاوز به گران‌بهارترین سنت خیزش زنان نوژی است، متوقف کند و با جدیتی تمام در برابر این تهاجم بایستد.»

صدای اعتراض از جاهای دیگر هم برخاست، یوهان بورگن<sup>۳</sup> در نوژ و اولوف لاگرکرانتز<sup>۴</sup> از سوئد، هیات مدیره‌ی انجمن نویسندگان نوژ و تعدادی از رسانه‌های نوژی نیز به این مساله اعتراض کردند. آکسل ساندموسه<sup>۵</sup> در مقابل، مقاله‌ای نامنسجم و کاملا تهاجمی علیه زنان در روزنامه‌ی داگ‌بلاد منتشر و راه حلی میانه نیز پیشنهاد کرد: بگذارید نورا از در راهرو ورودی خانه خود را

- 
1. Hedwig Niemann-Raabe
  2. Georg Brandes
  3. Johan Borgen
  4. Olof Lagerkrantz
  5. Aksel Sandemose

حلق آویز کند. کارگردان، برانر، بر سر حرف خود ماند. نورای ۵۰ ساله نمی توانست برود. سرانجام نمایش اجرا شد و این گونه پایان گرفت: «نورا از هلمر پیامی دریافت می کند با این مضمون که فردا بچه های تو مادری ندارند! سپس نورا به اتاق خواب می رود، باز می گردد، بر زمین می نشیند و هق هق گریه سر می دهد. پرده فرو می افتد.» در تصویری که روزنامه ی داگ بلاده از نمایش منتشر کرد، گون وُلگرن، بازیگر نقش نورا را در حالتی مجاله و افسرده با دستمالی برابر چشمانش می بینیم، در حالی که هلمر پشت سر او به تسلا دادن ایستاده است. نمایش به شدت با نگاه منفی منتقدان مواجه شد. آکسل شیلاند<sup>۲</sup> از وسترس<sup>۳</sup> گزارش داد که همه چیز، رخ دادی بی نهایت غم انگیز بود. اما روزنامه ی آفتن بستن گزارش می داد که نورای ۵۰ ساله، گون وُلگرن «دلربا و دوست داشتنی» بوده است.

سردبیر نشریه ی اخبار زنان، گودرون اوره هاوِروولد<sup>۴</sup>، این نمایش و بسیاری از گفت وگوهای را که پیرامون آن شکل گرفت، بیانی واکنشی در برابر زنان و مسائل آن ها می دانست. این اشک ریختن پوچ بر سرنوشت نورا، هلمر و کودکان شان، هدفی ناگفته اما روشن داشت: ایسِن نبایست دیگر چون سخن گوی ارزش های برابر و کامل برای زنان باقی بماند. «به کمک این پرسش قدیمی و فریبنده و البته در این مورد مرتبط، که آیا مادران می توانند به رها کردن فرزندان شان بیاندیشند؟ بار دیگر، سخن گوی این رفتار واکنشی در اسکاندیناوی موفق می شود زنانی کوتاه نظر را در مجامع عمومی بفریبد و میان آن ها و یک اثر هنری و نویسنده ای که به روشنی و گرمی و با شجاعت مساله ی آن ها را مطرح کرده است، فاصله بیاندازد.» احتمالا منظور گودرون اوره هاوِروولد، سرزنش روزنامه ی داگ بلاده بود که جریانی را پیش می برد خلاف آنچه سال ها با فعالان جنبش زنان بر آن پای فشرده بود.

چندی که اجرای نمایش پیش رفت، داگ بلاده بار دیگر موضوع را طرح کرد و این بار تا به چالش کشیدن ارزش های خود پیش رفت. سرمقاله ی فرهنگی یکی از شماره های روزنامه با تیترا «نورا و مادرها» منتشر شد. روزنامه در این سرمقاله

1. Gunn Wålgren

2. Axel Kielland

3. Västerås شهری در سوئد

4. Gudrun Øvre Havervold

یادآوری می‌کرد که به هر حال ویراست تازه برانر چندان احمقانه نیست. علاوه بر آن روزنامه از بازخورد مقالاتی که در باره‌ی ویراست تازه‌ی نمایش ایسن منتشر کرده بود، راضی به نظر می‌رسید: «برای ما که نخستین بار این ماجرا را طرح کردیم، رضایت‌بخش است که ببینیم همکاران سوئدی ما به صورت خودجوش ماجرا را تعقیب می‌کنند.» در مقابل، روزنامه، مداخله‌ی «یکی از سازمان‌های زنان» را آشکارا شرم‌آور توصیف کرد. این کار روزنامه به «آقای برانر رند» برای نیش و کنایه‌های بیشتر میدان داد. تا این که روزنامه‌ی داگ‌بلاده خود را آشکارا در هم‌کاسه‌گی مشکوکی دید. از متن مقاله می‌شد فهمید که آقایان تحریریه‌ی فرهنگی روزنامه از این که به خاطر همراهی با انجمن زنان نروژی مضحک به نظر برسند، نگران بودند.

سال بعد، ماجرای میکله<sup>۱</sup> پیش آمد. این بار، هم در رسانه‌ها و هم در دادگاه، ماجرا را مردان پیش بردند. از نظر بیرگیت ویگ این اتفاق «تظاهر باورنکردنی میل‌عریان‌نمایی مردانه» بود. آن چه در ادامه از بیرگیت نقل می‌شود نشان می‌دهد که بسیاری از زنان به شدت به دیدگاه میکله نسبت به زنان انتقاد داشتند: «میکله، خود، کتاب‌هایش را کارزاری علیه پاک‌دینی مسیحی و در برابر دشمنی با رابطه‌ی جنسی می‌دانست. این کارزاری بود از دیدگاه مردان.» اما «زن‌ها» در این باره سکوت کردند، چرا که با کوچک‌ترین انتقادی برچسب اُمَل بودن می‌خوردند و این «تقریباً بدترین چیزی بود که می‌توانست برای یک فعال جنبش زنان رخ دهد.» انجمن‌های زنان تحت فشار بودند تا «دیدگاه زنان» را درباره‌ی این ماجرا طرح کنند. این البته واضح بود (به راستی؟) که به هر حال فعالان جنبش زنان چنین کتاب‌هایی را نمی‌خواندند، اما سردبیر اخبار زنان، هاوروولد از اظهار نظر در این باره خودداری کرد. انجمن زنان نروژی نمی‌توانست مشخصاً بر دیدگاهی پای فِشرد: «آن چه ما مایلیم بر آن تاکید کنیم این است که دیدگاهی اشتراکی برای زنان وجود ندارد، زنان شخصیت‌های حقیقی هستند با دیدگاه‌های شخصی خود، نه گروه همسانان.» انجمن زنان نروژی تلاش می‌کرد تا از کلیشه‌های رسانه‌ای

۱. Myklesaken: اصطلاحی که برای اشاره به ماجرای قضایی رمان «آواز» نوشته‌ی آنگار میکله به کار می‌رود که در سال ۱۹۵۶ منتشر شد. این کتاب به خاطر توصیف‌های بی‌پروای جنسی توقیف شد. سرانجام به کوشش وکیل، موسسه‌ی منتشرکننده و نویسنده از اتهامات وارده تبرئه شدند. این ماجرا در رسانه‌ها پوشش وسیعی داشت و به عنوان تصویری از پاک‌دینی نظام قضایی و جامعه در دهه‌ی ۱۹۵۰ و برگی مهم از تاریخ نروژ مثال زده می‌شود.

بگریزد و این کار ساده‌ای نبود.

### رهایی منجمد

سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰، سال‌های رشد جامعه‌ی مصرف‌گرا بود. تبلیغات و رسانه‌ها سبکی از زندگی را ترویج می‌کردند که در آن وظیفه‌ی زنان رسیدگی خوب به مردان و کودکان و به ویژه خرید مایحتاج درست برای خانواده بود. در آگهی‌های تجاری یک مادر خانه‌دار خوب، پوشیده در پیش‌بند سفید نشان داده می‌شد، در حالی که در یک دست لوله‌ی جاروبرقی و در دست دیگر صابون بچه دارد. هم‌زمان صدا و تصویر زن هالیوودی از طریق فیلم و صفحات گرامافون منتشر می‌شد. مرلین مونرو، مردم‌پسند و کاملاً مطابق با تصویری که از زن حاکم شده بود چنین می‌خواند: «من که هیچ آرزویی ندارم / جز این که پرشم از میل / مال خود کردن تو / جونم وای وای / لا لا لا لا لا وای وای.» روزگار پس از جنگ، همچنین دوران «مسابقات انتخاب دختر شایسته» بود، برتری‌جویی‌ای از نوع روزگار پس از جنگ. دختران به نمایش گذاشته می‌شدند، اندازه‌گیری و ارزیابی می‌شدند، «ساتنتی متر به ساتنتی متر، از پشت و از جلو و از بغل. نواری سرخ بر سینه‌ی برندگان می‌نشست و جامی نقره‌ای به آن‌ها اهدا می‌شد.» انجمن زنان نروژی به میدان مقابله با مسابقات انتخاب دختر شایسته نرفت، اما برای خلق تصویری دیگر از زن برای دختران جوان پیش‌گام بود: برای زندگی خود برنامه‌ای داشته باش، به دنبال تحصیل برو، مستقل شو. فعالان جنبش زنان می‌خواستند برای زنان آزادی بیشتری فراهم کنند. آن‌ها زنان را تشویق می‌کردند که درباره زندگی خود بیاندیشند و الگویی را برای زندگی خود انتخاب کنند که برایشان مناسب‌تر است. دلیلی وجود نداشت که مادر خانه‌دار خوب، همسر حساب‌گر، یا دخترکی لوند و زیبا اما بدون برنامه برای آینده، بهترین گزینه باشد.

به ندرت فعالان جنبش زنان از سرنیک‌خواهی و با تمام ویژگی‌های زنانه‌شان مورد توجه قرار گرفته‌اند. به عنوان سوژه‌هایی برای مصاحبه حالا دیگر به آن‌ها میدان داده می‌شد، چرا که در تضاد با گرایش مردم‌پسند زمانه بودند. وقتی که فعالان جنبش زنان به چیزی اعتقاد داشتند که با قراردادها در تضاد بود، کمی هیاهو به پا می‌شد. معرفی‌زنانی که دل در گرو چیزی دیگر داشتند و برای تقویت



ایده‌ای متفاوت خطر می‌کردند، می‌توانست جذاب باشد. به ویژه در این میان مارگارته بون‌نویه و اوا کولستاد بیشتر مورد توجه بودند. آن‌ها می‌توانستند به عنوان زن‌هایی آرمانی معرفی شوند. زن‌هایی که می‌توانستند جای‌گزین تصویر حاکم شوند، اما چندان هم دور از دسترس نباشند. مارگارته بون‌نویه به عنوان مادر و مادر بزرگ و اوا کولستاد با دامن چین‌دار و کفش‌های پاشنه بلندش، در «پیراهن تازه‌ی جشن سال نو» ولی هر دو با اندیشه‌هایی جاافتاده. مقاله‌ای که در نشریه‌ی امروز-اینجا<sup>۱</sup> به مارگارته بون‌نویه و کتاب تازه‌اش پرداخته بود، با تیتر «مادر بزرگ جنگ‌جو» منتشر شد. عکس‌های اوا کولستاد و همسرش راگنار در مجله‌ی تصویری اکنون<sup>۲</sup> چاپ شد، در حالی که کنار اجاق ایستاده بودند و زیر عکس دستور پخت خوراک لوییای شیلیایی آمده بود: عالی و آسان برای پذیرایی از دوستان، وقتی با هم از جلسه سخن‌رانی به خانه بازمی‌گردید.

اما از آن طرف هم نمونه‌هایی از دشمنی زیرپوستی دیده می‌شد که معمولاً تلاش می‌کرد تا «فعال جنبش زنان» را معادل تازه‌ای برای «عمه خانم»، «زنیکه»، «خان باجی» یا کلمات دیگری جا بزند که اگرچه نه در معنای لغوی اما در معنای مجازی‌شان حامل تفرگسترده از زنان بودند. در مقاله‌ای که کارل فردریک انگلستاد<sup>۳</sup> در بزرگداشت هنریک ایبسن در روزنامه‌ی مورگن‌بلاد<sup>۴</sup> منتشر کرد، از عبارت «عمه خانم‌های جنبش زنان» استفاده کرده بود. آنه ماریه سواشتاد<sup>۵</sup> در هفته‌نامه‌ی نورد انتقاد کرد: «چرا او نمی‌گوید زنان فعال جنبش زنان؟ نه! او هرگز چنین نخواهد گفت، چرا که «عمه» در اینجا عمل‌کرد ویژه‌ای دارد. مخاطب در لحظه، تنفر نویسنده را درمی‌یابد.» همین تنفر در پس مصاحبه‌ای که یان اکلوند<sup>۶</sup> با اوا کولستاد در ۱۹۵۷ برای روزنامه داگ‌بلاد<sup>۶</sup> انجام داد، دیده می‌شود. این مصاحبه‌ای برای روز شنبه [تعطیلات آخر هفته] بود و لاجرم می‌بایست «کمی طنز و طعنه‌آمیز» باشد. این دلیل خوبی بود؟ مدیر تازه‌ی انجمن زنان نروژی طوری معرفی می‌شود که زنان در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ می‌بایست باشند: پودر و ماتیک زده.

1. Aktuell
2. Nå
3. Carl Fredrik Engelstad
4. Morgenbladet
5. Anne-Marie Svarstad
6. Jan Eklund

«اکنون: به من بگوید خانم کولستاد چطور شما برای همه‌ی این چیزها وقت دارید، هم مدیر انجمن زنان نروژی باشید هم...  
هامارلوند همان طور که خودش را روی صندلی می‌اندازد، رشته‌ی صحبت را قطع می‌کند:

هامارلوند: چی؟ انجمن زنان نروژی؟ شما که نه جلیقه به تن دارید، نه پایون. اما موها تون با اون پیچ و تاب بامزه... راستی شما اون‌ها رو رنگ می‌کنید؟  
کولستاد: نه! این حالت طبیعی شون هست. البته خب من یه کمی بهشون می‌رسم.  
اکنون: شما نباید همه‌ی توهمی را که از فعالان جنبش زنان وجود داره، خراب کنید. چرا شما مثل توده‌ی یخی رها شده به نظر نمی‌رسید؟ چرا سیگار می‌کشید؟  
گفت‌وگو کم‌وبیش به همین منوال ادامه می‌یابد.  
اکنون: چطور شما واقعا فرصت می‌کنید که با این همه مشغله‌ی برابری خواهی، حال شوهرتان را هم پرسید؟  
چطور شما راه و چاه حساب و کتاب کردن را هم پیدا می‌کنید؟ شما به عنوان یک زن؟

حالا شما به شوهرتان توی شست‌وشو هم کمک می‌کنید؟  
اوا کولستاد به خوبی و با گشاده‌رویی پاسخ می‌دهد و تنها یک بار شکیبایی اش را از دست می‌دهد:

کولستاد: خلاصه این خصلت شما مردهاست که این طوری سوال کنید. من حسابی عصبانی می‌شوم هر وقت این چیزها را می‌شنوم. چرا باید دقیقا این ادبیات را به کار برد که شوهر «در کار شست‌وشو کمک می‌کند»؟ در واقع باید این طور گفته شود که «ما با همدیگر کار شست‌وشو را انجام می‌دهیم.»  
سرانجام اوا کولستاد ناگهان نگاهی به ساعت می‌اندازد. پیداست که او وقت کمی دارد.

کولستاد: خب دیگه، من باید برم. می‌خوام با شوهرم شام بخورم.  
قوطی پودرش را باز می‌کند. رنگ چهره‌اش عوض می‌شود. با چالاکی رژلبش را تازه می‌کند. حالا این فعال مدرن جنبش زنان برای جلسه‌ی بعدی اش

آماده است. جلسه‌ای که در خانه برگزار می‌شود.»

### مادران خانه‌دار و پرسش‌گری درباره‌ی حق حیات فردی

بریتا وستِ رگر در سال ۱۹۵۲ مادری خانه‌دار شد. اما این همه‌ی ماجرا نبود: «چرا هیچ‌کس به من نگفته بود که می‌بایست چنین فرسوده می‌شدم؟ خود را گناهکار می‌دانم. سالم و خوش‌بر و رو زاده شدم. همه چیز خوب پیش می‌رفت. زمان گذشت و من گشتم و «پروار» شدم. بعد: بفرمایید! خوش‌بخت شوید!» پس از مدتی او به مجتمعی مسکونی نقل مکان کرد. با همسایه‌هایش رابطه‌ی خوبی داشت، جمع صمیمی‌ای با دیگر مادران خانه‌دار تشکیل داد و سال‌هایی به خوبی گذشت. اما دوباره ناشکیبایی اش گل کرد. بچه‌ها بزرگ‌تر شده بودند، زمین تازه‌روفته به سرعت دوباره کثیف می‌شد. تا دوباره زمین را پاک کند، غذا خورده شده بود. او می‌خواست خودش درآمدی داشته باشد، اما شوهری داشت که فهم این خواسته برایش دشوار بود. بریتا خب بالاخره وزیر اقتصاد و دارایی خانه بود! مشکلات عملی هم سر راه برنامه‌ی اشتغال او قرار داشت. مهدکودکی که بچه‌ها را آنجا بسپارد پیدا نمی‌شد، دسترسی به خدمت‌کار خانه ممکن نبود و اگر بود بسیار گران. از سوی دیگر مالیات مشترک باعث می‌شد تا این کار به صرفه نباشد. «هر چه می‌کردی، بالاخره جایی تلاش زنانی که فرزند خردسال داشتند برای کار کردن به بن‌بست می‌رسید. تعبیر سنگین «بچه‌ی کلیدبه‌گردن» در واقع اسلحه‌ای کاری بود. همگان گمان می‌کردند که مادران شاغل کودکانی رها شده دارند که نوجوانانی بزه‌کار خواهند شد.»

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰، تصور غالب این بود که زنان به خانه تعلق دارند. در سال ۱۹۴۸، مارگارت بون‌نویه کتاب «آخرین دژ مردسالاری» را نوشت و با منتقدان پرشوری مواجه شد که اگر چه همه‌ی دیدگاه‌های او را نمی‌پذیرفتند، اما به هر حال کتاب را تفکربرانگیز یافتند. در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰، کتاب «از جامعه‌ی

---

۱. Nøkkelbarn. در سال‌های مورد بحث، مادرانی که بیرون از خانه کار می‌کردند، کلیدی به گردن فرزندان‌شان می‌انداختند تا وقتی از مدرسه برمی‌گردند، در غیاب مادر پشت در نمانند. بچه‌ی کلیدبه‌گردن، بچه‌ی خانواده‌ای بود که توان مالی ضعیفی داشت. پدر و مادر هر دو بایست کار می‌کردند و توان استخدام خدمتکار خانه را نیز نداشتند. چه بسا پدری نیز در کار نبود. این بچه‌ها معمولاً در کوچه و خیابان تا آمدن والدین سرگردان بودند و در نظر جامعه‌ی آن روز، آینده‌ی خوبی در انتظارشان نبود.

مردان به جامعه‌ی مردم» منتشر شد. این کتاب از کتاب پیشین محتاطانه‌تر بود و در آن از جبهه‌گیری تند و تیز گذشته در برابر ازدواج و کار کردن در خانه خبری نبود. با این حال واکنش‌ها به آن به طور قابل توجهی منفی بود. برخی بلافاصله و به دلیل آن‌چه خردنمایی فعالیت خانه‌داری در این کتاب می‌دانستند، آن را محکوم کردند. زنانی که خود مشاغل جالب و مهمی داشتند، در روزنامه‌ها راجع به مزایای خانه‌داری نوشتند. الا گریفیتس<sup>۱</sup> در روزنامه‌ی داگ‌بلاد نوشت: «تلاش زنان در خانه به طور معمول موجب بهره‌مندی شوهر و فرزندان او و نیز شکل‌گیری یک زندگی واقعا هماهنگ می‌شود.» و اوا سیبرگ<sup>۲</sup> اعتقاد داشت که «برای عشق یک زن ضروری است که او بیشتر به مرد خود مشغول باشد تا به خود. فرمان‌پذیری بیشتر و ارائه‌ی خدمت از سوی زن در مقایسه با شوهر کاملاً طبیعی است.» ابا هاشلون، در سخنرانی‌ای در مجمع آموزشی کلیسای ارتودکس، مباحث کتاب «یک دیدگاه زنانه» مجموعه مقالاتی به قلم سیگری اوندست<sup>۳</sup> را از سال ۱۹۱۹ پیش کشید. در این کتاب، اوندست تأکید می‌کند درست این است که زن همه‌ی زنانه‌گی‌اش را در خانه به کار بندد، جایی که بیش از همه جا به حضور انسانی او نیاز است. در این صورت نقش متقابل و طبیعی زن و مرد حفظ می‌شود. هاشلون با این دیدگاه اوندست ابراز موافقت و این کلام او را یادآوری می‌کند: «به لحاظ فرهنگی کاملاً روشن است که مردان هرگز موقعیت خود را با واگذاری چیزی نمی‌کاهند.» این زن است که باید خود را با رضایت خاطر به خانه واگذارد. از نظر اوندست، وا گذاشتن معادل قربانی کردن نیست: «یک زن خود را در پای آن‌ها که دوست‌شان دارد قربانی نمی‌کند. او وجود خود را می‌بخشد!»

اما همه چیز روبه‌راه نبود. مادران خانه‌دار از این که خسته‌اند و سودی نمی‌برند، شکایت داشتند. آن‌ها خود را چون موجودی نادیده و قدرناشناخته می‌دیدند.

۱. Ella Griffiths نویسنده‌ی نروژی.

۲. Eva Seeborg روزنامه‌نگار، نویسنده و فیلمساز نروژی.

### 3. Et kvindesympunkt

۴. Sigrid Undset (۱۸۸۲-۱۹۴۹) نویسنده‌ی نروژی ست که به پاس رمان‌هایی که در توصیف زندگی مردمان اسکاندیناوی در قرون وسطا نوشته‌است جایزه نوبل ادبیات در ۱۹۲۸ به او تعلق گرفته‌است. او مخالف نازیسم و مدافع حق حیات یهودیان در اروپا بود به همین سبب با اشغال نروژ توسط آلمان‌ها به سوئد و از آنجا به امریکا گریخت و از آنجا با قلم خود به مقابله با بحران جنگ در اروپا پرداخت.

آن‌ها فرصت بهره‌برداری از تحصیلات‌شان را نیافته بودند. یک پژوهش درباره‌ی سلامت روانی مادران خانه‌دار در کپنهاگ در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ نشان می‌داد که ۲۴ درصد مادران خانه‌دار بیمار بودند، در حالی که تنها ۱۳ درصد مادرانی که تمام وقت کار می‌کردند از بیماری روانی رنج می‌بردند. این رقم در بین مادرانی که کار پاره‌وقت داشتند، به ۷ درصد کاسته می‌شد. نیمی از مادران خانه‌دار در این پژوهش اعلام کردند که اعصاب‌شان خراب است. یک پنجم مادران خانه‌دار با همسران‌شان اختلاف داشتند و به همین نسبت احساس می‌کردند که کسی برای کاری که آن‌ها در خانه انجام می‌دهند، ارزش قائل نمی‌شود. نتیجه‌ی پژوهش این بود که مادران خانه‌دار، ناراضی و بی‌قرارند و مشکلات روانی دارند. به نظر می‌رسید چیزی در جایی اشتباه است. چنین نتیجه‌ای در نروژ نیز قابل تصور بود. انجمن زنان نروژی این مساله را بدون لاپوشانی اعلام کرد: «گذر از زندگی مستقل و آزاد زن شاغل به کار محدود و وابسته زن خانه‌دار سبیری خشن و برای بسیاری آسیب‌زننده است.»

در میان مادران خانه‌دار خسته و فرسوده تعدادی هوادار جنبش زنان پدیدار شدند. در اجلاس سالانه‌ی ۱۹۵۲ انجمن زنان خانه‌دار نروژ تصمیم گرفته شد تا به منظور پیش‌برد فعالیت‌های مشترک در زمینه‌ی مسائلی چون دسترسی به مهدکودک‌ها، دست‌مزد سرپرستی و مسائل مادران مجرد با انجمن زنان نروژی ارتباط برقرار شود. مدیر انجمن، آلتِه انگلهارت<sup>۱</sup> و حقوق‌دان انجمن آلفه‌یلد هرتربرگ برای انجام این مصوبه اختیار تام گرفتند. انجمن زنان نروژی از این خبر با رویی گشاده استقبال کرد. انجمن‌ها البته همیشه موافقت کامل نداشتند. به عنوان مثال، آن‌ها در مساله‌ای مثل مالیات مشترک دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. همچنین در مسائل اخلاقی، انجمن زنان خانه‌دار نروژ سنتی‌تر بود. یک نمونه از این اختلاف‌نظرها در انتشار جزوه‌ای درباره‌ی ازدواج و قانون تاهل در جریان همکاری مشترک دیده شد. انجمن زنان خانه‌دار نروژ معتقد بود که در چنین جزوه‌ای نباید دستورالعملی برای طلاق درج شود، در حالی که انجمن زنان نروژی تاکید داشت که انتشار چنین جزوه‌ای بدون پرداختن به این مساله شدنی نیست. اما در مورد دست‌مزد سرپرستی، هر دو طرف توافق کامل داشتند. بعدها موضوعات

1. Alette Engelhart

دیگری نیز اضافه شد. یک نمونه از آن تاسیس مهدکودک بود که در آن اصرار انجمن زنان خانه‌دار نیروی محرک بود و انجمن زنان نیروی بر اساس قواعد و قراردادها از آن حمایت می‌کرد.

در سال‌روز تولد هفتادسالگی مارگارته بون‌نویه در سال ۱۹۵۴ که انجمن زنان نیروی جشنی کلاسیک تدارک دیده بود، آلتِه انگلِه‌هارت سخن‌رانی‌ای ایراد کرد که بسیار مورد توجه روزنامه‌ها قرار گرفت. او جنبش زنان را به جاده صاف‌کن تشبیه کرده بود: «انجمن زنان نیروی تیزی تیغه است و سازمان مادران خانه‌دار پهنای تیغه، این دو در کنار هم مطلوب هستند.» انگلِه‌هارت قطعاً نمی‌توانست همه‌ی انتقاداتی را که در کتاب «از جامعه‌ی مردان به جامعه‌ی مردم» مطرح شده بود بپذیرد، اما آن را با اشتیاق می‌خواند. او در نشریه‌ی مادران خانه‌دار نوشت: «محتوای این کتاب در اساس، رسیدن زنان به آزادی خودبیان‌گری از طریق اشتغال است.» اگر چه او با نویسنده در نکته‌ای ضروری اختلاف‌نظر داشت: دیدگاه نسبت به مادر خانه‌دار و شغل او. انگلِه‌هارت معتقد بود که شغل مادر خانه‌دار می‌تواند همان میزان رضایت‌شغلی و استقلالی را تأمین کند که انجام هر شغل خوب دیگری برای زنان به آن منجر می‌شود. ولی صرف‌نظر از این موضوع او با نتیجه‌گیری نویسنده و پیشنهادش برای حل این مسأله هم‌نوا می‌شود و معتقد است که زنان باید بتوانند شغلی را که کاملاً به آن مایل هستند، انتخاب کنند. در راستای مقاله‌ای که انگلِه‌هارت برای نشریه‌ی مادران خانه‌دار نوشته بود، گفت‌وگویی هم با مارگارته بون‌نویه در روزنامه‌ی داگ‌بلادِه انجام داد که عنوان آن «جنبش زنان و موضوع مادران خانه‌دار؛ امروز دست در دست یکدیگر» بود. آلتِه انگلِه‌هارت معتقد بود که «از جامعه‌ی مردان به جامعه‌ی مردم» نبردنامه‌ای است که بسیاری را می‌آزارد و برمی‌انگیزد. اما از سوی دیگر، احساس هم‌دردی عمیق و مشترکی را با رنج‌دیدگان بی‌تقصیر برمی‌انگیزد و موضوع درخشانی برای گفت‌وگو در حلقه‌های هم‌اندیشی و مطالعه است.

انگلِه‌هارت شوخی نمی‌کرد. کتاب «از جامعه‌ی مردان به جامعه‌ی مردم» در حلقه‌های هم‌اندیشی مادران خانه‌دار استفاده می‌شد. بریتا وستِر‌گُرد می‌گوید: «ما بالقوه فعال جنبش زنان بودیم، بسیاری از ما، دست‌کم دآن‌های پنهان بودیم و آن

سالی که برنامه‌ی آموزشی انجمن زنان خانه‌دار به مطالعه و بحث درباره‌ی کتاب «از جامعه‌ی مردان به جامعه‌ی مردم» مارگارت بون‌نویه اختصاص یافت، ما جوانه زدیم و به برگ و بار نشستیم.» در حلقه‌ی هم‌اندیشی‌ای که بریتا و سترگرد عضو آن بود، شرکت‌کنندگان شروع به تردید و پرسش‌گری درباره‌ی بسیاری از چیزهایی کردند که پیش از آن برایشان امر بدیهی بود، به ویژه درباره‌ی نقش خود به عنوان مادر خانه‌دار تردید کردند. یک نمونه که بریتا و سترگرد به آن اشاره می‌کند نشان می‌دهد که پرسش‌ها در برنامه‌ی آموزشی چگونه طرح می‌شد: «به نظر شما این که زن‌ها در جریان توسعه‌ی فرهنگی می‌بایست همچنان خود را با نقش‌های اجباری‌شان سازگار نگه دارند، چه تاثیری بر آن‌ها خواهد داشت؟ در این باره بحث کنید. بحث کنید چگونه عاطفه‌ی شخصی‌ای که بین زن و مرد وجود دارد به این منجر می‌شود که ستم واقعی بر زنان در موقعیت‌های گوناگون آشکار نشود.»

#### پیشنهادی برای دگرگون کردن خانواده

در سال ۱۹۵۳، اُسه گرودا اسکارد، روان‌شناس، پیشنهادی را در جلسه‌ی طرح و پیشنهاد انجمن زنان نروژی در درامن طرح کرد. به عقیده‌ی او جنبش زنان همواره در میان دو کنش قرار داشته است: در کنش نخست، نیازها مشخص می‌شد. در کنش بعدی، مبارزه برای تامین نیازها پیش برده می‌شد و زنان فرصت تحصیل، اشتغال، تولید اثر، نمایندگی و ... به دست می‌آوردند. اما کنش سوم همچنان در آستانه ایستاده و آن، بهره‌برداری از نتایج کنش دوم است. زنان نباید بنشینند و خود را با خیال ازدواج سرگرم کنند، آن‌ها باید برای خود برنامه‌ی تحصیلی‌ای داشته باشند که به آن‌ها امکان رسیدن به آرزوهای‌شان را بدهد. آن‌ها باید خود را از تردید و احساس تقصیر رها کنند و از صمیم قلب حرفه‌ای را انتخاب کنند، حالا این حرفه یا خانه‌داری است یا شغلی دیگر. هم‌زمان باید مردان به خانه رجوع کنند و وارد زندگی کودکان‌شان شوند. اسکارد طرحی برای سازمان‌دهی مجدد و اساسی خانواده پیشنهاد داد.

اُسه گرودا اسکارد خود روان‌شناس بود و می‌توانست به طور دقیق درباره‌ی موضوعاتی نظیر رشد کودکان، زمانی که آن‌ها کاملاً به مادر وابسته هستند، زمانی

که آن‌ها می‌توانند توسط پدر و مادر یا مادر و پرستار خانه مراقبت شوند و زمانی که آن‌ها تقریباً مستقل می‌شوند و می‌توانند به تنهایی از عهده‌ی کارهای خود برآیند، اظهار نظر کند. او در جریان نشست‌هایی که برگزار می‌کرد، نیازهای روانی کودک به مادر را تشریح می‌کرد. این نیازها چنان نبود که مادر باید خود را «قربانی» کودکش کند. در مقابل، او گفت که برای کودک بهتر است که حضور مادری راضی و سرخوش را ۱۸ ساعت از شبانه‌روز در کنار خود احساس کند تا مادری نیمه‌راضی با احساس یک قربانی را ۲۴ ساعته کنار خود داشته باشد. هنگامی که کودک بزرگ‌تر می‌شود، همچنان از نظر روان‌شناسی بسیار ضروری است که مادر دل‌بستگی‌های دیگری هم داشته باشد. اگر مادر خود را «قربانی» کودکش کند، برای کودک نیز آسیب‌زننده است. از سوی دیگر، حضور بیشتر پدر، چه در مراقبت از کودک و چه در همراهی با فرزندان بزرگ‌تر، ضروری است. از نظر روان‌شناسی کودک، این هم برای فرزندان و هم برای پدر و مادر مفید است. اسکاردر هم مادران خانه‌دار و هم زنان شاغل را درک می‌کرد، وقتی که آن‌ها خود را در مقابل خواسته‌های «اغلب نشدنی» نالایق حس می‌کردند. او می‌گفت شغل خانه‌داری باید ارزیابی شده و جدی گرفته شود. این چیزی نیست که کسی بتواند در کنار شغلی دیگر از عهده‌اش برآید. تلاش زنان باید ارج نهاده شود و یارانه‌ی کودکان تنها «اولین نشانه‌ی کوچک» از به‌رسیمت شناختن کار خانه‌داری است. اما آن‌ها باید همچنین فرصت کار بیرون از خانه را داشته باشند. برای تحقق چنین خواسته‌ای امکان کار پاره‌وقت، مراکز نگهداری کودکان خردسال و دیگر اقدامات اجتماعی کافی نبود. اُسه‌گرودا اسکاردر معتقد بود که علاوه بر آن «تغییراتی هم باید در خان‌های که زندگی می‌کنیم، اتفاق بیفتد.» خانواده باید دوباره سازمان‌دهی شود و ساختار داخلی آن باید دگرگون شود. این دگرگونی باید از طریق تغییر تقسیم کار انجام شود، به طوری که زن و مرد هر دو هم نقش‌های بیرونی را ایفا کنند و هم درون خانه مسوولیت داشته باشند. مردان باید وظیفه‌ی پدری را با همان جدیتی بر عهده بگیرند که وظایف بیرون از خانه را انجام می‌دهند. به عنوان اصلاحات مشخص، اسکاردر به امکان اجرای اشتغال پاره‌وقت برای زنان و تقسیم کار میان همسران توجه داشت.

او توجیه دیدگاه‌هایش را در دانش علوم اجتماعی می‌یافت که نزد انسان‌شناس



آمریکایی روث بندیکت<sup>۱</sup> فرا گرفته بود. روث بندیکت دریافت بود که خانواده می تواند در فرهنگ های مختلف شکل های متفاوتی داشته باشد. رابطه میان زن و شوهر و نقش آن ها در خانواده می تواند تغییر کند. همچنین باید اجازه داد که خانواده بتواند خود را به شیوه ای دیگر سازمان دهد. او معتقد بود که خانواده تنها در صورتی می تواند در فرهنگ غربی آینده ای داشته باشد که متناسب با زمانی که در آن می زید سازمان دهی دوباره شود و در این نگاه، اُسِه گرودا اسکاردا با او موافق بود. البته این شیوه که در بحث ها از نتایج تحقیقات علمی استفاده شود چیز تازه ای نبود. از جمله اینکی استین<sup>۲</sup> در اجلاس سالانه ی ۱۹۴۹ انجمن زنان نروژی سخنرانی ای ایراد کرده بود و در آن همچون اسکاردا از نتایج یک تحقیق انسان شناسی اجتماعی بهره برده بود.

اما تغییر در ساختار خانواده همچون تصویب یک قانون یا اجرای یک مصوبه اتفاق نمی افتد. این تغییر از مسیر تربیت می گذرد. اسکاردا توضیح می دهد که چگونه دختران و پسران با پیروی از یک الگوی مشخص رشد می کنند. او می گوید: «زنان باید در خانه کار کنند و مردان بیرون از خانه و کارها به دو دسته ی «کارهای مردانه» و «کارهای زنانه» تقسیم می شوند. به هزاران شیوه دختران در فرهنگ ما درمی یابند که نه تنها با پسران متفاوت هستند، بلکه ارزش کمتری هم دارند.» پسرها توانا و بزرگ هستند، دختران شیرین و زیبا. پسرها می توانند آزادانه بیرون بازی کنند، اما دختران باید در خانه بمانند و کمک کار باشند. دخترها در جشن سال نو عروسکی هدیه می گیرند و پسرها ماشین اسباب بازی یا قطعات مکانیکی ای که سرهم بندی می شوند. در حالی که در واقعیت تفاوت چندانی بین جنسیت ها وجود ندارد. بسیاری از این تفاوت ها در سال های اخیر از فرهنگی ناشی می شود که دختران و پسران در آن رشد می کنند و تاثیراتی که در معرض آن قرار می گیرند. اگر ما در پی جامعه ای هستیم که زنان و مردان در آن مسوولیت ها، وظایف و بهره مندی ها را تقسیم کنند، باید هر دو جنسیت اعتماد به نفس سالمی پیدا کنند، بتوانند علاقه مندی هاشان را دنبال کنند و از کاری که انتخاب می کنند لذت ببرند. در این برنامه تربیت و مدارس جایگاهی مرکزی دارند، درست مانند جنبش زنان.

1. Ruth Benedict

2. Inki Steen

ایده‌ی «کنش سوم جنبش زنان» در اجلاس سالانه بسیار مورد توجه قرار گرفت و انجمن اسلو این پیشنهاد را در یک‌هزار نسخه تکثیر کرد و به حلقه‌های هم‌اندیشی و انجمن‌های محلی سراسر کشور فرستاد. کارن سوفیه برینیلدسن معتقد است که این طرح به عنوان برنامه‌ی جنبش زنان در سال‌های پیش رو تعبیر شد. در واقع هم این یک برنامه‌ی غیررسمی بود، چرا که هرگز در معرض رای‌گیری قرار نگرفت. واکنش‌ها به این سخنرانی به شدت، تندی و حجم انتقادی که نسبت به نظام سرپرستی پیشنهادی مارگارته بون‌نویه وارد شده بود، نبود. بلکه زنان به سرعت با آن احساس نزدیکی کردند و این برنامه بیماری‌ای را که همگان در خود حس می‌کردند، تشخیص داد و زمینه‌ای برای پاسخ‌های عملی فراهم کرد. تضمین روان‌شناسانه‌ی این که کودکان به مادری نیاز دارند که علاوه بر بچه‌داری و خانه‌داری به کارهای دیگری نیز مشتاق باشد، برای آن‌ها که همیشه شنیده بودند مادر یک لحظه هم نباید از کودکانش چشم بردارد، جالب بود. از طرف دیگر اسکاردر در یک میدان پا را از بون‌نویه فراتر گذاشت: شوهران باید بیشتر زیر بار مسوولیت خانه کشیده شوند.

آسه گرودا اسکاردر برنامه‌ای گام به گام برای موضوعاتی که معتقد بود انجمن زنان باید به آن‌ها بپردازد، تدوین کرد. او از برنامه‌های جاری انجمن نگسسته بود، بلکه به مارگارته بون‌نویه ارجاع می‌داد و «دست‌مزد سرپرستی - دست‌مزد اشتغال» را یکی از گام‌های برنامه‌اش تعریف کرده بود. اما گام‌های دیگر تحصیل، تربیت، ساختار خانواده، تقسیم کار و تقسیم نقش‌ها در خانه بود. این به نوعی فاصله گرفتن از مسائل اقتصادی و نزدیک‌تر شدن به مسائل اجتماعی، مدرسه و تحصیل محسوب می‌شد. این تغییر سمت و سو در حقیقت از سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز شده بود. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰، پیشینه‌ی بحث‌های گسترده درباره نقش‌های مردان و زنان در خانواده و جامعه باعث شد که کار روی مدارس و مسائل تحصیلی جایگاه مهمی در فعالیت‌های انجمن زنان نروژی پیدا کند. سخنرانی آسه گرودا اسکاردر را باید مقدمه‌ای بر این مباحث دانست.

کلاس‌های مختلط، رشته‌های مشترک

«سازوکاری بهتر برای مدارس دخترانه‌ی ما» عنوانی بود که در برنامه‌های سال

۱۸۸۴ انجمن زنان نروژی قرار داشت. چنین عنوانی نتیجه‌ی جدلی داخلی در انجمن بود. آیا دختران و پسران باید آموزش مشترک ببینند یا نه؟ تلاش‌هایی که در مدرسه‌ی برویک<sup>۱</sup> جریان داشت به تاسیس مدرسه‌ی متوسطه‌ی مختلط منجر شد، اقدامی که رادیکال‌ها معتقد بودند با آن، نظام برابری‌خواهی گامی پیروزمندانه در یکی از میدان‌های مهم زندگی برداشته است و از آن استقبال کردند. البته برخی از فعالان جنبش زنان مدافع مدارس دخترانه بودند، به ویژه ادوارد هامبرو و برگن این دیدگاه را ترویج می‌کرد. اما آموزگار کارآموده‌ای مثل راگنا نیلسن نه تنها بر آموزش مختلط پای می‌فشرد، بلکه مدافع آموزش رشته‌های یکسان نیز بود و آن را مساله‌ای مهم در مرکز جنبش زنان می‌دانست. پرورش مشترک، درمان اخلاقیات دوگانه و شکاف میان تفکر و زندگی عاطفی زنان و مردان بود. در ۱۸۸۵، راگنا نیلسن خود نخستین مدرسه‌ی مختلط نروژ را بنیاد نهاد: «مدرسه‌ی لاتین و علوم طبیعی خانم نیلسن» در اسلو.

انجمن زنان نروژی هرگز بیانیه‌ای درباره آموزش مشترک صادر نکرد. بحث‌هایی که از سال ۱۸۸۴ جریان داشت به اختلاف جدی میان نیلسن و هامبرو و هواداران آن‌ها منجر شد. دیدگاه معلمان زن در این باره بعدها نیز متفاوت بود. کارشناسان آموزشی سرشناسی نظیر آنا روگستاد و آنا ستنه مدافع تفکیک جنسیتی در آموزش بودند و آن را پیش‌نیازی برای حفظ قابلیت‌های ویژه‌ی پسران و دختران می‌دانستند. در دوره‌ی بین دو جنگ، زنان بیشتر در پی آن بودند که دختران آموزش حرفه‌ای خوبی ببینند. «دختر ما باید چه کاره شود؟» یک عنوان پرطرفدار در سخنرانی‌ها و مقالات بود. زنان در تمام بخش‌های جنبش زنان، از جمله در انجمن زنان نروژی، مشتاقانه مدافع آموزش خوب در خانه‌داری و کارهای دستی بودند. مدیر وقت انجمن، راندی بلهر، حتا معتقد بود که پسران نیز بهتر است خانه‌داری بیاموزند. هرچند که این نظر او استقبال ویژه‌ای نداشت. انجمن زنان نروژی در تاسیس مدرسه‌ی دولتی معلمان زن خانه‌داری در استابک<sup>۲</sup> مشارکت کرد و از تاسیس مدارس آشپزی در سراسر کشور حمایت کرد. مدارس مختلط کم کم در سراسر نروژ معمول شد. با این حال در سال‌های

1. Brevik skole

2. Stabekk

پایانی دهه‌ی ۱۹۵۰، در شهرها، دست‌کم پیش از دبیرستان، دختران و پسران در کلاس‌های جداگانه درس می‌خواندند. در سال ۱۹۵۲ انجمن زنان نروژی این مساله را مطرح کرد که آموزش خانه‌داری باعث شده که دختران آموزش‌های نظری کمتری در مقایسه با پسران دریافت کنند. از زمانی که آموزش‌های خانه‌داری از سال ۱۹۲۷ برای دختران در شهرها اجباری شده بود، این آموزش‌ها در ساعت‌های مدرسه اجرا می‌شد و بنابراین باید برای اجرای آن از زمان درس‌های دیگر کاسته می‌شد. این مساله باعث شد که دختران در شهرها در رشته‌هایی مانند زبان و ادبیات نروژی، تاریخ، جغرافیا، انشا و ریاضی آموزش کمتری ببینند. در اسلو پسران به طور متوسط ۲۰۰ ساعت بیشتر در زبان و ادبیات نروژی و ۱۲۰ ساعت بیشتر در ریاضی طی ۷ سال نخست تحصیل آموزش می‌دیدند.

در تروندهایم این اختلاف حتا بیشتر بود. آنجا دختران ۴۶۸ ساعت کمتر از پسران آموزش‌های نظری داشتند. در شهرهای دیگر مانند استاوانگر، برگن و درامن هم تفاوت‌ها بسیار بود. با این حال انتظار از دانش‌آموزان چه در برنامه‌های معمول آموزشی و چه در آزمون‌ها یکسان بود. معنای آن این بود که دختران و پسران برای ورود به مدارس متوسطه در یک سطح رقابت می‌کردند، در حالی که پسران از فرصت‌های آموزشی بیشتری بهره برده بودند.

السه لیونس، از اعضای حزب کارگر که خود سال‌ها معلم برجسته‌ای بود، این موضوع را در شورای مدارس اسلو طرح کرد. در ژانویه ۱۹۵۲ انجمن زنان اسلو نیز ۶ سازمان را به نشستی مشترک فراخواند. السه لیونس سخنرانی آغازین را ایراد کرد و نیز تعدادی از برجسته‌ترین شخصیت‌های آموزشی دیدگاه‌های خود را بیان کردند. خلاصه‌ی بحث‌ها این بود که به دختران و پسران باید به یک اندازه آموزش‌های تئوری ارائه شود و بهترین شیوه برای اجرای آن این است که پسران نیز آموزش‌های خانه‌داری و صنایع دستی دریافت کنند. در پایان، بیانیه‌ای برای شورای مدارس اسلو فرستاده شد. به این ترتیب انجمن زنان نروژی مبارزه‌ای جدی را برای برابری جنسیتی در مدرسه‌ها آغاز کرد. این مبارزه در فضایی پویا از بررسی و دقت نظر در مسائل آموزشی و گفت‌وگوهای داغی درباره‌ی مدارس و بروز علاقه‌مندی‌های تازه به مساله‌ی جنسیت و جامعه‌پذیری پیش

رفت. متخصصان آموزشی کارکشته‌ای چون آنه ماریه سواشتاد و ماریت برگه<sup>۱</sup> گفت‌وگوهای درون‌سازمانی را در انجمن هدایت می‌کردند.

در جلسه‌ی طرح و پیشنهاد استاوانگر به سال ۱۹۵۵، انجمن زنان نروژی ضروت ارائه یکسان آموزش‌های تئوری، آموزش دروس مشترک در کلاس‌های مختلط را مطرح کرد. این موضوع نه تنها کاملاً منصفانه بود، بلکه‌ی زمینه رقابت برابر دختران را با پسران در زندگی حرفه‌ای فراهم می‌کرد و افزون بر آن رابطه‌ی میان جنسیت‌ها را به پرسش می‌گرفت: «بودن دختران و پسران در یک کلاس، زمینه‌ساز آزادی برای زنان و نیز مردان است.» این جمله در متن بیانیه‌ای آمده بود که شورای طرح و پیشنهاد تصویب کرد.

می‌توان از همین زمان رد پای گرایش‌هایی را دید که با قدرت در دهه‌ی ۱۹۶۰ قد علم کردند. جامعه‌پذیری و نگرش‌های مربوط به آن، حلقه‌ی گمشده‌ی برابری جنسیتی قلمداد می‌شد. «مدارس باید بنیان برابری جنسیتی را آماده کنند.» این جمله شاه‌بیت بیانیه‌ی جلسه‌ی سالانه‌ی انجمن بود که توجه رسانه‌ها را برانگیخت. همانند راگنا نیلسن در هفتاد سال پیش از آن، آنه ماریه سواشتاد معتقد بود آموزش مشترک شکاف میان جنسیت‌ها را کاهش خواهد داد. سواشتاد می‌گفت پژوهش‌گران در زمینه‌ی آموزش مشترک به این نتیجه رسیده‌اند که وقتی زن و مرد در کودکی با کار کردن و بازی کردن کنار هم فرصت شناخت یکدیگر را پیدا کنند، ناهماهنگی و خشونت میان آن‌ها کمتر خواهد شد. برای دختران و پسران هنجارها و الگوهای مقرر شده است که زندگی خود را با پیروی از آن‌ها بنا کنند، اما تضمینی وجود ندارد که این الگوها و هنجارها بهترین یا اصلاً درست باشند. آموزش مشترک به هر دو جنس فرصت‌های بیشتری می‌دهد و در نتیجه آزادی بیشتری برای افراد به ارمغان خواهد آورد.

در موضوع آموزش مشترک روزگار بر وفق مراد فعالان جنبش زنان بود. آن‌ها توانستند حمایت گسترده‌ای جلب کنند. تا پایان دهه‌ی ۱۹۵۰، کلاس‌های درس مختلط معمول و معمول‌تر و مواد آموزشی دختران و پسران به هم نزدیک‌تر شد. در سال ۱۹۵۹ یک هدف بزرگ و البته مقدماتی محقق شد. قانون تازه و مشترک مدارس شهر و روستا به تصویب رسید. در این قانون، ارائه‌ی دانش و فن خانه

1. Marit Berge

به عنوان درس مشترک برای دختران و پسران اجرایی شد. در نتیجه، اختلاف میزان ساعت‌های آموزش تئوری برای دختران و پسران نیز از بین رفت. سال بعد برنامه‌ی آموزش مدارس نه ساله به تصویب رسید و در آن دختران و پسران جدول توزیع ساعت آموزشی یکسان در همه‌ی درس‌ها داشتند. آموزش فن خانه و صنایع دستی در برنامه‌ی آموزشی همه وجود داشت. در نتیجه درودگری از برنامه‌ی هفتگی پسران و کارهای دستی از برنامه‌ی هفتگی دختران حذف شد. انجمن زنان نروژی همواره بر برابری در مدارس تاکید داشت و این تغییرات پیروزی بزرگی برای انجمن محسوب می‌شد.

### حال و هوایی خوش

بسیاری از فعالان جنبش زنان، عضو اتحادیه‌ی معلمان زن نروژ بودند. ولی در این موضوع خاص این اتحادیه مقابل انجمن زنان قرار گرفت. معلمان زن نیز دل‌مشغول برابری جنسیتی بودند، اما نه آن نوع برابری جنسیتی که بی‌طرفی جنسیتی را در ساختار مدارس نهادینه می‌کرد. در عوض آن‌ها خواهان تقویت موقعیت خود در ساختاری بودند که به لحاظ جنسیتی تفکیک شده باشد. اتحادیه هم از تداوم مدارس دخترانه و هم از رشته‌های آموزشی خاص دختران دفاع می‌کرد، چرا که تخصص بسیاری از معلمان زن در آن رشته‌ها بود. آن‌ها با رشته‌ی فن خانه و صنایع دستی مخالف بودند، زیرا اعتقاد داشتند که این رشته‌ها ارائه‌ی خفیف شده‌ی آموزش‌های خانه‌داری و کارهای دستی است که پیش از آن تدریس می‌شد. معلمان زن همچنین به هیچ وجه حاضر نبودند از ایده‌ی تدریس یکسان صنایع دستی به دختران و پسران پشتیبانی کنند. آن‌ها معتقد بودند که در این مساله پای علاقه‌های ویژه آموزشی در میان است، چرا که دختران و پسران هر یک دل‌بستگی‌های خود را دارند.

در سال ۱۹۵۹ روزنامه‌ها بحثی را درباره‌ی آموزش کارهای دستی به دختران - که در آن روزگار بنا بود از میزان آن کاسته شود - پیش می‌بردند. آنا ستنه و دوروتتا ترْتَبَرگ<sup>۱</sup> در وهله‌ی نخست از درس‌های مربوط به کارهای دستی به عنوان وجه تمایز زنانه دفاع می‌کردند. دوروتتا ترْتَبَرگ در روزنامه‌ی داگ‌بلاد

1. Dorothea Trætteberg

تاکید می‌کرد که «زنان با این فعالیت‌ها رابطه‌ی احساسی و روانی قوی‌تری دارند. با تقویت این رشته‌ها، تناسب و تعادل توسعه‌ی اجتماعی تامین می‌شود و از طریق آموزش کارهای دستی، دختران با لذت کار کردن آشنا می‌شوند و ضرورت کار کردن را می‌آموزند. این روند به توسعه‌ی عقلانی مطلوبی منجر می‌شود. در نتیجه، آموزش کار دستی اثری رهایی‌بخش، هماهنگ‌کننده و آرامش‌بخش دارد و حال و هوایی خوش را حتا در انجام کاری دشوار رقم می‌زند. کوتاه سخن، اثر شخصیت‌ساز دارد.» آنها ستته نیز تاکید می‌کرد «وقتی پای دل‌بستگی‌ها، روش‌ها و توسعه‌ی در میان است، دختران موهبت‌های متفاوتی دارند. دختران جوان احساس قوی دارند، حال آن‌که پسران دل‌بسته‌ی مبارزه، دلیری و قدرت هستند. در برنامه‌ریزی مدارس مردمی باید روحیات و تناسب نقشی بزرگ ایفا کند. نباید برنامه‌ای یکنواخت را پیاده کرد، بلکه باید به تمایز دختران و پسران توجه شود و کارهای دستی باید نقش پررنگ‌تری نزد دختران داشته باشد.»

در دیدگاه‌های سنته و تَرَبَرگ دوباره شاهد نگرش‌های جنبش زنان در سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ هستیم، زمانی که بر تفاوت‌های میان زنان و مردان تاکید می‌شد و تناسب و روحیات کلمات کلیدی بودند. زمانی که توجه به ارزش‌های ویژه‌ی زنان اهمیت داشت. در مقابل این دیدگاه‌ها، او کولستاد تاکید می‌کرد که دختران و پسران باید فرصت انتخاب نوعی از کارهای دستی را که برایشان مناسب است در اختیار داشته باشند، خواه نجاری باشد یا خیاطی یا هر حرفه‌ای که در زندگی روزمره به کار می‌آید. این که یک دختر وقتی بخواند انبری به دست گیرد یا پیچی را ببیچاند همچون ابلهی به تماشا بایستند، به همان اندازه تحقیرکننده است که پسری نتواند از پس دوختن یک دکمه برآید. کار درست آن است که هر کدام متکی به خود باشند. انتظارات از پیش تعیین شده‌ای که برای دختران و پسران در نظر می‌گیریم، آن‌ها را از حق پی‌گیری انتخاب‌های شخصی خود و توسعه‌ی استعدادها و توانمندی‌های‌شان که شاید در تقابل با هنجارهای معمول زنان و مردان باشد، محروم می‌کند. برابری در آموزش و پرورش ضروری است، زیرا امکان انتخاب‌های شخصی و آزادانه را فراهم می‌کند. این اندیشه‌ی بنیادی که از سوی اُسَه گرودا اسکارده و در مباحث مربوط به مدرسه در جریان است، باید مفهوم بزرگ‌تری نزد انجمن زنان پیدا کند.

## پژوهش و مسأله‌ی زنان

«در این روزگار، ما از پژوهش کمک می‌گیریم. روان‌شناسان و جامعه‌شناسان جوان و مستقل، تقسیم نقش‌ها میان زنان را به عنوان موضوعی تخصصی انتخاب کرده‌اند. آن‌ها در پژوهش‌های خود می‌توانند همان چیزی را نشان دهند که قریب به صد سال، مبارزان جنبش زنان با احساس خود دریافته بودند. نقش‌هایی که هنجارهای فرهنگی ما برای دختران و پسران، زنان و مردان قائل است، بر شالوده‌ی تعصبات و سنت‌های سال‌خورده بنا شده‌اند و توجه کافی به توان‌مندی‌های متفاوت فردی ندارند... محیط، تربیت و دیگر عوامل خارجی است که تعیین می‌کند کدام توان‌مندی باید سرکوب شود و کدام یک فرصت رشد آزادانه پیدا خواهد کرد. بنابراین، مسأله‌ی مدرن زنان امروز مبارزه با برداشت‌های تثبیت شده و محدود سنتی از این عبارت است: چه چیزی مردانه و چه چیزی زنانه است. این مبارزه‌ای برای انسان آزاد است، بگذارید بگویم مرد آزاد و زن آزاد.» او کولستاد با مقاله‌ای که بخشی از آن را خواندید، دیدگاه‌های خود را در ماه می ۱۹۵۹ در روزنامه‌ی داگ‌بلاده بیان کرد. این مقاله نقطه‌ی ثقلی بود در آن چه جشن ۷۵ سالگی تولد انجمن زنان نروژی فرصت بیانش را فراهم کرد. «در قلمرو جنبش زنان چه می‌گذرد؟» عنوان این مقاله بود. او در این مقاله، مسیری را از روزگار انجمن اسکولد و گینا کروگ و اُستا هانستین، تا جنبش زنان در روزگار خود و حتا فراتر از زمان خود ترسیم کرده بود.

پژوهش‌های پیش‌رو در مورد زنان و نقش‌های جنسیتی در نروژ آغاز شده بود و هر چند هنوز بسیاری از آن‌ها به طور عمومی شناخته نبودند، اما فعالان جنبش زنان به آن‌ها گرایش داشتند و به سرعت دریافتند در میان این پژوهش‌ها نمونه‌هایی هست که برای آن‌ها قابل استفاده است. آیا نتیجه‌ی پژوهش‌ها جانب زنان را نگه می‌داشت؟ همیشه این طور نبوده است. از میانه‌های قرن نوزدهم پژوهش و اندیشه‌گری مبتنی بر پژوهش رشد یافت و پس از آن به سرعت توفان، توسعه پیدا کرد. بر اساس مشاهدات و تجربیات، دانش‌مندان و آنچه آن‌ها بدان مشغول بودند تنها درباره‌ی مردان سخن می‌گفتند، حتا در مورد نتایجی که بنا بود زندگی را برای بسیاری از زنان نیز آسان سازد. به ویژه این موضوع در حوزه‌ی مسائل پزشکی صادق بود که با بیماری‌های زنان، زایمان، مامایی، تغذیه و بهداشت



حرفه‌ای به صورت تخصصی برخورد می‌شد و در آن درمان با باورهای نیک و میراث سنت‌ها انجام نمی‌شد. اما هم‌زمان با این که پزشکی و سایر دانش‌ها به زنان زندگی بهتری داد، آن‌ها نیز جایگاه مناسب خود را در پژوهش‌ها به دست آوردند. پژوهش‌ها در پی آن بودند که یک ایدئولوژی جنسیتی تولید کنند که به عنوان پیش فرض بر بنیان تفاوت‌های بیولوژیکی میان زنان و مردان استوار بود. بر این اساس، زنان ویژگی‌های مشخصی داشتند مانند توانایی حسی، غریزه‌ی مادری، کوله‌فکری و سردمزاجی. آنچه بیرون این چارچوب قرار می‌گرفت، غیرزنانه و مردانه می‌نمود. هنگامی که ویژگی‌های جنسیتی به عنوان «مساله‌ی علمی» بررسی می‌شد، تأثیرات بزرگی به دنبال داشت. فرمان برداری کهنه‌گرایانه‌ی زنان ریشه‌هایش را در کتاب مقدس پیدا می‌کرد که زنان را سرشته از «دنده‌ی طبیعت» می‌دانست و این که سرشت منفعل و مطیع دارند. مردمان عصر جدید به دانش باور داشتند.

جنبش زنان «حقیقت» را درباره‌ی تفاوت میان جنسیت‌ها تغییر داده بود. تلاش‌ها برای دست‌یابی به حق رای بر این استدلال استوار بود که زنان و مردان اساساً شبیه هم‌اند و بنابراین بایست حقوق برابر داشته باشند. اما همچنان درون جنبش فمینیستی دیدگاه‌های متفاوتی دیده می‌شد که برخی شانه به شانه‌ی هم حرکت می‌کردند و برخی دیگر در تقابل با یکدیگر بودند. «فمینیست متفاوت»<sup>۱</sup> الین کی، با انجمن فردریکا برمر و لیس یاکوبسن با اتحادیه‌ی زنان دانمارک درگیر شدند. در نروژ، گینا کروگ از الین کی در سال‌های آغازین قرن بیستم انتقاد کرده بود. از طرفی مارگارته بون‌نویه به شدت در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ به لیس یاکوبسن حمله می‌کرد. پس از طغیان مارگارته بون‌نویه در سال ۱۹۳۶، انجمن زنان نروژی به روشنی بر دیدگاهی که مردان و زنان را اساساً برابر می‌دانست، پای می‌فشرد. مهم‌ترین عاملی که تفاوت‌های میان مرد و زن از آن نشأت می‌گرفت، تأثیرات فرهنگی و اجتماعی بود. تا زمانی که مرد و زن وظایف کاملاً متفاوتی در خانه و جامعه داشتند، پذیرش چنین دیدگاهی کار آسانی نبود. از طرفی در میان فعالان جنبش زنان نیز در این باره دیدگاه‌های متفاوتی ابراز می‌شد. نارضایتی‌ای که به آرامی در برابر ایدئولوژی خانه‌داری گسترش می‌یافت،

1. Forskjellsfeministen

به واکنش در برابر کارایی این ایده منجر شد که زنان می‌بایست تکالیفی کاملاً متفاوت با مردان داشته باشند و خود را تمام و کمال به کار خانه و فرزندان یا حداکثر کارهای دستی و کار در آشپزخانه‌ی مدارس مشغول دارند. پرسش قدیمی تفاوت میان جنسیت‌ها پرسشی به‌روز شده بود و در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۵۰ چون آتشی از زیر خاکستر شعله کشید. به علاوه گزینه‌ای تازه در این گفتمان وارد شده بود و هر چه می‌گذشت موضوعیت بیشتری می‌یافت: دانش‌وری می‌توانست استدلال‌های تازه‌ای در اختیار فعالان زن قرار دهد. واکنش در برابر تخصیص تکالیف متفاوت با نتایج تازه‌ای که دانش روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، به ویژه مباحث انسان‌شناختی، به آن دست یافته بود، پشتیبانی می‌شد. در نتیجه، پژوهش‌های تازه موتور محرک گفتمانی شده بود که دریچه‌ی تازه‌ای به جامعه و زندگی زنان می‌گشود.

در ابتدا دانش انسان‌شناسی و به ویژه انسان‌شناس آمریکایی روث بندیکت الهام‌بخش این گفتمان بود. اینکی استن دیدگاه‌های او را در نشست طرح و پیشنهاد در سال ۱۹۴۹ معرفی کرد و در سال ۱۹۵۳ آسه گرودا اسکاردا از این دیدگاه‌ها استفاده می‌کرد. در آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰، جامعه‌شناسی دانشی نو و جذاب در بررسی مسائل مربوط به زنان به شمار می‌رفت و در قلمرو نروژ توسعه‌ی بسیاری پیدا کرد. انستیتوی پژوهش‌های اجتماعی در سال ۱۹۵۰ در اسلو تاسیس شد و یکی از نخستین فعالیت‌های آن در حوزه‌ی جنسیت و مسائل زنان بود. یکی از مروجان آن مارگارته بون‌نویه بود، کسی که هرگز از پای نمی‌نشست. او هم پژوهش‌گران را به چالش می‌کشید و هم دامنه‌ی بحث‌ها را به میان اعضای انجمن زنان نروژی می‌برد. اریک گرونسید<sup>۱</sup> جامعه‌شناس توصیف می‌کند که او چگونه با «جان و دل» در انستیتوی نوبنیاد پژوهش‌های اجتماعی ظاهر می‌شد. او می‌خواست دیگران را متقاعد کند که مسائل و موقعیت زنان در حوزه‌ی مطالعات جامعه‌شناسی موضوعی کاملاً اساسی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. «او با بهت و حیرت یادآوری می‌کرد که هیچ آموزشی در این زمینه وجود ندارد و هیچ کتابی در این حوزه یافت نمی‌شود. من به اظهارات آتشین او گوش می‌دادم و هم‌زمان فکر می‌کردم این زن در آن چه می‌گوید حق دارد. من از او الهام گرفتم

1. Erik Grønseth

و به این موضوع علاقه‌مند شدم. کتاب‌های او را پیدا کردم و خواندم.» همراه با هاریت هولتر<sup>۱</sup> و دیگران، اریک گرونسید بنا بود به یکی از پیش‌گامان پژوهش‌های جنسیتی در زمینه‌ی نقش جنسیتی بدل شود. او در تمام این سال‌ها ارتباطش را با مارگارت بون‌نویه حفظ کرد.

### نقش‌های جنسیتی

نظرات تالکوت پارسونس<sup>۲</sup>، جامعه‌شناس آمریکایی، در آن روزگار از بیشترین اهمیت در پژوهش‌های مربوط به نقش‌های جنسیتی برخوردار بود. او از دانشگاه ساختار-کارکردگرایی برآمده بود که در آن روزگار بسیار برجسته بود. علاوه بر آن، پارسونس دل‌بسته‌ی پژوهش‌هایی بود که در حوزه‌ی خانواده انجام می‌شد. به عنوان یک ساختار-کارکردگرا او معتقد بود که به زنان و مردان در ساختار خانواده کارکردهایی به روشنی متفاوت تخصیص داده شده بود و چگونه‌گی پر شدن این نقش‌ها تاثیر بسیاری بر سلامت خانواده داشت. وضعیت آرمانی، تقسیم نقش‌ها به گونه‌ای بود که مکمل هم باشند. در این الگو پدر هم سرپرست خانواده بود و هم مفصل میان خانواده، بازار کار، سیاست و نهادها، در حالی که مادر خانه‌دار بود و نیازهای نزدیک و عاطفی خانواده را تامین می‌کرد. از نظر پارسونس هر دو کارکرد هم ارزش بودند، زیرا وجود هر دو برای خانواده و جامعه‌پذیری ضرورت داشت. تا زمانی که رفتار نقش‌ها چنان بود که انتظار می‌رفت، جامعه به مثابه‌ی یک نظام اجتماعی در مسیر توسعه‌ی هموار و متناسب قرار داشت.

جامعه‌شناسان نروژی بیشتر منتقد خود نظام اجتماعی بودند. در نتیجه آن‌ها نسبت به آن چه در نظرشان تاثیر نقش‌های جنسیتی در برقرار ماندن روابط اجتماعی نامطلوب بود، دیدگاهی انتقادی داشتند. انتقاد به جامعه‌شناسی مستقر در امریکا نخستین بار به سال ۱۹۶۳ در کتاب راز و رمز زنانه<sup>۳</sup> اثر بتی فریدان<sup>۴</sup> مطرح شد. در آن زمان انتقادی مشابه در نروژ پیشینه‌ای چندین ساله داشت. جامعه‌شناسان نروژی نشان می‌دادند که چگونه از نقش‌های جنسیتی همچون

1. Harriet Holter
2. Talcott Parsons
3. The feminine mystique
4. Betty Friedan

کلیدی برای توزیع مسوولیت‌ها و مزایا استفاده می‌شود و در نتیجه می‌تواند به ابزاری برای تبعیض جنسیتی به ضرر زنان بدل شود. در حالی که جامعه‌شناسان امریکایی مانند پارسونس، تظاهر اجتماعی جنسیت‌ها را به تفاوت‌های بیولوژیکی میان مرد و زن مربوط می‌دانستند، پژوهش‌گران اروپای شمالی بر این باور بودند که نقش‌های جنسیتی، برآمده از جامعه و تربیت اجتماعی بوده و بر همین اساس تغییرپذیر است. این باورها هم‌راستای اندیشه‌هایی بود که فمینیست‌های برابری‌خواه نروژی از زمان معرفی افکار جان استوارت میل توسط گینا کروگ در سال‌های پایانی قرن نوزدهم مطرح کرده بودند و از همان زمان امکانات جذابی را در اختیار فمینیست‌ها قرار داده بود.

به علاوه، تعریف نقش‌های جنسیتی در جامعه‌شناسی نروژی، نه بر اساس رفتار مردم بلکه برپایه‌ی مجموعه‌ای از انتظارات رفتاری شکل گرفت. این نگرش فراروی صاحبان نقش‌ها را از هنجارهای رفتاری معمول و سنتی ممکن ساخته بود و در نتیجه، همین نگرش، بنیانی برای کنج‌کاوی تازه در «گونه‌گونی» افراد درون یک نظام شد. پژوهش‌گران می‌توانستند نشان دهند هنگامی که فرد انتظاراتی را که در نقش جنسیتی‌اش نهفته است دنبال نمی‌کند، در معرض تحریم محیط قرار می‌گیرد. فشار اجتماعی در درازمدت نیز به درونی شدن نقشی که فرد به ایفای آن واداشته شده، منجر می‌شود و فرد پس از مدتی آن را نیاز و خواسته خود احساس می‌کند. این نظریه می‌توانست به فعالان جنبش زنان توضیح دهد که چرا بسیاری از زنان ظاهراً از موقعیتی که در آن تابع و اسیر هستند، راضی‌اند.

مفهوم نقش جنسیتی بعدها محل انتقادهای بیشتری شد. در دهه‌ی ۱۹۷۰ پژوهش‌گران این مفهوم را چون جامه‌ای می‌دیدند که برای مهار دیوانگان بر آن‌ها می‌پوشانند و در همین سال‌ها، مفاهیم دیگری توسعه پیدا کرد. هاریت هولتر، خود یکی از کسانی بود که به انتقاد از اصطلاح نقش جنسیتی پرداخت، از جمله به این دلیل که نقش جنسیتی به باوری دامن می‌زد که معتقد بود اجتماعی کردن و گرایش‌های مربوط به آن مقدمه‌ی سرکوب زنان است. اما همان طور که او نوشته است: در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ بازنمایی تاثیر نقش جنسیتی بر وضعیت بحرانی زنان و مردان اقدامی افشاگرانه بود.

پژوهش‌هایی که در مورد نقش‌های جنسیتی انجام می‌شد می‌توانست مایه‌ی

تقویت استدلال‌های فمینیست‌های نروژی در بحث‌های روز درباره‌ی جایگاه اجتماعی زنان باشد. زمانی صرف شد تا این شیوه‌ی اندیشیدن در بیرون از فضای پژوهشی نیز جا بیفتد، اما توجه به آن همواره وجود داشت. از حدود سال ۱۹۵۹ رفته رفته این نوع نگرش جای خود را در میان مجموعه‌ی گسترده‌ای باز کرد. در بحث خانه‌داری که در سال ۱۹۵۹ اوا کولستاد و آنه سنته پیش کشیده بودند، به روشنی می‌بینیم که کولستاد از این پژوهش‌ها الهام گرفته است و نگاهی علمی به نقش‌های جنسیتی دارد. او درباره‌ی انتظارات تثبیت شده‌ای از پسران و دختران سخن می‌گوید که آن‌ها را از حق پی گرفتن استعدادها و توان‌مندی‌هاشان محروم می‌کند و می‌تواند در تقابل با هنجارهای معمول قرار گیرد. در جشن هفتادوپنجمین سال تاسیس انجمن زنان نروژی، انجمن نشستی را با موضوع انتخاب شغل برگزار کرد. هم سخن‌رانی آنه ماریه سواشتاد درباره‌ی آزادی انتخاب شغل در این نشست، و هم اظهارات اوا کولستاد در ارتباط با جشن نشان می‌دهد که گروهی از فعالان جنبش زنان کاملاً با این شیوه‌ی جدید اندیشیدن آشنا شده بودند.

در فوریه ۱۹۵۹، نشریه‌ی اخبار زنان مقاله‌ای از سورہ برون گولبراندسن<sup>۱</sup> درباره‌ی نقش‌های جنسیتی و بزه‌کاری نوجوانان منتشر کرد. در ماه می همان سال و در جشن سال‌گرد تاسیس راگنار رومت‌ویت<sup>۲</sup> سخنرانی‌ای با عنوان «درباره‌ی نقش جنسیتی» ایراد کرد. رسانه‌ها این سخن‌رانی را چنین گزارش کردند: «عجیب‌ترین سخنرانی‌ای که در انجمن ایراد شد.» مردم می‌خندیدند و زمانی که سخن‌ران در مورد «بایدها و نبایدهای کودکان در مراحل مختلف سنی» صحبت می‌کرد شوخی می‌کردند. اوا کولستاد می‌گوید این نخستین بار بود که عبارت «نقش‌های جنسیتی» در انجمن استفاده شد و البته با مقاومت‌هایی مواجه بود. برخی فکر می‌کردند که این عبارت به خانه و اتاق خواب تعلق دارد. به علاوه سخن‌ران نتیجه‌گیری خاصی را در برنامه خود در نظر داشت. از دیدگاه او باری سنگین به دوش مردها گذاشته می‌شد، زیرا آن‌ها بایست خود را برای نقشی آماده می‌کردند که احساسات زنانه در آن مجاز نبود. بنابراین یکی از اهداف جنبش زنان می‌بایست تلاش برای آزادی مرد باشد. جنبش زنان باید بکوشد تا «مرد

1. Sverre Brun-Gulbrandsen

2. Ragnar Rommetveit

سخت زحمتکش را یاری کند.» به هر حال چندان طول نکشید تا عبارت «نقش جنسیتی» به بخشی از ادبیات روزمره‌ی انجمن زنان بدل شود. سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ برای انجمن زنان نروژی سال‌هایی پرتلاش و پرنتیجه بود و انجمن چندین هدف اساسی را محقق کرد. اما در عین حال سال‌های تنهایی بی‌حد و حصر فمینیست‌ها نیز بود. هیجان سال‌های نخست پس از جنگ فروکش کرده بود، چندین انجمن محلی تعطیل شده بود و شمار اعضا طی ۱۰ سال از یک هزار تن به ۶۵۰ تن کاهش یافته بود. به نظر می‌رسید حفظ سازمانی جنبش زنان کاری دشوار خواهد بود. در سال ۱۹۵۸ مارگارته بون‌نویه درباره‌ی بروز تقابلی تازه هشدار داده بود. یک سال بعد گودرون اوره هاو وروولد روزگار خود را چون دورانی توصیف کرد که آرمان‌ها لگدکوب شد، امید به آینده پژمرد و به جنبش زنان چون مرده‌ای می‌نگریستند. بسیاری احساس می‌کردند که از هیچ چیز سودی بر نمی‌آید. در این فضا، بحث نقش‌های جنسیتی محرک تازه‌ای بود. این گفت‌وگوها و کنج‌کاوی‌ها را برانگیخت و بادی تازه و موافق در بادبان انجمن انداخت.

الیزابت کولبیورنسن<sup>۱</sup>، مدیر وقت و بنته اونسگار لوند<sup>۲</sup>، قائم‌مقام مدیر انجمن زنان اسلو در سال ۱۹۶۲ می‌توانستند به نشریه‌ی اخبار زنان بگویند که حوزه‌ی تازه‌ای در میدان فعالیت‌های انجمن باز شده است: پژوهش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در حوزه‌ی مسائلی که جنبش زنان به آن‌ها نظر دارد. انجمن زنان اسلو همچنان همیشه خود را در کانون موضوعات روز قرار می‌داد، موضوعاتی مانند قانون نام‌گذاری<sup>۳</sup> و نیز قوانین مربوط به زنان و بازار مشترک<sup>۴</sup>. اما عناوین سخن‌رانی‌هایی که در این سال‌ها ایراد می‌شد مانند «نقش‌های جنسیتی، فردیت و رفتار»، «رشد زنان و اخلاق جامعه»، «دو نقش زن» و «زندگی تازه‌ی زن» از گرایش تازه خبر می‌داد. همین اتفاق در گروه‌های مطالعاتی جریان داشت. در

1. Elisabeth Colbjørnsen

2. Bente Onsgar Lund

۳. قانون نام‌گذاری (Navneloven) نخستین بار در ۱۹۲۳ تصویب شد. این قانون در سال ۱۹۶۴ - سال‌هایی که اینجا بدان پرداخته شده است - اندکی تغییر کرد. مهم‌ترین تغییر آن بود که دیگر زنان مجبور نبودند بعد از ازدواج نام خانوادگی شوهر خود را برگزینند. آن‌ها در حفظ نام خانوادگی قبلی خود یا انتخاب نام خانوادگی شوهر مختار بودند. این قانون در سال ۲۰۰۲ نیز تغییر کرده است و بر مبنای آن پدر و مادر، می‌توانند نام خانوادگی پدر، مادر یا ترکیبی از آن دو را به عنوان نام خانوادگی فرزندان خود انتخاب کنند.

۴. مبارزه علیه عضویت نروژ در بازار مشترک، در دهه‌ی ۱۹۶۰ به جنبش اجتماعی عظیمی از زنان و مردان در سراسر کشور بدل شد که در تمام سال‌های این دهه فعال بود و مانع عضویت نروژ در بازار مشترک شد.

سال ۱۹۵۹، سه پیشنهاد مطالعاتی برای این گروه‌ها وجود داشت: «تاریخ جنبش زنان»، «دانش مدنی» و «نقش‌های جنسیتی در پرتوروان‌شناسی و جامعه‌شناسی». تنها پیشنهاد آخر اجرا شد و در یک سال، ۱۴ نشست با مدیریت پنته اونسگار لوند که خود روان‌شناس بود برگزار شد.

کولیبورنسن و لوند به نشریه‌ی اخبار زنان می‌گویند که پژوهش‌های امریکایی و نروژی در زمینه‌ی نقش‌های جنسیتی بسیار تازه‌بنیاد هستند و نتایج این پژوهش‌ها غالباً ناقص و گیج‌کننده است. «اغلب ما می‌بینیم که پیش‌فرض‌های مان اثبات می‌شوند، اما شاید لازم باشد بار دیگر آن‌ها را بازنگری کنیم.» با این حال، آن‌ها بر سر این موضوع توافق داشتند که به طور کلی این دانش دیدگاهی را درباره‌ی نقش‌های جنسیتی پی می‌ریزد که در جامعه‌ی ما به صورت «یک فشار روانی» بروز می‌کند. به نظر کولیبورنسن و لوند، جنبش زنان حالا وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده بود. حقوق رسمی به میزان بسیار زیادی برای زنان محقق شده بود، اما حالا زمان آن فرا رسیده بود که آن‌ها را با محتوایی پرکنند. حالا باید روی «سنج‌های داخلی» کار شود. آن‌ها معتقد بودند: «پژوهش‌های اجتماعی و انسان‌شناسی در سال‌های پیش رو مواد تازه‌ای را برای ما به ارمغان خواهد آورد. در حقیقت چنین به نظر می‌رسد که ما با این مواد تازه وقتی که ضرورت‌شان به صورت جدی احساس شود، مواجه خواهیم شد.»

### پس از سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰

سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ سال‌های آرامی به نظر می‌رسند. زنان در پناه‌گاه امن خانه جای گرفته بودند و اعضای کم‌شمار اما فعال انجمن زنان ظاهراً همان امنیت را در حجره‌های فمینیستی داشتند. اما اتفاقات بسیار مهمی در این دهه رخ داد. انجمن زنان نروژی در پیش‌برد اصلاحات عملی که اهمیت بسیاری برای بهبود موقعیت زنان به ویژه در زمینه‌ی تحصیلات و زندگی حرفه‌ای داشت فعالیت کرد. در اجلاس سراسری سال ۱۹۵۷، انجمن فهرستی از موضوعاتی که بدان‌ها مشغول بود و به نتیجه رسیده بود، تدارک دید: تصویب قانونی برای به رسمیت شناختن کشیش‌های زن در دست بررسی بود، سن بازنشستگی مردان و زنان یکسان شده بود، پرداخت یارانه‌ی کودک تصویب شده بود، دوره‌های آموزشی

بازگشت به زندگی حرفه‌ای برای «زنان نه چندان جوانی» که متقاضی آن بودند در جریان بود. در سال ۱۹۵۹، فمینیست‌ها می‌توانستند به مجموعه‌ی پیروزی‌های مهم‌تری افتخار کنند: اجباری بودن مالیات مشترک پایان یافته بود. دست‌مزد برابر در مجمع اتحادیه‌ی مرکزی کارگران به تصویب رسیده و شورای دست‌مزد برابر تاسیس شده بود. قانون تازه‌ی آموزش عمومی، ارائه‌ی آموزش‌های مشترک به دختران و پسران را تضمین می‌کرد. به ویژه مصوبه‌ی مالیات مشترک برای گروهی که انجمن زنان نروژی اعضا خود را بیشتر از میان آنان جذب می‌کرد، یعنی زنان تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط، اهمیت بسیاری داشت. با برداشتن این مانع از میان راه، حقوق رسمی بسیار بیشتر از آن‌چه کولیبورنسن و لوند تصور می‌کردند، محقق شده بود و آن‌چه بر جای مانده بود پرداختن به «سنجه‌های داخلی» بود.

تصویری که از زنان وجود داشت، در تمام این ده سال موضوع بحث و گفت‌وگو بود. این موضوعی بود که انجمن زنان نروژی غالباً در آن پیش‌گام بود. اما این بحث‌ها فراتر از آن می‌رفت که بسیاری تصور می‌کردند. از جمله اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار پرسش از مساله‌ی زنان را در تمام تشکیلات خود در سراسر کشور طرح کرد. پیش از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان گفت‌وگویی را درباره‌ی نقش‌های جنسیتی آغاز کرده بودند که در سال ۱۹۵۹ برای نخستین بار در جشن سالگرد تاسیس انجمن زنان نروژی به حوزه‌ی گفتمان عمومی راه یافت. این گفتمان محرک تازه‌ای برای اندیشه‌های نو در جنبش زنان محسوب می‌شد و اعتماد به نفس تازه‌ای در تلاش‌های برابری‌خواهانه ایجاد کرد. مبارزات دهه‌ی ۱۹۵۰، در نخستین گام‌های خود به حقوق اقتصادی پرداخت. دیدگاه‌های مارگارته بون‌نویه درباره‌ی نظام سرپرستی‌ای که نقشی سرکوب‌گر ایفا می‌کرد در این مبارزه نقشی تعیین‌کننده داشت. بحث نقش‌های جنسیتی که در سال‌های پایانی این دهه به منظر عمومی راه یافت، عاملی شد که به تدریج وزن مبارزات زنان را از مسائل اقتصادی به موضوعاتی در حوزه‌ی تربیت، مدرسه و تحصیلات منتقل کرد. در سال ۱۹۶۴، این تغییرات برای اولین بار پس از «انقلاب درون‌سازمانی» سال ۱۹۳۶ به تدوین برنامه‌ی اصول بنیادین تازه‌ای در انجمن زنان نروژی منجر شد.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل چهاردهم  
دوران گذار

ادوارد بول سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را «دوره‌ی رشد مطمئن» توصیف کرده است. جامعه‌ی نوژ در حال پیشرفت اقتصادی پایدار بود. شرایط کسب و کار امن بود، میزان تقاضای کالاهای عمومی افزایش یافته بود، سیستم‌های مدارس، بهداشت و درمان، دفاع و راه‌ها ساخته می‌شدند و سیاست یکسان‌سازی اجتماعی ادامه داشت. همه‌ی حزب‌های سیاسی خواستار ایجاد یک نظام اجتماعی مطمئن بودند. در این دوره خوش‌بینی و توافق بر ارزش‌های سیاسی حاکم بود، ولی این همه‌ی تصویر نبود. دهه‌ی ۱۹۶۰ به طور ویژه برای زنان هم دوران گذار بود. روزگار زنان خانه‌دار به سر آمده بود و زنان به زندگی حرفه‌ای راه یافته بودند. هالدیس مورن و ساس<sup>۱</sup> در نطقی به مناسبت جشن ۵۰ سالگی حق رای زنان در سال ۱۹۶۳ از برآمدن دوران تازه‌ای سخن گفت:

دیگر شدن زمان، دوران گذار، طوفان  
گذشته را به خاک افکنده و  
جلوه‌های تازه برآورده  
در هزارتوی هست و بودی تازه  
باید راه خود را بجویم

---

1. Haldis Moren Vesaas

به اتاقی از آن خودم  
من در میان درهای بسته‌ی بسیار ایستاده‌ام  
می‌خواهم نان از دست‌رنج خود بخورم  
و خودم، خودم را بیایم  
می‌خواهم اختیار آنچه را از آن من است به تمامی به دست خود بگیرم  
و در جوانه‌های تازه‌ی جانم بشکوفم.

با افزایش تعداد زنان شاغل تغییری در نقش زن و موضع‌گیری‌ها نسبت به آن پدید آمد. لیسه مارگرته انگن<sup>۱</sup> این موقعیت را برای نسل خود در مقاله‌ای با عنوان «زنان در یک دوره‌ی گذار» در نشریه‌ی دانشجویان ۱۹۴۱ توصیف کرد. در این مقاله او دو دیدگاه متفاوت را نسبت به زنان مطرح کرد که به عقیده او با یکدیگر در تضاد بودند: در یک سو «زنِ مادر - همسر - زنانه» بود و در سوی دیگر «زنِ مادر - همسر - کاردان». مادر و همسر پای ثابت بودند. سوال این بود که آیا زن باید زنانه باشد یا کاردان. به عقیده‌ی انگن این تناقض خطرناکی بود و دشوارترین بخش این بود که ذهنیت زنان، خود میدان این جدال بود.

برای بیشتر زنان، نقش انتخابی هم این و هم آن بود که توان برقراری توازن دقیق می‌طلبید. در دائرةالمعارف بزرگ «برای ما زنان» در سال ۱۹۶۱-۶۲ در مورد موقعیت زن مدرن که می‌خواهد هم‌زمان همسر، مادر و شاغل باشد چنین آمده است: «کوتاه سخن این که او می‌خواهد هم‌زمان کارا، مادر خانه، زنانه، قدیمی و امروزی باشد و این موقعیت آفتاب‌پرستی یا تلاش برای سازگاری با نقش‌های متفاوت بار بسیار سنگینی بر جسم و روح او می‌گذارد. بسیاری فکر می‌کنند که این خواسته‌ها بیش از حد توان‌شان است و در میانه‌ی راه جا می‌زنند.» اگرچه در سال ۱۹۵۰ تنها کمی بیش از ۵ درصد زنان متأهل شغلی بیرون از خانه داشتند، در ۱۹۶۰ این شمار به ۱۰ درصد، و در ۱۹۷۰ به ۲۳ درصد رسید و پس از آن این رشد ادامه داشته است. اگر به نمودار نسبت زنان خانه‌دار به کل زنان نگاه کنیم می‌بینیم که از زمان جنگ تا ۱۹۶۰ جهت تغییرات افزایشی بوده است. بعد از آن با شیب بسیار زیاد کاهش می‌یابد. تعداد زنان خانه‌دار در ۱۹۷۰

1. Lise Margrethe Engen

در مقایسه با ۱۹۶۰، ۱۲۶ هزار و ۷۱ نفر کمتر بود و تا ۱۹۹۰ این تعداد چنان کم شد که تنها ۱۶۳ هزار زن خانه‌دار باقی ماندند. حتی در ۱۹۷۰ نروژ هنوز یکی از کشورهای اروپایی بود که زنان متأهل‌اش در کار خارج از خانه کم‌تر از دیگر زنان اروپایی مشارکت می‌کردند. تفاوت به ویژه با دیگر کشورهای اسکاندیناوی زیاد بود. اما در دهه‌ی ۱۹۷۰ تعداد زنان شاغل چنان زیاد شد که تقریباً به سطح کشورهای دیگر در اسکاندیناوی رسید.

استخدام زنان به ویژه در بخش خدمات زیاد بود. زنان در بخش آموزش، سلامت، خدمات اجتماعی، فروشگاه‌ها و بانک‌ها مشغول به کار می‌شدند. بیشتر زنانی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شروع به کار کردند، تحصیلات دانشگاهی داشتند. جمعیت جوان بعد از جنگ زیاد شده بود و در مقایسه با دهه‌ی ۱۹۵۰ تعداد بیشتری از جوانان دوره دبیرستان را تمام می‌کردند و به دانشگاه می‌رفتند. ولی این افزایش در بین دختران بیشتر بود. در سال ۱۹۷۵ «میزان فارغ‌التحصیلی» دختران بیشتر از پسران بود. همچنین در جمعیت رو به افزایش دانشجویان، رشد تعداد زنان بیشتر بود. سهم دانشجویان زن از ۲۴ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۳۴ درصد در ۱۹۷۲ رسید. بین تحصیل و کار هم‌بستگی وجود داشت. کار کردن زنان تحصیل کرده بسیار معمول‌تر بود.

با وجود کمبود نیروی کار تلاش اندکی برای تسهیل شرایط کار کردن زنان نظیر تأسیس مهد کودک و مرخصی زایمان صورت گرفت. اولین بار در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ بود که نمونه‌هایی از سیاست تشویق زنان متأهل به کار کردن در بیرون از خانه مشاهده شد.

آنته بورکوش، محقق دانمارکی، نشان می‌دهد که مقامات نروژی نقش بسیار اندکی در گسترش مهدکودک‌ها به عهده گرفتند. حتی در سال ۱۹۵۴، از میان ۱۶۰ مهدکودک تأیید شده، ۹۰ مورد «مهدکودک‌های خصوصی زنان خانه‌دار» بودند. اولین بار در سال ۱۹۵۸، برای مهدکودک‌ها بودجه‌ی دولتی در نظر گرفته شد. بورکوش نتیجه می‌گیرد که در مقایسه با دانمارک و سوئد، در نروژ برای تسهیل اشتغال زنان متأهل تلاش قابل توجهی صورت نگرفته بود. در شرایطی که دولت در ارائه‌ی امکانات نگهداری کودکان منفعل بود، زنان نروژی با کمک راه‌حل‌های

خصوصی و امکانات شخصی وارد بازار کار شدند.

در دهه‌ی ۱۹۶۰ هم در سیاست دولت تغییر محسوسی رخ نداد. ولی در دیدگاه مردم تغییری اتفاق افتاده بود. در حالی که خانه‌داری به عنوان یک ایدئولوژی در دهه‌ی ۱۹۵۰ حاکم بود، در دهه‌ی ۱۹۶۰ پذیرش بیشتری هم برای کار کردن زنان و هم برای اندیشه‌ی برابری جنسیتی به وجود آمد. دو مطالعه‌ی انجام شده یکی در سال ۱۹۵۱ و دیگری در سال ۱۹۶۹ نشان می‌دهد که تغییرات در چه جهتی بود. در تحقیقی که در سال ۱۹۵۱ انجام شد، ۶۷ درصد شرکت‌کنندگان (زن و مرد) معتقد بودند که زنان متاهل باید خود را «بر کار خانه متمرکز کنند.» نتایج تحقیق سال ۱۹۶۹ به طور دقیق با مطالعه‌ی قبلی قابل مقایسه نیست، چون تنها زنان متاهل در آن شرکت داشتند. ولی تفاوت‌ها چنان زیاد است که جای تردیدی باقی نمی‌گذارد: تنها ۶ درصد جامعه‌ی آماری عقیده داشتند که زنان متاهل «باید در خانه بمانند.» نتایج همین تحقیق آشکار می‌کند که ۶۸ درصد زنان خانه‌دار تمایل داشتند که بی‌درنگ یا کمی دیرتر وارد بازار کار شوند.

این توسعه در راستای خواسته‌های انجمن زنان نروژی بود و انتظاراتی در بین آن‌ها ایجاد کرد. مارگارته بون‌نویه، که در سال ۱۹۶۴ آخرین کتاب خود را با نام «از برابری تا سرکوب»<sup>۱</sup> منتشر کرد، به خوبی از مشکلاتی که زنان شاغل باید با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند آگاهی داشت. او در مصاحبه‌ای گفت: «باید طرز فکرها کاملاً عوض شود. جامعه باید شرایطی به مراتب متفاوت از وضع موجود برای زنان فراهم کند و هم‌زمان باید مواضع و دیدگاه‌ها به‌روز شود.» ولی با همه اینها او می‌توانست ۸۰ سالگی خود را با شادمانی جشن بگیرد: «در روزگار ما اگر یک زن جوان می‌خواست جایگاهی برابر در زندگی کاری بیابد، بایست روحیه‌ای انقلابی می‌داشت. ولی من که از سال ۱۹۳۲ به طور جدی به این موضوع پرداخته‌ام، حالا برای اولین بار فکر می‌کنم که ناهمواری‌ها در حال هموار شدن است.»

انجمن زنان تلاش می‌کرد نشان بدهد هنوز چقدر راه باقی مانده است. کمبود مهدکودک، تفاوت بسیار بین دست‌مزد زنان و مردان و نبود موقعیت‌های کاری پاره‌وقت برای زنانی که خواهان آن بودند از جمله مواردی بود که انجمن بر

1. Fra likestilling til undertrykkelse

آگاهی‌رسانی درباره‌ی آن تاکید می‌کرد. همچنین در عرصه‌ی سیاسی هنوز زنان ناتوان بودند: ۵۰ سال پس از حق رای، تنها ۱۳ زن (۸ درصد کل نمایندگان) در مجلس قانون‌گذاری حضور داشتند. در شوراهای شهری ۶.۳ درصد نمایندگان، زن بودند. بسیاری از شهرها هیچ نماینده‌ی زنی نداشتند. در کارگروه‌ها و شوراهای انتخابی هم حضور زنان همین قدر ضعیف بود و در دولت هم تنها یک زن حضور داشت.

با وجود فشارهای مدام و جدی انجمن زنان و سایر سازمان‌ها در دوره‌ی پس از جنگ هنوز می‌شد گفت که عضویت بیش از یک زن در کارگروه‌ها، غیرممکن بود. آن یک زن هم به خاطر توافق‌نامه‌های موجود به عضویت در می‌آمد. در واقع این طور به نظر می‌رسید که جامعه مردان آن یک زن را به شورایی راه داده‌اند، همچون ابزاری برای بستن دهان منتقدان؛ برای اینکه نشان دهند شوراهای و کارگروه‌ها کاملاً مردانه نیستند. او کولستاد زنی را که به شورا راه می‌یافت «سپر بلا» می‌نامید: «از ما مثل سپر بلا در برابر انتقادات استفاده می‌کنند. زنان تنها در کارگروه‌هایی که به مسائل مربوط به خانواده، کودکان و ازدواج مربوط می‌شود، آن هم به سختی، پذیرفته می‌شوند.»

### چرخش دیدگاه‌ها

سال ۱۹۶۳ به دو دلیل اهمیت ویژه‌ای داشت: هم ۵۰ سالگی حق رای زنان بود و هم ۱۵۰ سال از تولد کامیلا کولت می‌گذشت. به این مناسبت نشریه‌ی عصر جدید شماره ویژه‌ای منتشر کرد که در آن ۱۲ نویسنده‌ی سرشناس مقالاتی انتقادی درباره‌ی وضعیت زنان در جامعه نوشتند. یکی از این نویسندگان، آنه ماریه سواشتاد، مدرس و قائم‌مقام انجمن زنان بود که به تازگی بازنشسته شده بود. سواشتاد بنای بحث خود را بر شالوده‌ی مشهورترین جمله‌ی کامیلا کولت نهاد: «سرنوشت ما تاهل است، نه خوشبخت شدن.» او معتقد بود که هنوز وضع بر همین قرار است.

در گذشته، ازدواج مهم‌ترین چیزی بود که هر دختری در زندگی انتظارش را می‌کشید. این تنها فرصتی بود که برای زندگی کردن داشت. به نظر سواشتاد امروز دیگر چنین نبود. حالا می‌شد بدون ازدواج زندگی را از جنبه‌ی اقتصادی چرخاند.

اما از جنبه‌ی روانی هنوز ازدواج برای زنان مساله‌ای حیاتی بود، معیاری مهم و کلیدی در منزلت آن‌ها. به همین دلیل، ازدواج مانع رشد و تعالی شخصی آنان بود. زنان حق انتخاب آزادانه‌ی کار را به دست آورده بودند، ولی موظف نبودند درآمدی کسب کنند. از این رو کماکان از لحاظ مالی به همسران خود وابسته بودند. سواشتاد نوشت «مردان گروه صاحب مال، و زنان وابستگان مالی هستند. ایجاد شکاف در این تفاوت ساختگی بدون استقلال مالی زنان به دست نمی‌آید.» استقلال مالی هدف اصلی برابری خواهان بود و مسائل دیگر امواج ریزی بر سطح بودند، او می‌خواست جامعه به این موضوع مهم بپردازد: «آیا حل معضل نژادپرستی تنها وظیفه‌ی سیاه‌پوستان است؟ این وظیفه‌ی جامعه است که این مشکلات را به عنوان معضلات خود حل کند. ولی جامعه به این وظیفه نپرداخته است.»

آنه ماریه سواشتاد از نویسنده‌ای همانام کامیلا کولت جواب گرفت. کامیلا کارلسون در دفاع از حضور زنان در خانه مقاله‌ای با عنوان «خواستن خر و خرما» در داگبلاد نوشت که انتقادی تند به زنانی بود که می‌خواستند هم‌زمان در کنار داشتن فرزند و خانواده، تحصیل کنند و کار داشته باشند. کامیلا کارلسون از این خشنود بود که به جامعه‌ای تعلق دارد که بر پایه‌ی واحدهای کوچک خانه و خانواده بنا شده است که در آن به قول گئورگ براندس<sup>۱</sup> «هر زن واقعی یک ملکه است.» او خود را یک مرتدمی‌خواند، چون از شرایط موجود راضی بود. او خود را مرتدمی‌نامید همچنین به این خاطر که خواهان برابری نبود، چیزی که زنان فمینیست می‌خواستند: «من خواهان ارزش برابر هستم، نه برابری. من از بین بردن تفاوت‌ها را نمی‌خواهم، بلکه خواستار احترام به تفاوت‌ها هستم.»

از بازخوردهای مطلب او می‌توانیم پی ببریم که حال و هوا در مقایسه با نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ چه تغییری کرده بود. در حالی که ابا هاشلونند<sup>۲</sup> به تقدیر از دیدگاه‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ سیگری اوندست<sup>۳</sup> درباره زنان می‌پرداخت، کامیلا کارلسون حاضر نبود از نقل قول براندس و رضایت خود از شرایط موجود کوتاه بیاید. به ویژه این که او «خود را مرتدمی‌دانست» آزارنده بود، آن هم از طرف او که نماینده‌ی دیدگاه سنتی به زنان بود. افتخار ارتداد باید نصیب کسانی می‌شد که

1. Georg Brandes  
2. Ebba Haslund  
3. Sigrid Undsets



انقلاب و تغییر می‌خواستند؛ تعداد زیادی از زنان هم به پا خاستند و اعلام کردند که خواستن هم خر و هم خرما حق مسلم آنهاست. حمایت‌ها از کارلسون اندک بود و دریافت که به میدان مناظره‌ای تاسف‌بار گام گذاشته‌است.

از سوی دیگر نقش زنان خانه‌دار هم به چالش کشیده شد. گروه کوچکی از انجمن زنان حتا تا آنجا پیش رفتند که مدعی بودند اشتغال زنان اگر یک وظیفه نباشد، دست کم هدفی است که باید برای آن تلاش کرد. یک مناظره‌ی بزرگ تلویزیونی در سال ۱۹۶۵ نشان داد که اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار، اتحادیه‌ی کارگری و نمایندگان کارفرمایان همگی با فمینیست‌ها در آنچه اوا کولستاد بیان کرده بود، موافق بودند: جامعه باید مشکلات مربوط به مهدکودک‌ها را حل کند تا شرایط برای اشتغال زنانی که خواهان کارکردن بودند، فراهم شود.

در میانه‌ی این دهه، هاریت هولتر نوشت «تغییرات تمام‌عیار ایدئولوژیک در اردوگاه دشمن، همان‌جایی که همیشه زن سنتی ایده‌آل موقعیت محکمی داشت» در حال وقوع است. منظور هولتر از «دشمن»، اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار و کلیسا بود. ولی برای انجمن زنان این مهم بود که حزب کارگر که پیش‌تر علاقه‌ای به مسائل زنان نشان نمی‌داد، شروع به چرخش کرده بود.

در سال ۱۹۶۴، نخست‌وزیر، براتلی، نطقی در حضور شاه ایراد کرد که در آن بهبود وضعیت زنان در جامعه جایگاه ویژه‌ای داشت. او بر این عقیده بود که روند توسعه برای نیمی از جامعه که زنان بودند رضایت‌بخش نبود. برخی از نمایندگان به فکر افتادند که چرا براتلی این زمان را برای «آواز عاشقان‌هاش برای زنان» انتخاب کرده بود، آن هم پس از ۲۰ سال پی در پی که حزب کارگر بر صندلی قدرت نشسته بود. ولی واقعیت این بود که چند سالی می‌شد در پی تقاضاهای دبیرخانه‌ی زنان و نشست‌های ملی زنان تغییراتی در موضع‌گیری‌ها رخ داده بود. این خواسته‌ها قبلا توسط هوکون لیه شناسایی شده بود. او تفکر استراتژیک داشت. در کنگره‌ی سال ۱۹۶۳ او سخن‌رانی‌ای در مورد رقابت انتخاباتی پیش رو ایراد کرد که در آن مورد به مورد به گروه‌های مختلفی پرداخت که حزب کارگر به حمایت آن‌ها امید داشت. در آنجا او تاکید کرد که زنان به عنوان یک گروه باید بسیج شوند: «باید از مسائل زنان در جامعه‌ای مردانه صحبت کنیم. امسال ما ۵۰ سالگی حق رای زنان را جشن می‌گیریم. زنان در طول پنج دهه آموخته‌اند که از

این حق استفاده کنند. ۳۰ سال پیش چنین نبود. ظرف چند سال نرخ مشارکت زنان از مردان پیشی خواهد گرفت.» او گفت تاکنون زن‌ها در جلسات حزبی بیشتر قهوه درست می‌کردند و «بردگی» کرده بودند. دیگر این دوره به سر آمده بود: «اگر ما وظیفه‌ی خود را انجام ندهیم، زنان آن را از دست ما خواهند گرفت ... ولی چگونه باید نیمی از رای‌دهندگان را با خود همراه کنیم؟»

سال بعد حزب کارگر کمیته‌ای را برای بررسی مساله‌ی جایگاه زنان در جامعه منصوب کرد. گزارشی با عنوان «جایگاه زنان کجاست؟» در سال ۱۹۶۴ آماده و به کنگره‌ی حزب کارگر ارائه شد. این گزارش به دلیل نگرش مثبت نسبت به برابری و اشتغال زنان تأیید شد. حزب کارگر برای نخستین بار از مواضعی که بین دو جنگ درباره‌ی زنان متاهل داشت، فاصله‌ای جدی گرفته بود و این برای انجمن زنان اهمیت ویژه‌ای داشت. حالا دیگر بدیهی و ضروری بود که زنان به عنوان بخشی از بدنه‌ی بازار کار در نظر گرفته شوند و نه به منزله‌ی نیروی کاری ذخیره. پیشنهادهایی مبنی بر تمایل به تغییرات سیاسی، از جمله اصلاح قانون مالیات به نحوی که میزان مالیات مستقل از جنسیت و وضعیت تاهل باشد، مطرح شد. در سال ۱۹۶۵ حزب کارگر برای اولین بار برابری جنسیتی را در برنامه‌ی کاری خود گنجانده. در آخرین بند برنامه‌ی ۶۹-۱۹۶۶ این عبارت دیده می‌شود: «اقدامات جدید برای نیل به برابری زنان در جامعه.» به نظر می‌رسید سد بزرگ نقش سنتی زنان، اگر چه هنوز ریزش نکرده اما ترک برداشته بود.

هنوز زمان نیاز بود تا تغییر سیاست‌های مربوط به زنان اجرا شود و در عمل معنایی پیدا کند. زمانی که دولت جدید حزب کارگر در سال ۱۹۷۱ به قدرت رسید، انجمن زنان به ناچار اعتراض کرد: تنها یک زن به دولت راه یافته و بدیهی بود که اداره‌ی وزارت خانواده و مصرف‌کنندگان به او سپرده شود. اما برخلاف گذشته، این بار زنان حزب کارگر هم به اعتراض برخاستند. ترکیب کابینه مطابق انتظارات مردم از «سهم زنان» در دولت نبود. رئیس دبیرخانه‌ی زنان، سونیا لودویگسن، به تندی اعلام کرد: «فکر می‌کنم وقت یک انقلاب زنانه رسیده است و ما باید این منازعه را داخل حزب ادامه دهیم.»

انجمن زنان به سهم خود، چندین بار تلاش کرد تا شرایط همکاری با دبیرخانه‌ی

زنان را فراهم کند، ولی امکان ارتباط منظم وجود نداشت. بعد از ۱۹۶۴ شرایط گفت‌وگو با حزب بهتر شد. در سال ۱۹۶۶، گرهاردسن و آسه بیرکهلت<sup>۱</sup> به عنوان مهمان در یکی از جلسات انجمن زنان اسلو شرکت کردند. این جلسه بازخورد خوبی داشت و منجر شد که اعضای جدیدی به انجمن بپیوندند. در سال ۱۹۶۷، حزب کارگر برای کارزار انتخاباتی شوراهای شهری با احزاب دیگر و ۹ سازمان زنان از جمله انجمن زنان نروژی همکاری کرد. ابتکار این عمل از آن بریگیت ویگ از انجمن زنان اسلو بود که با همکاری وسیع خود برگگی جدید در تاریخ زنان نروژی را آغاز کرد.

هم‌زمان با این فعالیت‌ها، مشکلاتی که اعضای حزب کارگر برای همکاری سازمانی با جنبش زنان داشتند رفع شد. هانه-ماریه تینسول<sup>۲</sup> که در ابتدا خواسته‌های زنان را در نشست ملی زنان در ۱۹۶۱ مطرح کرده بود، از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ عضو هیات مدیره‌ی انجمن زنان اسلو و سال پس از آن قائم‌مقام مدیر در انجمن بود. در سال ۱۹۷۲، یکی از زنان فعال حزب کارگر به ریاست انجمن منصوب شد: کاری شونسبرگ<sup>۳</sup>. از آن زمان تعداد زیادی از فعالان جنبش زنان عضو حزب کارگر هم بودند، مانند بیورگ لیتنه<sup>۴</sup>، و آنه کاری لاند هاشله<sup>۵</sup>. برای کسانی که می‌خواستند مسائل زنان را از طریق سیاست حزبی دنبال کنند، امکان عضویت در حزب کارگر اهمیت ویژه‌ای داشت، چرا که حزب چپ که به طور سنتی رهبران انجمن زنان در آن عضویت داشتند دو پاره شده بود و در ۱۹۷۳ تنها دو نماینده در مجلس داشت.

رئیس محترم

تغییراتی که در نقش و جایگاه زنان رخ داده بود، در عنوان‌ها و القاب هم خود را نشان می‌داد. خانم پرستارها و معلمه‌ها حالا خود را پرستار و معلم می‌خواندند. یک دلیل این موضوع قرارداد دست‌مزد برابر بین اتحادیه‌ی کارگری و انجمن

- 
1. Åse Bjerkholt
  2. Hanne-Marie Tjensvoll
  3. Kari Skjønberg
  4. Bjørg Leite
  5. Anne Kari Lande Hasle

کارگران نیروزی بود که اجازه نمی‌داد مشاغل زنان و مردان از هم متمایز باشند. ولی دلیل دیگر این بود که برای عموم مردم برابری جنسیتی پذیرفته شده بود و ترجیح بر این بود که کمتر از جنسیت به عنوان مشخصه‌ی اجتماعی استفاده شود. چنین تغییراتی اگر برای همه به صورت امری بدیهی به نظر نمی‌رسید، می‌توانست دشوار باشد. در سال ۱۹۶۴، هنوز در روزنامه‌ها برای زنان شرکت‌کننده در المپیک از عنوان «زن اسکیت‌باز» و «زن اسکی‌باز» استفاده می‌شد. تنها چند سال بعد این کلمات دیگر غیر قابل استفاده شده بودند. نشریه‌ی اخبار زنان در سال ۱۹۶۳ نوشت زمانی که ماگنهیلد هاگلیا از حزب کارگر به مقام معاونت ریاست مجلس رسید، تابلو عنوان می‌بایست از «آقای رئیس» به «رئیس محترم» تغییر داده می‌شد. در ادامه مطلب آمده بود اگر زنان دیگری هم به این مقام برسند، شاید این اصطلاح در آینده جا بیفتد.

به انجام رساندن برخی از این تغییرات دشوار بود. پرستاران می‌خواستند که عنوان «خواهر» - که به آن خوانده می‌شدند - حذف شود. اوا کولستاد از این خواسته پشتیبانی کرد و معتقد بود که این کلمه بر دیدگاهی قدیمی تاکید می‌ورزید که در آن پرستاری به چشم یک «خدمت» ارزان نگاه می‌شد. ولی با وجود اعتراض‌ها، به ویژه از طرف پرستاران جوان، این کلمه تا مدت‌ها بعد استفاده می‌شد. سوال این بود که به جای خواهر باید چه می‌گفتند؟ دوشیزه یا بانو؟ یا این که آن طور که سردبیر نشریه‌ی سلامت مردم نگران بود باید «اسم کامل پرستاران استفاده می‌شد. به طور مثال آدم باید می‌گفت: نورا استین، می‌شود یک لیوان آب به من بدهید؟» این کار چندان آسانی نبود و به همین دلیل هم متداول شدن آن زمان بر بود.

ولی کسانی هم بودند که رویاهای دیگری داشتند. کم‌کم پای مردان پرستار به این حرفه باز می‌شد. مدیر انجمن زنان اسلو، بریگیت ویگ، آرزومند روزی بود که در بیمارستانی در نروژ بستری شود، شب‌هنگام زنگ را به صدا درآورد و بشنود که کسی آرام وارد می‌شود و بالش او را مرتب می‌کند و یک لیوان آب به او می‌دهد و او به آرامی زمزمه می‌کند: «ممنون برادر!»

از زمان گینا کروگ، انجمن زنان به بحث در مورد امکان حذف کلمات بانو،

دوشیزه و بیوه‌زن و استفاده از یک کلمه به جای آن‌ها پرداخته بود. از دید انجمن این غلط بود که زنان بسته به ارتباطشان با مردان طبقه‌بندی شوند. بسیاری از زنان مجرد از این که دوشیزه خطاب شوند احساس تحقیر می‌کردند، به ویژه زنان شاغل که می‌دیدند همکاران مردشان با عنوان شغلی خود خطاب می‌شوند، ولی آن‌ها با عنوان دوشیزه.

پروفسور کریستینه بون‌نویه را می‌شد دوشیزه بون‌نویه خطاب کرد؟ پزشک و نماینده‌ی مجلس، سیگنه سونسون، دوشیزه سونسون صدا زده می‌شد. در سال ۱۹۵۴، در جلسه‌ی انجمن زنان تصمیمی در این مورد گرفته شد: هر زن بالغ باید بانو خوانده شود. رسانه‌ها به این تصمیم خندیدند و آن را مسخره کردند. با این حال کلمه‌ی بیوه‌زن از دور خارج شد، ولی دوشیزه و بانو به جا ماندند. این بحث بار دیگر در سال ۱۹۶۴ مطرح شد بدون این که بتواند تغییری در مکالمات روزمره ایجاد کند.

اما بحث مرتبط دیگری هم بود که دست کم در سطح رسمی پیشرفت بیشتری داشت. در سال ۱۹۶۴ قانون جدیدی تصویب شد که به زنان اجازه می‌داد «نام خانوادگی پیش از ازدواج» خود را تنها با تحویل یک فرم درخواست حفظ کنند. این قانون در راستای تغییرات اخیر در جامعه برای برابری و حقوق شخصی بیشتر برای زنان تصویب شد. اما این تغییر به مذاق برخی خوش نیامد. به طور مثال، انجمن زنان کشاورز بر این باور بود که «این باعث اغتشاش و سردرگمی در زمینه‌ای می‌شد که تاکنون نظم و قاعده داشت.» اقلیتی در مجلس به رهبری پر لونینگ اِکماکان نگران بودند که قانون جدید به تضعیف بنیان خانواده منجر شود. برای لونینگ غیرممکن بود بپذیرد که «تغییر در ظواهر به نفع خواست برابری جنسیتی» بیشتر از نهاد خانواده اهمیت داشته باشد. این قانون به اجرا درآمد و انجمن زنان از این موضوع خشنود بود و آن را یک پیروزی برای خود می‌دانست. البته انجمن ترجیح می‌داد که مردان هم بتوانند نام خود را بعد از ازدواج به نام همسرشان تغییر دهند. این به معنی برابری کامل بود. ولی کارگروه اسامی به این موضوع وارد نشد. اولین بار در سال ۱۹۸۰ در پی تغییرات نقش‌های جنسیتی دهه‌ی ۱۹۷۰ بود که چنین تغییر نامی برای مردان ممکن شد.

## رابطه‌ی جنسی، اخلاق و پیش‌گیری از بارداری

«در میانه‌ی یک رابطه‌ی جنسی» عنوان سخن‌رانی برانگیزاننده‌ی توریلد اسکاردا<sup>۱</sup> در نشست سالانه‌ی انجمن زنان در سال ۱۹۶۴ بود. یکی از بزرگ‌ترین تغییرات اجتماعی زنان در حوزه‌ی جنسی مساله‌ی پاک‌دامنی بود: قرص پیش‌گیری از بارداری و آی‌یودی به بازار آمده بود و در سطح گسترده توزیع می‌شد. به این ترتیب، زنان امکان کنترل بارداری را ضمن داشتن آمیزش جنسی پیدا می‌کردند و می‌توانستند در واقع «زندگی خود را برنامه‌ریزی کنند»، چیزی که ایده‌آل انجمن زنان بود. به ناگاه زندگی برای کسانی که می‌خواستند برای ادامه‌ی تحصیل، اشتغال و تولد فرزند زمان‌بندی مناسب داشته باشند، آسان‌تر شد.

هم‌زمان دیدگاه‌ها درباره‌ی میل جنسی هم تغییر کرد. در میان‌مدت، قرص پیش‌گیری از بارداری به این معنی بود که زنان دیگر به مردی که با او آمیزش جنسی داشتند، به عنوان سرپرست کودکی بالقوه، وابسته نبودند چرا که می‌توانستند بارداری خود را کنترل کنند. به این ترتیب، دیگر ازدواج چندان ضروری نبود. البته هنوز چند سالی زمان لازم بود تا «زندگی مشترک بدون ازدواج» آن هم برای مدتی نه چندان کوتاه پیش از ازدواج به امری عادی بدل شود. ولی پایه‌های رسوم قدیمی جنسی تا حدی تضعیف شده بود. وقتی کلمه‌ی «سکس» به بحث‌ها و مناظرات عمومی راه یافت، دهه‌ی ۱۹۶۰ به آخر رسیده بود. «شرم و حیای طبیعی» بیشتر مردم ناپدید نشد، ولی صحبت از تمایلات جنسی در رسانه‌ها امری عادی شده بود. در داگبلاد، اینگه و استین دانمارکی به نروژی‌ها نحوه‌ی خودارضایی، تحریک کلیتوریس و روش‌های هم‌خوابگی متفاوت از روش معمول را آموزش می‌دادند. در سینما، سوئدی‌ها مردم را برمی‌انگیختند: اینگمار برگمان با فیلم سکوت و لارش اولشتام<sup>۲</sup> با فیلمی درباره‌ی دگرباشان جنسی.

بسیاری از زنان نروژی نسبت به آن چه یورش به ارزش‌های اخلاقی خود می‌دانستند واکنش نشان دادند. در سال ۱۹۶۴، گوری اولفرستاد<sup>۳</sup>، اینگه بیورگ

---

1. Torild Skard  
2. Lars Ullerstam  
3. Guri Ulfrstad

اونس<sup>۱</sup>، و ماریت اونسن<sup>۲</sup> از ۱۲۹ هزار زن امضا جمع کردند و به مجلس فرستادند. آن‌ها خواستار ارتقای اخلاق عمومی مردم برای مقابله با زندگی جنسی خارج از ازدواج، تحکیم و تثبیت ازدواج، آموزش بیشتر مسیحیت در مدرسه‌ها و مخالف آموزش‌های جنسی و پیش‌گیری از بارداری بودند. به باور آن‌ها این نه تنها یک وظیفه‌ی اخلاقی، بلکه تکلیفی ملی بود. در بیانیه‌ی ۱۲۹ هزار نفری نوشته شده بود: «پدران ما در آیدس وول در زمان خود قانون اساسی را برای تضمین حقوق و آزادی‌ها در کشور تهیه کردند. آینده‌ی ما وابسته به این است که امروز مردم و رهبران‌شان در هر موقعیتی راه درست را انتخاب کنند، بدون در نظر گرفتن هزینه‌ی آن.»

فمینیست‌ها چه موضعی گرفتند؟ در روزنامه‌ی داگ‌بلاده سوئدی<sup>۳</sup>، هاریت هولتر وظیفه‌ی خود دانست تا پس‌زمینه‌ی بیانیه را برای سوئدی‌ها توضیح دهد: «به نظر می‌رسد که دیدگاه اخلاقی پیش مردم نروژ محبوب‌تر است تا همسایگان ما.» او اعتقاد داشت امروزه نیاز بیشتری به «اقدام علیه اضطراب جنسی و احساس گناه، علیه تهدیدها و نادیده گرفتن نیازهای اولیه» هست. او می‌خواست در مورد لذت‌های زندگی جنسی، چه در قالب مجردی و چه در ازدواج، و نیز «اهمیت تجربه‌های مفید جنسی در سال‌های جوانی» مطالب بیشتری نوشته شود. مقاله‌ی هاریت هولتر در داگ‌بلاده سوئدی واکنش‌های تندی در نروژ برانگیخت، به طوری که او مجبور شد تا در داگ‌بلاده منظور خود را از آن چه نوشته بود، روشن کند.

مدیر وقت انجمن، اوا کولستاد، در مقاله‌ی مفصل خود با عنوان «سیر بلا» از این بیانیه تبری جوید. او در این مقاله از زنان انتقاد کرد، نخست به این دلیل که می‌خواستند به تنهایی پاسبان اخلاقیات در کشور باشند، دیگر این‌که اخلاقیاتی از این دست به معنی ممنوعیت رابطه‌ی جنسی برای مجردها و مجاز شمردن آن تنها برای متاهلین بود. با این حال انجمن زنان نه به مخالفت با مبارزه‌ی اخلاقی پرداخت و نه با آن همراه شد. انجمن زنان در فعالیت‌های مربوط به مسایل جنسی محتاط بود همان‌طور که موضوع سقط جنین هم تنها در زمان مدیریت داک‌ی شیئر

---

1. Ingebjørg Ølnes  
2. Marit Evensen  
3. Svenska Dagbladet

مطرح شده بود، ولی بعد از آن دنبال نشد. اولین بار در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که این موضوع دوباره بر سر زبان‌ها افتاد. تقاضای آزادی جنسی عملاً در گفتار زنان غایب بود. مردانی نظیر اینیالد نیسن و اریک گرونسد مروج این ایده‌ها بودند. با این حال، پیشنهاد آموزش‌های جنسی و پیش‌گیری از بارداری طرح شد. این موضوع به اندازه‌ی کافی بحث‌انگیز بود. بزرگ‌ترین تلاش انجمن زنان در این زمینه تأسیس انجمن نروژی برنامه‌ریزی خانواده بود. انجمن یزشکان نروژی، انجمن داروسازان نروژ و انجمن زنان نروژی در ژوئن ۱۹۶۹ این انجمن را تأسیس کردند. دکتر گرتود گونتر<sup>۱</sup>، عضو انجمن زنان درامن، مبتکر تأسیس انجمن بود و در نشست سالانه‌ی ۱۹۶۶ طرح پیشنهادی انجمن برنامه‌ریزی خانواده را ارائه داد. قاعده‌ی کار انجمن زنان این بود که در مسائل اجتماعی‌ای که از نظر آن‌ها «مساله‌ی زنان» نبود دخالت نکند. ولی گرتود گونتر برای طرح خود دلایل صریح فمینیستی ارائه داد و طرح او با قاطعیت پذیرفته شد. کارگروه موقتی در نشست سالانه برای کار روی این موضوع تشکیل شد و در سال ۱۹۶۸ انجمن برنامه‌ریزی خانواده شروع به کار کرد. در این انجمن ۱۴ سازمان عضو بودند که انجمن زنان نروژی یکی از آن‌ها بود و اود بلگن سوبندلان<sup>۲</sup> اولین مدیر آن بود.

## روسپیان و سواری‌ها

پس از جنگ، دیگر شعار قدیمی فمینیست‌ها درباره‌ی اخلاقیات یکسان برای زن و مرد سر داده نشد، شاید به این دلیل که شهرت خوبی نداشت و برای کسانی که از آن استفاده می‌کردند تنش می‌آفرید. این بدان معنی نیست که این شعار دیگر محلی از اعراب نداشت، کما این که یک کمپین در سال ۱۹۶۳ خلاف این را نشان می‌دهد. مقاله‌ای در نشریه‌ی حوادث<sup>۳</sup> از بودیل لونو<sup>۴</sup>، یکی از اعضای انجمن زنان، واکنش‌های زیادی برانگیخت و در برخی رسانه‌های دیگر دنبال شد، هم‌زمان در نشریه‌ی مادران خانه‌دار، نشریه‌ی شورای ملی<sup>۵</sup> و سایر نشریات

1. Gertrud Günther
2. Aud Blegen Svindland
3. Vernelagsnytt
4. Bodil Lønnå
5. Nasjonalrådets Blad



بازنشر شد. این مقاله به مسأله‌ی روسپیان کم‌سن‌وسال و کسانی که در منطقه‌ی مرکزی اسلو «سواری» -مردانی که مشتری روسپیان بودند- نامیده می‌شدند می‌پرداخت. در روزنامه‌ها همواره مطالبی در مورد افزایش تعداد روسپیان در اسلو، به ویژه دختران بسیار جوان، وجود داشت. کوره گیلهوس<sup>۱</sup>، رئیس سازمان حمایت از کودکان، اعلام کرد حدود یکصد دختر زیر ۱۸ سال در مناطق مرکزی اسلو تن‌فروشی می‌کنند.

هم‌زمان به نظر می‌رسید که آزادی‌های جدید زمانه به خیال‌پردازی در مورد روسپی‌گری، از آن جمله نمادسازی در فیلم «یکشنبه‌ها هرگز»<sup>۲</sup>، انجامیده بود. همچنین در رسانه‌ها چنین رویکردی به‌ویژه در قالب هرزه‌نگاری اجتماعی دیده می‌شد. به گفته‌ی یکی از نویسندگان نشریه‌ی حزب کارگر، روسپی‌گری در مرکز اسلو به جاذبه‌ی توریستی شماره‌ی یک برای صاحبان «اندیشه‌های غیرمجاز درباره‌ی زنان و لذت‌جویی‌های گناه‌آلود گران‌قیمت» تبدیل شده بود که نگاهی سرسری به اوضاع می‌انداختند و تفریح‌شنبه‌ی خود را فراهم می‌کردند. بودیل لونو می‌خواست نشان دهد که روسپی‌گری سرگرمی نبود و زنان برای ارضای شهوات خود تن‌فروشی نمی‌کردند. از سوی دیگر آن‌ها خاطیانی نبودند که به خاطر «تلاش برای اعمال هرزه یا تشویق به آن» سزاوار مجازات باشند. آن‌ها زنانی در موقعیتی ناکام بودند که نیاز به کمک داشتند.

بودیل لونو پرسیده بود: «آیا منطقی نیست که آن مرد بالغی که موقعیت برتری دارد، همان که یک شهروند خوب با شغل مناسب است و شاید خانواده‌ای و دختری به سن همراه جنسی خود دارد هم بازخواست شود؟» نشریه‌ی اخبار زنان نیز به این موضوع پرداخت، با سوالی در پایان: «مشتری‌ها چطور؟» رئیس پلیس اسلو، یوهان یرده<sup>۳</sup>، گفت: «من باید اعتراف کنم که به این فکر نکرده بودم که قانون مجازات ۳۷۸ در مورد کسی که به صراحت تشویق یا دعوت به زنا می‌کند، بتواند علیه سواری‌ها هم استفاده شود.» با این حال او قول داد در این باره کاری انجام دهد.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، در سال ۱۹۶۳ راه حلی برای معضل روسپی‌گری

1. Kaare Gillhus

۲. محصول سینمای یونان (۱۹۶۰)، ماجرای تلاش برای نجات یک روسپی است. این فیلم جایزه‌ی اسکار برای نقش اول زن و موسیقی متن را از آن خود کرد.

3. Johan Gjerde

پیدا نشد. انجمن زنان بر این باور بود که دانش بیشتری درباره‌ی روسپی‌گری لازم است و به این دلیل از موسسه‌ی جرم‌شناسی و مجازات خواست که تحقیقی از دید جرم‌شناسی و اجتماعی در مورد این پدیده در نروژ انجام دهد. این موسسه نتوانست این کار را به عهده بگیرد و در نتیجه این تقاضا به موسسه‌ی مطالعات اجتماعی فرستاده شد. ولی باید زمان مناسب فرامی‌رسید و نیاز به چنین تحقیقی به تمامی احساس می‌شد. یک سال بعد، موسسه‌ی جرم‌شناسی و مجازات تقاضای مشابهی از شورای قانون مجازات دریافت کرد. سپس ویلی مارتینوسن<sup>۱</sup> مطالعه‌ای علمی را شروع کرد که در سال ۱۹۶۷ به پایان رسید. اما بنا نبود نتایج این مطالعه منتشر شود. چندین سال بعد، انجمن زنان بار دیگر مساله‌ی روسپی‌گری را طرح کرد. بریگیت ویگ می‌نویسد: «پیش از دهه‌ی ۱۹۷۰ که گروه‌های زنان موضوع را مطرح کردند، روسپی‌گری به عنوان یک معضل تلقی نمی‌شد.»

---

1. Willy Martinussen

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل پانزدهم

انتخاب آزادانه ترسبک زندگی

## اساس نامه‌ی حقوق زنان

در سال ۱۹۶۴، انجمن زنان نروژی اساس نامه‌ی تازه‌ای را به تصویب رساند که در عمل جایگزین «خط مشی‌ها» بی‌شد که مارگارته بون‌نویه بلافاصله پس از جنگ تنظیم کرده بود. هدف این اساس نامه ترسیم مسیر آینده‌ی جنبش زنان و مشخص کردن دامنه‌ی فعالیت انجمن بود. هیات مدیره، به ویژه با کمک اوا کولستاد و مارگارته بون‌نویه که هنوز در بیشتر جلسات هیات مدیره شرکت می‌کرد، این اساس نامه را تهیه کرده بود. اما بیشتر متن را آزادی‌خواه و فمینیست سوئدی، اوا موبرگ<sup>۱</sup>، نوشته بود.

نخستین اساس نامه‌ی انجمن هم‌زمان با تاسیس آن در سال ۱۸۸۴ نوشته شد. با گذشت زمان اساس نامه‌ی نخستین انجمن بسیار مبهم و کلی به نظر می‌رسید. به این دلیل در سال ۱۹۳۶ اساس نامه تغییر داده شد. بعدتر عبارتی که در اساس نامه‌ی سال ۱۹۳۶ چنین بود: «هدف انجمن عملی کردن برابری کامل زنان با مردان در دولت و جامعه است»، در ۱۹۴۶ به این صورت در آمد: «هدف این است که زنان نظیر مردان بتوانند تلاش‌های خود را به طور کامل در همه‌ی حوزه‌های زندگی اجتماعی و کاری تحقق ببخشند.» این اساس نامه سپس به سرعت از دوره‌ی

---

1. Eva Moberg

دشمنی‌های میان دو جنگ می‌گذرد و مستقیم به قوانین مربوط به دوره‌ی پس از جنگ که روح همکاری حاکم بود می‌پردازد. نویسنده‌ی بیانیه در بخش اهداف سال ۱۹۴۶ می‌نویسد: «بدین ترتیب بر این حق عمومی انسانی تأکید شد»، و این سخن به درستی برای سال ۱۹۶۴ هم صادق بود.

این دیدگاه انسانی بر تمام محتوای اساس‌نامه حاکم بود. بیانیه تنها درباره‌ی زنان نبود، بلکه درباره‌ی زنان و مردان به عنوان زوج، و نیز شرایط رشد و کمال پسران و دختران بود: «باید هم زنان و هم مردان حتی‌المقدور بتوانند از توانایی‌های خود استفاده کنند و روش زندگی خود را انتخاب کنند.» هدف از کار کردن، خود، «انتخاب آزادانه‌تر روش زندگی برای زنان و مردان» است. باید نقش کاری زنان تقویت شود و فعالیت اجتماعی آنان افزایش یابد. مردان باید مسوولیت خود را در خانه به عهده گیرند، در مقابل اما بخشی از بار سرپرستی خانواده از دوش آن‌ها برداشته می‌شود. به این ترتیب دموکراسی تقویت شده و ارزش‌های فردی و اجتماعی به میزان چشم‌گیری ارتقا می‌یابد.

مسیر پژوهش‌های جنسیتی از سال‌های ۱۹۵۰ عوض شده و تلاش برای برابری به صورت اصلاح موقعیت هر دو جنس تعریف می‌شود. این تغییر در مورد مطالبات پیشین نظیر دست‌مزد برابر و مالیات عادلانه هم صادق است. در اساس‌نامه چنین آمده بود که دست‌مزد همه‌ی شاغلان باید بر اساس قابلیت‌ها و توانایی‌های آن‌ها باشد و مالیات همگان بر اساس درآمد و دارایی شخصی تعیین شود. نگاهی دقیق‌تر به این بندها نشان می‌دهد که هدف آن‌ها در واقع بهبود وضعیت زنان است: این دست‌مزد و مالیات زنان است که در وهله‌ی اول باید به صورت عادلانه مشخص شود. همچنین این زنان هستند که باید شرایط بهتری برای تحصیل کسب کنند و حضور فعالان‌های در زندگی کاری داشته باشند. با این حال هیچ یک از این خواسته‌ها به طور خاص به عنوان تقاضاهای زنانه تعریف نمی‌شوند، بلکه در قالبی بدون جنسیت طرح می‌شوند.

اهداف توسعه‌ی اجتماعی در قالب شش «سرفصل اصلی» در بیانیه تعیین شدند. سه بند اول به تغییر نقش‌های جنسیتی مربوط بود، به نحوی که پسران و دختران، مردان و زنان، امکانات، مسوولیت‌ها و حقوق برابری به دست آورند. سه بند دیگر به تدارک شرایطی می‌پرداخت که در آن امکان ترکیب کار و خانواده

فراهم شود. خلاف «خط‌مشی‌ها»ی سال ۱۹۴۶، هیچ بندی در مورد نمایندگی زنان در سازمان‌های عمومی یا موقعیت‌های دیگر سیاسی وجود نداشت. این بدان معنی نبود که انجمن تاثیر حضور سیاسی را نادیده می‌گرفت، اتفاقاً تغییر در تقسیم کار و وضعیت اقتصادی به طور طبیعی در مرحله‌ی بعد به نفوذ بیشتر زنان می‌انجامید. این سرفصل‌های اصلی یک فهرست اولویت‌بندی‌شده از خواسته‌ها نبود، بلکه مجموعه‌ای از عوامل بودند که باید در کنار یکدیگر تامین می‌شدند. وقتی این مهم به انجام می‌رسید، زنان و مردان می‌توانستند برای زندگی خود برنامه و طرح بریزند، شانس یافتن کاری که به آن‌ها استقلال اقتصادی و امنیت بدهد داشته باشند و «بالاخره مردان و زنان هر دو به یک اندازه نقشی فعالانه در زندگی اجتماعی ایفا کنند.»

در انجمن بحثی روی این اساس‌نامه رخ نداد و بعدتر هم در اخبار زنان یا جاهای دیگر سوالی درباره‌ی آن نشد. اگر بخواهیم دقیق‌تر به ایده‌ی پشت این موضوع نگاه کنیم، باید به سراغ فمینیست سوئدی، اوا موبرگ برویم. در سال ۱۹۶۳ او سخنرانی‌ای با عنوان «برابری و آزادی انتخاب» در جشن سالانه‌ی نشریه‌ی عصر جدید ایراد کرد. او در این نشست برنامه‌ی اهداف بلندمدت جنبش زنان را ارائه کرد که بند به بند با اساس‌نامه‌ی اخیر انجمن زنان تطبیق داشت. پس در عمل «سرفصل‌های اصلی» انجمن، نوشته‌ی اوا موبرگ بود، البته نه به این معنی که چنین ایده‌هایی منشا خارجی داشتند. موضع موبرگ بر اساس آزادی‌خواهی، پژوهش‌های جنسیت و ایدئولوژی برابری بود. او نگرش یکسانی با زنان فمینیست نروژی داشت. در واقع عدم تمرکز بر جنسیت در اساس‌نامه، یک سرهم‌بندی سطحی نبود: از دید موبرگ، تغییرات در نقش‌های جنسیتی زنان و مردان هر دو به یک اندازه ضروری و الزامی بود.

### اوا موبرگ، یک آزادی‌خواه جوان

پدر اوا موبرگ، ویلهلم موبرگ، نویسنده بود. اوا نیز در سوئد به عنوان نویسنده و سخن‌وری آگاه و توانا شناخته شده بود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، اوا مجموعه

مقالاتی نوشت که بعدها در کتاب‌های آزادی‌خواه جوان<sup>۱</sup>، و زنان و انسان‌ها<sup>۲</sup> جمع‌آوری شد. او در این مقالات مدعی بود که برابری رسمی‌ای که تاکنون به دست آمده بود، زنان را به هدف نمی‌رساند. باید هم‌زمان تمام تبعیض‌ها علیه زنان در بازار کار و جامعه از بین می‌رفت. زنان باید مانند مردان زندگی کاری می‌داشتند و باید دوره و زمانه‌ی ازدواج به منزله‌ی صندوق حمایت و سرپرستی به سر می‌رسید. او از آلوآ میردال و ویولا کلین<sup>۳</sup> که در کتاب دو نقش زنان در سال ۱۹۵۶ زنان را تشویق کرده بودند در وهله‌ی نخست به ایفای نقش خود به عنوان مادر و سپس به عنوان زن شاغل پردازند، فاصله گرفت. در عوض او مارگارتا بون‌نویه را الگوی خود می‌دانست و او را «یکی از پیشروترین فمینیست‌های اسکاندیناوی و شاید برترین آن‌ها» توصیف می‌کرد. به عقیده‌ی موبرگ، این گفته منصفانه نبود که کتاب‌های بون‌نویه داشت قدیمی می‌شد، چون آن‌ها دست کم ۵۰ سال جلوتر از زمان خود بودند. اینجا بود که نظرات ایده‌پرداز و سمبل انجمن زنان با شرایط روز سازگاری یافتند و دیدگاه‌های نو، انقلابی و جوان‌ان‌ها را به رسمیت شناختند. تعجبی ندارد که در نروژ نوشته‌های او موبرگ خواننده و بررسی شد. او برای ایراد سخنرانی به نروژ دعوت شد. موبرگ رابطه‌ی نزدیک و خوبی با زنان فمینیست نروژی داشت. در سال ۱۹۶۴، او حتا به عضویت انجمن زنان نروژی در آمد.

در سوئد، او موبرگ با اعتراضی مواجه شد که انجمن زنان نروژی هم از آن حمایت می‌کرد. منتقدان معتقد بودند البته که زنان و مردان باید برابر باشند، ولی برای برابری لازم نیست آن‌ها مثل هم باشند. بلکه ضروری است در عین حال که انسان برای برابری تلاش می‌کند، تفاوت‌ها پذیرفته و محترم شمرده شوند. موبرگ معتقد بود که این استدلال مبهم و خطرناک است. برای ایجاد برابری بین جنسیت‌ها لازم نیست مردان و زنان مانند هم باشند. ولی از طرف دیگر رسیدن به برابری با پیش‌فرض قرار دادن یک سری تفاوت‌های بنیادی در توانایی‌های شخصیتی، ساختاری و روانی اساسا ممکن نیست. چرا که این دسته‌بندی بدین معنی بود که افراد هر گروه جنسیتی شبیه یکدیگر هستند و هر گروه در معیارهایی که جامعه بر آن تاثیر می‌گذارد نظیر تحصیل، اشتغال، شرایط کار و دست‌مزد، مسکن و ...

1. Unga liberaler
2. Kvinnor och människor
3. Viola Klein



وضعیت متفاوتی دارد. در صورتی که ایده‌ی اصلی برابری این بود که برای همه‌ی افراد، صرف‌نظر از تعلق به گروه جنسیتی یا اجتماعی خاصی، موقعیت‌های یکسان در جامعه فراهم شود. در غیر این صورت توسعه و پیشرفت آزادانه برای افراد ناممکن بود.

اوا موبرگ در کتاب زنان و انسان‌ها مدعی بود که تنها منطق ایدئولوژیک قابل قبول برای آزادسازی زنان تقاضای آزادی‌خواهانه‌ی امکان توسعه‌ی بدون قید و بند برای هر انسان است. آزادی انتخاب یک ارزش بنیادی بود و باید به طور برابر برای مرد و زن مهیا می‌شد. ولی اگر آزادی انتخاب برای همه‌ی افراد چنین مهم بود، آیا نباید آزادی در انتخاب خانه‌داری - چنانچه کسی آن را ترجیح می‌داد - هم در نظر گرفته می‌شد؟ جواب موبرگ این بود: البته. ولی اگر از سوی جامعه موضع بی‌طرفان‌های در مورد انتخاب زنان می‌گرفت و از سوی دیگر زن می‌خواست که تحصیل کند و سپس ۳۰-۲۵ سال در خانه بماند تا وقتی که فرزندان خانه را ترک کنند، در این صورت زنان نمی‌توانستند انتظار داشته باشند چیزی بیش از نیروی ذخیره در بازار کار محسوب شوند: «مادامی که گروه زنان وظیفه‌ی اصلی دیگری در زندگی داشته باشند، به چشم نیروی کاری کم‌ارزش نگریسته می‌شوند.» به این ترتیب گستره‌ی انتخاب آزاد و واقعی محدود می‌شود. بنابراین زنان باید از بخشی از آزادی انتخاب خود چشم‌پوشند تا در بلندمدت وضعیت خود را بهبود دهند. با این حال آن چه که زنان باید خواهانش باشند، آزادی نامشروط در انتخاب برای همه‌ی زنان و مردان است. مرد و زن هر دو باید حق داشته باشند که مدتی از کار فاصله بگیرند و در خانه بمانند. مرد و زن هر دو باید امکان کار نیمه‌وقت داشته باشند. مرد و زن هر دو به اوقات فراغتی بیش از مقدار کنونی نیاز داشتند. هدف این نبود که زنان مانند مردان شوند، بلکه آزادی انتخاب و انعطاف‌پذیری برای هر دو گروه بایست افزایش می‌یافت: «مقصود این نیست که زنان باید سبک زندگی‌ای را که امروزه مردان دارند در پیش گیرند، بلکه نقش‌های جنسیتی هر دو گروه باید تغییر کند.»

**مسائل مورد اختلاف: مرخصی زایمان و بیمه‌ی بیوه‌گی**  
انجمن زنان نروژی سیاست حزبی بی‌طرفان‌های را دنبال می‌کرد و مراقب بود که

فعالیت خود را در چارچوب تعریف شده‌ی جنبش زنان نگه دارد. به عنوان انجمن کوچکی که منابع محدودی داشت، تصمیم بر این بود که وارد مسائل سیاسی-اجتماعی، خیریه و فعالیت‌های بشردوستانه‌ای که پس‌زمینه‌ی فمینیستی نداشت، نشوند. با این حال بیشتر اصلاحات رفاهی بزرگی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به ویژه توسط حزب کارگر صورت گرفت، به زنان مربوط می‌شد و انجمن بعد از طرح و استقرار آن‌ها موضع خود را تعیین می‌کرد.

برابری از دید انجمن زنان به این معنی بود که هیچ گروهی به خاطر جنسیت خود امتیاز ویژه‌ای دریافت نکند. این ایده که زنان باید در شرایط مساوی با مردان رقابت کنند به‌ویژه در مورد بازار کار حاکم بود. برابری همچنین به معنی رفتار یکسان با هر دو گروه بود. پیش‌تر دیدیم که حفظ این خط‌مشی برابری همواره آسان نبود. این تفکر در تضاد با اصلاحات اجتماعی بود و کار انجمن را برای دفاع چه در داخل مجموعه و چه بیرون از آن سخت می‌کرد. آیا باید به اصل برابری در مقابل اقدامات عملی‌ای که زندگی زنان را آسان‌تر می‌کرد وزن بیشتری داده می‌شد؟ زمانی هم که انجمن فعالیت عملی خود را برای اشتغال زنان آغاز کرد، دشواری‌هایی رخ نمود. آیا انگیزه‌ی کافی و ضروری برای این امر وجود داشت، یا این که اشتغال ممکن بود به فشار بر زنان در خانه بیانجامد؟ آیا در این مورد هم اصول جنبش زنان در تضاد با اصلاحات بود؟

دو نمونه از مسائل مورد اختلاف، مرخصی زایمان و بیمه‌ی بیوه‌گان و مادران بود. در مورد اول، اصل برابری با حمایت از قابلیت مادری زنان ناسازگار بود. در مورد دوم، ناسازگاری بین ابزارهای جلب زنان به بازار کار و نیاز به امنیت اقتصادی گروه‌های خانه‌دار بود. در طرح پیشنهادی سازمان دولتی نظارت بر کار در سال ۱۹۵۰ از تفاهم‌نامه‌ی سوم اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران در سال ۱۹۱۹ استفاده شده بود که طبق آن زنان می‌توانستند ۶ هفته پیش از تولد کودک و ۶ هفته پس از تولد مرخصی بگیرند. به نظر انجمن، بسیاری از زنان می‌توانستند تا آخرین روز قبل از زایمان به کار ادامه دهند، در حالی که گروهی نیز به بیش از ۶ هفته مرخصی نیاز داشتند. بنابراین هیات مدیره درخواست کرد که طرح پیشنهادی به این صورت تغییر کند: «زن می‌تواند با اعلام به کارفرما از حداقل ۳ روز پیش از زایمان ۱۲ هفته مرخصی تقاضا کند. دوره‌ی این مرخصی می‌تواند حداکثر ۶ هفته

پیش از تولد فرزند و ۱۲ هفته بعد از تولد باشد.»

انجمن زنان نگران بود که مرخصی زایمان اجباری باعث شود که زنان شرایط رقابت در بازار کار را از دست بدهند. در گزارشی به اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران در سال ۱۹۵۲ آمده بود: «ما بر این عقیده‌ایم که مرخصی‌های اجباری از این دست در درازمدت به ضرر استخدام زنان تمام می‌شود...». انجمن همچنین تأکید داشت که دست‌مزد دوره‌ی مرخصی باید از محل خزانه‌ی عمومی پرداخت شود، در غیر این صورت موقعیت رقابتی زنان در مقایسه با مردان لطمه می‌خورد. زمانی که در سال ۱۹۵۶ مجلس «حق» مرخصی زایمان را به مرخصی «اجباری» تغییر داد، از دیدگاه انجمن یک شکست بود.

با این حال آشکار می‌شد که حفظ چنین موضعی در درازمدت با دشواری‌هایی همراه بود. زندگی به خودی خود با واقعیت‌های جدید اجتماعی دستخوش تغییر می‌شد. پس از این که تعداد زنان شاغل رفته‌رفته افزایش یافت، تقاضای مرخصی زایمان طولانی‌تر مطرح شد. در عمل ۶ هفته قبل و ۶ هفته بعد از تولد خیلی کم بود. در نشست سالانه‌ی ۱۹۶۶، سیگرید اروم از انجمن زنان درامن تقاضای افزایش دوره‌ی مرخصی را مطرح کرد. الیزابت کولبیورن سن از انجمن زنان اسلو هم موافق این درخواست بود. به نظر او این حق زنان بود که بتوانند برای مدتی که نیاز داشتند مرخصی بگیرند. او کولستاد هشدار داد که نباید شرایط به نحوی پیش رود که استخدام زنان جوان دشوار شود. سرانجام انجمن موضع جدیدی اختیار نکرد. ولی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که حضور مادران شاغل جدی شده بود، افزایش دوره‌ی مرخصی زایمان به یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های انجمن بدل شد.

در سال ۱۹۶۴ پیشنهاد قانون موقت بیمه‌ی بیوه‌گان و مادران ارائه شد. انجمن زنان از تصویب چنین قانونی پشتیبانی می‌کرد. با این حال برای انجمن مهم بود که اصل تشویق به استقلال اقتصادی حفظ شود. بنابراین انجمن به بخش‌هایی از این طرح پیشنهادی انتقاد کرد. کارگروه دولتی‌ای که این طرح را بررسی می‌کرد، پیشنهاد داد که مادران مجرد و زنان بیوه‌ی نیازمند، در قالب کمک هزینه‌ی تحصیلی یا مستمری موقت حمایت مالی دریافت کنند. هدف این بود که به زنان نیازمند به نحوی کمک شود تا بتوانند به استقلال برسند و روزی خود را به دست آورند. انجمن زنان از این طرح بسیار راضی بود. با این حال سال بعد سازمان تامین

عمومی ایده‌ی دیگری ارائه کرد. در این طرح، بیوه‌گان بالای ۶۰ سال می‌توانستند بدون توجه به نیاز مالی مستمری دریافت کنند. در موارد دیگر، بیمه‌ی مادران و بیوه‌گان بر اساس میزان نیاز و امکان کسب درآمد تعیین می‌شد. معنی طرح این بود که هر چه کسی کمتر پول درمی‌آورد، بیشتر حق بیمه دریافت می‌کرد. بنابراین با اصل مورد قبول انجمن درباره‌ی تشویق زنان به کسب درآمد تضاد داشت.

در یکی از نشست‌های هیات مدیره گفته شد: «در این روزگار تمایل بر این است که ازدواج به منزله‌ی یک موسسه‌ی تامین اقتصادی زنان حفظ شود.» ماموریت هدایت این بحث در نشست سالانه‌ی ۱۹۶۴ به داگنی سواس<sup>۱</sup>، قائم‌مقام مدیر انجمن سپرده شد. او در سخنرانی خود با عنوان «آیا بیمه‌ی بیوه‌گان می‌خواهد ازدواج را به یک روش تجارت و کسب و کار تبدیل کند؟» با قاطعیت به طرح سازمان تامین عمومی حمله کرد. به ادعای او «آزمون‌های شغلی» نشان می‌داد که مطابق این طرح، ناکارآمدترین‌ها بیشترین حمایت را به دست می‌آوردند و این به معنی «جایزه دادن به تنبل‌ها و منفعل‌ها» بود. انتظار می‌رفت که بیشتر بیوه‌ها توانایی کسب درآمد داشته باشند. موارد استثنایی کسانی بودند که وضعیت سلامتی خوبی نداشتند و بنابراین بیمه‌ی ازکارافتادگی به آن‌ها تعلق می‌گرفت و گروهی از آن‌ها هم بالای ۶۰ سال و شاید ناتوان بودند. حرف اول و آخر این بود که زنان باید روزی خود را به دست آورند، البته مشروط بر این که حرفه‌ای آموخته باشند و جامعه، کاری برای آن‌ها داشته باشد. سواس می‌گفت: «این تحقیرآمیز است که به انسانی به خاطر زن بودن مستمری تعلق گیرد.»

در صورت جلسه‌ی این نشست آمده است که سخنرانی سواس به مذاق خیلی‌ها خوش نیامد. با این حال تنها یک نفر، گودرون برگشلید<sup>۲</sup>، از تروندهایم بود که از طرح پیشنهادی سازمان تامین عمومی برای بیمه‌ی بیوه‌گان حمایت کرد. برگشلید معتقد بود که آن‌ها باید از این بیمه استقبال کنند. این بیمه سبب می‌شد که دفاتر اجتماعی دیگر نیاز به ارجاع بیوه‌گان به بستگان نداشته باشند. با این حال مارگارته بون‌نویه فکر می‌کرد که این طرح عنوان سرپرست خانواده را روی زنان می‌گذاشت. یکی دیگر از مهمانان معتقد بود که قاعده‌ی اصلی باید این باشد که هر

---

1. Dagny Sveaas  
2. Gudrun Bergslid

کس از دست‌رنج خود ارتزاق کند. اگر مطابق پیشنهاد قانونی، دختران جوان به خاطر بیوه شدن مستمری می‌گرفتند، ما به دست خود «یک جماعت زنان مفت‌خور ایجاد خواهیم کرد و این غیرقابل دفاع است.» همین‌طور هشدارهایی داده شد که اگر دختران جوان بفهمند که می‌توانند زندگی خود را اول از طریق یک مرد و بعد از راه بیمه تامین کنند، تحصیل و یافتن شغل را جدی نخواهند گرفت.

هم سخن‌رانی و هم مناظره‌های پس از آن در رسانه‌ها بازتاب پیدا کرد. روزنامه‌ی کارگر مقاله‌ای در صفحه‌ی اول منتشر کرد که این‌طور شروع می‌شد: «۸۰ سالگی انجمن زنان نروژی. کسب‌وکار تازه با بیمه‌ی بیوه‌گی. بیمه‌ی زیاد، تنبلان و راحت‌طلبان را تشویق می‌کند.»

این روزنامه تنها بخش‌های انتقادی سخنان داگنی سواس را نقل کرده بود، بدون آن که حرفی از بخش‌هایی از طرح که او از آن‌ها راضی بود و راجع به آن صحبت کرده بود به میان آورد. انجمن زنان معتقد بود که روزنامه‌ی کارگر تصویر نادرستی از موضع آن‌ها ارائه کرده بود. انجمن پیش‌تر حمایت خود را از بیمه‌ی مادران و بیوه‌گان اعلام کرده بود. با این حال متن سخن‌رانی نشست سالانه نشان می‌داد که نقل‌قول‌های کارگر درست است. سواس از عباراتی استفاده کرده بود که کار حمله به او را آسان می‌کرد، به عنوان مثال: «نباید زنانی را تشویق کرد که هدف زندگی خود را شوهر کردن و تفریح و استراحت زیر سایه‌ی شوهر قرار داده‌اند و بعد از آن هم بقیه‌ی عمرشان را می‌خواهند از بیمه، حقوق بازنشستگی بگیرند.»

بازخوردها چنان بود که لازم شد او کولستاد، بتی سلید<sup>۱</sup> و داگنی سواس در مطبوعات مواضع خود و انجمن را توضیح دهند. داگنی سواس تصریح کرد که انجمن به طور بدیهی با پرداخت بیمه به مادران مجردی که فرزند خردسال دارند و بیوه‌گان بالای ۶۰ سال موافق است. این شرایط سازمان تامین عمومی نبود که هدف حمله‌ی انتقادی او بود، بلکه نحوه‌ی اجرای آن، محل سوال بود. انجمن می‌خواست که وزن بیشتری به تحصیل و کمک به کارایی زنان جوان داده شود. بتی سلید انتقادات انجمن زنان را به طور دقیق برای خوانندگان روزنامه‌ی کارگر مرور کرد. به این ترتیب بخش‌های نامناسب پیشنهاد سازمان تامین عمومی بهتر

1. Betty Selid

مشخص شد: ضرورت اثبات نیاز به مستمری سبب می‌شد که بیمه‌ی زنان بیوه‌ی شاغل به یک چهارم مقدار پیشنهادی کارگروه کاهش یابد، حتا اگر این زنان فرزندان خردسال داشتند. از دید انجمن، بیمه باید در وهله‌ی نخست برای کودکان تعیین می‌شد و به این ترتیب وضعیت معیشتی زنان مجرد سرپرست خانواده بهبود می‌یافت. این اعتراضات بجا و معقول بود و در نتیجه سلید با انتقاداتی که پیش‌تر سواس با آن‌ها مواجه شده بود، روبه‌رو نشد. با این حال خیلی‌ها فکر می‌کردند که انجمن مخالف بیمه‌ی بیوه‌گان است.

### قانون بیمه، انجمن زنان نیروی و پروژه‌ی رفاه

قانون بیمه‌ای که در سال ۱۹۶۶ تصویب شد «بزرگ‌ترین پروژه‌ی رفاهی تاریخ» خوانده شده است. حزب کارگر این قانون را بر پایه‌ی ایده‌هایی که در حزب چپ قدیم ریشه داشت طرح‌ریزی کرده بود و توسط دولت ائتلافی احزاب دست راستی که در انتخابات ۱۹۶۵ پیروز شده بودند و پر بورتن<sup>۱</sup> نخست‌وزیر آن بود، معرفی شد. بیمه‌ی عمومی که پروژه‌ای سوسیال‌دموکراتیک بود، به طور همه‌جانبه از سوی مردم و مجلس مورد حمایت قرار گرفت و این نشان می‌دهد که وقتی دولت رفاه ساخته می‌شد حتا احزاب دست راستی هم با توافق جمعی همراه بودند. همچنین نشان می‌دهد که عنصر جدیدی به پروژه‌ی بزرگ برابری اقتصادی بعد از جنگ افزوده شده بود: برابری بین زن و مرد ضرورت داشت. اصل اساسی انجمن درباره برابری و استقلال اقتصادی به عنوان یک پایه‌ی بدیهی، دست کم در طرح بنیادین، پذیرفته شد.

در این قانون به طور ویژه ایجاد برابری بین زنان و مردان بیوه هدف‌گذاری شده بود. با این حال همه به خوبی می‌دانستند که تعداد زنان بیوه‌ی نیازمند مستمری بسیار بیشتر از مردان بود. بنابراین اثبات اضطرار مالی به قانون اضافه شد. نتیجه‌ی این تبصره در عمل حذف مردان بیوه‌ی شاغل از فهرست مستمری‌بگیران بود، ولی زنان بیوه‌ای که سرپرستی آن‌ها به عهده‌ی شوهران‌شان بود و از خود درآمدی نداشتند، مستمری می‌گرفتند. در نتیجه، در حالی که قاعده این بود که مستمری شامل حال مردان و زنان بیوه شود، در عمل بیشتر به زنان تعلق می‌گرفت.

1. Per Borten

هدف از کمک مالی به بازماندگان - که در واقع بیشتر زنان بیوه بودند - می‌بایست هدایت آنان به اشتغال و کسب درآمد باشد. انواع کمک‌ها نظیر مستمری موقت، کمک هزینه‌ی تحصیل و کمک هزینه‌ی جنبی همه می‌بایست با هدف ترغیب و تسهیل شرایط شروع به کار پرداخت می‌شدند. در واقع هدف این بود که با زنان و مردان بیوه یکسان برخورد شود. ولی این هدف به دلایل اجتماعی ممکن نبود، بلکه برابری از طریق کمک به اشتغال و کسب درآمد زنان بیوه حاصل می‌شد.

این طرح در مجلس با انتقاد روبه‌رو شد، چون در آن تصریح نشده بود که زنان بیوه‌ی سال‌مند مستمری دریافت می‌کنند. نمایندگان زن حزب کارگر نگرانی خود را از این که زنان بیوه در سن بالا و دشواری‌های مربوط به آن مجبور به کار کردن بشوند، اظهار کردند. ولی السا شرون، وزیر امور خانواده و مصرف‌کنندگان، از این بابت نگران نبود. او معتقد بود که نتیجه‌ی این طرح خوب خواهد بود، چون در عمل و با گذشت زمان انعطاف‌پذیری بالا می‌رفت و شناخت و درک بهتری از قانون به دست می‌آمد. او ولی بر این نکته تأکید کرد که برابری در قانون بیمه یک اصل اساسی است و این باعث رضایت او بود.

برداشت انجمن هم مشابه شرون بود. نظر انجمن این بود که «ما می‌اندیشیم که یک زن جوان نباید برای باقی عمرش به مستمری یا همان بیمه‌ی بیوه‌گی وابسته شود و این مستمری برای او جایگزین درآمد شوهر شود.» مستمری خانواده باید وسیله‌ای برای تشویق به کار مستقل باشد، بنابراین کمک باید به گونه‌ای داده شود که به زنان کمک کند به کار پیشین خود برگردند یا کاری پیدا کنند. انجمن تأکید داشت که باید زنانی که بیوه می‌شدند و مطابق الگوهای رایج در گذشته از خود شغلی نداشتند، حمایت شوند. ولی انجمن دلیلی نمی‌دید که «زنان بیوه‌ی جوان، سالم و بدون فرزند» مستمری بگیرند. انجمن درباره‌ی بیمه نشدن بیوه‌گان سال‌مند نگرانی نداشت. آنچه برای انجمن مهم بود، رفتار یکسان با زنان و مردان بود و تأکید بر این که مردان نیز باید حق داشته باشند در صورت نیاز مستمری موقت و کمک هزینه دریافت کنند.

در مورد نحوه‌ی اجرای قانون بیمه، بین احزاب توافق کامل وجود داشت. بیمه می‌بایست بر اصل «حق همگانی» بنا شود، یعنی شامل حال همه افراد باشد. ولی

بایستی ارتباط با بازار کار نیز در نظر گرفته شده و حقوق بازنشستگی متناسب با میزان حقوق و سنوات کاری محاسبه می‌شد. پس از مدتی آشکار شد که زنان در قالب بیمه‌ی عمومی وضعیت مطلوبی نداشتند. برای کسانی که در خانه کار می‌کردند، مبنای بیمه‌ی شخصی وجود نداشت و آن‌ها از طریق همسران‌شان بیمه می‌شدند. قوانین دیگری هم بود که به حال آنان فایده‌ای نداشت. مثلاً، آن‌ها در دوره‌ی مرخصی استعلاجی یا زایمان حقوق نمی‌گرفتند، چون اصلاً دست‌مزدی نداشتند. از آن گذشته، برای آن‌ها که در زندگی خود درآمد مستقلی نداشتند، تنها حقوق پایه‌ی بازنشستگی در نظر گرفته شده بود و از حقوق بازنشستگی تکمیلی خبری نبود.

انجمن فرض را بر این گذاشت که وقتی زنان مانند مردان وارد بازار کار می‌شدند، بیشتر مشکلات حل می‌شد. اما پس از آن هم مشکلات جدیدی رخ نمود. در محاسبه‌ی بیمه‌ی عمومی دو عامل تاثیرگذار بودند: نخست، حقوق بازنشستگی پایه که به همگان فارغ از این که کار کرده بودند یا نه تعلق می‌گرفت و دیگر حقوق بازنشستگی تکمیلی که بر اساس سنوات کاری محاسبه می‌شد. ولی زنان هم دست‌مزدشان کمتر بود و هم اغلب نیمه‌وقت کار می‌کردند. بنابراین نمی‌توانستند حقوق بازنشستگی تکمیلی‌ای به اندازه‌ی مردان داشته باشند. تفاوت‌های بازار کار به تفاوت در توزیع مزایای رفاهی و بیمه منجر شده بود و این شروعی بود بر یک بحث جدید.

### امریکا یا اسکاندیناوی - انگیزه‌هایی از بیرون

در سال ۱۹۶۳ بتی فریدان کتابی را با عنوان رمز و راز زنانه منتشر کرد که نقش مهمی در ظهور جنبش زنان در امریکا داشت. این کتاب عصیان‌ی بود علیه تصویر ایده‌آل زن که پس از جنگ به عنوان همسر، مادر و به‌تمامی خانه‌دار شکل گرفته بود. از دید فریدان، این تصویر ایده‌آل با واقعیتی که زنان امریکایی در آن زندگی می‌کردند، تضاد شدیدی داشت، واقعیتی که او بر اساس تحقیقات جامعه‌شناختی خود توصیف می‌کرد. فریدان معتقد بود که بت‌واره‌ای به نام «زنانگی» وجود داشت که برای همه‌ی زنان به عنوان باارزش‌ترین بخش وجودی آن‌ها فرض می‌شد. این اسطوره، زن بودن را به چیزی رازآمیز، جذاب و تقریباً مذهبی تبدیل می‌کرد که



تنها از طریق بهره‌دهی جنسی به همسر، چیرگی مرد و پرورش عشق مادری هویدا می‌شد. بت‌واره چنین القا می‌کرد که اشتباه و ریشه‌ی مشکلات زنان در این بود که به جای پذیرفتن طبیعت خود تلاش می‌کردند تا به مردان شبیه شوند. ولی در عمل بت‌واره‌ی زنانگی هیچ فایده‌ای به حال زنان نداشت: تمام چیزی که آن‌ها می‌توانستند بشوند همسر و مادر بود. به این ترتیب زندگی آن‌ها به پخت و پز، نظافت و نگه‌داری از کودکان محدود می‌شد.

نیروی انفجاری قوی‌ای در کتاب فریدان وجود داشت. این کتاب زنان را به دیدن چیزی در زندگی‌شان توانا کرد که بدیهی به نظر می‌رسید و به آنان جرات داد که به زبان آورند انتظارشان از زندگی کاملاً متفاوت است. آن‌ها می‌توانستند به جست‌وجوی هویت واقعی خود بروند، همان‌طور که فریدان تشویق کرده بود. ولی این تنها گام نخست بود. وقتی زنی به جایی می‌رسید که از خود پرسد «من واقعا چه می‌خواهم؟» در پی پاسخ می‌رفت. در خلال یک رویه‌ی آگاهی‌بخشی، زن می‌توانست طرح جدیدی برای زندگی خود بریزد. به این ترتیب او خود را از کارخانه و انتظارات اغراق‌آمیز ازدواج خلاص می‌کرد و به جای آن ایده‌آل‌ها و آرزوهای خود را دنبال می‌کرد. فریدان پرسش‌های اولیه‌ی دوره‌ی نخست جنبش زنان را مطرح کرد: چه کسی باید تایید کند که زنان چه می‌توانند بشوند، وقتی سرانجام بتوانند آزادانه خودشان باشند؟ چه کسی می‌داند هوش و استعداد زنانه، اگر مجال رشد یابد، چه منشا اثری می‌تواند باشد، بدون این که عشق انکار شود؟ و او رسولانه پیش‌گویی می‌کرد: «زمان فرا رسیده است. دیگر غوغای بت‌واره نمی‌تواند ندای درونی الهام‌بخش زنان را که به سوی بلوغ کامل انسانی هدایت‌شان می‌کند، خاموش کند.»

راز و رمز زنان در نروژ، هم‌چون تلنگری بود، ولی در اینجا مانند امریکا به یک تقاضای بی‌درنگ برای تغییر منجر نشد. برای زنان فعال در جنبش زنان، بیشتر این مطالب آشنا بود: عصیان علیه ایده‌آل خانه‌داری، چالش ریختن طرحی نو برای زندگی، انتقاد به ازدواج به عنوان پایه‌ی زندگی. نیکول ماسه<sup>۱</sup> در روزنامه‌ی کارگر بر این کتاب نقدی نوشت، ولی این مطلب بیشتر انتقادی به جامعه‌ی امریکایی و به

1. Nicole Mace

طور خاص ارتش‌سالاری امریکایی بود. مدتی بعد بریت اوستبیبه<sup>۱</sup> در اخبار زنان این کتاب را مورد بحث قرار داد. او آشکارا از انتقاد فریدان به نقش‌خانه‌داری و تشویق زنان به «گذاشتن نقطه‌ی پایانی بر زندگی گربه‌ای ملوس در دنیای شخصی کوچک خود» رضایت داشت. اما برای او هم این کتاب انگیزه‌ای برای طرح پرسش در مورد زنان و فمینیسم خارج از امریکا ایجاد نکرد.

آیا فعالان جنبش زنان در نروژ می‌توانستند چیزی از امریکا یاد بگیرند؟ خیلی‌ها معتقد بودند که عکس قضیه صادق بود. فمینیست‌های نروژی خود را خیلی پیشرو حس می‌کردند و از این بابت به خود مغرور بودند. به گفته‌ی اخبار زنان، گروه‌های جوان انجمن فردریکا برمر و جامعه‌ی زنان دانمارک که از سال ۱۹۶۵ بستر فعالیت‌های جدید و انقلابی بودند، بیانیه‌ی اصولی ۱۹۶۴ را به عنوان سرمشق استفاده می‌کردند. مارگارتا بون‌نویه همواره معتقد بود که زنان کشورهای شمال اروپا این توانایی و وظیفه را دارند که نقشی اساسی در جنبش بین‌المللی برابری جنسیتی ایفا کنند. این نظریه رایج بود که زنان در شمال پیشرفت قابل توجهی داشته‌اند و فمینیست‌ها به ویژه در نروژ انقلابی بودند.

هاریت هولتر در مقاله‌ای با عنوان «زنان و مردان در دنیای جدید» در سال ۱۹۶۵ نوشت: «ناگفته پیداست که ما امروز در کشورهای اسکاندیناوی انقلابی‌ترین اندیشه‌های دنیای غرب را در مورد نقش‌های زنان و مردان برای جامعه‌ی آینده داریم.» بیرق انقلاب را در سوئد، زنان و مردان جوان و در نروژ «رهبران قوی انجمن زنان نروژی» بالا بردند. او بیانیه‌ی اصولی جدید را به عنوان پایه‌ی انقلابی دیدگاه‌های انجمن زنان نروژی می‌دانست.

«سازمان ملی زنان»<sup>۲</sup> که توسط بتی فریدان در سال ۱۹۶۶ تأسیس شد، اندیشه‌هایی انقلابی نظیر انجمن زنان نروژی و نیز روش‌هایی عملی مشابه با آن داشت: چانه‌زنی و فشار به مسوولان. در مقایسه با فمینیست‌های نروژی، شمار اعضای این سازمان اندک بود: در زمان تأسیس در ۱۹۶۶ در کل امریکا ۳۰۰ تن عضو سازمان بودند. شمار اعضا بعد از یک سال به یک هزار تن رسید. سازمان ملی زنان برای کسب حقوقی تلاش می‌کرد که انجمن زنان نروژی سال‌ها

1. Berit Østbye

2. National Organization for Women (NOW)

بود برای آن‌ها مبارزه کرده بود: دست‌مزد برابر، برابری در تحصیل و کار، ایجاد مراکز نگهداری روزانه‌ی کودکان و سازمان‌دهی جدید نقش‌ها در خانواده با تقسیم مسوولیت‌های خانه و فرزندان. این سازمان همچنین تاکید داشت که مردان نیز قربانی این سیستم بودند و بنابراین آزادسازی زنان به سود کل جامعه خواهد بود. این به هیچ وجه موضوع جدیدی برای فمینیست‌های نروژ نبود. بنابراین تعجبی ندارد که سازمان ملی زنان در آن زمان به الگو تبدیل نشد و زنان در شمال اروپا حس کردند که در این مسیر پیش‌تر رفته‌اند. اولین بار در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که گروه‌های فمینیستی انقلابی در آمریکا پیدا شدند که می‌توانستند به جنبش زنان نروژی کمک کنند.

بخش مهم تبادل تجربه‌ها و اندیشه‌ها در جبهه‌ی شمالی روی داد. در اینجا هم خط‌مشی‌های اصولی و هم موارد خاص نظیر دست‌مزد برابر، مالیات خانواده، قانون ازدواج و نقش‌های جنسیتی مورد بحث قرار می‌گرفتند. سازمان مشترک انجمن‌های زنان نروژی هر چهار سال یک بار گردهم‌آیی برگزار می‌کرد و علاوه بر آن تا سال ۱۹۷۰ هفته‌ی دوستی شمالی به صورت چرخشی بین کشورهای شمالی اروپا ترتیب داده می‌شد. زنان شمال اروپا یکدیگر را در «مدرسه‌ی شهروندی جامعه‌ی زنان دانمارکی» که دوره‌های تابستانی برگزار می‌کرد یا در برنامه‌های ویژه نظیر کنفرانس آموزشی درباره‌ی «مردانگی و زنانگی در آموزش و پرورش» که انجمن فردریکا برمر در ۱۹۶۸ برگزار کرد، ملاقات می‌کردند. زنان شمال در قالب اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان (IAW) همکاری می‌کردند و در سازمان ملل تنها کرسی ثابت کشورهای شمالی در کمیسیون زنان به صورت گردشی بین این کشورها وجود داشت.

روابط دوستانه‌ی شخصی بین فمینیست‌های شمال، حفظ ارتباط را در قالب دیدارهای متقابل خارج از برنامه‌های رسمی آسان می‌کرد. فمینیست‌ها کتاب‌های هم را نقد و بررسی می‌کردند و یکدیگر را برای ایراد سخن‌رانی دعوت می‌کردند. اوا موبرگ مثال خوبی است، ولی کسان دیگری هم در نسل‌های مختلف بودند: در سوئد زنانی چون هانا رید، کارین وستمان برگ<sup>۱</sup>، الن هاگن<sup>۲</sup>، و کارین آرلان<sup>۳</sup>،

---

1. Karin Westman Berg  
2. Ellen Hagen  
3. Karin Ahrland

در دانمارک لیس گروئس<sup>۱</sup>، اینگا دالسگور<sup>۲</sup> و اوا همر هانسن<sup>۳</sup>، در فنلاند دورا ویلن، آگنتا اولین<sup>۴</sup>، و الین ون کرامر<sup>۵</sup>، در ایسلند سیگریتور ماگنوسون<sup>۶</sup> و آنا سیگورتادوتیر<sup>۷</sup>. وقتی که انجمن زنان نروژی در سال ۱۹۷۰ قصد داشت اولین سند چشم‌انداز خود را بسازد، انجمن فردریکا برمر و سازمان زنان دانمارکی به جست‌وجوی انگیزه و مشوق رفتند. بین فمینیست‌های شمال اشتراک‌های زیادی وجود داشت.

### سازمان ملل و اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان

برای انجمن زنان نروژی همچنین اهمیت داشت که از طریق IAW (سازمان قدیمی بین‌المللی حق رای زنان از ۱۹۰۴) به سازمان‌های جاافتاده‌ی زنان مرتبط شود. بعد از جنگ، بیشتر فعالیت IAW بر همکاری با کشورهای در حال توسعه و تلاش برای بهبود وضعیت زنان در آن کشورها متمرکز بود. ولی این اتحادیه همچنین بر طراحی سیاست‌های زنان در نروژ به ویژه از طریق ارتباط خود با سازمان ملل تأثیری مستقیم داشت. اتحادیه در سال ۱۹۴۸ به عضو مشورتی سازمان ملل تبدیل شده بود. این ارتباط امکان دسترسی به اطلاعات را برای انجمن زنان فراهم می‌کرد. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از تصمیم‌های سازمان ملل، مطالعات انجام شده توسط سازمان ملل و پای‌بندی نروژ به اصول این سازمان به عنوان اهرم فشار برای پیش‌برد مسائل زنان در نروژ استفاده شد.

نفوذ سازمان ملل اهمیت زیادی داشت، به ویژه این که این سازمان برای تأسیس شورای برابری جنسیتی در سال ۱۹۷۲ اثربخش بود. نقطه‌ی شروع این شورا بیانیه‌ای در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل بود که در آن از کشورهای عضو خواسته شده بود کمیسیون‌های ملی برای توسعه‌ی برنامه‌ها و تهیه‌ی طرح‌های بهبود وضعیت زنان ایجاد کنند. شماری از کشورها، کمیسیون‌های

- 
1. Lis Groes
  2. Inga Dahlsgård
  3. Eva Hemmer Hansen
  4. Agneta Ohlin
  5. Elin von Kramer
  6. Sigrithur Magnusson
  7. Anna Sigurthadóttir

فراگیر و چندجانبه‌ای تاسیس کردند که برای مدت محدودی فعالیت داشت. ولی انجمن زنان نروژی بر این عقیده بود که آن چه نروژ نیاز داشت، یک شورای دائمی بود که بتواند برای «بهبود عمومی وضعیت زنان» فعالیت کند. در سال ۱۹۶۷، قطع‌نامه‌ای در این باره به دولت فرستاده شد که مجموعه‌ای از رخ‌دادها را در پی خود داشت. تاسیس شورا در سال ۱۹۷۲ در واقع به تحقق پیوستن یک رویای قدیمی انجمن زنان بود.

### ۱۹۶۸، آرامش پیش از توفان

در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ نسل جدید زنان ناراضی با خواسته‌ها و روش‌های جدید خود به پیش آمدند. طولی نکشید تا سازمان‌های زنان در سراسر نروژ دوباره شروع به کار کردند، و انجمن زنان می‌بایست در ساختار جدید برای خود جایی بیابد. با این حال در آن زمان کسانی که با چنین سطحی از فعالیت بی‌وقفه موافق باشند، اندک بودند. پذیرش عمومی برابری جنسیتی در دهه ۱۹۶۰ نباید با این موضوع اشتباه گرفته شود که افراد بیشتری علاقه‌مند شدند تا در زمینه‌ی امور زنان فعالیت جدی انجام دهند. در عمل، زنان با این عقیده‌ی عمومی هم‌رای بودند که زمانه رو به جلو می‌رود و شرایط با گذشت زمان بهتر می‌شود. برخی حتا معتقد بودند که برابری برای کسانی که به واقع می‌خواستند از موقعیت‌های فراهم شده استفاده کنند به دست آمده بود. حدود سال ۱۹۶۸ به نظر می‌رسید که سهل‌انگاری حتا به انجمن زنان نروژی هنوز ناراضی هم سرایت کرده بود.

مدیر جدید انجمن، کلارا اوتسن، در سخن‌رانی مراسم معارفه‌ی خود گفت هیچ‌کس دیگری مخالف برابری جنسیتی نیست. با این حال پیشرفت بسیار کند بود: «به نظر می‌رسد خیل دوست‌داران و علاقه‌مندان انجمن زنان نروژی خسته شده‌اند و به ندرت در مناظرات و مباحثات شرکت می‌کنند.» انجمن به یک «مغز متفکر» نیاز داشت که بتواند خوراک رسانه‌های عمومی و روزنامه‌ها را با مطالب مفید در مورد مسائل زنان تامین کند. در واقع آن چه انجمن کم داشت، یک نشریه‌ی اختصاصی بود. البته مشکل اقتصادی هم به جای خود بود که دست انجمن را برای شروع اقدامات ضروری و مفید می‌بست.

سال ۱۹۶۸ خوش‌بینی چندانی وجود نداشت. با این حال چیزهایی هم اتفاق

می افتاد. در نشست سالانه، کلارا اوتسن خیر داد که به تقاضای دانمارک و سوئد یک گروه جوانان در IAW تشکیل شده است. این اعضای جوان می گفتند «انجمن زنان به اندازه‌ی کافی انقلابی نیست و مسائل مورد علاقه‌ی زنان کشورهای در حال توسعه را دنبال نمی‌کند. فعالان حقوق زنان در بسیاری از کشورها به یک گروه شهرنشین کوچک محدود بودند و بنابراین از مرزهای خود خارج نمی‌شدند و ...» با این حال در انجمن زنان اسلو چندین عضو جوان حضور داشتند که «حرف از نبود دیدگاه انقلابی می‌زدند و این که ما باید بپذیریم که می‌خواهیم قدرت داشته باشیم و ...» در سال‌های ۶۹-۱۹۶۸ جوانان به هیات مدیره‌ی انجمن زنان اسلو وارد شدند: لارش آندرئاس لارسن<sup>۱</sup>، لیسسه کهلت<sup>۲</sup>، و ایویند هوفمان<sup>۳</sup>. این حضور، اعلام رسیدن دوره‌ای جدید بود. این جوانان همراه با خود چیزهای جدیدی آوردند که از آن جمله ارتباط با سیاست دانشجویان بود. چشمه‌ی جنبش جدید زنان در دانشگاه‌ها جوشید.

- 
1. Lars Andreas Larssen
  2. Lise Kohlt
  3. Eivind Hoffman

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل شانزدهم

جنبش جدید زنان



## گوش کن! دارد تکان می خورد

«گوش کن! دارد تکان می خورد، هزاران پا بر آسفالت و علف، خنده را گوش کن، آن‌ها می آیند، آن‌ها حجره‌های تنگ را رها می کنند، خانه‌های محقر و مجتمع‌های بزرگ را، آن‌ها از اداره‌ها و کارخانه‌ها می آیند، از بیمارستان‌ها و مدرسه‌ها، از مجله‌ها و گالری‌ها، همه‌ی خواهران ما، گوش کن، دارد چیزی تکان می خورد.»<sup>۱</sup> بیورگ ویک<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۲ آن چه را به آرامی در حال رخ دادن بود، چنین توصیف کرد.

از پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ جنبش زنان در غرب اروپا و امریکا به شکل جنبش اجتماعی بزرگ و تازه‌ای که اثرات پایداری در جامعه به جای می گذاشت، رشد کرد. این جنبش تازه با شمار کمی از مشتاقان آغاز شد، به سرعت بزرگ شد و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک مختلفی را با خود همراه ساخت. جنبش تازه متشکل از گروه‌ها و سازمان‌هایی بود که هر یک برای خود کار می کردند، در دوره‌هایی یا در فعالیت‌های ویژه‌ای با هم ائتلاف می کردند و دوباره پراکنده می شدند، مذاکره می کردند، می جنگیدند، اعضای تازه‌ای را مجذوب خود می کردند و آن‌ها را از پشتیبانی خود برخوردار می ساختند.

شرکت‌کنندگان در این جنبش متاثر از احساسی بودند که به آن‌ها می گفت چیزی

---

1. Bjørg Vik

می‌تواند اتفاق بیفتد، بناست که چیزی اتفاق بیفتد و آن‌ها می‌توانند جهان را تغییر دهند و به جای بهتری بدل کنند و این که شرایط جامعه، آماده‌ی تکانی تازه در راستای این تغییرات است. چنین گرایشی ملهم از روح زمانه بود و جنبش زنان به دیگر جنبش‌های بزرگ اجتماعی دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ متصل بود. این جنبش با بحث‌های ایدئولوژیک داغی که در دانشگاه‌ها و پیرامون محیط‌های دانشگاهی جریان داشت، مرتبط بود. رد جنبش تازه‌ی زنان را در جنبش اعتراضی علیه جنگ ویتنام، و بین مخالفان رادیکال و جوانی که ایده‌های صلح‌طلبانه، اقتدارگریزانه یا سوسیالیستی داشتند، می‌توان جست. یکی از شعارهای جنبش این بود: «خواهرانگی، قدرت است»<sup>۱</sup> اهالی جنبش تاکید می‌کردند که به زنان آموخته شده بود که یکدیگر را خوار بشمارند. حالا آن‌ها می‌خواهند بر اشتراکات‌شان و بر حمایتی که می‌توانند یکدیگر را از آن بهره‌مند سازند، تاکید کنند. هم‌زمان گفت‌وگوهای داغ و پرتنش نیز در جریان بود. دیدگاه‌ها به شدت رو در روی هم قرار داشت. «مردم در آن زمان بسیار گستاخ بودند» این جمله‌ی دوروتی اسمیت<sup>۲</sup> پژوهش‌گر امریکایی مسائل زنان است. به هر حال زمانی انگیزه از هیجان‌ات بزرگ بود. آستری برکن<sup>۳</sup> که فمینیست نو و قائم‌مقام مدیر انجمن زنان نروژی بود، می‌نویسد: «اگر از من درباره‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ پرسیم، می‌گویم ده سال شادی و لذت بود با همه‌ی زنان راه‌پیمایمان. ده سال خواهرخواندگی زنان، ده سالی که کلمه‌ی رهایی بخشی از دهان ما نیفتاد.»

جنبش در امریکا با تظاهرات منسجمی در سپتامبر ۱۹۶۸ علیه رقابت‌های «دوشیزه‌ی امریکا»<sup>۴</sup> آغاز شد. فمینیست‌های جوان «تجهیزات شکنجه» مانند پستان‌بندها، کفش‌های پاشنه‌بلند، مژه‌های مصنوعی و شماره‌هایی از مجله‌های پلی‌بوی<sup>۵</sup> و خانم‌خانه<sup>۶</sup> را به سطل زباله انداختند. به نشانه‌ی اعتراض یک گوسفند

1. Sisterhood is Powerful

2. Dorothy Smith

3. Astrid Brekken

۴. Miss America. رقابت سالانه‌ی دوشیزه امریکا از ۱۹۲۱ در این کشور برگزار می‌شود. برگزیده، یک سال صاحب عنوان «دوشیزه امریکا» است.

۵. Playboy. مجله‌ای امریکایی که از ۱۹۵۳ منتشر می‌شود. امروزه یک امپراطوری چندرسانه‌ای - چندزبانی بدل شده است. اگر چه شامل مطالب سیاسی، اجتماعی، ادبی و ... است، اما بیشتر به عنوان رسانه‌ای با محتوای جنسی برای مردان مطرح است. بسیاری آن را به دلیل انتشار عکس‌های برهنه از زنان می‌شناسند.

۶. Ladies' Home Journal. نخستین مجله‌ی زنان در امریکا که از ۱۶ فوریه ۱۸۸۳ تا ۲۴ آوریل ۲۰۱۴ ماهانه منتشر شده است. در ۱۹۰۳ نخستین نشریه‌ی امریکایی بود که در یک میلیون نسخه منتشر می‌شد. اکنون این مجله فصل‌نامه‌ای است که در اینترنت منتشر می‌شود.

را به عنوان «دوشیزه‌ی امریکا» برگزیدند و با فریادهای «آزادی برای زنان» عبارت «آزادی زنان» را از سایه به نور گرداندند. از این حرکت به عنوان جنبش اعتراضی رنگارنگ، گونه‌گون و هم‌نشینی آزاد نام برده می‌شود. بهار ۱۹۶۸ مطالبات زنان در فرانسه به تمامی طرح شد و همان سال در آلمان. تا پیش از سال ۱۹۷۰ در بسیاری از کشورها سازمان‌های نوفمینیسمی ایجاد شده بود. هلندی‌ها «مینای شیفته»<sup>۱</sup> را داشتند، «جوراب‌قرمزها»<sup>۲</sup> در دانمارک فعال شده بود و «بچه‌های تیلده»<sup>۳</sup> جنبش جوانان در دل جامعه‌ی زنان دانمارکی بود. در بریتانیا گروه‌های مختلفی زیر عنوان مشترک برابری خواهی زنان<sup>۴</sup> ایجاد شده بود. تنها در آلمان غربی ۵۰۰ هزار زن در تظاهرات حق سقط جنین شرکت کردند. در فرانسه نیز همین اتفاق افتاد. حداقل ۵۰۰ هزار تن در جنبش جدید زنان فعال بودند. به هر حال شمار فعالان یک جنبش اجتماعی بسیار فراتر از شمار اعضای ثبت شده‌ی آن است. برخی، هواداران و فعالان اروپایی جنبش زنان را در آن سال‌ها ۱۲ میلیون تن برآورد کرده‌اند. هزاران زن در راه‌پیمایی‌ها حاضر می‌شدند. این پدیده‌ای تازه در اروپا بود.

روش‌ها متفاوت بود: از فعالیت‌هایی که به خوبی برای تحصن سازمان‌دهی شده بودند، رژه‌ها و تظاهرات و اقامه‌ی دعوای حقوقی، تاریخ‌دادهای خودجوش و برنامه‌ریزی‌نشده و فراخوان‌هایی که تنها یک بار انجام شد. بسیاری از اهداف همان انتظارات قدیمی زنان بود: حق کارکردن، حق تحصیل و دست‌مزد برابر؛ اهداف دیگر تازه بودند و برای نخستین بار با قدرت بر آن‌ها تاکید می‌شد: مبارزه علیه سرکوب جنسی در روابط شخصی، علیه خشونت‌گری و سوءاستفاده از زنان در سینما، تلویزیون و در خیابان، علیه نگاه به زنان یا استفاده از زنان به عنوان کالای جنسی و نیز مبارزه برای حق زنان هم‌جنس‌خواه در آزادی و ابراز عشق. موضوع سقط جنین اما چون آتشی در سرما پراکنندگان را گرد می‌آورد و به عنوان بزرگ‌ترین مساله در بیشتر کشورها بر فراز همه‌ی اینها زبانه می‌کشید. در روزگاری که همه‌ی جنبه‌های زندگی، سیاسی بود.

1. Dolle Mina
2. Rødstrømperne
3. Thildes børn
4. Women's Liberation

دلیل پیدایش جنبش جدید زنان چه بود؟ در جامعه‌شناسی بروز جنبش‌های اجتماعی به عنوان نتیجه‌ی احساس در تنگنا قرار گرفتن گروه مشخصی از جامعه در ارتباط با حقوقی که آن گروه مشخص برای خود قائل است، توضیح داده می‌شود. پس شکافی بین انتظارات و امکانات برآوردن این انتظارات وجود داشت.

در سال‌های ۷۰-۱۹۶۰ نسل تازه و بزرگی از زنان پا به میدان گذاشتند. برای نخستین بار بود که داشتن تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی برای تعداد بسیاری از زنان امری معمول بود. هم‌زمان میزان باروری زنان به شدت کاهش یافت و این بدان معنا بود که زنان مجبور نبودند سال‌های زیادی را در زادن و پروردن کودکان صرف کنند. بسیاری از زنان جوان با اشتیاق به هستی‌ای نگاه می‌کردند که می‌توانستند در آن، استقلال اقتصادی و خودباوری‌شان را فراتر از مادری و خانه‌داری تحقق بخشند. اما هم موانع عملی و هم هنجارها و قراردادهای اجتماعی از بیان آنچه می‌خواستند، بازشان می‌داشت. مشکلات آن‌ها که می‌خواستند زندگی شغلی را با خانواده و فرزندداری ترکیب کنند، همچنان گذرناپذیر به نظر می‌رسید، به ویژه به دلیل فقدان فاجعه‌بار سازمان‌هایی که کار مراقبت روزانه‌ی کودکان را به عهده گیرند. بسیاری از دختران رویای مادران را برای تحصیل برآورده ساختند، تنها برای دریافتن این که شغلی با دست‌مزد و عنوان سازمانی پایین‌تر از مردان هم‌رده‌ی خود به دست خواهند آورد و هم‌زمان بایست تمام کار خانه را بر دوش گیرند و فرسوده شوند. تقابل انتظارات و امکانات به رشد اعتراض شدیدی منجر می‌شد.

فمینیست نو، لیوه برکه<sup>۱</sup> چنین نوشته است: «به ما وعده‌ی جهانی برابر داده بودند؛ حالا می‌بینیم که صحبت از برابری، دروغی بیش نبود.» جنبش نوفمینیسم در سال ۱۹۷۰ به نروژ رسید. همچون جاهای دیگر، اینجا هم جنبش با شمار اندکی از فعالان آغاز شد، اما با توانی شگفت‌انگیز رشد کرد. مسائل زنان افراد بسیاری را درگیر می‌کرد، چه آن‌ها که همراه با جنبش بودند و چه آن‌ها که مخالف آن. شمار فعالان جنبش نو بسیار بیشتر از شمار فعالان زنان از دوران مبارزه برای حق رای تا ۱۹۷۰ بود. حدود ۷ هزار و ۳۰۰ تن در سازمان‌های قدیمی و

1. Live Brekke

جدید عضو بودند. نوفمینیست‌ها در سال ۱۹۷۳ نزدیک به ۳۰ گروه مختلف با حدود یک‌هزار عضو در سراسر کشور داشتند. در همین سال جبهه‌ی زنان<sup>۱</sup> حدود ۳ هزار و ۵۰۰ عضو در ۱۲۵ شهر و منطقه داشت و در نتیجه بزرگ‌ترین سازمان به شمار می‌رفت. در میان سازمان‌های قدیمی، انجمن زنان نروژی ۸۰۰ عضو در ۸ تشکیلات محلی داشت، در حالی که اتحادیه‌ی زنان نروژی که پس از ۸ سال وقفه بار دیگر در ۱۹۷۳ فعال شده بود، نزدیک به یک‌هزار و ۲۰۰ عضو داشت.

واضح است که تعداد علاقه‌مندان و دل‌بستگان به مسائل زنان بسیار بیشتر از شمار اعضای سازمان‌های زنان بوده است. آثار نوفمینیست‌ها به زبان نروژی ترجمه می‌شد و در دانشگاه‌ها، دانشجویان و استادان گروه‌هایی تشکیل دادند که دروس و مطالعات خود را از دیدگاه زنان پیش می‌بردند. در زمینه‌ی ورزش، دختران یک صدا شدند. آن‌ها می‌خواستند در مسابقات دوی امدادی هولمن‌کولن<sup>۲</sup> یا ماراتن اسکی بیرکه‌بیرن<sup>۳</sup> شرکت کنند و در رقابت‌های فوتبال بازی کنند. در زمینه‌ی زندگی حرفه‌ای گروه‌هایی از زنان الزامات سخت‌تری را برای دست‌مزد و ارزیابی مشاغل خود تعیین کردند. بسیاری برای آن که نشان دهند چه می‌خواهند راهپیمایی کردند. در شهرهای سراسر کشور تظاهرات کوچک و بزرگی در ۸ مارس برگزار شد. در برخی شهرها تعداد شرکت‌کنندگان از انگشت‌های دست بیشتر نبود، اما در برخی شهرهای دیگر چندین هزار تن در تظاهرات شرکت کردند. در هشتم ماه مارس ۱۹۷۸ حدود ۲۰ هزار تن در تظاهرات سراسر کشور شرکت کردند. همچون سایر کشورها، خودمختاری در سقط جنین مشخص‌ترین موضوعی بود که مردم را سازمان‌دهی می‌کرد. تنها در اسلو ۵ هزار تن به سال ۱۹۷۴ برای همین موضوع تظاهرات کردند و جزوه‌ای با عنوان «خودمختاری در سقط جنین چیست؟» در ۱۵۰ هزار نسخه منتشر شد.

سطح فعالیت‌های عمومی در ۱۹۷۵ (سال جهانی زنان به تصویب سازمان ملل متحد) به اوج خود رسید. ۵۱ سازمان و موسسه‌ی عمومی از سراسر کشور در پروژه‌ای همکاری کردند که بنا داشت برابری‌خواهی را در دستور کار تمام فعالیت‌ها در سطح محلی، ملی و بین‌المللی قرار دهد. حدود ۳۰۰ شهرداری در

---

1. Kvinnefronten  
2. Holmenkollstafetten  
3. Birkebeineren

سراسر کشور شورای سال زنان را تشکیل دادند که به مشکلات محلی زنان رسیدگی می‌کرد. تمام استان‌ها سمینارهایی را برای پیش‌برد برنامه‌های منطقه‌ای برابری جنسیتی برگزار کردند. پلاکاردها و بسته‌های اطلاع‌رسانی در سراسر کشور پخش شد. فرم‌های نظرسنجی از سوی وزارت کار، درخواست‌های زنان را برای کار جمع‌آوری و پیمایش کرد و در بسیاری از شهرها زنان برای پیش‌برد این طرح فعال شدند. هم‌زمان نروژ در همایش سال جهانی زنان در مکزیک شرکت کرد که از دل آن برنامه‌ی ده ساله‌ی زنان<sup>۱</sup> ۱۹۸۵-۱۹۷۵ بیرون آمد.

سال جهانی زنان در آغاز شوخی و خنده‌ی بسیاری را برانگیخت، اما کم‌کم جدی گرفته شد. نتیجه‌گیری یک شهرداری در شمال نروژ این بود: «شوخی‌ها خیلی زیاد نیست و نیشخندها چندان دوام ندارد.» شیوه‌ی کار نامتمرکز موجب شد تا بسیاری از مناطقی که کم‌تر به آن‌ها توجه شده بود، زیر پرتو چراغ‌های مطالعه‌ی تبعیض سیاسی و شغلی علیه زنان قرار گیرند. در سایه‌ی این تلاش‌ها برگزاری سال زنان به تشکیل شوراهای دائمی برابری جنسیتی در بسیاری از شهرداری‌ها منجر شد. یک پروژه‌ی همکاری بزرگ بین انجمن‌های زنان وجود داشت. این همکاری از انجمن نروژی داوطلبان نظامی زن<sup>۲</sup> گرفته تا تشکیلات بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی، و از شورای ملی زنان نروژی تا دبیرخانه‌ی زنان حزب کارگر نروژ گسترده بود. انجمن زنان به شیوه‌های مختلف نقشی مرکزی در این پروژه ایفا می‌کرد. او کولستاد که همچنان در انجمن فعال بود، هم نماینده‌ی نروژ در کمیسیون زنان سازمان ملل بود و هم رییس شورای کاری که مدیریت برنامه‌های سال زنان را بر عهده داشت. مدیر انجمن، کاری شونسبرگ، که نماینده‌ی انجمن در شورای کار نیز بود، با شوراهای زنان شهرداری‌ها در تماس بود و سخن‌رانی‌های بسیاری در سراسر کشور ایراد کرد.

## سازمانی قدیمی در جنبشی تازه

انجمن زنان نروژی در سال ۱۹۷۰ با توجه به پیشینه‌ی طولانی، مدیریتی قابل

۱. Kvinnetår. برنامه‌ی ده‌ساله‌ی زنان سازمان ملل دستاوردهای بسیاری برای زنان داشت. کنفرانس مکزیک (۱۹۷۵)، کپنهاک (۱۹۸۰)، نایروبی (۱۹۸۵)، تشکیل کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان در سازمان ملل که تا پایان این دوره‌ی ده ساله بیش از ۱۰۰ دولت آن را امضا کردند و ... از دستاوردهای این دوره‌ی ده ساله است.

2. Norsk Lotteforbund

توجه، تعریف سازمانی درست و ساختاری روش‌مند، شبکه‌ی ارتباطی‌ای از آن خود، داشتن دستورالعمل‌هایی برای کار روی موضوعات زنان که با ساختاری مناسب تدوین شده و شامل برنامه‌های مشخصی بود، انجمنی قابل احترام شمرده می‌شد. این انجمن آبخوری در جریان چپ و رویکردی آزادی‌خواهانه داشت. ایده‌ی اصلی انجمن برابری همه شهروندان بر اساس اندیشه‌ی بنیادین حقوق بشر بود. با این برنامه، انجمن یک سازمان برابری خواه کلاسیک و لیبرال بود. اندیشه‌ی نقش‌های جنسیتی که از دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع شده بود، نگرش‌های برابری‌خواهی، مفاهیم حقوق فردی و امکان بروز و بیان فردی را تقویت کرده بود. همچنین مرکز توجهات از روی زنان چرخیده و به بازنگری در توزیع وظایف برای هر دو جنسیت معطوف شده بود.

چه در مرحله‌ی آغازین و چه در سراسر سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، انجمن زنان نیروزی زمینه‌های مشترک بسیاری با سازمان‌های نوپاداشت. انجمن نقش فعالی در رخدادها بازی می‌کرد. هم‌زمان در دهه‌ی ۱۹۷۰ آمادگی برای اتفاقات تازه وجود داشت؛ اتفاقاتی که راه خود را از آن چه انجمن زنان «قدیمی» بر آن پای می‌فشرد، جدا می‌کردند و به همت نسلی از زنان جوان پیش برده می‌شدند. انجمن زنان خود را با زمان سازگار کرده بود و بسیاری از اتفاقات تازه را در خود جذب می‌کرد و در نتیجه خود را با حرکت زمان توسعه می‌داد. انجمن بیشتر و بیشتر رادیکال و پیشرو می‌شد. از حدود میانه‌ی این دهه، انجمن متناسب با دیگر بخش‌های جنبش زنان، نیروی بیشتری را در تجربیات و ارزش‌های خاص زنان صرف می‌کرد. با این حال تمایزهای بنیادین و خاص خود را حفظ می‌کرد. انجمن، تنها سازمان زنانی بود که همواره و در صدر برنامه‌های خود بر برابری جنسیتی پای می‌فشرد.

مهم‌ترین حوزه‌ی فعالیت انجمن زنان نیروزی، تماس پیوسته و تخصصی با مقامات بود. این شیوه، زنانی را که دل‌مشغول سبک کاری مرتب بر بنیانی حرفه‌ای بودند به خود جذب کرد؛ آن‌ها که به دنبال سازمانی بودند که هم به میدان سیاست بزند و بتواند با دولت همکاری کند و هم روحیه‌ی بروز دیدگاه‌های رادیکال‌نظیر موضوع سقط جنین را داشته باشد. بدین ترتیب انجمن زنان، در عمارت هم‌نشینی سازمان‌های زنان، سکوی درگاه بود. انجمن در فضای رسانه‌ای، چندان که

سازمان‌های نوپنیا حضور داشتند دیده نمی‌شد، اما در حوزه‌ی فعالیت‌های خود دست‌آوردهای زیادی داشت. بسیاری از موضوعاتی که باید در قلمرو تخصص انجمن زنان نیروی انگاشته شوند، در دهه‌ی ۱۹۷۰ به نتیجه رسید، از جمله: نظارت بر پرداخت کتاب‌های درسی به نقش‌های جنسیتی، آیین‌نامه‌ی برابری جنسیتی در مدارس، تاسیس شوراهای برابری جنسیتی، تاسیس اداره‌ی نظارت بر اجرای برابری جنسیتی، تصویب قانون برابری جنسیتی و ممنوعیت انتشار آگهی‌های تبعیض‌آمیز جنسیتی.

### دیدار با جو فری من

جو فری من<sup>۱</sup>، دانشجوی جامعه‌شناسی، در تابستان ۱۹۷۰ از شیکاگو به اروپا سفر کرد. مانند بسیاری از زنان جوان دیگر او نیز با شور فراوان در جنبش حق شهروندی و جنبش دانشجویی شرکت کرده بود. هنگامی که او خود در سال ۱۹۶۷ تبعیض جنسیتی را با تمام وجود تجربه کرد، تمام افکارش را بر ضرورت برابری جنسیتی و نیاز به جنبش زنان متمرکز کرد. او تبعیض را چنین تجربه کرده بود: رسانه‌ها روزنامه‌نگار مرد می‌خواستند، به این ترتیب برای او اشتغال به روزنامه‌نگاری ناممکن بود. این که او مهارت داشت یا برنامه‌ای برای ازدواج و فرزندآوری نداشت یا مشتاق بود تا به خیابان برود و از آشوب‌های خیابانی گزارش تهیه کند سودی به حال او نداشت. «این حقیقت که من زن هستم بقیه‌ی چیزها را می‌پوشاند. من می‌توانستم در چشم خودم یک استثنا باشم، اما برای کارفرماهای بالقوه من یک کلیشه‌ی محض بودم.» فری من پیامدهای ممکن را پذیرفت و به فمینیستی فعال بدل شد. او از کسانی بود که نخستین گروه برابری‌خواهی زنان را در سال ۱۹۶۷ در شیکاگو بنیان گذاشت، نخستین نشریه‌ی جنبش نو را در سال ۱۹۶۸ منتشر کرد و هنگامی که در سال ۱۹۷۰ به اروپا سفر کرد، در قامت «مبلغ فمینیسم» با این ایده که پیامش را تا هر جا که می‌تواند برساند، ظاهر شد. فهرست نشانی دریافت‌کنندگان نشریه‌ی صدای آزادی زنان<sup>۲</sup> شامل نام هزار زن می‌شد که برخی از آن‌ها اروپایی بودند. جو فری من برای آن‌ها نامه می‌نوشت. او پاسخی از

1. Jo Freeman

2. Voice of the Women's Liberation



نروژ دریافت کرد، نامه‌ای از سیری نی‌لاندر مَلاَند<sup>۱</sup> از اهالی برگن. او در نامه نوشته بود که گروهی در اسلو می‌خواهد جنبش فمینیستی تازه‌ای ایجاد کند. آیا فری‌من مایل است که در دانشگاه اسلو سخنرانی کند، به گونه‌ای که این گروه بتواند از آن در سامان‌دهی ایده‌های خود استفاده کند؟

پاسخ فری‌من به این درخواست مثبت بود. او در اسلو دو ملاقات داشت. یکی از ملاقات‌ها با الیزابت هلسینگ<sup>۲</sup> بود که در سال ۱۹۶۸ گروه «حمایت از مادران شیرده» را راه‌اندازی کرده بود. ملاقات‌کننده‌ی دیگر بنته اونساگر لوند روان‌شناس بود که دل‌مشغول جنبش جدید زنان در امریکا و مدیر تازه‌ی انجمن زنان اسلو بود. هلسینگ و اونساگر لوند هر کدام سازمان‌دهی خود را آغاز کردند. هلسینگ گفت وگوهای گسترده‌تری با زنان علاقه‌مند انجام داد. برخی از آن‌ها از گروه حمایت از مادران شیرده بودند، برخی با نوشتن مقاله در روزنامه‌ها شناخته شده بودند، دیگران به واسطه آشنایان مشترک جذب شده بودند. لوند موضوع را با اعضای هیات مدیره‌ی خود مطرح کرد که در آن روزگار درگیر این پرسش بودند که برای نوسازی انجمن زنان اسلو، کارآمدتر شدن آن و برانگیختن اعضا چه می‌توانند بکنند؟ اول ژوئن ۱۹۷۰ انجمن زنان اسلو برگزاری یک نشست همگانی را با حضور جو فری‌من در سپتامبر همان سال تصویب کرد.

فری‌من در روزهای پایانی آگوست به نروژ آمد. او تا این زمان به چند کشور سفر کرده بود و خود را بخشی از تشکیلات جهانی خواهرخواندگان می‌یافت. به همین دلیل او تقاضایی از میزبان خود در اسلو داشت: در ۲۶ آگوست بنا بود زنان امریکایی به مناسبت پنجاهمین سال‌گرد گرفتن حق رای اعتصاب کنند. آیا زنان نروژی می‌توانستند در حمایت از آن‌ها، مقابل سفارت امریکا تظاهرات کنند؟ فعالان زن، برگزاری یک کنفرانس خبری را نیز پیشنهاد کردند: «همه» جلو سفارت تظاهرات کردند. اعتصاب در امریکا ارزش خبری داشت. یک «جوراب قرمز» امریکایی در اسلو آن هم در چنین روزی می‌توانست کنجکاو‌ی‌ها را برانگیزد و به واکنش رسانه‌ای پر و پیمانی منجر شود. کنفرانس مطبوعاتی، پیش‌تبلیف خوبی برای نشست دانشگاه شد. هم‌زمان انجمن زنان نیز کارهای مقدماتی گسترده‌ای را

1. Siri Nylander Mæland

2. Elisabet Helsing

با فرستادن نامه به اعضا و نشر آگهی در روزنامه‌ها انجام داد. یک اعلان که بنته اونساگر لوند نوشته بود در ۴ هزار نسخه برای دانشجویان دختر و کسانی که در روز نخست سپتامبر برای نام‌نویسی به دانشگاه آمده بودند، منتشر شد. این بروشور خبر از «تعداد کم زنان در مراحل مختلف حوزه‌های دانشگاهی» می‌داد و به شیوه‌ای قابل توجه نشان می‌داد که چقدر برابری جنسیتی در حوزه‌ی تحصیلات عالی پیشرفت ناچیزی داشته است.

وقتی روزنشست، هفتم سپتامبر، فرا رسید، سالن اجتماعات سوفوس لیه<sup>۱</sup> از زنان و مردان مشتاقی که پیام جو فری من را دریافت کرده بودند، پر شد. گردهم‌آیی «انتظارات را با هیجان و شوق و صدای کف زدن‌های بی‌وقفه برآورده بود.» جو فری من به ارائه‌ی اساس نارضایتی زنان امریکایی پرداخت و از رویدادهای امریکا سخن گفت. مردم با خشم و اشتیاق گوش می‌دادند: اینجا هم وضع از همین قرار بود. زنان نیروژی هم سرکوب می‌شدند، ما هم باید برخیزیم و کاری کنیم. «زنان در اسلو آماده‌ی سازمان‌دهی بودند، من فقط جرقه‌ای در خرمی که فراهم آورده بودند، انداختم.» فری من این طور گفته بود. اما همچنین در فن سازمان‌دهی او به نیروژی‌ها دست یاری داده بود.

او در کتابی که درباره‌ی برابری خواهی زنان نوشته، چنین آورده است: «فکر می‌کنم هنر «ساختن» یک جنبش اجتماعی چیزی است که به مهارت ویژه و تجربه نیاز دارد.» او خود در سازمان‌های رادیکال امریکایی نظیر برابری خواهی زنان و سازمان ملی زنان (NOW) کار کرده بود. او در نشست دانشگاه اسلو پیشنهاد کرد که فهرست‌هایی را در ورودی سالن قرار دهند. جایی که مردم، در واقع زنان، می‌توانستند در گروه‌های بحث و گفت‌وگوی غیررسمی ثبت نام کنند. ثبت‌نام‌شدگان به اعضای گروه‌هایی که در حال فعالیت بودند معرفی می‌شدند، به طوری که یک نفر می‌توانست چندین گروه تازه پیدا کند. وقتی نشست به پایان رسید، در فهرست‌ها ۸۰ نام ثبت شده بود، به طور قطع این بسیار بیشتر از آنچه انتظار می‌رفت بود. اولین گروه تشکیل شد، به طوری که اعضا دو به دو مسوولیت یک گروه را به عهده گرفتند. گروه اصلی که کار را آغاز کرد و در نشست‌های ابتدایی از همراهی جو فری من برخوردار بود، همچنان به فعالیت ادامه داد و نام

1. Sophus Lie

«مهربان اما سخت»<sup>۱</sup> را برگزید که به گروه ب-ب<sup>۲</sup> نیز معروف شد. نام دسته جمعی این گروه‌ها به پیشنهاد جو فری من «فمینیست‌های نو»<sup>۳</sup> بود. انجمن زنان مخالفتی نداشت که فهرستی در ورودی قرار گیرد تا مردم بتوانند در «گروه‌های بحث و گفت‌وگوی غیررسمی» ثبت‌نام کنند. این پرسش که انجمن خود می‌تواند مسوولیت گروه‌ها را بر عهده بگیرد، بررسی نشده بود. احتمالاً این مساله از جانب فمینیست‌های نو قابل اجرا نبود. الیزابت هلسینگ می‌گوید: «ما لباس‌های سازمانی را از انجمن زنان اسلو قرض گرفته بودیم.» جو فری من اظهار می‌کند که قرار با انجمن زنان اسلو «طرحی کلی» بود و توجه اصلی در نشست این بود که یک سازمان جدید فمینیستی راه‌اندازی شود. این هرگز چیز پنهانی نبود. الیزابت هلسینگ و گروه نی‌لاندر ملاند پیش‌دستانه به رسانه‌ها گفتند که آن‌ها می‌خواستند از ملاقات جو فری من البته برای یک سازمان غیررسمی نیز بهره‌برداری کنند. اما چرا انجمن زنان نروژی نمی‌توانست برای سازمان‌دهی گروه‌های تازه به کار گرفته شود؟

### فمینیسم نو یا جنبش سنتی زنان؟

فمینیست‌های نو نه رهبری رسمی داشتند، نه اهداف مدون. بنابراین نمی‌توانیم خط مشخصی پیدا کنیم که همه بر آن توافق داشته‌اند. نه تنها فرد فرد اعضا و گروه‌ها با هم تفاوت داشتند، بلکه از حق کامل برای پی گرفتن دیدگاه‌های متفاوت، حتا در شرایطی که این دیدگاه‌ها افراطی بود نیز برخوردار بودند. از همان آغاز جنبش نو، خط‌مشی‌های سیاسی متفاوت نماینده‌ای در آن داشتند. اظهارات و بیانیه‌های کلیدی که از ابتدای کار فمینیسم نو به جا مانده نشان می‌دهد که بسیاری از بنیان‌های تئوری در آغاز پیدایش این جنبش با جنبش قدیمی زنان مشترک بود. دیدگاه بنیادین نسبت به تفاوت‌های جنسیتی به طور مشخص به وسیله دو بازیگر اصلی تبیین شد: سیری نی‌لاندر ملاند که اصطلاح «فمینیسم نو» را در نروژ معرفی کرد و جو فری من در جریان سفرش به نروژ. نی‌لاندر ملاند در مقاله‌ای با عنوان «فمینیست‌های نو متحد شوید» می‌نویسد: «در حقیقت در حوزه‌هایی

1. Blid men Beinhard  
2. B-B gruppa  
3. Nyfeministene

که تاثیر بیشتری بر زندگی فردی انسان‌ها دارد - و نه آنجا که به اندام مولد مربوط می‌شود - غالباً تفاوت میان دو هم‌جنس از تفاوت میان دو ناهم‌جنس بیشتر است...» جو فری‌من در نشست خبری آگوست ۱۹۷۰ در اسلو مواضع خود را چنین تبیین می‌کند: «تفاوت در رفتار، ضرورتاً به تفاوت‌های فیزیکی ارتباطی ندارد. اما نخست هنگامی که ما از شر تفکرات قدیمی و نقش سلطه‌گرانه‌ی مردان بر جامعه رها شویم، در خواهیم یافت که چه چیزی از ویژگی‌های بیولوژیکی سرچشمه می‌گیرد و چه چیزی در سنت‌ها ریشه دارد.» دیدگاه نی‌لاندر ملاند به واسطه‌ی فعالیت انجمن زنان در زمینه‌ی نقش‌های جنسیتی از پیش شناخته شده بود. ایده‌های جو فری‌من نیز با اصول و قواعد انجمن زنان که مارگارت بون‌نوبه در زمان خود بر اساس تفکرات جان استوارت میل تدوین کرده بود، هم‌خوانی داشت. اندیشه‌ی برابری میان جنسیت‌ها نیز با آنچه انجمن زنان نروژی از آن دفاع می‌کرد، منافاتی نداشت.

همچنین الزامات و هدف‌گذاری‌هایی که در ۱۹۷۰ تدوین شد، با برنامه و فعالیت‌های انجمن زنان شباهت دارد. نی‌لاندر ملاند در مقاله‌اش به موسسات مراقبت روزانه از کودکان، منزلت‌بخشی به کارخانه و توسعه‌ی امکان‌کار پاره‌وقت پرداخته بود. جو فری‌من در نشست خبری بر حق برابر برای کار، دست‌مزد برابر برای کار هم‌ارز، تفکیک جنسیتی کم‌تر در بازار کار، افزایش نفوذ سیاسی و نیز حق تصمیم‌گیری درباره بدن خود بسیار تاکید کرده بود. اینها همان الزاماتی بود که انجمن زنان نروژی نه تنها در تمام سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰، بلکه در مصوبه‌ی سقط جنین آزاد در نشست سراسری ۱۹۷۰ برای تحقق آن‌ها به پا خاسته بود. گفت‌وگوی رسانه‌ها با دیگر فمینیست‌های نو در آن روزگار نشان می‌دهد که این موارد دیدگاه‌هایی معمول بوده است.

با این حال تفاوت‌های مهمی نیز یافت می‌شد. این تفاوت‌ها هم ایدئولوژیک بود، هم به شیوه‌ی کار و سازمان‌دهی مربوط می‌شد. انجمن زنان نروژی طی دهه‌ی ۱۹۶۰ فرهنگ واژگان خنثایی (از نظر جنسیت) را در حوزه‌ی تقسیم نقش‌های جنسیتی در جامعه توسعه داده بود. مرد و زن بنا بود جز در مواردی اندک، در زمینه‌ی واژگان برابر باشند و انجمن در ادبیاتی که به کار می‌برد دقت می‌کرد که هر وقت به موضوع برابری خواهی جنسیتی می‌پردازد از هر دو جنسیت نام ببرد.

فمینیست‌های نو اما همواره بر زنان تمرکز داشتند و برابری خواهی در جایی که منافع زنان به طور خاص مطرح نبود، به عنوان یک هدف توجه آن‌ها را جلب نمی‌کرد. آن‌ها از همان نخست از آنچه «اهداف برابری خواهی سنتی» نامیدند، فاصله گرفتند و معتقد بودند تنها زنانی که با مردان رقابت و «خود را با هنجارهای زندگی مردانه سازگار می‌کردند» در این چارچوب قرار می‌گرفتند. افزون بر این، آن‌ها می‌خواستند علیه جامعه‌ی مردان و مشخصاً مردان سرکوب‌گر سر به شورش و عصیان بردارند، در حالی که فعالان جنبش زنان بر همکاری میان زنان و مردان تاکید می‌کردند. به عنوان یک وجه مشخصه، مردان به جلسات فمینیست‌های نو راهی نداشتند، در حالی که انجمن زنان نروژی همواره اعضای مرد نیز داشت.

فمینیست‌های نو به نسل جوان‌تری تعلق داشتند. اغلب آن‌ها بیست و چند ساله بودند، در حالی که اعضای انجمن زنان نروژی در سال‌های چهلیم عمر بودند، یا این سال‌ها را از سر گذرانده بودند. به همین دلیل شیوه‌ی کار فمینیست‌های نو کاملاً متفاوت بود و این تفاوت معنا و مفهومی مهم داشت. فمینیست‌های نو فکر می‌کردند که انجمن زنان بیش از حد انحصاری، اتوکشیده و دانشگاهی است. یکی از اعضای مرکزی فمینیست‌های نو می‌گوید: «انجمن زنان اسلو، دیوان‌سالاری‌ای بود با کاغذبازی بسیار در میدانی محدود. این چیزی نبود که ما به آن مشتاق باشیم. بسیار کسل‌کننده بود. نیروی نوپافته‌ی ما در آنجا نمی‌گنجید. ما سرکش و دیوانه بودیم.» انجمن زنان نروژی سازمانی نبود که جوآن‌ها به دنبالش باشند. الیزابت هلسینگ می‌گوید: «ما عاصی و آزاد بودیم. هیچ بند سازمانی‌ای را بر نمی‌تابیدیم. ما حرکت خود را، به نوعی، جنبشی چریکی می‌دیدیم. گروه ب-ب در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی عصر جهان تاکید کرد «انجمن زنان بیش از حد آکادمیک است.» افزون بر آن، فمینیسم نو با شکل سازمانی کاملاً جدیدی آمد که نه تنها یک چارچوب رسمی، بلکه بخش مهمی از ایدئولوژی‌شان نیز بود. الگوی این سازمان از امریکا آمده بود. فمینیست‌ها در سنت برابری خواهی زنان نمی‌خواستند از الگوهای سازمانی‌ای پیروی کنند که پیش‌تر و در جریان مبارزه‌های سیاسی آن‌ها را آزموده، و مردانه و سرکوب‌گر یافته بودند. به جای آن، آن‌ها گروه‌های کوچکی در «ساختاری افقی و هموار» با یکدیگر ارتباط آزادانه داشتند، شکل دادند. هیچ کس رهبر نبود و آن‌ها، در تئوری، به یک اندازه امکان سخن گفتن داشتند.

تنها زنان حق عضویت داشتند و هیچ مردی نمی‌توانست بر گفت‌وگوی آنها تسلط یابد. این گروه‌ها تنها راه‌کاری برای سازمان‌دهی کارها نبودند، بلکه ابزار بنیادین و ضروری رهاسازی بودند.

یک گفت‌وگو میان الیزابت هلسینگ و جو فری من که با «گرسنگی سیری‌ناپذیر» فمینیست‌های نو نروژی خوانده شد، نشان می‌دهد که فری من بر گروه‌های آگاهی‌بخش به عنوان یک شکل سازمانی تازه تاکید می‌کرد. این گروه‌ها هم‌اشاری برای ارتباط میان زن‌ها بودند، و هم‌اشاری برای تغییر گرایش‌های آنها، گرایش‌های زنان دیگر، جامعه، مردان، زنان، کار و خانه. در گروه‌ها، زنان درباره‌ی مشکلات و نگرانی‌های شخصی خود صحبت می‌کردند و از این رهگذر آگاهی بالایی درباره‌ی انگیزه‌ها، گرایش‌ها و احساسات خود ایجاد می‌کردند. نتیجه این آگاهی در وهله‌ی نخست این بود که تجربه‌ی یک زن، تنها تجربه‌ی یک نفر نیست، بلکه این تجربه می‌تواند تجربه‌ی مشترک بیشتر زنان باشد. در نتیجه درمی‌یافتند که این پدیده‌ای اجتماعی بود که می‌توانست به واسطه‌ی فعالیت‌های سیاسی گروهی تغییر کند. جو فری من می‌گفت: «این ایده‌ای بسیار انقلابی است، شاید انقلابی‌ترین ایده.» یک شعار مهم جنبش فمینیسم نو این بود: «امر فردی، سیاسی است.»

### انتقاد یا همکاری؟

گروه‌های رهایی‌بخش برای انجمن زنان حداکثر می‌توانست به عنوان یک فعالیت جانبی مطرح باشد، مگر این که یک تجدید ساختار کلی رخ می‌داد. چنین چیزی هرگز به زبان درنیامد. صورت‌جلسات نشان می‌دهد که موضوع فعالیت گروه‌ها در نشست‌ها مطرح می‌شد، اما از کنار آن می‌گذشتند. در یکی از این صورت‌جلسات چنین آمده است: «هیات مدیره امکان تقویت نشست‌های معمول انجمن زنان اسلو را با افزودن [به طور مثال] فعالیت عملی دیگری به بحث گذاشته است. در این زمینه ما فعلاً نتیجه‌ای نگرفته‌ایم.» افزون بر آن، اعضای انجمن زنان درگیر فعالیت روی مسائل زنان بودند، اما نه خود آگاهی‌بخشی. کاری شونسبرگ می‌گوید برخی ضرورت آگاهی‌بخشی را درنیافته بودند. آنها خود می‌دانستند چه می‌خواهند و مایل بودند برای رسیدن به نتایج عملی فعالیت کنند. برای برخی دیگر فعالیت

فمینیست‌های نو در وهله‌ی نخست، خودمحرورانه به نظر می‌رسید. در نتیجه شعار «امر فردی، سیاسی است» در مجموعه‌ی آن‌ها جای نداشت. هیچ کس چیزی از زندگی خصوصی زنان دیگر نمی‌دانست.

انجمن زنان نروژی که طی سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به تتهایی پرچم‌دار رادیکال‌ترین مسائل و مطالبات زنان بود، حالا جنبش جدیدی را کنار خود می‌دید. اعضای انجمن چگونه به آن واکنش نشان دادند؟ احساسات متضادی وجود داشت. اوا کولستاد می‌گوید: «من فکر می‌کنم آن‌ها می‌توانستند به عضویت ما در آیند ... تفکرات آن‌ها همان چیزی بود که انجمن زنان سال‌ها با آن زندگی کرده بود.»

برخی دیدگاه‌های انتقادی داشتند. شکل و شمایل فمینیست‌های نو کاملاً متفاوت بود، آن‌ها عاصی و سرکش بودند، همان طور که خودشان هم اذعان می‌کردند. فعالان جنبش زنان اما مرتب و منظم بودند و معتقد بودند که با همین شیوه به جایی که هستند رسیده‌اند. بسیاری به اظهارات فمینیست‌های تندرو که نینا کارین مونسین<sup>۱</sup> آن‌ها را نمایندگی می‌کرد، واکنش منفی نشان می‌دادند. نینا کارین مونسین به همراه بیرگیت بیرک<sup>۲</sup> و بریت ریورترت<sup>۳</sup> «مانیفست فعالان زن» را در سال ۱۹۷۲ نوشتند. این مانیفست حمله به «مردان» تلقی شد و انتظار می‌رفت جنجالی برانگیزد. نینا کارین مونسین همچنین در ژوئن ۱۹۷۰ برای روزنامه‌ی داگ‌بلاد مقاله‌ای نوشت و در آن تاکید کرد «فارغ از این که از کدام مدل سیاسی - اقتصادی برای تجزیه و تحلیل وجود آدمی بهره ببریم؛ مرد بیماری است.»

با تمام اینها فعالان جنبش زنان از این که جوان‌ترها و حتا نیروهای خیلی جوان به میدان آمده‌اند، خوشحال بودند. تحلیل انجمن زنان اسلو در گزارش سالانه‌ی ۱۹۷۰ چنین بود: «سال گذشته از چند جهت برای زنان در نروژ سال خوبی بود. چندین گروه کوچک‌تر که به مسائل زنان می‌پردازند، از جمله آن‌ها که گروه‌های فمینیست‌های نو نامیده می‌شوند، پس از سفر جو فری من به نروژ تاسیس شدند. وجه فمینیستی از مسیر بحث و گفت‌وگو بر سر موضوعات مهم اجتماعی روشن‌تر از گذشته شده است. مساله‌ی زنان به طور قابل ملاحظه‌ای در مطبوعات

---

1. Nina Karin Monsen  
2. Birgit Bjerck  
3. Berit Rivertz  
4. Kvinneaktivistmanifestet

و رسانه‌ها، رادیو و تلویزیون جا باز کرده است.»

### جنبش نو زنان رادیکالیزه می‌شود، جبهه‌ی زنان پیش می‌آید

جنبش فمینیستی نو در سال‌های نخست به لحاظ سیاسی فراجناحی بود و می‌خواست خط‌مشی‌های سیاسی مختلف و مخالفان سیاسی را در بر بگیرد. فصل مشترکی که خط‌مشی‌های سیاسی متفاوت را کنار هم نگه می‌داشت، نگرش‌های فمینیستی بود. با این حال بخشی از فمینیست‌های نو از همان آغاز، سوسیالیست بودند. آن‌ها معتقد بودند که رهایی زنان بایست از مسیر نبرد برای ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی محقق شود. بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ جنبش زنان به شدت رادیکالیزه شد و چنین روی‌کردی بیشتر بر گروه‌های فمینیست‌های نو مسلط می‌شد. در جزوه‌ی «درباره‌ی فمینیسم» که فمینیست‌های نو در سال ۱۹۷۵ در اسلو منتشر کرده بودند، برنامه‌ای معرفی شده بود که به برنامه‌ی سوسیالیستی - فمینیستی معروف شد. در این جزوه عنوان شده بود که مسائل زنان چیزی فراتر از خرده مشکلات مساله‌ی طبقاتی است. اما بی‌شک نمی‌توان آن را از نبرد طبقاتی جدا کرد و مبارزه برای رهایی زنان باید همراه با مبارزه برای سوسیالیسم پیش برده شود.

رادیکالیزه شدن در دهه‌ی ۱۹۷۰ با حضور جبهه‌ی زنان که در کوتاه زمانی به بزرگ‌ترین سازمان نونهاد و محور اصلی گفت‌وگوهای روزمره‌ی جنبش زنان بدل شده بود، شدت گرفت. جبهه‌ی زنان در بهار سال ۱۹۷۲ و بعد از سخنرانی ونکه یلوم<sup>۱</sup> در پاییز ۱۹۷۱ در جامعه‌ی دانشجویان<sup>۲</sup> شکل گرفت. در این سخنرانی یلوم اظهار کرد که زنان همانند شاگردان مدرسه و کارگران خارجی یک گروه سرکوب شده در جامعه بودند و طبیعی بود که برای نبرد در راه خواسته‌های خود گردهم آیند. زنان در جامعه‌ی امروز بر اساس شرایطی که سرمایه‌داری رقم زده است به نظام تولید کشیده شده‌اند، با شرایط کاری نامناسب، دست‌مزد نامناسب و زیر سایه‌ی دائمی تهدید به اخراج در زمانی که چرخه‌ی اقتصادی ایجاب کند. نظام سرکوب از تفکرات و گرایش‌های مرسوم نشأت نمی‌گیرد و به همین دلیل سودی ندارد که نوک پیکان حمله را به سوی کتاب‌های آموزشی و رسانه‌های جمعی بگیریم.

1. Wenche Hjellem

2. Studentersamfunnet



دشمن ما مردان نیز نیستند، هرچند آن‌ها می‌توانند «صفات خرده‌بورژوازی» داشته باشند. در واقع دشمن، دشمنی مشترک برای زنان و مردان است: «سرمایه‌داران، صاحبان صنایع تولیدی.» تنها یک جامعه‌ی سوسیالیستی می‌تواند امکان‌هایی کامل زنان را فراهم کند.

نگاه سوسیالیستی جبهه‌ی زنان که حمله‌ی اصلی خود را علیه جامعه‌ی سرمایه‌داری سامان می‌داد، به شدت با بنیادهای لیبرالی انجمن زنان نروژی در تضاد بود. با این حال و به لحاظ سازمانی انجمن زنان به جبهه‌ی زنان نزدیک‌تر بود تا به فمینیست‌های نو. جبهه‌ی زنان در برنامه‌ی گروه‌های خود انتخاب هیات مدیره‌ی سیاسی را در سطح منطقه‌ای و کشوری پیش‌بینی کرده بود. در نشست سراسری، شورای کشوری انتخاب شده بود و نظام کاری مشترک همه‌ی گروه‌ها به تصویب رسیده بود. بنابراین برای انجمن زنان نروژی در موقعیت‌های خاص همراهی با جبهه‌ی زنان از همراهی با فمینیست‌های نو که مجموعه‌ای از گروه‌های آزاد بدون سازمان‌دهی مرکزی بودند، راحت‌تر بود. همچنین علائق انجمن زنان و جبهه‌ی زنان گه‌گاه هم‌پوشانی داشت. برخی از گروه‌های جبهه‌ی زنان به فعالیت آگاهی‌بخشی مشغول بودند، اما پی‌گیری حقوق قانونی با هدف کسب نتایج عملی ارجحیت داشت و این همان کاری بود که انجمن زنان انجام می‌داد.

به علاوه چنین به نظر می‌رسید که برنامه‌های جبهه‌ی زنان در مقایسه با دیدگاه‌های مارکسیسمی بسیار محتاطانه‌تر بود. در نخستین نشست سراسری به سال ۱۹۷۲ برنامه کاری‌ای به تصویب رسید که تنها در یک جای آن از مبارزه با سرمایه‌داری سخن گفته شده بود و آن هم بدین شکل که: «هدف ما رهایی‌بخشی واقعی زنان در تمام سطوح جامعه است. جامعه‌ای که در آن همه از امکانات یکسان برخوردارند و تفاوت‌های اجتماعی از بین رفته است.» در بقیه‌ی موارد، تفاوتی ویژه با انجمن زنان دیده نمی‌شد. جبهه‌ی زنان در زمینه‌ی ساخت مهدکودک، ساخت زایشگاه در مناطق مسکونی‌ای که زایشگاه نداشتند، احقاق دست‌مزد برابر، حق اشتغال، آموزش‌های پیش‌گیری از بارداری و سقط جنین اختیاری فعالیت‌هایی را آغاز کرد. این برای انجمن زنان تازگی نداشت. کاری شونسبرگ در نشریه‌ی اخبار زنان نوشت: «ما به مبارزان تازه‌ی حق زنان درود فرستاده و خوش آمد می‌گوییم.» او سازمان‌دهی جبهه‌ی زنان را از نظر گذرانده بود و دریافته

بود که آن‌ها نیز بر همان موضوعاتی کار می‌کنند که انجمن زنان نروژی در برنامه‌ی عملیاتی‌اش از سال ۱۹۷۰ گنجانده بود.

### جبهه‌ی زنان، عضوگیری و انشعاب

جبهه‌ی زنان به سرعت به بزرگ‌ترین سازمان جنبش زنان بدل شد و زنانی را جذب کرد که می‌توانستند عضو انجمن زنان نروژی باشند. «مرزبندی» جنبش نو زنان در زمین اعضا چنان که بیتن مودال<sup>۱</sup> معتقد است، مهم‌ترین عاملی بود که از رشد انجمن زنان نروژی جلوگیری کرد. انجمن زنان که باوری اساسی به امکانات دولتی برای تاثیرگذاری بر فعالیت برابری‌خواهی داشت، تلاش خود را در مقیاسی بزرگ به ارتباط با مقامات منحصر کرده بود. از سوی دیگر، جبهه‌ی زنان که وجهه‌ای ضدسرمایه‌داری داشت، مردم را به تجمع و تظاهرات در خیابان‌ها می‌کشاند. در برنامه‌ی سال ۱۹۷۶ جبهه‌ی زنان چنین آمده بود: «ما نمی‌توانیم همه چیز را به نهادهای پارلمانی واگذار کنیم و انتظار داشته باشیم که آن‌ها خواسته‌های ما را محقق کنند، بلکه باید در مبارزه‌ی خود به قدرت سازمانی متشکل از افراد بسیار با علایق مشترک اعتماد کنیم.» بر همین اساس جبهه‌ی زنان به مراتب بیش از انجمن بر جذب نیروهای جدید همت گمارد.

ماریت گتز وولد<sup>۲</sup>، یکی از زنان جوانی که در بهار ۱۹۷۲ به عضویت جبهه‌ی زنان درآمد، می‌گوید: «جبهه‌ی زنان روحیه‌ی کنش‌گری و اراده‌ای جدی داشت.» آن‌ها فعالیت می‌کردند، تظاهرات می‌کردند و برای به انجام رسیدن یک کار تا آخر پی‌گیر بودند. هم‌زمان آن‌ها پرورش اعضا را نیز در نظر داشتند. به آن‌ها آموزش می‌دادند که چگونه به سیاست بپردازند و در گردهم‌آیی‌ها چگونه رشته‌ی سخن را به دست گیرند. انجمن زنان نروژی به ندرت جای‌گزینی واقعی برای آن‌ها که به عضویت جبهه‌ی زنان درمی‌آمدند، به شمار می‌رفت. ماریت گتز وولد توضیح می‌دهد که «در نظر ما انجمن زنان یک سازمان اداری بود که کار اصلی اعضای آن شرکت در نشست‌ها و تصویب بیانیه‌ها بود. همچنین بی‌طرفی سیاسی انجمن نیز مانع دیگری به حساب می‌آمد.»

1. Bitten Modal  
2. Marit Getz Wold

برنامه‌های جبهه‌ی زنان چنان گسترده تدوین شده بود که بتواند گروه‌های بزرگی از زنان را سازمان دهد. هم‌زمان آبشخور این برنامه، گروه‌سازی مارکسیستی-لنینیستی بود. از همان آغاز فعالیت، جبهه‌ی زنان محل تلاقی احزاب مختلف سیاسی جریان چپ بود. بسیاری از اعضای حزب سوسیالیست‌های چپ نیز با آن همراه بودند. اما بعد از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، مارکسیست-لنینیست‌ها نفوذ قوی‌تری به دست آوردند. زنان عضو حزب کمونیست کارگری<sup>۱</sup> در فراکسیون‌هایی سازمان‌دهی شدند که به سیاست‌های حزب وفادار بودند و اغلب موفق می‌شدند سیاست حزبی خود را پیش ببرند. حزب کمونیست کارگری تجزیه و تحلیل‌ها و تعیین استراتژی‌ها را به دست گرفته بود. تنش میان سوسیالیست‌های چپ و مارکسیست-لنینیست‌ها از یک سو و تنش میان میل به جذب گسترده‌ی اعضا و مبارزه‌ای موثر با سرمایه‌داری به جدل‌های جناحی دائم منجر شد. این جدل‌ها به انشعابات متعدد از جبهه‌ی زنان ختم می‌شد. جدی‌ترین انشعاب در ۱۹۷۵ رخ داد. سرانجام جبهه‌ی زنان به «جبهه‌ای خرد» بدل شد و فارغ از این که به عنوان سازمانی سوسیالیستی تعریف شده بود، مبارزه‌اش به نبرد علیه دشمنان طبقاتی فروکاهید. هم‌زمان تمام جریان فمینیسم با بحران مواجه شد، چرا که «مرد را به عنوان دشمن اصلی» معرفی کرده بود.

در جریان انشعاب جبهه‌ی زنان، انجمن زنان نیروی فرصت تازه‌ای به دست آورد. در صورت جلسه‌ی نوامبر ۱۹۷۵ نوشته شده است: «جبهه‌ی زنان فروپاشیده است. وضعیت ما برای جذب اعضای تازه چطور است؟» انجمن چندین درخواست از سوی اعضای خارج شده‌ی جبهه‌ی زنان دریافت کرده بود. این موضوع به برگزاری نشست فوق‌العاده و حلقه‌ی مطالعاتی برای بررسی وضعیت منجر شد. سرانجام بنا شد تا نامه‌ای کلی با پیوست‌هایی در معرفی انجمن زنان نیروی تهیه شود. تا کریسمس همان سال دائماً نامه‌هایی از گروه‌های مختلف می‌رسید که مضمون آن‌ها «گرایش» به انجمن زنان نیروی بود. شورایی که در انجمن موضوع را در دست مطالعه داشت معتقد بود که باید در مقررات انجمن تغییراتی داد، به این صورت که گروه‌هایی با ۱۰ عضو بتوانند نماینده‌ای برای شرکت در نشست سراسری انتخاب کنند.

1. AKP

از نشست سالانه‌ی ۱۹۷۶ راهکاری درباره‌ی گروه‌ها اجرایی شد. اما انجمن در جذب پایدار اعضای ریزش کرده از جبهه‌ی زنان شکست خورد. این عجیب نبود. دلیل اصلی جداشدگان این بود که جبهه‌ی زنان را تشکیلاتی مستقل و سوسیالیستی برای زنان می‌خواستند. چنین جایگزینی طبعاً انجمن زنان نروژی نبود. از آن گذشته انجمن روند توسعه‌ی ناچیزی داشت و در آن به چشم «تشکیلاتی ناچیز» می‌نگریستند. در عوض دو سازمان تازه با اهداف سوسیالیستی-فمینیستی پدید آمده بود: نان و گل سرخ<sup>۱</sup> و گروه کلارا<sup>۲</sup>.

### همکاری با سازمان‌های نوین

انجمن زنان و فمینیست‌های نو از همان آغاز با هم همکاری داشتند. این همکاری‌ها شامل برگزاری نشست‌های مشترک رسمی و غیررسمی، حضور در فعالیت‌های مشترک و سایر روی‌دادها نیز می‌شد. به عنوان نمونه می‌توان به نشست بحث و گفت‌وگو با فمینیست امریکایی جرمن گریر<sup>۳</sup> با حمایت انجمن زنان اسلو و فمینیست‌های نو و برگزاری هفته‌ی فیلم زنان در کلینگنبرگ<sup>۴</sup> در ۱۹۷۳ که به همت هر دو سازمان تدارک دیده شده بود اشاره کرد. اعضای انجمن زنان با برخی فعالیت‌های فمینیست‌های نو همراهی می‌کردند. در میان همه‌ی آن‌ها باید به یکی از نخستین موارد که در انتقاد به یک برنامه‌ی شبکه‌ی تلویزیون ملی<sup>۵</sup> با اجرای رولف شیرک‌وگ<sup>۶</sup> بود اشاره کرد. عنوان برنامه «زنان، زنان» بود و در سال ۱۹۷۰ پخش شد. اعضای گروه‌های فمینیست‌های نو و انجمن زنان اسلو معتقد بودند که شیرک‌وگ زنان را به تمسخر گرفته است و برای بیان اعتراض خود تجمع کردند. سرانجام آن‌ها گل سرخی به شیرک‌وگ دادند که او می‌توانست آن را به دهان بگیرد، «به این معنی که او نظر زنان را پذیرفته است.»

---

۱. Brød og Roser: «نان و گل سرخ» نام یک سازمان نروژی زنان بود که انتقادات جدی به اجتماع داشت و در سال ۱۹۷۶ توسط گروهی از زنان که از جبهه‌ی زنان انشعب کرده بودند تاسیس شد. حوزه‌ی فعالیت این سازمان کل کشور بود و مسائل مورد علاقه‌ی آن‌ها آزادی اقتصادی زنان (نان) و توسعه‌ی آزادی‌های اجتماعی (گل سرخ) بود.

2. Claragruppen  
3. Germaine Greer  
4. Klingenberg  
5. NRK  
6. Rolf Kirkvaag

برخی از این همکاری‌ها مانند فعالیت برای سقط جنین اختیاری، بلندمدت بود. به هر حال مسأله‌ی مهم این بود که بخش مرکزی فمینیست‌های نو با هیات مدیره‌ی محلی انجمن زنان و هیات مدیره‌ی کشوری آن همراه بود و با آغوش باز همدیگر را می‌پذیرفتند. در سال ۱۹۷۲ یک سوم اعضای هیات مدیره‌ی کشوری انجمن زنان، فمینیست نو بودند. از میان آن‌ها می‌توان به آستری برکن و بیتن مودال که از رهبران انجمن زنان اسلو نیز بودند، اشاره کرد. در ادامه به این موضوع بازخواهیم گشت که چگونه حضور این افراد انجمن زنان را از درون تغییر داد.

جبهه‌ی زنان در سال ۱۹۷۳ به صورت رسمی از انجمن برای همکاری دعوت کرد. انجمن که پیشینه‌ای طولانی در همکاری با سازمان‌های دیگر داشت، این بار هم آماده بود: همکاری در موضوعات خاص، زمانی که همه چیز روشن باشد و اهداف مورد نظر با اصول انجمن زنان نروژی سازگار باشد، ممکن است. این همکاری تا زمانی که مثبت و نتیجه‌بخش باشد خوب است، اما نه زمانی که یک سازمان تنها هزینه بدهد. هیات مدیره‌ی کشوری انجمن زنان تاکید می‌کرد که نمایندگان انجمن زنان نروژی در کمیته‌ها و شوراهای مختلف مختارند که همکاری را زمانی که ارتباط‌ها و مناسبات بسیار سخت شود، قطع کنند.

انجمن زنان نروژی از نظر ایدئولوژیکی به فمینیست‌های نو نزدیک و از نظر سازمانی به جبهه‌ی زنان شبیه بود. اعضای مرکزی انجمن زنان در این زمان تاکید داشتند که انجمن به گونه‌های مختلف می‌تواند پلی میان جبهه‌ی زنان و فمینیست‌های نو باشد، همچنان که نمایندگان انجمن زنان در هر فرصتی تلاش می‌کردند که این نقش را ایفا کنند. مهم‌ترین نمونه برای اقدامی مشترک، موضوع سقط جنین بود که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت. اما برگزاری جشن روز جهانی زن در هشتم مارس نیز جایگاه مهمی در رابطه‌ی این سازمان‌ها دارد.

اولین بار خیابان‌های اسلو در هشتم مارس ۱۹۷۲ راهپیمایی روز جهانی زن را دیدند. انجمن زنان از سال ۱۹۷۳ به راهپیمایی روز جهانی زن در اسلو پیوست و از آن به بعد هر سال در اسلو، برگن، تروندهایم و شهرهای دیگر و هر جا انجمن گروه یا تشکیلاتی داشت، در برنامه‌ریزی و راهپیمایی روز جهانی زن مشارکت می‌کرد. از سال ۱۹۷۴ دبیرخان‌های برای برگزاری روز جهانی زن در اسلو تشکیل شد که سازمان‌های مختلفی در آن شرکت می‌کردند.

برنامه‌ریزی برای راهپیمایی همیشه کار ساده‌ای نبود. هر سال بر سر این که راهپیمایی چگونه باید انجام شود و محتوای آن چه باشد نزاع وجود داشت. در حالی که فمینیست‌های نو نمی‌خواستند اعضای خود را به تصمیمات جمعی و مشترک محدود کنند، انجمن زنان و جبهه‌ی زنان خواستار تایید پیشاپیش شعار اصلی راهپیمایی بودند. هر دو مخالف «شعارهای تند و تیز» بودند، به ویژه وقتی شعارها ادبیات «جنسی عوامانه» داشت. مشهورترین نمونه این شعارها «نه به...سایده شدن زوری!»<sup>۱</sup> بود که فمینیست‌های نو در راهپیمایی هشتم مارس ۱۹۷۲ با خود حمل می‌کردند و موجب ناامیدی راهپیمایان دیگر شد. همین شعار بحث‌های بسیاری را برای سال‌ها برانگیخت و سرانجام دبیرخانه‌ی راهپیمایی توانست آن را به صورت اختصاری درآورد: «نه به گش.ز!»<sup>۲</sup>. خود تایید شعارها کار بسیار دشواری بود. کمونیست کارگری به عنوان یک حزب حاضر به سازش بر سر موضوعی مشترک نبود. پیکربندی شعارها نمی‌بایست هیچ «بنیانی را به لرزه بیندازد.» از این رو مشکلات ایجاد و به مرور بیشتر و بیشتر می‌شد.

بعد از انشعاب ۱۹۷۵ در جبهه‌ی زنان، مشکلات همکاری به روشنی افزایش یافت. در آن زمان جبهه‌ی زنان تصمیم گرفت شعار اصلی‌اش را «تبرد با بحرانی که سرکوب زنان را در هر حوزه‌ای تشدید می‌کند» و «زن و مرد باید با هم در برابر اخراج و بیکار کردن بایستند» قرار دهد. مبارزه‌ی زنان در پس مبارزه‌ی طبقاتی قرار گرفت و این نمی‌توانست از سوی سازمان‌های دیگر تایید شود. در ۸ مارس ۱۹۷۵ دو راهپیمایی در برکن انجام شد: یکی راهپیمایی جبهه‌ی زنان و دیگری راهپیمایی دیگران. وضعیت در شهرهای دیگر هم همین طور بود. از دید انجمن زنان نروژی مشخص بود مشکل کجاست. در صورت جلسه‌ی ای از سال ۱۹۷۷ چنین می‌خوانیم: «در نشست قبلی، جبهه‌ی زنان حضور نداشت و نتیجه‌ی آن، همکاری بسیار بهتری بود.»

موضوع سقط جنین دوباره طرح می‌شود

همراه با مبارزه برای تاسیس مهدکودک، مسالهی سقط جنین مهم‌ترین موضوع

1. Nei til tvangspuling

2. Nei til tv.p

برای جنبش زنان در سال‌های ۱۹۷۰ بود. این موضوع زنان را عمیقا به جنب و جوش وامی‌داشت، زیرا تاثیرش بر بسیاری از زنان شخصی بود و به محور ارزش‌های فردی بدل می‌شد. در انجمن زنان نروژی، این مساله به ویژه برای برخی از اعضای سال‌خورده که همیشه موضوع خودمختاری در سقط جنین را در قلب خود زنده نگه داشته بودند، بسیار اهمیت داشت. این موضوع همچنین مهم‌ترین دلیل برای همکاری با سازمان‌های نوین‌پسند بود. هم‌زمان مساله‌ی خروج انجمن از شورای ملی زنان نروژی و در نتیجه خروج از تشکیلات سازمانی تاریخی و انجمن سنتی زنان مطرح بود.

در تلاش برای تصویب قانون تازه‌ی سقط جنین، فمینیست‌های نو و جبهه‌ی زنان در کنار انجمن زنان نروژی و اتحادیه‌ی زنان نروژی ایستاده بودند. همچنین زنان حزب کارگر در تمام مدت مدافع خودمختاری در سقط جنین بودند. با این حال بزرگ‌ترین، سنتی‌ترین و سنگین‌ترین سازمان زنان یعنی شورای ملی زنان نروژی با آن‌ها همراهی نکرد. در واقع شورای ملی، اصلی‌ترین سازمان در میان مخالفان یعنی انجمن مسیحی زنان جوان نروژ<sup>۱</sup>، اتحادیه‌ی ماموریت معلمان زن<sup>۲</sup>، فعالیت اجتماعی زنان در سپاه رستگاری<sup>۳</sup>، اتحادیه‌ی زنان کاتولیک نروژ<sup>۴</sup>، اتحادیه‌ی زنان نروژی برای حمایت از مادران و فرزندان<sup>۵</sup> بود. این‌ها انجمن‌هایی بودند که نه تنها از هر اندیشه‌ای که به سقط جنین اختیاری مربوط می‌شد دوری می‌گزیدند، بلکه درباره‌ی سقط جنین به دنبال تصویب قوانینی بودند که به مراتب از قانون سال ۱۹۶۰ سخت‌گیرانه‌تر بود. آن‌ها حتا مخالف سرسخت هر نوع پیش‌گیری از بارداری و آموزش‌های جنسی بودند. به عنوان مثال، اتحادیه‌ی زنان نروژی برای حمایت از مادران و فرزندان وظیفه‌ی خود می‌دانست که با سقط جنین، پیش‌گیری از بارداری و آموزش‌های جنسی مبارزه کند. کلارا لیوستاند<sup>۶</sup>، رهبر این اتحادیه در مقاله‌ای که در نشست مشورتی شورای ملی زنان درباره سقط جنین خوانده شد، آورده است: «جوانان ما به قرارگرفتن تحت آموزش‌های اجباری جنسی از سوی

1. Norges KFUK
2. Lærerinnenenes misjonsforbund
3. Kvinners sosiale arbeid i Frelsesarmeen
4. Norges Katolske Kvinneforbund
5. Norske Kvinners Landsforbund til vaern om mor og barn
6. Klara Leivstad

## بزرگسالان اعتراض دارند!

شورای ملی به طور مشخص در حاشیه‌ی موضوعی بسیار اساسی ایستاده بود و این نشان می‌داد که جبهه‌گیری‌ها در تمامیت جنبش زنان چگونه شکل گرفته است.

مبارزه‌ی زنان برای قانون سقط جنین در سال ۱۹۷۰ دوباره آغاز شد و تا پیش از سال ۱۹۷۸ فروکش نکرد، زمانی که قانون سقط جنین اختیاری تصویب شد. «قانون نقض بارداری در موارد خاص» از سال ۱۹۶۴ با قاطعیت اجرا می‌شد و شرایط را برای سقط جنین در مواردی که به مسائل پزشکی، اخلاقی و به‌سازی نژاد مربوط می‌شد، هموار می‌کرد. اما آنچه پشت پرده همچنان وجود داشت قانون مجازات بود، با بیانی ملایم‌تر: هر کس سقط جنین غیرقانونی انجام دهد، می‌تواند به سه ماه زندان محکوم شود. یک شورا متشکل از دو پزشک بایست تأیید می‌کردند که زن می‌تواند بارداری خود را خاتمه دهد. آن‌ها یک ارزیابی پزشکی انجام می‌دادند، ضمن این که «کلیت وضع زندگی» زن را نیز می‌بایست در نظر می‌گرفتند. زن متقاضی سقط جنین بایست پزشکی را پیدا می‌کرد که مایل به سقط جنین باشد. بعد از آن او بایست در شورا حاضر می‌شد و وضعیت خود را تشریح می‌کرد. برای برخی این تجربه‌ای تحقیرآمیز و زخمی درمان‌ناپذیر بود. کیتی استراند آن را «شکنجه و محاکمه» نامیده بود. در گذر زمان بیشتر پزشکان مایل بودند که درخواست‌های سقط جنین را بپذیرند و به زنان در سقط جنین کمک کنند. پذیرش درخواست‌های سقط جنین از ۷۲ درصد در سال ۱۹۶۴ به ۹۴ درصد در سال ۱۹۷۴ افزایش یافت. اما اعتراض اصلی به قانون سقط جنین این بود که عملکرد آن از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر و از یک شورا به شورای دیگر متفاوت بود.

در ماه می ۱۹۶۹ حزب کارگر در نشست سراسری خود و در پی پیشنهاد گرت‌ه ایرول<sup>۲</sup>، نایب رییس تشکیلات حزب در آمروود<sup>۳</sup> پی‌گیری سقط جنین آزاد را تصویب کرد. مدیریت دبیرخانه‌ی زنان تلاش کرد تا جلوی تصویب نهایی این پیشنهاد را بگیرد، اما در برابر رای اکثریت موفق نشد. وقتی حزب کارگر در

1. Kitty Strand
2. Grethe Irvoll
3. Ammerud



پاییز آن سال نتیجه‌ی انتخابات را به رقیب وا گذاشت، شورایی را برای بررسی مسأله‌ی سقط جنین تاسیس کرد. در همان پاییز انجمن زنان نروژی موضوع آزادی سقط جنین و بازنگری در قانون سقط جنین را در نشست مشورتی خود مطرح کرد. نشست مشورتی بحث‌هایی بنیادین هم درباره‌ی این موضوع و هم درباره‌ی آموزش پیش‌گیری از بارداری داشت و آود بلگن<sup>۱</sup> در انجمن زنان نروژی روی موضوع برنامه‌ریزی خانواده کار می‌کرد. شورا به مصوبه‌ای دست نیافت. اما این بحث‌ها پایه‌ای برای بررسی دوباره‌ی موضوع شد، آن هم در شرایطی که سال‌ها مسکوت مانده بود.

در آغاز سال ۱۹۷۰، شورای ملی اظهاراتی درباره‌ی قانون سقط جنین ارائه کرد. آن‌ها تغییراتی را در بررسی درخواست‌های سقط جنین پیشنهاد کردند، اما همچنان بر وجود شورای بررسی تأکید داشتند. انجمن زنان نروژی به جای گردن نهادن به مصوبه‌ی شورای ملی زنان نروژی تصمیم گرفت تا موضع خود را در نشست سراسری بیان کند. در نشست سراسری چنین مصوب شد: «هر زنی، خود باید تصمیم بگیرد که آیا دلایل قانع‌کننده‌ای برای خاتمه‌ی بارداری‌اش وجود دارد یا نه. هر نوزادی بهتر است که حق داشته باشد تا «خواسته» به دنیا بیاید، نه «ناخواسته». آموزش‌های پیش‌گیری از بارداری باید تقویت شود.» در نتیجه انجمن از شورای بررسی تقاضای سقط جنین عبور کرده و خواهان حذف قانون مجازات شده بود. این همان «سقط جنین آزاد» بود، یا به بیان بهتر آنچه بعدها سقط جنین اختیاری نامیده شد. مواضع در سال ۱۹۷۰ بسیار رادیکال بود و سازمان‌های زنان نیز از این قاعده مستثنا نبودند. به هر حال این مصوبه با رای اکثریت قاطع تصویب شده بود و تنها تعداد کمی از اعضا به جای آن پیشنهاد محتاطانه‌تری را برای آزادی قانونی ارائه کردند. بسیاری از اعضای انجمن زنان نروژی این مصوبه را پذیرفتند، به ویژه به این دلیل که حزب کارگر نیز به همین راه رفته بود.

به نظر نمی‌رسید که مواضع انجمن زنان نروژی چیزی باشد که در ادامه‌ی بحث‌ها به کار شورای ملی زنان بیاید. کاری شونسبرگ نیز این نظر را تایید کرده است: تصمیم انجمن زنان نروژی بر شورای ملی زنان تأثیری نداشت. بیرگیت

1. Aud Blegen

ویگ که در آن زمان رییس شورای ملی بود، در کتاب 'روح زنان' سیاست‌های شورای ملی را در مورد مساله‌ی سقط جنین توضیح داده است. او در این کتاب شرح می‌دهد که شورای ملی نمی‌خواست مساله‌ی سقط جنین آزاد را باز کند، زیرا اعضا در آستانه‌ی انشقاق بودند. وقتی مبارزه برای قانون سقط جنین در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ به اوج خود رسیده بود، آنا لویسه بئر<sup>۱</sup>، رییس جدید شورای ملی در صف مقدم و در میان کسانی بود که با گرایش مسیحی «مقاومت مردمی در برابر سقط جنین اختیاری» را رهبری می‌کردند. او در این صف مقدم افرادی چون پرنس لونیگ، هانس اولاو تونگسویک<sup>۲</sup>، هلگا گیتمارک<sup>۳</sup>، برگفرید فیوسه<sup>۴</sup> و آنه انگر لانتستین<sup>۵</sup> را در کنار خود داشت. مساله‌ی سقط جنین برای انجمن زنان نروژی این پیام را به همراه داشت که رابطه با شورای ملی زنان نروژی که پیش‌تر هم چندان رابطه گرمی نبود، پس از این حتماً بیشتر به سردی خواهد گرایید. انجمن در سال ۱۹۷۲ کاملاً از شورای ملی جدا شد. اختلاف نظر در مساله‌ی سقط جنین دلیل مهمی برای این جدایی بود و از نظر برخی مهم‌ترین دلیل.

### پیروزی در مبارزه برای سقط جنین

حزب کارگر در رقابت انتخاباتی سال ۱۹۶۹ شکست خورد. پس از انتخابات به سرعت دست به کار ایجاد شورایی برای پی‌گیری مساله‌ی سقط جنین شد. این شورا که در سال ۱۹۷۳ سروسامانی گرفته بود، خواستار حذف قانون مجازات زنان به دلیل سقط جنین و نیز حق تصمیم‌گیری بیشتری برای زنان شد. در همین سال حزب کارگر دوباره دولت را در اختیار گرفت. سقط جنین یک موضوع مهم در رقابت‌های انتخاباتی بود و حزب کارگر تصویب قانون سقط جنین اختیاری را در برنامه‌های خود گنجانده بود. اما آن‌ها چگونه می‌توانستند وعده‌ای را که در رقابت‌های انتخاباتی به زنان داده بودند عملی کنند؟ در آوریل ۱۹۷۴ پیشنهاد دولت در قالب طرح مجلس در مورد شرایط زندگی خانواده تدوین شد. نتیجه‌ی

1. Kvinner Selv
2. Anna Louise Beer
3. Hans Olav Tunesvik
4. Helga Gitmark
5. Bergfrid Fjose
6. Anne Enger Lahnstein

این طرح، انحلال کمیته‌های بررسی درخواست سقط جنین و تصویب قانون تازه‌ی سقط جنین با توجه به حق تصمیم‌گیری زنان بود. حزب کارگر به همراه حزب سوسیالیست چپ که آن‌ها نیز خواهان سقط جنین اختیاری بودند، در مجلس جناح اکثریت چپ که آن‌ها نیز خواهان سقط جنین اختیاری بودند، در برابر ۷۸ رای مخالف رد شد. او توهاوگلین<sup>۱</sup> که عضو حزب سوسیالیست چپ بود، به این طرح رای منفی داده بود. او نمی‌توانست بپذیرد که «فرد» درباره‌ی سقط جنین تصمیم بگیرد. این مساله در تقابل با اصول اخلاقی او بود.

در این فاصله برخی افراد بر مبنای نگرشی دیگر به اصول اخلاقی فعالیت‌هایی را آغاز کرده بودند. فمینیست‌های نو و جبهه‌ی زنان نشست بزرگی را با موضوع سقط جنین در محل جامعه‌ی دانشجویان برگزار کردند. سال بعد محتوای این نشست در جزوه‌ای با نام «سقط جنین آزاد، حق زن» منتشر شد. از آن زمان جریان مبارزه برای سقط جنین شتاب گرفت. نشانی از این که انجمن زنان نروژی به این نشست دعوت شده باشد در دست نیست. احتمالاً به این دلیل که در آن زمان انجمن اعضای اندکی در میان دانشجویان داشت. اما در ژوئن ۱۹۷۴ کمپین زنان برای سقط جنین اختیاری به ابتکار جبهه‌ی زنان آغاز شد و فمینیست‌های نو، انجمن زنان نروژی و اتحادیه‌ی زنان نروژی در آن مشارکت داشتند.

در همان شب تاریک ماه اکتبر که هاوگلین حکم وجدان خود را در نطقی برابر نمایندگان مجلس اظهار می‌کرد، راهپیمایان مشعل به‌دست شهرهای نروژ را با شعار «سقط جنین اختیاری» زیر پای خود گذاشتند. السه میشله<sup>۲</sup> از اعضای انجمن زنان نروژی در اسلو دادخواستی را قرائت کرد: «اکنون منتخبان ما فرصتی درخشان در اختیار دارند تا در عمل نشان دهند که مخالف نابرابری قانونی هستند، مخالف سرکوب زنان هستند.» میشله رشته‌ی سخن را به تاریخ گره زد و جمله‌ی کلیدی کتی آنکر مولر را تکرار کرد: «ما شیفته‌ی مادری کردن و خواهان نیکویی‌های آن هستیم، اما در خودخواستگی کامل و تحت مسوولیت خود.» «ما در این مبارزه قصد داوری یا تحقیر نداریم.» او همچنین گفت: «ما جز اراده‌مان ابزاری برای تجهیز خود نداریم.»

---

1. Otto Hauglin  
2. Else Michelet

مسالهی اصلی در مبارزه برای سقط جنین، حذف کمیته‌های بررسی تقاضای سقط جنین بود. هم‌زمان جنبش زنان به مسالهی آموزش و راهنمایی پیش‌گیری از بارداری، آموزش، اطلاع‌رسانی و مشاوره‌ی مسائل جنسی وارد شد. انجمن زنان نروژی در نشست سراسری سال ۱۹۷۰ بررسی مسالهی سقط جنین را مستلزم طرح این مسائل دانسته بود. السه میشله به عنوان نماینده‌ی انجمن زنان نروژی همواره بر این نکته تأکید می‌کرد که او «مبارز سقط جنین» نیست. پرسش این بود که آیا یک زن خود بایست تصمیم می‌گرفت، یا کسی بایست برای او تصمیم بگیرد. این گرایش در سازمان‌های دیگر نیز دیده می‌شد. کیتی استرانند از اعضای جبهه‌ی زنان چنین نوشته بود: «سقط جنین نباید هرگز به یک شیوه‌ی پیش‌گیری به تاخیر افتاده بدل شود. آن‌ها که ادعا می‌کنند زنان می‌خواهند که چنین شود، سخت در اشتباه‌اند.»

پس از آن که پیشنهاد سقط جنین اختیاری سال ۱۹۷۴ در مجلس با شکست مواجه شد، در بهار ۱۹۷۵ دولت لایحه‌ی تازه‌ای برای تصویب قانون به مجلس برد که حامل نوعی مصالحه بود. بر این اساس مجازات سقط جنین غیرمجاز حذف می‌شد و سقط جنین بر اساس دلایل اجتماعی مجاز شمرده می‌شد. اما قانون حق سقط جنین اختیاری را به کسی نمی‌داد. افزون بر آن این پیشنهاد حق امتناع را برای کارکنان بیمارستان‌ها در موضوع سقط جنین به رسمیت می‌شناخت، چنان‌که پیش از آن نیز هفت بیمارستان در نروژ سقط جنین را انجام نمی‌دادند.

همکاری در کمپین زنان، دست کم از دید انجمن زنان نروژی، به خوبی پیش رفته بود. اما در ژوئن ۱۹۷۵ کمپین منحل شد. سازمان‌ها درباره‌ی قانون تازه و امکان تصویب قانونی درباره‌ی سقط جنین اختیاری پیش از انتخابات بعدی دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. فمینیست‌های نو به تمامی خود را در سال ۱۹۷۴ از کمپین کنار کشیدند. جبهه‌ی زنان می‌خواست که کمپین با تمام قوا ادامه یابد. انجمن زنان نروژی معتقد بود که با در نظر گرفتن همه جوانب، قانون تازه گامی به پیش بوده است. افزون بر آن، انجمن امید اندکی برای ادامه‌ی مبارزه در این دوره‌ی مجلس داشت و اعتقاد بر این بود که باید تا انتخاباتی دیگر و مجلس بعدی صبر کرد.

برای نخستین بار در ۱۹۷۸ قانون سقط جنین اختیاری به تصویب رسید. برای

مخالفان سرسخت سقط جنین، به ویژه کلیسای زره پوش، این شکستی خردکننده بود. کلیسایی که قرن‌ها برای تولیدمثل و هر چیزی که به مسائل جنسی مربوط می‌شد چارچوب تعیین کرده بود؛ از قوانین ازدواج، پرهیز و ریاضت در قرون وسطا تا الزامات سخت‌گیرانه‌ی اخلاق جنسی در عصر نو. بدین شیوه، کلیسا تلاش کرده بود تا هر چیز مربوط به مسائل جنسی را تحت کنترل خود درآورد، به ویژه مسائل جنسی زنان را. حالا این کنترل بنیادین با قرص‌های ضدبارداری، آی‌یودی و سقط جنین اختیاری دیگر در دست خود زنان بود. کلیسا قدرت خود را بر مهم‌ترین قلمرو حاکمیت اخلاقی‌اش از دست داده بود. اساساً مساله‌ی سقط جنین در رابطه‌ی میان کلیسا و دولت مساله‌ای قابل توجه بود. برگه فوره، مورخ و عالم الهیات، معتقد است که تصویب این قانون دوران تازه‌ای را در تاریخ رقم زد: «پی‌آمد نزاع بر سر سقط جنین، ایجاد مقاومتی درازمدت در برابر تشکیل دولتی بود که سکولارتر از چیزی باشد که مبارزات سیاسی توانسته بود اکثریت آرا را برای تشکیل آن همراه کند. یعنی مقاومت در برابر دولتی که به زندگی معنوی و بنیادهای اخلاقی در قانون‌گذاری بی‌اعتنا باشد.» حالا اسقف‌ها «اندرزنامه‌های معنوی» هشدارآمیز می‌نوشتند که در کلیساهای تروژی خوانده می‌شد. کاری که بعد از جنگ دیگر سابقه نداشت.

برای برخی از فعالان حقوق زنان، قانون سقط جنین کمال موفقیت یک زندگی سراسر مبارزه بود. توهه مهر در سال ۱۹۷۸، ۸۷ ساله و داکتی شپتر ۸۶ ساله بود. هر دو همچنان با دقت موضوع را دنبال می‌کردند. داکتی شپتر معتقد بود که مساله‌ی سقط جنین «کاری دشوار و زمان‌بر» بود که عاقبت به نتیجه رسید. برای او دست‌یابی به سقط جنین اختیاری بخشی جدی و مشغله‌ای فکری در سبک زندگی‌اش بود که بر پایه‌ی اصل اخلاقی ثابتی بنا شده بود: احترام به زندگی و ارزش‌های انسان‌ها، حتا اگر زن باشند! او در ۱۹۳۶ درباره‌ی بند ۲۴۵ قانون مجازات در نشریه‌ی معاصر نوشته بود: «عمیق‌ترین قانون جهان زندگی است، همواره زندگی‌ای نو. زنان جوان ما غرایز خود را دارند و می‌خواهند کودکی به دنیا بیاورند. اما همچون همه آدمیان، آن‌ها نیز در وهله‌ی نخست باید چیزی برای خود داشته باشند. آن‌ها باید عشق را تجربه کنند و دو نفر بودن را. سپس آن‌ها می‌توانند سه نفر بشوند و بیشتر. اما همه چیز باید بر این بنیان استوار باشد که

چه زمانی آنها می‌خواهند مادر شوند. بنابراین آنها باید در آرامش و هوشیاری مسوولیت خود را بر عهده بگیرند.» در سال ۱۹۷۴ نشریه‌ی معاصر بار دیگر بخش‌هایی از این مقاله را منتشر کرد، با شرحی تازه که فعال ۸۲ ساله‌ی جنبش زنان بر این مقاله نوشته بود. از جمله او در این شرح تازه نوشته بود: «نخست هنگامی که یک زن بر قلمرو زندگی خود حاکمیت یابد، حیاتی‌ترین بنیان حق کامل انسانی او تامین شده است.»

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل هفدهم

گذر از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ با شعار برابری



## ساختار سازمانی

انجمن زنان نروژی به سرعت متوجه موج جدید توجه به مسائل زنان شد. امید و خوشبینی بر فضای نشست سالانه‌ی ۱۹۷۰ حاکم بود. بحث‌های طولانی و گرمی درگرفت و مشکلی در ارتباط با نمایندگان نبود. حتا رقابت‌های انتخاباتی میان چند عضو هیات مدیره بالا گرفت. برای نخستین بار انجمن زنان برنامه‌ی عملی خود را تصویب کرد که در آن اصول و اهداف انجمن به صورت بند به بند به بحث گذاشته شد. ۳ هزار نسخه از این برنامه چاپ شد و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت، ولی تقاضا چنان زیاد بود که کار به تجدید چاپ ۵ هزار نسخه‌ای کشید. برنامه‌ی عملی بعدی که در سال ۱۹۷۴ به تصویب رسید در ۱۰ هزار نسخه چاپ شد. در دهه‌ی ۱۹۷۰ فعالیت‌ها هم به صورت محلی و هم مرکزی افزایش یافت و انجمن به افراد بیشتری برای پذیرش مسوولیت نیاز پیدا کرد. در نشست سالانه‌ی ۱۹۷۰ بنا به دلایل اقتصادی طرح جلسات شورا ملغا شد و به جای آن تمرکز بر ترکیبی از یک هیات مدیره‌ی ۸ نفره‌ی کشوری و یک کمیسیون ۵ نفره قرار گرفت. ولی در مدیریت‌های انتخاب شده به اعضای بیشتری نیاز بود و در سال ۱۹۷۶ تعداد اعضای هیات مدیره‌های کشوری و کمیسیون به ۱۴ و ۹ نفر افزایش یافت.

افزایش علاقه‌مندی‌ها و رشد فعالیت‌ها امیدواری بیشتری برای جذب اعضای جدید ایجاد کرد. در سال ۱۹۷۵ مدیر انجمن عقیده داشت که وقت آن رسیده از

لاک خود به در آییم و انجمن را بهتر بشناسانیم.

برای تسهیل فعالیت در مناطق جدید تغییری در قانون داده شد که اجازه می‌داد به جای انجمن «گروه»هایی تشکیل شوند. گروه‌ها ساختار غیررسمی داشتند. همچنین سخن از ارتباط فعالانه با اعضای جدید، سفر به مناطق و تبلیغ و تشکیل گروه‌های جوانان به میان آمده بود. شخص مدیر به طور خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌کرد؛ او به سراسر نروژ سفر می‌کرد، سخن‌رانی و کنفرانس خبری برگزار می‌کرد، اقدامات جدید را هدایت می‌کرد، تاج گل اهدا می‌کرد، ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و مقالات متعددی به ویژه در روزنامه‌ی کارگر می‌نوشت.

گروه‌هایی در نارویک، لوتن و پوشگرون<sup>۱</sup> تشکیل شد. انجمن زنان برگن هم در ابتدا در قالب گروه به رهبری کاری هوب شیفتسویک<sup>۲</sup> تاسیس شد. اما این اوقات خوش دیری نپایید. در سال ۱۹۷۸ موج تشکیل سازمان‌های زنان در حال برگشت بود. با این حال این عقب‌گرد دیرتر به انجمن زنان رسید، چون بسیاری از فمینیست‌های نو بعد از این که موسسه‌ی خودشان منحل می‌شد، به انجمن زنان می‌پیوستند. تعداد اعضا از حدود ۶۰۰ نفر در ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ به ۹۰۰-۸۰۰ نفر در ۱۹۷۸ و حدود یک‌هزار نفر در ۱۹۸۰ رسید. تعداد انجمن‌های محلی و گروه‌ها از ۴ انجمن «ثابت» اسلو، تروندهایم، درامن و استاوانگر در سال ۱۹۷۷ به ۸ انجمن رسیده بود: اسلو، برگن، تروندهایم، استاوانگر، درامن، پوشگرون، لوتن و نارویک. فعالیت برخی از این گروه‌ها پس از مدتی متوقف شد، ولی از سوی دیگر گروه‌های جدید دیگری در دهه‌ی ۱۹۸۰ اضافه شدند. در سال ۱۹۸۶ هنوز ۸ گروه و انجمن در برگن، درامن، نامسوس<sup>۳</sup>، اسلو، استاوانگر، تروندهایم، وادسو و مولده<sup>۴</sup> وجود داشت. برخی از این گروه‌ها بسیار فعال بودند از جمله انجمن استاوانگر که مقالات امیدبخشی در اخبار زنان منتشر می‌کرد.

برای اولین بار انجمن اسلو موفق شد نشریه‌ی کوچک خود به نام آفتاب‌گردان<sup>۵</sup>

۱. Narvik, Løten, Porsgrunn. نام سه شهر کوچک در نروژ

2. Kari Hop Skiftesvik

۳. Namsos. شهر کوچکی در نروژ

۴. Vadsø, Molde. نام دو شهر کوچک در نروژ

5. Solsikken

را منتشر کند. انجمن نیروی تخصصی لازم برای تشکیل این زیرگروه‌های ثابت را در نشریه داشت: گروه تبلیغات، گروه مرکز بحران، گروه ۸ مارس و گروه کشورهای در حال توسعه. از این بین گروه کشورهای در حال توسعه جایگاه ویژه‌ای داشت، چرا که این گروه از بدو تاسیس در جست‌وجوی اصولی برای سیاست حمایت از حقوق زنان بود. از جمله اعضای این گروه توریل استوکلان<sup>۱</sup>، آنه شونسبرگ<sup>۲</sup>، سیگرون هوئل<sup>۳</sup>، کریستینه یورتلان<sup>۴</sup> بودند. این گروه به یاری منابع متخصصی که داشت توانست در امور مربوط به حمایت از زنان پیشرو شود.

بخشی از تغییرات سازمانی انجمن زنان تحت تاثیر فمینیسم نو بود. تغییر عنوان ریاست از «Chairman» به «Leader» (رهبر) در ۱۹۷۸ مفهومی نمادین داشت. به عقیده فمینیست‌های نو قابل درک نبود که یک سازمان فمینیستی «Chairman» داشته باشد. در انجمن زنان اسلو از وقتی که بیتن مودال به ریاست رسید، استفاده از این عنوان متوقف شد. فمینیست‌های نو همچنین برای تغییر ساختار سازمان انجمن به ساختاری مسطح‌تر و نیز جا انداختن رویه‌های کاری غیررسمی‌تر تلاش می‌کردند. امکان ایجاد گروه‌ها یکی از نتایج این فعالیت بود. همچنین توسعه‌ی کمیته‌ی رهبری، به افراد بیشتری امکان مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها را داد. این عمل دموکراتیک در راستای خواسته‌های فمینیست‌های نو بود.

از سال ۱۹۷۷ نشریه‌ی زن<sup>۵</sup> کم و بیش جای‌گزین اخبار زنان شد. اخبار زنان به اطلاعات دقیق و جامع اهمیت می‌داد و متن کامل تمام اظهارات انجمن را منتشر می‌کرد. رسالت اصلی این نشریه انتشار اطلاعات مربوط به جلسات سالانه، کمیته‌ی رهبری و کمیسیون‌ها به اعضا بود. اما نشریه‌ی زن بنا بود که پیوندی دوسویه داشته باشد. به این دلیل علاوه بر پیام‌های کوتاه مدیریت به اعضا، اخبار حوزه‌های محلی و موضوعات روز به بحث گذاشته می‌شد. نشریه‌ی زن در مقایسه با اخبار زنان «روی‌کرد عام‌تری» داشت و به بحث‌های خودجوش فضای بیشتری می‌داد. این رویه نیز در راستای ایده‌های فمینیست‌های نو بود.

- 
1. Toril Stokland
  2. Anne Skjønberg
  3. Sigrun Hoel
  4. Christine Hjortland
  5. Kvinns

با این حال این نوع تغییرات به مثابه‌ی امواج ریزی بر سطح بودند. انجمن زنان ساختار سازمانی خود را در تمام سال‌های دهه‌ی پرتلاطم ۱۹۷۰ حفظ کرد. تقاضای ساختار سازمانی مسطح‌تر با میل به ادامه‌ی روش‌های کار قدیمی جا افتاده، ضدیتی نداشت. این با استراتژی برابری انجمن هم‌راستا بود.

یک روزنامه‌نگار نشریه‌ی سیرنه<sup>۱</sup> به نام کاری شونسبرگ در ۱۹۷۳ این سوال را مطرح کرد: «آیا این فکر خوبی نیست که گروه‌های کوچکی تشکیل دهید و با هوشیاری و اقدامات مبتنی بر طرح‌های مردمی کار کنید؟» ولی شونسبرگ هم معتقد بود که ساختار سازمانی انجمن زنان برای آنچه وظیفه‌ی اصلی خود می‌دانست مناسب بود: فشار آوردن به مسوولان برای دستیابی به سطح بهتری از برابری. او می‌گفت: «ما از جایگاه عمومی بهره می‌بریم و از طریق کانال‌های رسمی فعالیت می‌کنیم.» به ویژه برای انجمن گزارش‌هایی که از نظرات وزارت‌خانه‌ها دریافت می‌کردند اهمیت داشت. جایگاهی که انجمن به عنوان بدنه‌ی مشورتی به دست آورده بود حاصل ۹۰ سال تلاش سخت بود. کاری شونسبرگ به سیرنه گفته بود: «من فکر می‌کنم این مهم است که انجمن زنان نروژی به صورت موسسه‌ای که امروز هست بماند.»

فمینیست‌های نو و سازمان جبهه‌ی زنان خواستار فعالیت، حرکات خودجوش و قاطعیت بودند. اما شیوه‌ی کاری انجمن زنان این فمینیست‌ها را هم به خود جلب می‌کرد. نظم، دقت و علاقه به ارتباط با مسوولان شرایط کاری خوبی را فراهم و امکان نتیجه‌گیری عملی را میسر می‌کرد. توریل استوکلان در گروه کشورهای در حال توسعه‌ی انجمن زنان اسلو در مورد کار این گروه می‌نویسد: «ما در مجموع گروهی با پس‌زمینه‌ی تئوری و عملی قوی برای کار خود داشتیم. ما مجموعه‌ی خود را دوست داشتیم و از فعالیت در سازمان توان‌مند و کارایی چون انجمن زنان لذت می‌بردیم و آن را معنی‌دار می‌یافتیم.»

---

۱. Sirene. سیرنه نام ماه‌نامه‌ای بود که از ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳ با شمارگان ۲۵ هزار در نروژ منتشر می‌شد و تاثیر بسیاری بر تفکرات گروه‌های مخاطب داشت. دربارهی سیرنه می‌گویند که آن، نه نشریه‌ای برای زنان فمینیست، بلکه نشریه‌ای فمینیستی برای زنان بود. شعار این نشریه چنین بود: «ما می‌دانیم که همه‌ی زنان خود را سرکوب شده نمی‌دانند، اما این را هم می‌دانیم که همه‌ی زنان سرکوب‌شده‌اند مگر آنکه رویایی در سر داشته‌باشند و آرزویی سوزان برای چیزی بهتر. سیرنه در لغت به معنای آژیر است اما در اسطوره‌های یونانی دختران دل‌فریب خدای دریا بودند که با آوازی خوش دریاوردان را مسحور کرده، به خویش می‌خواندند و کشتی افسون‌زده‌ی آن‌ها را به صخره‌ها می‌کوبیدند و غرق می‌کردند.

## منظور ما از مسائل زنان چیست؟

«منظور ما از مسائل زنان چیست؟» عنوان سخنرانی کارین بروزلیوس<sup>۱</sup> در انجمن زنان نروژی در سال ۱۹۷۵ بود. در انجمن زنان اسلو این ادعا مطرح شده بود که انجمن زنان «هیچ گونه ایدئولوژی» ای ندارد. بروزلیوس می‌گفت که جواب این سوال ایدئولوژی انجمن را نشان می‌دهد. ولی «با این حال توسعه‌ی انجمن در طول زمان به ما مسوولیت مشترکی داده که در قالب برنامه‌ی عملیاتی انجمن تشریح شده است. در این برنامه ما دیدگاه هوشیارانه و واقع‌گرایان‌های به مسائل عملی زنان نشان می‌دهیم.» تفاوت اساسی بین انجمن زنان و به طور مثال فمینیست‌های نو در این بود که منظور انجمن از مسائل زنان «در واقع برابری بود.» بروزلیوس می‌گفت: «این تفاوت بین فعالان واقع‌گرا» و «روی‌پردازان» است. ولی او معتقد بود که به هر دو اینها نیاز هست.

انجمن زنان، آگاهانه نقش خود را به عنوان سازمانی مستقل و به لحاظ سیاسی «بی‌طرف» حفظ کرد. به عنوان مثال انجمن نمی‌توانست در کارزار علیه انرژی اتمی شرکت کند، کارزاری که اتحادیه‌ی زنان نروژی در آن حضور فعالانه داشت. انجمن زنان اسلو نمی‌خواست شعار «نه به انرژی اتمی» را برای راهپیمایی ۸ مارس ۱۹۷۵ تایید کند. همچنین عدم موضع‌گیری انجمن در مورد اتحادیه‌ی اقتصادی اروپا بر اساس همین روی‌کرد بوده است، با وجود این که بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۲ فضای پرتنش به وجود آمده بود و بسیاری از زنان در «زنان علیه اتحادیه اقتصادی اروپا» مشارکت می‌کردند. انجمن از مسوولان می‌خواست که گزارشی در مورد اتحادیه‌ی اقتصادی اروپا ارائه کنند. انجمن زنان اسلو نشست بسیار موفقیت‌آمیزی پیش از فراندوم برگزار کرد. ولی هدف این نشست اطلاع‌رسانی بود و موضعی نداشت و قصد هم نداشت موضعی اتخاذ کند. کاری شونسبرگ می‌گوید: «ما نمی‌توانستیم مقابل عضویت نروژ در اتحادیه‌ی اقتصادی اروپا بایستیم. این به دوپاره شدن انجمن می‌انجامید.» انجمن زنان ترجیح می‌داد که به هیچ وجه وارد مسائل سیاسی عمومی نشود.

با این حال فضای انقلابی سال‌های ۱۹۷۰ اثرات خود را داشت. نحوه‌ی بیان انجمن تندتر از قبل شد و در تظاهرات به همراه فمینیست‌های نو و جبهه‌ی زنان

1. Karin Bruzelius

شرکت می‌کرد. در سال ۱۹۷۵ انجمن تصمیمی گرفت که در آن روزگار نمونه بود: به جای تجدیدنظر در برنامه‌ی عملی انجمن، «طرح ضربتی» در ۵ بند تصویب شد. انجمن در سال ۱۹۷۲ همراه با فمینیست‌های نو و جبهه‌ی زنان از طرح دست‌مزد پرستاران و نیز اعتصاب زنان در کارگاه بسته‌بندی ماهی در برات‌ووگ<sup>۱</sup> در همان سال حمایت کرد. همچنین انجمن علیه اخراج زنان متاهل در شرکت وولر اسکورلاگ<sup>۲</sup> وارد عمل شد و تلاش زیادی برای حمایت از دوزن انجام داد که به دلیل پاره کردن یک آگهی با محتوای تبعیض آمیز علیه زنان از خط مترو در هولمن کولن اخراج شده بودند. از میانه‌ی این دهه، انجمن هم‌راستا با جبهه‌ی زنان و سازمان نان و گل سرخ وزن بیشتری به پیکار برای حق اشتغال داد. انجمن علیه اخراج زنان در دوره‌ی رکود اقتصادی و بحران اخطار داد و به مخالفت با استفاده از زنان به عنوان نیروی کار ذخیره پرداخت. بیشتر موضوعات انتخاب شده ابتکار جبهه‌ی زنان بود. ولی جایی که جبهه‌ی زنان به مساله‌ی «بحران» به طور عمومی و «ایجاد موقعیت شغلی برای مردم در محل زندگی آن‌ها» می‌پرداخت، انجمن همیشه تمرکز را بر زنان می‌گذاشت. انجمن می‌بایست به مسائل زنان بپردازد، نه سیاست عمومی.

در مجموع انجمن موضع انقلابی خود و دیدگاه متمرکز بر زنان را در تمام سال‌های این دهه حفظ کرد. وقتی حدود سال ۱۹۷۸ موج جدید جنبش زنان به راه افتاد، کماکان شعار اصلی برابری بود و مبارزه علیه سیستم نقش‌های جنسیتی محوریت داشت. با این وجود به تدریج تغییراتی رخ داد. از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ زمینه‌ی عمومی برای پذیرش تجارب خاص زنانه و ارزش‌های زنانه در جنبش زنان افزایش یافت. به بیان دیگر، ارائه‌ی یک «فرهنگ زنانه» اهمیت پیدا کرد. انجمن زنان هم از این گرایش تاثیر گرفت. در همین راستا تغییراتی در دیدگاه‌ها و نحوه‌ی عملی کردن برابری ایجاد شد. البته خط‌مشی‌ها یک شبه عوض نشد، بلکه روندی آرام بود که نگرش‌های موج جدید جنبش زنان را با دیدگاه‌های قبلی تلفیق می‌کرد. «تبعیض مثبت<sup>۳</sup>» به ابزاری پرکاربرد بدل شد. ما قصد داریم در این

۱. Brattvåg شهر کوچکی در نروژ

2. Våler Skurlag

۳. تبعیض مثبت به معنی در پیش گرفتن سیاست و روشی برای اصلاح رویه‌های تبعیض آمیز در برابر اقلیت‌های نژادی، زنان، از کارافتادگان و سایر گروه‌هایی است که در طول تاریخ، از برخی یا بسیاری مزیت‌های اجتماعی بی‌بهره مانده‌اند.

فصل نگاه نزدیک‌تری به این توسعه بیندازیم که مهم‌ترین مشارکت انجمن زنان در مبارزات زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ بوده است: تلاش برای سیاست برابری فعال و همگانی.

### شورای برابری جنسیتی

در مارس ۱۹۷۱ اینگر لویسه واله<sup>۱</sup> در دولت جدیدی که حزب کارگر تشکیل داده بود به عنوان وزیر خانواده و مصرف‌کنندگان منصوب شد. این انتصاب با استقبال انجمن زنان همراه بود. کمی بعد این وزارت‌خانه پیش‌نویس طرحی را برای شورای برابری جنسیتی تهیه کرد که بنا بود جای‌گزین شورای دست‌مزد برابر سال ۱۹۵۹ شود و شرح وظایفش به طور قابل توجهی مفصل‌تر بود. شورای برابری جنسیتی موظف بود که به عنوان یک ارگان مشورتی برای مقامات دولتی و سازمان‌ها فعالیت کند، خط‌مشی‌ها و اقدامات لازم برای نیل به برابری جنسیتی را پیشنهاد دهد و منابع تحقیقاتی، گزارش‌ها و آمار مرتبط را تهیه کند. همچنین نقش رابط بین سازمان‌ها و مردم برای این شورا پیش‌بینی شده بود. انجمن زنان نخستین بار در ماه می ۱۹۶۷ تاسیس چنین شورایی را در نامه‌ای به دولت پیشنهاد داده و پس از آن بارها این موضوع را تعقیب کرده بود. انجمن تمایل داشت که این شورا یا کمیسیون متشکل از اعضای باشد که انتصاب آن‌ها بر اساس سابقه‌ی گسترده در فعالیت سیاسی، قانون‌گذاری، آموزش و تحقیقات باشد. سرانجام پیشنهاد تاسیس این شورا از سوی دولت موفقیت بزرگی برای انجمن بود.

مطابق طرح پیشنهادی وزارت، این شورا متشکل از ۱۱ عضو بود که ۷ نفر توسط شاه، ۲ نفر توسط اتحادیه‌ی کارگری و ۲ نفر توسط اتحادیه‌ی کارفرمایان منصوب می‌شدند. برای پوشش خواسته‌های انجمن زنان وزارت پیش از انتصاب اعضا با انجمن مشورت می‌کرد. در طرح پیشنهادی آمده بود که «اعضای این شورا باید از بین سیاست‌مداران و کسانی که نقش فعالان‌های در مناظرات اجتماعی مربوط به برابری داشته‌اند انتخاب شوند.» این مطابق خواسته‌ی انجمن بود: «همچنین اعضا باید مشارکت فعال در جنبش زنان داشته باشند. آن‌ها باید ظرفیت شخصی برای به انجام رساندن وظایف خود را داشته باشند.»

1. Inger Louise Valle

شورای ملی زنان در سوی دیگر این قضیه قرار داشت. این شورا از همان زمان که انجمن زنان برای نخستین بار طرح پیشنهادی خود را تسلیم کرد مخالف کمیسیون دائمی زنان بود. شورا می‌خواست که خود نقش نماینده‌ی سازمان‌های زنان را در مقابل مقامات مسوول داشته باشد. قائم‌مقام رئیس شورای ملی زنان، آنا لویسه بئر در نشست سالانه‌ی انجمن زنان در ۱۹۶۸ پرسید: «آیا بهتر نیست که حمایت رسمی برای مثلاً شورای ملی کسب کنیم به نحوی که شورا بتواند به عنوان یک دبیرخانه‌ی موثر ایفای نقش کند؟» در بیانیه‌ای که شورای ملی خطاب به وزارت خانواده و مصرف‌کنندگان نوشت آمده است: «شورای ملی زنان ایجاد یک شورای دولتی دائم برای مسائل زنان را مناسب نمی‌داند.» شورای ملی پیشنهاد داد که به جای آن یک کمیسیون زنان مرکب از طیف‌های مختلف که سرعت عمل بالایی داشته باشد تشکیل شود که طرحی برای «توسعه جایگاه زنان» تهیه کند. در حالی که اوا کولستاد و کلارا اوتسن از تشکیل شورای برابری جنسیتی حمایت می‌کردند، رئیس شورای ملی، بیرگیت ویگ، علیه این طرح در بحث‌های روزنامه‌ها شرکت می‌کرد.

وقتی معلوم شد که شورای ملی این مبارزه را باخته و شورای برابری جنسیتی تشکیل می‌شود، ویگ کوشید تا جایگاهی برای تاثیر مستقیم در شورا به دست آورد و در این کار موفق شد. او توانست اقلیت دست راستی کمیته‌ی اجتماعی را در مجلس شورای ملی با خود همراه کند و وقتی طرح به رای گذاشته شد، این دیدگاه، اکثریت را به دست آورد. تشکیل شورای برابری جنسیتی با ۱۳ عضو به تصویب رسید که دو عضو آن به پیشنهاد شورای ملی زنان انتخاب می‌شدند. در اولین شورای برابری جنسیتی خود بیرگیت ویگ عضو بود.

انجمن زنان نسبت به این که شورای ملی علیه یکی از خواسته‌های جدی انجمن ایستاده بود واکنش شدیدی نشان داد. در نوامبر ۱۹۷۱ کمیته در نشست تصمیم گرفت که از انجمن زنان بخواهد تا از شورای ملی خارج شود. این موضوع هم در کمیته‌ی رهبری کشوری و هم در شوراهای انجمن‌های محلی مطرح شد و در همه‌ی این جلسات ترجیح بر خروج بود. زمانی که شورای ملی دو جایگاه ثابت در شورای برابری جنسیتی کسب کرد دیگر تردیدی وجود نداشت. انجمن زنان حس نمی‌کرد که شورای ملی بتواند علایق و خواسته‌های آن‌ها را نمایندگی



کند و به طور خاص موضوع سقط جنین در این شرایط اهمیت ویژه‌ای داشت. در کمیته‌ی رهبری کشوری تصمیم اکثریت بر خروج بی‌درنگ بود که در نشست سالانه‌ی ۱۹۷۲ به تایید رسید. با این حال انجمن‌های محلی درامن، تروندهایم و استاوانگر در شورای ملی محلی خود باقی ماندند.

### مبارزه برای مدرسه‌های بهتر

در سال ۱۹۷۰ انجمن برای اولین بار پس از ۱۹۴۶ قوانین جدیدی وضع کرد. طبق بیانیه‌ی ماموریت جدید، انجمن می‌بایست برای «تغییر مواضع و دیدگاه‌ها در مورد نقش‌های زنان و مردان» تلاش می‌کرد. به این ترتیب قوانین جدید چیزی را که در عمل رویه‌ی کاری بود تایید می‌کرد؛ فعالیت‌های انجمن بر پیکار علیه الگوهای نقش‌های جنسیتی متمرکز بود. برنامه‌ی عملیاتی‌ای هم که در همین سال تهیه و تایید شد این نقش را تایید و بر آن تاکید می‌کرد. بهبود نگرش به نقش‌های جنسیتی در اینجا هم اولویت داشت و آموزش، راهنمایی‌های فنی و حرفه‌ای و آموزش بزرگسالان اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد. مدارس جایگاهی کلیدی داشتند که برای پیش‌برد هدف باید به آن‌ها توجه ویژه می‌شد. در سال ۱۹۷۲ انجمن رئیسی برگزید که به طور خاص برای این نقش مناسب بود: کاری شونسبرگ، محقق نقش‌های جنسیتی در ادبیات کودک. او همچنین تاکید کرده بود که به تغییر دیدگاه‌ها اهمیت بسیار می‌داد و مدارس «مهم‌ترین ابزار»ی بودند که «جامعه» برای تاثیر بر نگرش مردم در اختیار داشت.

در سال ۱۹۶۹ انجمن زنان از وزارت کلیسا و آموزش خواست که گروهی را برای بررسی کتاب‌های آموزشی «با تمرکز بر نقش‌های داده شده به دختران، پسران، زنان و مردان» منصوب کند. انجمن معتقد بود که بسیاری از کتاب‌های آموزشی تایید شده «نگرش سنتی به جایگاه زن و مرد» را تحکیم می‌کردند.

در این کتاب‌ها زنان به صورت موجودات منفعل، غیرمستقل، نابالغ و به لحاظ اقتصادی وابسته نشان داده می‌شدند. این سبب می‌شد که تصویری که دختران از خود داشتند تحت تاثیر قرار گیرد و بر انتخاب شغل و فعالیت کاری آن‌ها سایه بیندازد. انجمن می‌خواست که گروهی انتخاب شود و وظیفه پاک‌سازی کتاب‌های آموزشی قدیمی از مطالب تبعیض‌آمیز جنسیتی را به عهده بگیرد. کتاب‌های جدید

در صورت داشتن مطالب تبعیض‌آمیز نمی‌بایست به تأیید برسند. به این تقاضا فوراً پاسخ داده شد: شورای آموزش کاملاً موافق بود. کمیته‌ای برای بررسی کتاب‌های آموزشی منصوب شد و بر مبنای این تحقیق چارچوب تأیید کتاب‌های آموزشی جدید بازنگری می‌شد.

در سال ۱۹۷۰ کمیته‌ی اصلاح مدارس به نام دکا پیش‌نویس «طرح استاندارد مدارس آموزش ابتدایی» را ارائه کرد. در طرح آموزشی مدارس ابتدایی سوئد که سال قبل از آن تهیه شده بود اهمیت زیادی به مسأله‌ی نقش جنسیتی داده شده بود. با این حال در طرح آموزشی نروژی این موضوع نادیده گرفته شده بود. کاری شونسبرگ در روزنامه‌ی کارگر نوشت: «در واقع کمیته‌ی دکا هیچ موضعی در این باره ندارد.» انجمن زنان به وزارت کلیسا و آموزش معترض شد؛ مدارس باید علیه نقش‌های کلیشه‌ای بر اساس جنسیت فعال باشند. باید با دانش‌آموزان در مورد مسأله‌ی نقش جنسیتی بحث و گفت‌وگو کرد و در طرح استاندارد باید تصریح شود که دختران و پسران باید به نحوی تربیت شوند تا حضور یکسانی در خانه، کار و جامعه داشته باشند.

سال بعد «طرح الگوی مدارس آموزش ابتدایی» نهایی شد. در بخشی از این سند نوشته شده است: «یک پیش‌نیاز برای برابری جنسیتی واقعی، استقلال اقتصادی است. بنابراین مدارس باید دانش‌آموزان را به نحوی آماده کنند که کسب آموزش‌های حرفه‌ای برای دختران مانند پسران بدهی باشد. مدرسه‌ها باید با انتخاب شغل بر اساس نقش‌های جنسیتی سنتی مقابله کنند و به هر دانش‌آموزی کمک کنند تا توانایی‌ها و قابلیت‌های خود را مستقل از جنسیت‌اش شناسایی کند.» می‌شود حدس زد که این متن توسط انجمن زنان نوشته شده باشد.

پس از آن قوانین جدیدی برای مدارس وضع شد. دیگر کافی نبود که پسران و دختران ساعات آموزش و برنامه‌ی تحصیلی یکسان داشته باشند، بلکه می‌بایست حقوق و وظایف آن‌ها در همه زمینه‌ها در مدرسه یکسان می‌شد و نیز انتظارات از هر دو جنس هم بایست برابر می‌بود. برابری جنسیتی بایست در مدارس متوسطه به طور مستقل آموزش داده می‌شد. مطالب یک‌طرفه یا تبعیض‌آمیز نمی‌بایست در کتاب‌های درسی جایی داشته باشند. می‌بایست دانش‌آموزان با این موضوع مانوس شوند که به طور بدهی دختران و پسران فرصت‌های آموزش فنی برابر

داشته باشند و حضور دختران در زندگی اجتماعی، طبیعی باشد. به این ترتیب یکی از خواسته‌های مهم انجمن زنان تحقق می‌یافت. کاری شونسبرگ در روزنامه‌ی کارگر نوشت: «حالا ما به پایان شب سیه رسیده‌ایم. دختران و پسران باید در مدارس برابر باشند.»

البته این به معنی پایان موضوع نبود. هر گاه هدفی به دست می‌آمد، همیشه سر و کله‌ی هدف‌های جدید دیگری از دور پیدا می‌شد و تلاش برای رسیدن به آن‌ها به سرعت آغاز می‌شد. بلافاصله پس از نهای شدن طرح الگوی مدارس، آسلاوگ موکسنس و کاری شونسبرگ گزارشی برای وزارت کلیسا و آموزش تهیه کردند و در کنفرانسی خبری به بحث در مورد نحوه‌ی ادامه‌ی این راه پرداختند. انجمن زنان به بازنگری تمام کتاب‌های درسی در کشور پرداخت تا بررسی کند اهداف طرح الگو چگونه در آموزش معلمان تعقیب می‌شود. بسیاری از مدارس آموزش معلمان از این تحقیق استقبال کردند و این فرایند مبنایی برای تحقیق و تفحص در شورای تربیت معلم فراهم کرد. این شورا اصول دیدگاه‌های انجمن زنان را تایید کرد و دو سال بعد نیز طرحی برای آموزش در مورد نقش‌های جنسیتی در موسسه‌های آموزش معلمان ارائه شد. این طرح با دقت در انجمن مورد مطالعه و بازبینی قرار گرفت و انجمن پیشنهادهای متعددی برای بهبود طرح در زمینه‌های مشخص داشت.

انجمن می‌خواست که بند برابری جنسیتی به قانون جدید مدارس اضافه شود و آسلاوگ موکسنس برای نیل به این هدف دست به کار شد. در قانون مدارس متوسطه سال ۱۹۷۶ محتاطانه نوشته شده بود: «مدارس متوسطه باید ارزش‌های انسانی و برابری را ترویج کنند ...». ولی در بخش عمومی طرح آموزش دقیق‌تر به این موضوع پرداخته شده بود: «مدارس باید نقش خود را در مقابله با دیدگاه‌ها و الگوهای مبتنی بر پیش‌داوری در مورد نابرابری بین جنسیت‌ها، گروه‌های اجتماعی و مردمی است ایفا کنند.»

کار برای اصلاح کتب آموزشی همواره ادامه داشت. مدیر انجمن در اخبار زنان این سوال را طرح کرد: «چه فایده که طرح جدید مدارس توصیه به برابری جنسیتی کند وقتی که کتب درسی پر از مطالبی است که الگوهای سنتی را تشویق می‌کنند؟» در سال ۱۹۷۴ انجمن به موفقیت دیگری دست یافت؛ وزارت آموزش

مشاورانی را به کار گرفت تا کتاب‌های درسی جدید را پیش از تایید از لحاظ محتوای برابری جنسیتی بررسی کنند.

### قدرت‌مداران خندان و جنبش زنان

در مقایسه با روند طولانی و بی‌سرانجام پی‌گیری مسائل در دهه‌ی ۱۹۵۰، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ پیشنهاد‌های جدید به سرعت به تایید می‌رسید. ولی این همیشه به معنای کسب نتایج عملی در قالب «برابری واقعی» نبود. اغلب تصمیم‌ها فقط روی کاغذ بود. کاری شونسبرگ در سال ۱۹۷۴ وقتی که مدتی از روند حسن نیت می‌گذشت، نوشت: «اکنون جنبش زنان وارد مرحله‌ای شده است که همه با آن موافق هستند و نیز هیچ اتفاقی نمی‌افتد. در ابتدا ما خوش‌بین و امیدوار بودیم و خوشحال می‌شدیم وقتی که برای همه‌ی خواسته‌های مان جواب مثبت می‌گرفتیم ... ولی حالا می‌دانیم که معنی این هیچ است.» او به مانند دیگر فمینیست‌های قبل و بعد از خود خواستار جابه‌جایی جایگاه قدرت بین دو جنس بود. در مقدمه‌ی این مقاله خواسته‌هایی از این دست مطرح شده بود: دست‌مزد برابر، موقعیت‌های بهتر برای تحصیل در رشته‌هایی که به زنان امکان انتخاب بیشتری می‌داد، و نیز این که چه زمانی یک مرد باید از کار کناره می‌گرفت. اما «این مثل به صدا در آوردن کلون درهای باز است. درهایی که در پس آن‌ها قدرت‌مداران خندان نشسته‌اند که موافق‌اند. کاملاً موافق‌اند ولی ...» در سال ۱۹۷۴ که انجمن زنان ۹۰ ساله می‌شد، اخبار زنان یاس حاکم را چنین جمع‌بندی کرد: «تنها خواسته‌ای که می‌توانیم بگوییم تا این زمان به طور کامل محقق شده، حق رای است.»

با این حال تردیدی نیست که تمایل به تغییر بیشتر از قبل بود، حتا نزد همان «قدرت‌مداران خندان.» حالا انجمن زنان با احترام جدیدی مواجه می‌شد. نامه‌های دولتی مشهود بود که مسوولان به انجمن توجه و همراهی نشان می‌دادند. به سختی بتوان این را به تغییراتی که در انجمن رخ داده بود نسبت داد، چرا که نحوه‌ی جذب اعضا، ایدئولوژی و شیوه‌ی کار فرق چندانی نکرده بود. این موفقیت را می‌توان تنها به قدرت جنبش متحد زنان نسبت داد. دیگر نمی‌شد از خواسته‌های زنان سرسری گذشت و آن‌ها را به تعویق انداخت، چرا که گروه‌های زیادی فعال بودند که در پشت خود تعداد بسیاری انتخاب‌کننده‌ی آگاه و مطلع

داشتند. هم‌زمان فمینیست‌ها متوجه شدند که زنان بیشتری به شغل‌های مدیریتی در دولت دست می‌یافتند و بسیاری از آنان نسبت به جنبش زنان خوش‌بین بودند. آن‌ها یکدیگر را حمایت می‌کردند، با هم گفت‌وگو می‌کردند و شبکه‌ای غیررسمی به راه انداختند. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ تنی چند از اعضای برتر انجمن زنان به شغل‌های کلیدی در دستگاه دولتی رسیدند. از آن جمله می‌توان کارین بروزلیوس، بیورگ لیته، آنه کاری لاندن هاشله، سیگرون هوئل، بریتا وسترگر و اوا کولستاد را نام برد.

روند کاری رایج شتاب تندی گرفت که حاصل موج جدید جنبش زنان و نیروهایی بود که با خود آورده بود. اما آیا جنبشی که حامل این تغییرات بود با دست‌آوردهای انجمن زنان همراه شد؟ انجمن زنان امیدوارانه برای خواسته‌های خود می‌جنگید، با این اعتماد به نفس که این فعالیت‌ها در راه خدمت به جنبش زنان و در نتیجه همه‌ی زنان نیروزی بود. انجمن فعالانه کوشید تا مقامات را وادارد درباره‌ی برابری جنسیتی مسوولیت بپذیرند. یک ابزار مهم برای نیل به این هدف ایجاد سازمان‌هایی بود که بتوانند سیاست برابری را هدایت کنند. انجمن همچنین به آرزوهای خود رسید: در خلال سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ مجموعه‌ی کاملی از سازمان‌های دولتی برابری جنسیتی در سطوح مرکزی و محلی ایجاد شد. ولی آیا این در راستای خواسته‌های جنبش نوین زنان بود؟

درونده دالروپ، و بریتا گولی می‌نویسند جای گرفتن زنان در سلسله‌مراتب قدرت هدف جنبش آزادسازی زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ نبود، بلکه آن‌ها با همه اشکال قدرت سر جنگ داشتند. با این حال این گونه نبود که جنبش نوین زنان مخالف حضور زنان در سازمان‌های سیاسی باشد، بلکه به عکس، جنبش معتقد بود که زنان می‌بایست «داخل سیاست» جایی بیابند. در آنجا آن‌ها می‌توانستند خواهان و قادر به یاری رساندن به زنان به طور کلی باشند. در پس آنچه در انتخابات شهرداری‌های نیروز در سال ۱۹۷۱ «کودتای زنانه» خوانده شد، فمینیست‌های نو ایستاده‌بودند. در این انتخابات بود که در برخی شهرها زنان در شورای شهر اکثریت را به دست آوردند.

در «بیانیه‌ی فعالان زنان» فمینیست‌های نو - که سندی به شدت متأثر از

«برابری خواهی زنان» (در امریکا) بود - در مورد مجلس نوشته شده است: «سخن بگوئید، به ارتباط واضح و آشکار بین هر موضوع با مسائل زنان اشاره کنید. برخی از کمیته‌ها از بقیه قوی‌تر هستند. به آن کمیته‌ها بروید. با دیگر زنان نماینده همکاری کنید. بخواهید که نخست‌وزیر بشوید.» سازمان جبهه‌ی زنان کم‌تر به سیاست پارلمانی می‌پرداخت، ولی در یکی از بندهای برنامه‌ی ۱۹۷۲ به «مبارزه با تبعیض علیه زنان در زندگی سیاسی» پرداخته بود.

سازمان‌های جدید به ارتباط با مقامات - چنان که انجمن زنان به آن می‌پرداخت - اولویت نمی‌دادند. با این حال نمی‌توان گفت که آن‌ها مخالف اقدامات یا سازمان‌های دولتی‌ای بودند که می‌توانستند متولی ایجاد برابری باشند. جبهه‌ی زنان در سال ۱۹۷۲ تاسیس شورای برابری جنسیتی را با عنوان «مبارک باد» خوشامد گفت. همچنین نشریه‌ی فمینیست‌های نو با عنوان جوراب ساق‌بلند<sup>۱</sup> که برای مدتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ به سردبیری لیس کوهت منتشر می‌شد، از شورای برابری جنسیتی به نیکی یاد کرد. فمینیست‌های نو دست‌کم برای دو خواسته‌ی خود از بخش دولتی حمایت دریافت کردند: مورد سقط جنین بیمارستان آکر در ۱۹۷۱<sup>۲</sup> و نمایشگاه «فمینیست‌های نو - ۱۹۷۱» در اسلو<sup>۳</sup>.

### سه‌میه‌بندی جنسیتی

بدیهی است که همواره بر سر این که چه اقدامی به سود زنان است اتفاق آرا وجود نداشت. «قانون برابری بین جنسیت‌ها» که به مناظره‌ای سنگین در جنبش زنان در دوره‌ای طولانی در دهه‌ی ۱۹۷۰ منجر شد به شدت بحث‌برانگیز بود و هنوز محل اختلاف نظر است. بحث‌های حول این قانون اهمیت داشت زیرا به سوالی قدیمی و بسیار حساس در درون فمینیسم می‌پرداخت: تضاد بین برابری و تبعیض مثبت. از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ گرایش در جنبش نوین زنان پیدا شد که اهمیت

#### 1. Strømpe

۲. در سال ۱۹۷۱ دانش‌آموز ۱۸ ساله‌ای باردار شد که آمادگی مادر شدن نداشت. او می‌خواست جنین را سقط کند، ولی دو پزشک در بیمارستان آکر با تصمیم او مخالفت کردند. سرانجام او ناچار شد برای سقط جنین با هزینه‌ی بالا به انگلستان سفر کند. در پی این واقعه فمینیست‌های نو در اسلو به مقابله با این اقدام بیمارستان آکر برخاستند.  
۳. در سال ۱۹۷۱ گروهی از فمینیست‌های نو به همراهی یک گروه فعال در حوزه‌ی محیط زیست در اعتراض به نقش تبلیغات در تاکید بر وظیفه‌ی خانه‌داری زنان پارچه‌هایی را در سطح یکی از خیابان‌های اصلی شهر اسلو با این شعار آویختند: چه کسی بهتر از همه سفید می‌کند؟

بیشتری به آنچه «ارزش‌های زنانه» خوانده می‌شد می‌داد. در مطالعات زنان نروژی بریت آس<sup>۱</sup>، روان‌شناس اجتماعی مفهوم «فرهنگ زنانه» را توسعه داده بود. منظور از آن «قواعد، ارزش‌ها و استانداردهای رفتار زنان» بود که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد و رشد می‌یافت چون اکثریت زنان به کار بدون دست‌مزد در خانه مشغول بودند. بریت آس نشان داد چگونه فرهنگ زنانه بی‌اعتبار و قابل انکار جلوه داده شده بود. او به این موضوع اشاره کرد که چقدر برای زنان ضروری بود که اعتماد به نفس خود را هم در خانواده، هم در زندگی کاری و هم در سیاست و اجتماع تقویت کنند. آس تمایل نداشت که فرهنگ زنانه را «تمجید کند»، ولی می‌خواست ارزش‌های آن را برجسته کند و هم‌زمان جوانب منفی آن را آشکار کند.

در اروپای غربی و آمریکا در همین دوره‌ی زمانی (از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰) گرایش به پذیرش و ارزیابی فرهنگ و ارزش‌های زنانه به طور قابل توجهی افزایش یافته بود. فمینیسم تفاوت‌گرا یا فمینیسم مبتنی بر زنان در حال رشد بود. در این نوع فمینیسم نگاه مثبتی به تفاوت‌های بین دو جنس وجود داشت و «زنانگی» و به ویژه توانایی‌های زنانه مورد تأکید و توجه قرار می‌گرفت. یکی از نمایندگان برجسته‌ی این تفکر ایریس م. یانگ<sup>۲</sup>، می‌نویسد: «سرکوب زنان در منع آن‌ها از حضور در جامعه نیست، بلکه در فرهنگ اغراق شده‌ی ابزاری و خودکامه‌ی مردانه است که ارزش‌ها و فعالیت‌های خاص زنان را نادیده می‌گیرد و ناچیز می‌شمارد.»

ارزش‌گذاری زنانگی، به ویژه از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، همچنین انجمن زنان را تحت تأثیر قرار داد و تجارب جدید دهه‌ی ۱۹۷۰ در همین راستا بود. انجمن خط‌مشی برابری خود را وانهاد، ولی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ ابزار جدیدی به دست آورد که سیاست برابری را اصلاح و سازگار می‌کرد: «تبعیض مثبت». به این ترتیب تبعیض بین زن و مرد ضرورت می‌یافت. شعار این ابزار چنین بود: «تبعیض برای رسیدن به برابری.» در این سال‌ها به تدریج نقطه‌ی تمرکز از ایجاد موقعیت‌های یکسان برای زنان و مردان، بر کسب نتایج یکسان جابه‌جا

---

1. Berit Ås  
2. Iris M. Young

می‌شد. هدف از دادن امتیازاتی به زنان جبران چیزی بود که ایونه هیردمان آن را «یک عقب‌ماندگی عظیم تاریخی» برای زنان می‌خواند.

ورود زنان متاهل به زندگی کاری تجارب جدیدی فراهم کرد و انجمن مصمم شد تا برای تسهیل زندگی کاری زنان بکوشد. در موقعیت‌های متعددی نیاز به رفتار متفاوت با زنان (تبعیض مثبت) وجود داشت، مثلاً در دوره‌ی شیردهی یا برای توسعه‌ی حضور زنان در موقعیت‌های مدیریتی. برنامه‌ی عملیاتی انجمن از سال ۱۹۷۰ تنها یک جمله در مورد تبعیض داشت و آن هم در مخالفت با آن بود: «باید از اقدامات احتیاطی ویژه برای زنان در مشاغل خاص پرهیز شود.» کارین پروزلیوس که از ۱۹۷۴ قائم‌مقام مدیر انجمن و از ۱۹۷۸ مدیر آن بود می‌گوید: «موضع صریح برنامه‌ی عملیاتی انجمن علیه تبعیض، کار را دشوار می‌کرد. وقتی قانون برابری اجازه تبعیض مثبت را داد، مشکل بیشتر شد.» در نشست سالانه‌ی ۱۹۷۸ تصمیم گرفته شد که این جمله به طور کامل حذف شود. به جای آن جمله‌ای اضافه شد که زنان را به عضویت در اتحادیه‌های تخصصی دعوت می‌کرد.

در زبان قانون‌گذاران «تبعیض مثبت» معادل اعمال سهمیه‌های جنسیتی متفاوت است. حزب چپ در سال ۱۹۷۳ به عنوان اولین حزب پیشنهاد داد که ۴۰ درصد سهمیه اشتغال به زنان اختصاص داده شود. ولی این طرح در سال‌های اولیه بسیار بحث‌برانگیز بود. در دهه‌ی ۱۹۸۰ تبعیض مثبت به عنوان ابزاری کاربردی در بعضی حوزه‌ها پذیرفته شده بود. در سال ۱۹۸۱ قانون برابری جنسیتی تصویب شد که طبق آن حضور هر دو جنس در کلیه شوراهای هیات مدیره‌ها، انجمن‌ها و غیره ضروری بود. در ۱۹۸۸ این قانون تقویت شد، به نحوی که حضور دست کم ۴۰ درصد از هر یک از جنسیت‌ها در سازمان‌های نام‌برده ضرورت یافت.

موضع انجمن زنان درباره‌ی سهمیه‌ها در برنامه‌های عملیاتی‌ای که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ تصویب شد توسعه یافت. در برنامه‌ی سال ۱۹۷۰ هیچ سخنی از تبعیض مثبت به میان نیامد. بلکه برعکس، در آن زمان انجمن زنان خواستار برابری بود و این شامل ممنوعیت تبعیض به نفع زنان هم می‌شد. در سال ۱۹۷۴ با احتیاط گفته شد که باید «توزیع برابر» جنسیت‌ها در زمینه‌های مختلف حاصل شود. در مشاغل دولتی گفته می‌شد که در یک دوره‌ی انتقالی باید «در شرایط یکسان» به زنان اولویت داده شود. اینجا بود که انجمن با حد متعادل از سهمیه‌بندی جنسیتی



همراه شد. از سوی دیگر سهمیه‌بندی رادیکال به این معنی بود که زنان به خودی خود شایستگی نداشتند. در ویرایش بعدی برنامه‌ی عملیاتی انجمن در سال ۱۹۷۸ سهمیه‌بندی جنسیتی به عنوان یک ابزار با استفاده‌ی وسیع در زمینه‌ی اشتغال، سیاست و تحصیل مطرح شد. با این حال یک سهمیه‌ی مشخص برای زنان تعیین نشد. هنوز هدف، دست یافتن به «توزیع یکسان» زنان و مردان بود.

توزیع یکسان به طور طبیعی به معنای سهمیه‌بندی برای مردان هم بود. این رویه در بعضی رشته‌های تحصیلی نظیر مدارس تربیت معلمان از گذشته برقرار بود. از نظر کسانی که با سهمیه‌بندی جنسیتی برای مقابله با تبعیض جامعه علیه زنان موافق بودند، دادن امتیاز به مردان از طریق «تبعیض مثبت» درست نبود. ولی تمایل اکثریت این بود که از سهمیه‌بندی جنسیتی برای تغییر نقش‌های جنسیتی زن و مرد، هر دو، استفاده شود. به این ترتیب دادن سهمیه به مردان هم اقدامی طبیعی بود.

خط‌مشی انجمن زنان از ابتدا «توزیع یکسان» بود، بنابراین انجمن با سهمیه برای مردان موافق بود. به تدریج این ادعا مطرح شد که سهمیه‌بندی می‌بایست به نفع زنان باشد. این دیدگاه بیشتر از ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ مورد توجه قرار گرفت و در سال ۱۹۸۳ این بند به برنامه‌ی کاری انجمن زنان افزوده شد: «در شرایط کنونی، انجمن زنان با انواعی از سهمیه‌بندی که هر دو جنس را شامل شود مقابله خواهد کرد.» در دوره‌ی ۸۶-۱۹۸۴ «سهمیه‌ی زنان» به عنوان بندی مستقل به برنامه‌ی عملیاتی انجمن اضافه شد. انجمن بر آن بود که «تلاش کند تا سهمیه‌ی جنسیتی در حوزه‌هایی از اجتماع که مورد استفاده قرار می‌گیرد، به نفع زنان باشد.» این سوال که آیا سهمیه باید فقط برای زنان باشد یا هر دو جنس، به مرور منشا اختلاف‌های جدی شد. هنوز این موضوع یکی از بزرگ‌ترین موارد اختلاف در سیاست‌گذاری برابری جنسیتی است و به ویژه در ارتباط با قانون برابری مورد بحث قرار گرفته است.

### جنجال‌ها بر سر قانون برابری

در سال ۱۹۷۸ قانون برابری بین مرد و زن در مجلس نمایندگان نروژ تصویب شد. در این راستا شورای برابری جنسیتی به طور قانونی رسمیت یافت و شورای بازرسی برابری جنسیتی برای تضمین اجرای این قانون به همراه کمیته‌ی رسیدگی

به شکایات مرتبط با مسائل این حوزه تشکیل شدند. تصویب این قانون از وقتی که حزب کارگر برای اولین بار در سال ۱۹۷۳ اولین طرح پیشنهادی را داد تا زمانی که سرانجام راه حل مورد توافق تصویب شد با بحث‌ها و مناظرات سختی همراه بود. به راستی چه نوع قانونی باید تصویب می‌شد؟ یک قانون ویژه برای زنان، یا قانونی برای هر دو جنس؟ قانونی انفعالی که تبعیض را ممنوع می‌کرد، یا قانونی که اقدامات فعالانه را ایجاب می‌کرد؟ به گفته‌ی اینگسه استابل<sup>۱</sup>، بازرسی پیشین برابری جنسیتی، نتیجه نهایی یک مصالحه بود. این قانون می‌خواست جلوی تبعیض به ضرر مردان و زنان را بگیرد، ولی به طور خاص در پی بهبود وضعیت زنان بود. مطابق این قانون رفتار تبعیض‌آمیز بین زنان و مردان مجاز نبود. افراد زیادی بودند که از این مصالحه راضی نبودند و اعتقاد داشتند که قانون تصویب شده خیلی ضعیف است و چندان به سود زنان نیست.

در گزارشی از موسسه‌ی مطالعات اجتماعی نوشته شده است: «جنبش جدید زنان در پی «قانون برابری» نبود. بلکه خواسته‌ی آن‌ها قانونی برای مقابله با تبعیض علیه زنان بود. ... و نیز آنان خواستار این بودند که ممنوعیت تبعیض با اقدامات عملی همراه شود.» علت اصلی انتقادات به این قانون این بود که در آن رویه‌ای فعالانه برای مقابله با تبعیض علیه زنان پیش‌بینی نشده بود. ۴ زن حقوق‌دان به نام‌های تووه استانگ دال<sup>۲</sup>، ششتی گراور<sup>۳</sup>، آنه هلوم<sup>۴</sup>، و آنه روبرشتاه در کتاب «کمک قانونی رایگان برای زنان» تمام نظریات علیه قانون برابری جنسیتی را جمع‌آوری کردند.

این سند به مخالفت‌ها علیه قانون برابری ابعاد تازه‌ای داد و به تغییر طرح پیشنهادی اولیه منجر شد.

با این حال انجمن زنان در تمام راه با این قانون همراه بود. در نشست شورای سال ۱۹۷۰ پیش‌نویسی در مورد فایده‌ی داشتن قانونی علیه تبعیض جنسیتی، مشابه قانون شهروندی امریکا در سال ۱۹۶۴، تهیه شده بود. «خیلی‌ها فکر

- 
1. Ingse Stabel
  2. Tove Stang Dahl
  3. Kjersti Graver
  4. Anne Hellum
  5. Anne Robberstad

می‌کردند که این تنها راه رو به جلو بود.» در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نیاز به چنین قانونی آشکارتر شد. انجمن زنان به همراه انجمن «کنش برای تبلیغات صحیح» فعالانه علیه تبلیغاتی که با تبعیض و تحقیر جنسیتی همراه بود مبارزه می‌کردند. یک ممنوعیت قانونی راه را برای متوقف کردن این نوع تبلیغات هموار می‌کرد. آگهی‌های کاری که بر اساس جنسیت گروه‌بندی می‌شدند مشکل دیگری بود که یک قانون می‌توانست آن را از سر راه بردارد. از آن گذشته، انجمن مدت‌ها بود که انتظار روزی را می‌کشید تا کتاب‌های درسی تبعیض‌آمیز مورد نقد قرار گیرند. وقتی که حزب کارگر طرح پیشنهادی خود را در سال ۱۹۷۴ ارائه کرد، انجمن با وجود اعتراض‌های جدی‌ای که به آن داشت، همراهی خود را اعلام کرد.

اعتراض‌ها در وهله‌ی اول به این بود که قانون بسیار انفعالی است. از همه مهم‌تر این که این قانون امکانی برای مقابله با دست‌مزد پایین «شغل‌های زنانه» به دست نمی‌داد. اکنون همچون گذشته شرط حزب کارگر این بود که نمی‌بایست حق چانه‌زنی آزادانه‌ی اتحادیه‌های کارگری و انجمن کارگران خدشه‌دار شود. به این ترتیب فضای کار خیلی محدود می‌شد. ضعف دیگر قانون این بود که بنا نبود در زندگی خصوصی اجرا شود. انجمن زنان معتقد بود که این قانون پیغام نادرستی به جامعه می‌دهد و ممکن بود مردم برداشت کنند که تبعیض مادامی که در حوزه‌ی خصوصی باشد مجاز است. انتقاد اصلی دیگر این بود که قانون بسیار محافظه‌کارانه بود. مطابق این قانون تبعیض غیرمنصفانه ممنوع بود، ولی انجمن می‌خواست که همه‌ی اشکال تبعیض ممنوع شود. ولی هم‌زمان انجمن قبول داشت که می‌بایست موارد استثنا بر قانون اصلی در نظر گرفته می‌شد؛ چرا که موقعیت زنان و مردان در جامعه‌ی کنونی نابرابر بود و از سوی دیگر تغییر دیدگاه‌ها زمان‌بر بود، تمایل بر این بود که «امکان تبعیض مثبت آگاهانه در یک دوره‌ی مشخص فراهم شود.»

در مجموع بیشتر انتقادهای انجمن زنان مشابه انتقادهایی بود که سایر سازمان‌های زنان مطرح می‌کردند. ولی برخی تفاوت‌های مهم را نمی‌توان نادیده گرفت. یکی از آن‌ها مربوط به خط‌مشی‌های سیاست زنان بود؛ در حالی که مخالفان قانون خواهان اجرای جدی تبعیض مثبت به عنوان اصل اولیه برای بهبود وضعیت زنان بودند، برای انجمن، برابری جایگاه بالاتری داشت.

کاری شونسبرگ در مقاله‌ای در روزنامه‌ی کارگر به این موضوع پرداخت: «از دید من حزب سوسیالیست چپ در استدلال خود تحت تاثیر تبعیض فمینیستی است. گفته می‌شود که زنان باید خود را زنانه مطرح کنند، با ویژگی‌های متمایز خود، حقوق ویژه‌ی خود و مسوولیت‌های ویژه‌ی خود. معنی این نگاه جز این نیست که به زنان به عنوان گروهی ویژه نگاه شود که باید ویژگی‌های متمایز خود را حفظ کنند، بدون این که در جامعه ادغام شوند. دیدگاهی که من به جد با آن مخالفم...» کاری شونسبرگ معتقد بود که حرکت از «امتیازات قانونی پراکنده برای زنان» به امتیازات ویژه‌ی موقت که طرح پیشنهادی قانون ارائه می‌کرد، جهش بزرگی بود. به نظر انجمن تبعیض (مثبت) تنها به عنوان یک استثنا در خدمت ایجاد جایگاه برابر بین زنان و مردان قابل قبول بود و نه یک قاعده.

یک مورد اختلاف نظر مهم دیگر بین انجمن زنان و دیگر سازمان‌ها، رویکرد به مساله در قالب یک قانون جدید بود. اکثریت فعالان جنبش نوین زنان در آن زمان سوسیالیست یا دست‌کم ضد سرمایه‌داری بودند و جامعه‌ی ایده‌آل آن‌ها باید از پایه دوباره ساخته می‌شد. به همین دلیل سازش و مصالحه برای آن‌ها جذابیت چندانی نداشت و یک قانون نامناسب بدتر از هیچ بود. از سوی دیگر انجمن زنان برای قانونی که از ایده‌آل فاصله‌ی بسیار داشت، آماده‌ی سازش بود. این موضع عمل‌گرایانه با ایدئولوژی غالب سوسیالیستی آزادی‌خواهانه یا سوسیال‌دموکراتیک هم‌راستا بود. انجمن خط‌مشی‌های اصلی جامعه را می‌پذیرفت و تلاش می‌کرد در قالب آن‌ها کار کند. به گفته‌ی کاری شونسبرگ «حزب سوسیالیست چپ قانون انقلابی تری می‌خواست. ولی این خواسته حاصل نشد. ما نمی‌بایست اتوپیا (آرمان‌شهر) می‌ساختیم.»

حق با چه کسی بود؟ آیا قانون برابری جنسیتی به سود زنان تمام شد یا به ضررشان؟ گزارشی که موسسه‌ی تحقیقات اجتماعی تهیه کرده‌است با تردید به این موضوع نگاه می‌کند. به گفته‌ی تهیه‌کنندگان این گزارش، قانون برابری مبهم بود و همین اجرای آن را با دشواری روبه‌رو می‌کرد. به طور خاص در مورد مساله‌ی سهمیه‌بندی این مشکل آشکار می‌شد. اولین بازرس برابری جنسیتی، اوا کولستاد، عقیده داشت که این قانون ابزاری قابل استفاده بود در کنار سایر اقدامات عمومی و به ویژه با فشار از طرف انجمن‌های خصوصی. کولستاد به عنوان بازرس برابری

جنسیتی این قانون را در سال‌های اول اجرا می‌کرد و تردیدی نیست که او در این مدت موارد قابل توجهی از نقض این قانون را آشکار کرد. تنها در ۶ سال اول، کمیته‌ی نظارت بر اجرای قانون ۴ هزار و ۵۲۲ مورد شکایت برای بررسی دریافت کرد. بازرس قبلی برابری جنسیتی، اینگسه استابل، معتقد بود که قانون برابری جنسیتی ابزار مفیدی برای مبارزه با تبعیض جنسیتی بود: «(از طریق این قانون) ما توانسته‌ایم این را جا بیندازیم که موقعیت‌های شغلی باید برای هر دو جنسیت اعلان شوند، استخدام باید بر اساس توانایی‌ها باشد نه جنسیت و در زمان رکود اقتصادی زنان مانند مردان باید حق داشته باشند که شغل‌شان محفوظ بماند.» او همچنین از این که این قانون زنان باردار و کارمندان نیمه‌وقت را حمایت می‌کرد قدردان بود.

اینگسه استابل نوشته است که «فشار قابل توجهی» از طرف رسانه‌ها و دنیای کسب و کار وجود داشت که از این قانون به نفع مردان بهره‌برداری شود. شخص او با این فشار مقابله می‌کرد و برای این از سوی هیات نظارت هم مورد حمایت قرار می‌گرفت. انجمن زنان از همان سال ۱۹۷۹ که این قانون به اجرا درآمد در مورد خطر استفاده از آن به نفع مردان هشدار داده بود. تجربه‌های اول، انجمن را دلواپس کرد که سهمیه برای مردان می‌توانست راه زنان را برای ورود به کارهایی که به طور سنتی زنانه محسوب می‌شدند ببندد. این نگرانی‌ها در دوره‌ی سخت بازاری کار از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ افزایش یافت. در سال ۱۹۸۳ رئیس انجمن زنان اسلو، سیگرون هوئل، هشدار جدی داد. او بر این عقیده بود که انجمن زنان در زمان خود به قاطعیت برائت خود را از قوانین سهمیه‌بندی فارغ از جنسیت اعلام نکرده بود. «من و به یقین بسیاری دیگر نظیر من، پیش‌بینی نکرده بودیم که رقابت برای مشاغل حتا بیش از پیش می‌شد و نیاز بیشتری به در نظر گرفتن علایق مردان در پیش‌زمینه بود.»

اینگسه استابل در مقابله با تبعیض مثبت به نفع مردان به پاخواست. ولی از بهار ۱۹۹۵ در برخی از کارهای سنتی زنانه نظیر مهدکودک‌ها، مدارس ابتدایی و موسسات نگهداری از کودکان، سهمیه‌ی مردان در نظر گرفته شده است. در ۶ ژوئن ۱۹۹۵ مجلس تغییری در بند ۳ قانون برابری جنسیتی داد به نحوی که دیگر منعی برای تبعیض مثبت در مورد مردان در زمینه‌ی آموزش و نگهداری

کودکان نباشد. پیشنهاد تغییر قانون برابری جنسیتی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ سازوکارهای برابری جنسیتی را به دو بخش تقسیم کرد. وزارت کودک و خانواده و بازرسی جدید نظارت بر برابری جنسیتی، آنه لیسه ری‌یل<sup>۱</sup> موافق و شورای برابری جنسیتی مخالف این تغییر بودند. انجمن زنان نروژی هم مخالفت خود را اعلام کرد: «جامه‌ی رسمی پوشاندن به مزیت رقابتی‌ای که مردان از قبل در بازار کار به مناسبت مرد بودن داشته‌اند با اهداف قانون برابری جنسیتی تناقض دارد. قانون سهمیه برای مردان در زمان‌های که بیکاری بی‌داد می‌کند، موجب تضعیف موقعیت زنان می‌شود که از گذشته ضعیف‌ترین بوده‌اند و آنان را به بازندگان میدان رقابت تبدیل می‌کند، به ویژه در مشاغل جذاب‌تر زنانه مانند کارهای تمام‌وقت، شغل‌های دائمی و مشاغل آینده‌دار.»

نحوه‌ی موضع‌گیری‌ها نسبت به این مساله موید گرایش است که در فصل بعد به آن می‌پردازیم. در حالی که دولت سیاست برابری جنسیتی را به پیش می‌برد، انجمن زنان نروژی به تدریج به سیاست زن‌محور بیشتر گرایش پیدا می‌کرد. این جهت‌گیری از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد و به چرخشی منجر شد که حوالی جشن ۱۰۰ سالگی انجمن در سال ۱۹۸۴ رخ نمود.

---

1. Anne Lyse Ryel

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فصل هجدهم

پیش به سوی ارزش‌های نرم



جنش نوی زنان ضعیف می شود  
از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ جنش نوی زنان در امریکا و اروپا رو به  
ضعف نهاد. فعالیت و ایدئولوژی فمینیستی در شکل‌های متفاوتی تداوم یافت،  
اما آن جنش بزرگ و نسبتاً یک‌پارچه‌ای که به تغییر بنیادین جامعه نظر داشت و  
سازمان‌دهی فمینیستی خود را داشت، پایان یافت. بیکاری و دوران رکود اقتصادی  
تاثیر بر جریان اصلاحات را دشوارتر کرد. در برخی از کشورها جنش فمینیستی  
با هجمه‌ای قوی مواجه شد که بسیاری از دستاوردهای تازه را در معرض  
خطر قرار می‌داد. هم قانون سقط جنین و هم حقوق زنان در زندگی حرفه‌ای و  
دستورالعمل‌های رفاهی که منافع زنان را تامین می‌کرد، تهدید می‌شد. جنش زنان  
بایست توان خود را در دفاع از خود صرف می‌کرد. هم‌زمان انشعابات و تکه پاره  
شدن‌های ایدئولوژیکی و سازمانی در جریان بود. «همبستگی خواهران» دیگر نه  
شعاری بلامنازع و نه آرمانی همگانی بود.

از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ در سطح جهانی در نگرش‌های جنش‌های زنان  
جابه‌جایی صورت گرفت. این جابه‌جایی بیشتر به سمت «تمرکز بر زنانگی» بود،  
یا به عبارت دیگر فمینیسم معطوف به زن. از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ و در  
سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ بسیار معمول شده بود که به تفاوت‌های میان گروه‌های  
مختلف زنان اعتبار زیادی داده شود. به ویژه در امریکا، زنان طبقه‌ی کارگر و  
گروه‌های مختلف اقلیت از جنش زنان انتقاد می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند که این

جنیش جامعه‌ای را تصویر می‌کرد که در حقیقت شیوه‌ی زنان سفیدپوست طبقه‌ی متوسط برای تجربه‌ی جهان بوده است و به همین دلیل اختلاف‌های عمیقی که عملاً وجود داشت، مخفی می‌ماند. پژوهش‌گران حوزه‌ی زنان و نظریه‌پردازان نیز بیش از پیش به تفاوت‌ها در تجربه‌ها و موقعیت‌های زنان علاقه‌مند می‌شدند. هم تفاوت میان جنسیت‌ها و هم تفاوت در میان خود زنان بیش از پیش زیر ذره‌بین قرار گرفت. از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ نگرش فمینیستی تازه‌ای در پژوهش‌های زنان نفوذ پیدا کرد. فمینیست‌های پست‌مدرن فرانسوی به شیوه‌ای بنیادین ایده‌ی یگانگی و هم‌شکلی میان زنان را به باد انتقاد گرفتند. مفاهیمی مانند «زن» و «جنسیت» مورد تشکیک قرار گرفت. در «گفتمان فرانسوی» برداشت فرد از جنسیت اساساً و ضروتاً به جنسیت او از منظر زیست‌شناختی ارتباطی ندارد.

همچنین جنیش زنان از نظر سازمانی دچار گسیختگی شد. به جای سازمان‌های بزرگ‌تر و هم‌آوردی‌های مشترک، گروه‌های بی‌شمار کوچکی تشکیل شد که هر کدام موضوعات خود را پی می‌گرفتند. آن‌ها بیشتر در برابر سرکوب جنسی فعال بودند، مشکلی که جنیش رادیکال زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ بر آن تمرکز کرده بود. این گروه‌ها مراکز بحران برای زنان آزاردیده و تجاوززده، تاسیس کردند و برنامه‌های ضد هرزه‌نگاری جنسی ترتیب دادند، راهپیمایی‌هایی تحت عنوان «شب را بازپس بگیر!» برگزار کردند، اطلاعاتی درباره‌ی زنانی با محارم و نزدیکان و نیز آزار جنسی در محل کار منتشر کردند و خواهان اقداماتی علیه آن شدند.

یک موضوع بزرگ که در این دوران زنان را گرد هم می‌آورد مساله‌ی صلح بود. بر اساس ارزیابی دوباره‌ای که از «توانایی‌های زنانه» انجام می‌شد، این مساله کارزاری فمینیستی قلمداد می‌شد. زنان توانایی‌ها یا تجربه‌هایی داشتند که آن‌ها را متقاعد می‌کرد که مسوولیت ویژه‌ای برای استقرار صلح دارند. آن‌ها این مسوولیت را پذیرفته بودند و با راهپیمایی‌هایی در حمایت از صلح و مقابله با دستیابی به توان اتمی و تسلیحات اتمی آن را عملی می‌کردند.

---

۱. Ta natta tilbake. شعار شب را بازپس بگیر همچنان در نروژ شعاری محوری در اعتراض به ناامنی‌های شبانه برای زنان است. این تصور عمومی که شب زمانی برای بیرون از خانه ماندن زنان نیست، محروم کردن زنان از نیمی از زمان زندگی‌ست. از این رو زنان باز پس گرفتن شب را، به مثابه‌ی حقی طبیعی، محور اعتراض به ناامنی‌های شبانه قرار دادند.

## سرمشق نروژی

آیا توسعه‌ای مشابه در نروژ اتفاق افتاد؟ حمله‌ی ایدئولوژیکی به جنبش زنان و سیاست برابری‌خواهی در این دوران در نروژ هم اتفاق افتاد، اما ضربه‌ی چندان مهلکی نبود. تغییرات در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ و سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۹۰ جریان داشت. در ۱۹۸۱ و بر اساس بند ۲۱ قانون برابری جنسیتی، رعایت سهمیه‌ی جنسیتی در انتخابات عمومی، هیات مدیره‌ها، شوراها و کمیته‌ها به تصویب رسید. این بند از قانون در سال ۱۹۸۸ ویرایش شد و بر مبنای آن لازم بود در تمام شوراهای انتخابی و در میان کل اعضا، دست‌کم ۴۰ درصد از هر جنسیت حضور داشته باشند. در سال ۱۹۸۲ توافق‌نامه‌ی برابری جنسیتی به قرارداد کلی میان اتحادیه‌ی سراسری کارگران و اتحادیه‌ی سراسری کارفرمایان الحاق شد و در همین سال قرارداد برابری جنسیتی میان دولت نروژ و کنفدراسیون معلمان منعقد شد. مرخصی زایمان با پرداخت دست‌مزد در سال ۱۹۸۷ از ۱۸ هفته به ۲۰ هفته افزایش یافت. پیش‌تر مرخصی زایمان چندین نوبت افزایش یافته بود، و اکنون این مرخصی به مردان نیز تعلق می‌گرفت. همچنین امکان استفاده‌ی پدر و مادر از مرخصی ویژه برای زمانی که کودک‌شان بیمار است بیشتر شد. در این مورد مرز سنی کودکان از ۱۰ سال به ۱۲ سال و شمار روزهایی که پدر و مادر می‌توانستند به دلیل بیماری کودک مرخصی بگیرند، برای کسانی که بیش از دو کودک داشتند از ۱۰ روز به ۱۵ روز افزایش یافت.

در راستای همین تغییرات، سهم مشارکت سیاسی زنان چندان رشد کرد که می‌توان آن را تحولی چشم‌گیر توصیف کرد. در مدیریت شهرداری‌ها سهم زنان از ۹.۵ درصد در سال ۱۹۶۷ به ۲۸.۵ درصد در سال ۱۹۹۱ رسید. هم‌زمان سهم زنان از کرسی‌های مجلس که در سال ۱۹۶۹ تنها ۹ درصد بود، در دوره‌ی منتهی به سال ۱۹۹۳ به ۳۹.۴ درصد رسید. وقتی در سال ۱۹۸۱ گرو هارلم برون‌دتلاند<sup>۱</sup> به عنوان نخستین نخست‌وزیر زن دولت تشکیل داد توجه بسیاری را برانگیخت. هیچ‌کس حتی بزرگ‌تر از این، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، زمانی رقم خورد که «کابینه‌ی زنان» در سال ۱۹۸۶ تشکیل شد و در آن گرو هارلم برون‌دتلاند تعداد وزرای زن را که همواره بین ۳ تا ۴ تن «ثابت» بود، به ۸ تن رساند. در این زمان

1. Gro Harlem Brundtland

سهم زنان در دولت از ۱۶.۷ درصد به ۴۴.۴ درصد افزایش یافت و دولت نروژ صفحه‌ی نخست روزنامه‌های جهان را به خود اختصاص داد.

گروه‌ها رولم برون‌تالاند، نخست‌وزیر وقت، در کنفرانس زنان پکن در سال ۱۹۹۵ در میان تشویق و تمجید حاضران گفته بود: «برخی از کودکان نروژی امروزه گمان می‌کنند که اگر کسی می‌خواهد نخست‌وزیر شود حتماً «باید» زن باشد.» بسیاری از شرکت‌کنندگان در کنفرانس پکن از نتایجی که در نروژ به دست آمده بود شگفت‌زده شده بودند و تلاش برای پیروی از «سرمشق نروژی» را هدف خود تعریف می‌کردند. اگر این موضوع را با شرایط جهانی مقایسه کنیم، چندان جای تعجب ندارد. متوسط حضور زنان در دولت‌ها در سراسر جهان در سال ۱۹۹۵ تنها ۱۰.۵ درصد بود. در گزارش سال ۱۹۹۴ سازمان ملل درباره‌ی وضعیت زنان در اروپا نقل قولی از گرتروده مونگلا، دبیر کل کنفرانس پکن، آمده است: «به استثنای کشورهای اسکاندیناوی، شمار نمایندگان سیاسی زن در بقیه‌ی جهان ناچیز است.» با توجه به چنین پیشینه‌ای، صحبت از شکست سیاست برابری جنسیتی در نروژ درست نمی‌نماید، دست کم تا پیش از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰. برگه فوره به درستی می‌نویسد: «جریان جنبش زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ زمین پیروزی‌های بزرگ دهه‌ی ۱۹۸۰ را آبیاری کرد.»

### رهایی زنان در پای فشردن است

وقتی به جنبش زنان از منظر سازمانی نگاه می‌کنیم، به هر حال از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ نوعی عقب‌گرد دیده می‌شود. از گردهم‌آیی‌ها و شمار اعضا در سازمان‌ها کاسته شد. گسست‌ها و انشعابات، چنان که در دیگر کشورهای غربی رخ داده بود، در نروژ هم تجربه شد. به جای ورود به سازمان‌های بزرگ با حوزه‌ی فعالیت در گستره‌ی وسیعی از مسائل زنان، بسیاری ترجیح می‌دادند در حوزه‌های تخصصی کار کنند. گروه‌های مستقل گوناگونی تشکیل شد.

فستیوال‌های فرهنگی زنان و انجمن‌های تخصصی زنان برای گردهم‌آیی این فعالیت‌های تازه شکل گرفت. خانه‌ی زنان در اسلو که انجمن زنان اسلو از سال ۱۹۸۰ در آنجا دفتر کاری داشت، به محل گردهم‌آیی بسیاری از این

سازمان‌ها و گروه‌های کوچک‌تر بدل شد. همکاری در خانه‌ی زنان اسلو منبع مهمی در الهام‌بخشی و ایجاد ارتباط دوستانه میان سازمان‌ها بود. از آنجا که مردان نمی‌توانستند به خانه‌ی زنان اسلو راه یابند و انجمن زنان اسلو اعضای مرد نیز داشت، طبقه‌ی بالای ساختمان خانه‌ی زنان را در اختیار گرفت. اما انجمن در «جلسات خانه‌ی زنان» حضور داشت و ارتباط گسترده‌ای با سازمان‌های دیگر برقرار کرده بود. بخشی از سمینارها و نشست‌هایی که تنها برای زنان تدارک دیده شده بود، می‌توانست در خانه‌ی زنان اسلو برگزار شود.

برنامه‌های سرگرم‌کننده در گروه‌های کوچک مختلف، اگر چه بسیاری را مجذوب خود می‌کرد، اما می‌توانست به عنوان گامی به عقب نیز دیده شود. بیرگیت بیرک در ۱۹۸۱ چنین نوشت: «روندهایی که امروز در مسیر توسعه، جنبش زنان را تهدید می‌کند... گسست در پیوندهای سازمانی و ضعیف شدن چشم‌انداز جامع سیاست زنان است.» در جامعه‌ی نسبتاً همگنی مانند نروژ، ظاهراً مخالفت و تنش میان گروه‌های مختلف زنان به اندازه‌ی دیگر کشورهای غربی به ویژه امریکا نبود. بحث و جدل میان سازمان‌های مختلف در مقایسه با قبل ظریف‌تر و کم سروصداتر شده بود. در ۱۹۸۱ برای نخستین بار پس از سال‌ها راهپیمایی مشترکی به مناسبت هشتم ماه مارس در خیابان‌های اسلو انجام شد. در سال ۱۹۷۹، مدیر وقت انجمن زنان نروژی، کارین بروزیوس، در کنفرانس زنان در کپنهاگ خطاب به خواهران اروپای شمالی‌اش گفت: «تصویر زنان در نروژ همچنان چون لحافی چهل تکه است، اما آن‌ها به جای آن‌که رو در روی یکدیگر بایستند، امروز به دنبال یافتن راه‌هایی برای همکاری در مسیر کسب نتیجه هستند.»

انجمن زنان نروژی نیز مانند همگان به کاهش جذابیت فعالیت‌های سازمانی در مسائل زنان توجه داشت و این موضوع به بحث گذاشته شد. در نشست سراسری ۱۹۷۸ نمایندگان انجمن‌های محلی اذعان کردند که از نشست‌های انجمن‌های محلی - فارغ از این‌که موضوع نشست چه باشد - پشتیبانی چندانی نمی‌شود. وضعیت اقتصادی خراب بود. دیدگاه‌ها هم از پیش بدبینانه‌تر بود. در نشست سراسری درباره‌ی این که چگونه می‌توان علاقه‌مندی افراد را به فعالیت در مسائل زنان جلب کرد، بحث و گفت‌وگو شد. سخنی از رها کردن و وادادگی در میان نبود. یکی از نمایندگان چنین گفت: «رهایی زنان در پای فشردن است.» به هر حال

نشانه‌ها حکایت از این داشت که این رکود، به شکستی ماندگار برای انجمن زنان نیروی تبدیل نخواهد شد. در عوض انجمن در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۹۸۰ یک فصل شکوفایی را تجربه کرد. در این دوران، انجمن اعضای تازه‌ای را از سازمان‌هایی که منحل شدند، به ویژه از میان فمینیست‌های نو جذب کرد. پس از آن که کم‌کم سازمان‌های دیگر یا گرفتار ضعف شدند یا کاملاً از صحنه کنار رفتند، انجمن زنان نیروی نقش مهم‌تری به عنوان تریبون فمینیست‌ها پیدا کرد. در حدود سال ۱۹۸۰ انجمن تقریباً یک هزار عضو داشت که بیشتر از شمار اعضای آن در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. شمار انجمن‌های محلی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ ثابت باقی ماند.

### هنوز تا هدف نهایی راه درازی در پیش است

برخی افول سازمانی جنبش زنان را که از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شده بود، نتیجه‌ی دست‌یابی زنان به مهم‌ترین اهداف جنبش دانسته‌اند. این ارزیابی تا حدی درست است. احتمالاً زنان، به ویژه زنان طبقه‌ی متوسط که بنیان‌گذاران جنبش بودند، بخش زیادی از خواسته‌هایشان را تحقق یافته می‌دیدند. دسترسی به تحصیلات عالی راحت‌تر شده بود. امکان انتخاب بیشتر بود و راه‌های اشتغال باز شده بود و زنان راحت‌تر پا به میدان سیاست می‌گذاشتند. قانون سقط جنین در کنار گشایش بیشتر در روابط جنسی و دسترسی بهتر به راه‌های موثر پیش‌گیری از بارداری، به زنان امکانات بیشتری برای کنترل زندگی خود داده بود. هم‌زمان ساخت تعداد چشم‌گیری مهدکودک و افزایش مدت مرخصی زایمان شرایط را برای ترکیب کار مادری با کار حرفه‌ای آسان‌تر کرده بود. از لحاظ اقتصادی و حقوق قانونی، زن به عنوان یک فرد در مقایسه با گذشته در جایگاه بالاتری قرار داشت. زنان هم‌چنین در مباحث اجتماعی، رسانه‌ها و زندگی فرهنگی حضور مرئی‌تری پیدا کرده بودند. بدین ترتیب موازنه‌ی بهتری میان انتظارات و فرصت‌ها پدید آمده بود.

اما به آسانی می‌توان به کارهایی که هنوز بر زمین مانده بود اشاره کرد. قانونی که شهرداری‌ها را ملزم می‌کرد برنامه‌ی ساخت مهدکودک‌ها را تدوین کنند در سال ۱۹۷۵ تصویب شده بود. با این حال تنها ۲۴ درصد نیاز در سال ۱۹۸۲ تامین شده

بود و همچنان وضعیت در مقایسه با سوئد و دانمارک بسیار اسفبار بود. زنان حتا هنگامی که بیرون از خانه کار می‌کردند، بیشترین مسوولیت را در امور خانه و فرزندان برعهده داشتند. وقتی زن و شوهر هر دو بیرون از خانه و تمام وقت کار می‌کردند، سهم کار شوهر در خانه ۲.۵ ساعت و سهم کار زن ۴.۲ ساعت بود. شورای برابری جنسیتی در گزارش «حقایقی کوچک درباره‌ی برابری» در سال ۱۹۸۴ نشان داد که در یک کار مشابه، دست‌مزد ساعتی زنان به میزان قابل توجهی پایین‌تر از دست‌مزد ساعتی مردان بود. در سال ۱۹۸۴، یک زن کارگر ساده در فروشگاه تنها ۸۷.۶ درصد درآمد همکار مردش را دریافت می‌کرد و یک سرکارگر زن ۸۶.۳ درصد همکار مردش درآمد داشت. از سوی دیگر وجود شغل‌های پاره‌وقت در میان زنان رواج بیشتری داشت و موقعیت شغلی برای آن‌ها از مردان کمتر بود. در حالی که ۸۲.۴ درصد کارمندان اداری زنان بودند، تنها ۲.۷ درصد زنان پست‌های مدیریتی داشتند. افزون بر آن بازار کار کاملاً جداسازی شده بود و «کارهای زنانه» دست‌مزد پایین‌تری نسبت به کارهای مردانه داشت. بسیاری از زنان مجبور بودند کارهای سخت با دست‌مزد پایین را بپذیرند، چرا که امکان دیگری برای اشتغال نداشتند. یکصد و ۱۶ هزار زن مشتاق کار، کاری پیدا نکرده بودند و بسیاری از آن‌ها حتا هیچ شغلی را تقاضا نکرده بودند.

در عرصه‌ی سیاست در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ و سال‌های نخست دهه‌ی ۱۹۸۰ انفجاری رخ داده بود. سهم زنان در سازمان‌های انتخابی به شدت رشد کرده بود. اما آیا این رشد کافی بود؟ کارشناسان سیاسی سهم مشارکت اقلیت را برای تبدیل شدن به یک «توده‌ی مهم» که در سیاست قدرت اثرگذاری داشته باشد، حداقل ۲۰ تا ۳۰ درصد برآورد می‌کنند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ سهم زنان در شوراهای شهر ۲۳.۸ درصد و در مجلس در دوره‌ی ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ سهم حضور زنان ۲۶ درصد بود. بنابراین به سختی در چارچوب «توده‌ی مهم» می‌گنجیدند. از این رو تلاش برای برابری جنسیتی در سیاست که در دهه‌ی ۱۹۷۰ به شدت توسعه پیدا کرده بود باید همچنان ادامه می‌یافت.

## سازمان‌های زنان در حال زوال

یک نظریه‌ی رایج درباره‌ی زوال سازمان‌های فمینیستی این است که دولت‌ها

در بسیاری از کشورها به سیاست‌های «سازگار با زنان» روی آوردند. نیروهای برجسته‌ی جنبش زنان به سازمان‌های سیاسی جذب شدند، در موسسات دولتی و وابسته به شهرداری‌ها، در دانشگاه‌ها و مدارس عالی. در این موسسات آن‌ها تلاش خود را به شیوه‌های دیگر ادامه دادند. در نتیجه، جنبش زنان سوبه‌ای حرفه‌ای و نهادینه یافت. بخش بزرگی از نیاز مبرم به مبارزه‌ی برابری خواهانه به شیوه‌ی غیرپارلمانی از میان برداشته شد. پژوهش‌گران اشاره می‌کنند هم‌زمان در زمینه‌هایی که قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی در جهت تامین خواسته‌های زنان حرکت کرد، نفوذ جنبش زنان کمتر شد.

این توضیح در مورد نروژ کاملاً مناسب است. برابری جنسیتی در سیاست، بخشی از حوزه‌ی مسوولیت دولت‌ها شد. هموارسازی مسیر زندگی حرفه‌ای برای زنان به یک هدف واضح سیاسی بدل شد و هر سازمانی خود موظف به تحقق آن بود. به علاوه زنان بیشتری به فعالیت سیاسی روی آوردند. آن‌ها «سطح آگاهی» بالایی داشتند و تلاش می‌کردند تا توجه زنان را به نهادهای انتخابی جلب کنند. سیگرون هوئل می‌گوید تعداد زیاد نمایندگان در سیاست این امکان را برای فعالان حقوق زنان فراهم کرد تا اندکی دست از کار خود بکشند و بیارامند. جنگیدن وقتی می‌بینی که توسعه در مسیر درستی قرار گرفته است، چندان ضروری نمی‌نماید.

به هر حال این تنها انجمن‌های فمینیستی نبودند که رو به زوال گذاشته بودند. تمام سازمان‌های اجتماعی از ۱۹۸۰ تغییر کرده بودند. از شمار اعضا در سازمان‌های ایدئولوژیک مانند احزاب، سازمان‌های زنان و گروه‌های کنش‌گر کاسته شده بود، در حالی که بر شمار اعضا در اتحادیه‌های شغلی، انجمن‌های عمومی، گروه‌های ورزشی و انجمن‌های موسیقی افزوده شده بود. بسیاری به عضویت انجمن‌هایی درمی‌آمدند که می‌توانستند عضوی منفعل در آن‌ها باشند. پژوهش‌گرانی نظیر سله<sup>۱</sup> و اویمیر<sup>۲</sup> از «فرسایش» فرهنگ مشارکت در جامعه‌ی ما [نروژ] سخن می‌گویند. افزون بر آن سازمان‌های انحصاری زنان زوالی ویژه و اساسی پیش روی داشتند. نیاز به این سازمان‌ها کم شده بود، چرا که فهم رایج این

1. Selle  
2. Øymyr



بود که اکنون زنان، هم می‌توانند و هم بهتر است که بر همان چیزهایی تمرکز کنند که مردان بر آنها متمرکز هستند. زوال انجمن زنان نروژی، جبهه‌ی زنان و دیگر گروه‌های زنان نیز بخشی از همین روند عمومی توسعه بود.

### بحران اقتصادی و سیاست تامین اجتماعی

«روزگار بحران - بخت جامعه - فرصت زنان» عنوان سمیناری بود که کشورهای اروپای شمالی در سال ۱۹۸۴ در کونگلو<sup>۱</sup> برگزار کردند. بحران اقتصادی ای که در دهه‌ی ۱۹۷۰ اروپا را درنوردید، از سال ۷۸-۱۹۷۷ دامن نروژ را گرفته بود. انجمن زنان در سال ۱۹۷۸ نگرانی خود را درباره‌ی بروز بیکاری اعلام کرده بود. انجمن معتقد بود بحران اقتصادی به ویژه زنان را تهدید می‌کند. «ما اکنون نگرانیم که نیروی کار ذخیره باشیم. سهمیه‌ی استخدام و مزایا باید افزایش یابد.» این خواسته‌ای از مقامات در سال ۱۹۷۸ بود. در نشست سراسری سال ۱۹۷۸ انجمن زنان نروژی تقاضا کرد که حق اشتغال درآمدزا برای زنان بایست نامشروط باشد و بایست اقداماتی برای تضمین موقعیت کاری زنان اعمال شود. همچنین بایست سیاستی محلی امکان اشتغال زنان و مردان را در نزدیکی محل سکونتشان تامین کند. انجمن از سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ برای کاهش ساعت کار روزانه تلاش کرده بود. مهم‌ترین انگیزه‌ی آن، توجه به فرزندان و خانواده‌ها بود. حالا اما ۶ ساعت کار روزانه برنامه‌ای ضروری در جهت تامین شغل برای افراد بیشتر قلمداد می‌شد. به زودی معلوم شد که نگرانی‌ها بی‌دلیل نبود. سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۸۰ اولین موج بیکاری، زنان را دربرگرفت. در نتیجه خواسته‌های به حق اشتغال، تضمین موقعیت شغلی و کاهش ساعت کار به موضوعاتی محوری تبدیل شد. از سال ۱۹۸۲ بخش‌های بزرگی از جنبش زنان برای تحقق کاهش ساعت کار روزانه به ۶ ساعت با هم همراه شدند. انجمن زنان نروژی در این پیکار مشارکت کرد. اما بحران تنها به از دست دادن شغل محدود نمی‌شد. ریاضت اقتصادی نیز در پیش بود. قائم‌مقام مدیر انجمن، آنه کاری لاند هاشله، تنگنای اقتصادی را پیش‌بینی می‌کرد و معتقد بود انجمن باید استراتژی خود را در این باره روشن کند. آمادگی در برابر روزگار اوج بحران باید محوریت داشته‌باشد. آن چه انتظار می‌رفت

1. Kungälv

افزایش نرخ بیکاری در میان زنان و کاهش بودجه‌های عمومی در حوزه‌هایی مانند سلامت، خدمات اجتماعی، مهدکودک‌ها و فرصت‌های تحصیلی بود که به شدت زنان را تحت فشار قرار می‌داد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰ انجمن زنان نروژی به موضوع سیاست تامین اجتماعی عمومی توجه کرد. توجهی بدین شکل پیش از این در انجمن وجود نداشت و بسیاری کمبود آن را احساس می‌کردند. در نشست سراسری سال ۱۹۸۲ تامین اجتماعی به عنوان موضوع اصلی نشست به بحث و بررسی گذاشته شد. سخنران نشست، کاری ورنس، به این مساله پرداخت که بحران اقتصادی در دولت‌های رفاهی غربی به بحران در بخش سلامت و تامین اجتماعی منجر شده است. به عنوان یکی از پیامدهای این بحران، «کمک داوطلبانه» به عنوان شعار سیاست اجتماعی طرح می‌شد. اما این کمک داوطلبانه و غیررسمی در عمل به معنای برداشتن بار تامین اجتماعی از دوش نهادهای عمومی و تبدیل آن به خدمات رایگانی بود که توسط زنان انجام می‌شد. ورنس درباره چنین روندی هشدار داد. او می‌پرسید که آیا امکان دارد به جای این شیوه، رویه‌ای برای تامین اجتماعی سامان داد که «جایی بین سازمان تامین اجتماعی عمومی که دستگاهی غیرشخصی و اداری است و مراقبت‌های خصوصی و داخلی خانواده‌ها» قرار گیرد؟ آن چه او در نظر داشت سیاست‌گذاری بهتر تامین اجتماعی بود، نه خصوصی‌تر. نشست سراسری بیانیه‌ای را بر پایه‌ی این سخنرانی منتشر کرد. سال بعد مصوباتی بدین شرح در برنامه‌ی انجمن گنجانده شد: «انجمن زنان نروژی در مقابل هر روندی که فشار بیشتری را بر زنان در زمینه‌ی ارائه خدمات اجتماعی تحمیل کند، می‌ایستد. مسوولیت تامین مهدکودک، خانه‌های سالمندان و بیمارستان در نزدیکی محل زندگی بر عهده‌ی نهادهای عمومی است.»

## دولت دست‌راستی

کشورهای اسکاندیناوی با دیگر کشورهای اروپایی در این تفاوت داشتند که تمام احزاب، چه راست و چه چپ، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در پی سیاست برابری جنسیتی بودند. هم دولت‌های سوسیال‌دموکرات و هم دست‌راستی‌ها مشتاق

بودند که توان خود را در این موضوع به کار گیرند. ریشه‌های برابری جنسیتی در سیاست آن روزها دیگر آن قدر در عمق باورها و نهادهای دولتی نفوذ کرده بود که به طرز تحسین‌آمیزی با تغییر دولت‌ها تغییر نمی‌کرد.

نتیجه‌ی نوسان‌های اقتصادی، بازگشت به راست سیاسی بود. برگه فوره می‌نویسد دولت براتلی از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ «سرشار از روحیه‌ی اصلاح‌طلبی و باور به مدیریت دولتی بود. اما با وجود یارانه‌های اقتصادی، مشخص بود که سوسیال‌دموکراسی با بحران مواجه خواهد شد. باور محکم به توانایی دولت برای اداره و پیش‌برد جامعه‌ی رفاهی ترک برداشت. ارزش‌هایی مانند برابری و هم‌ارزی اجتماعی و حمایت‌گری رها شده و شعار رقابت و اقتصاد بازار جای آن را می‌گرفت. دولت رفاه زیر فشار انتقادات بود: دولت رفاه هزینه‌ی گزافی دارد، دولت رفاه «خشک و شکننده» شده است. در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ «نظام سوسیال‌دموکراسی» به هم ریخته بود و «موج راست‌گرایی» جای آن را می‌گرفت. آرمان تداوم و توسعه‌ی دولت رفاه مغلوب شده بود. جنبش مقاومت فرهنگی همچنان برقرار بود، اما دیگر همچون گذشته اثربخش نبود.

انجمن زنان نروژی نگران روندهای سیاسی بود و نگرانی‌اش بی‌اساس نبود. انجمن زنان انگیزه‌ها و علایق بسیاری را در سیاست برابری جنسیتی و تداوم توسعه‌ی روندهای رفاهی سرمایه‌گذاری کرده بود. اینها چیزهایی بود که در وهله‌ی نخست حزب کارگر به ارمغان آورده بود. دولت کوتاه‌گروهارلم برون‌تالاند در ۱۹۸۱ با استقبال فمینیست‌ها مواجه شد: انجمن زنان نروژی بیانیه‌ای برای رسانه‌ها فرستاد و از این که نروژ دوزن در حاکمیت دارد که یکی از آن‌ها نخست وزیر است ابراز رضایت کرد. کارین بروزلیوس معتقد بود اگر بخواهیم با احتیاط سخن بگوییم سال ۱۹۸۱ از دیدگاه فمینیستی سالی جذاب بود: «اول از همه به این دلیل که ما حکومتی نسبتاً فعال داشتیم، حداقل تا زمانی که پیشنهادها بدون هزینه ارائه می‌شد.» همچنین حکومت «برنامه‌ی عملیاتی برای برابری جنسیتی» را در دستور کار داشت که رضایت انجمن را برمی‌انگیخت، به ویژه آن که در این برنامه کمک مالی برای ادامه‌ی فعالیت سازمان‌های زنان پیشنهاد شده بود.

با روی کار آمدن دولت دست راستی ویلوج<sup>۱</sup> انجمن زنان نروژی در تردید

1. Kåre Isaachsen Willoch

و بدگمانی فرو رفت. آن‌ها «با حسرت» می‌دیدند که دولت تعداد اعضای زن را نیز فزوده است و دل‌سردی از اینجا بود که اساساً حزب راست پیشنهادی برای بیش از دو وزیر زن طرح نکرده بود. سیگرون هوئل می‌گوید: «انجمن زنان نیروی هراس داشت که برنامه‌ی عملیاتی برابری جنسیتی که در سال ۱۹۸۱ تهیه شده بود ادامه نیابد. با این حال انتقال قدرت به حزب راست در سال ۱۹۸۱ و تشکیل دولت ائتلافی دست راستی در سال ۱۹۸۳ به معنای فرو گذاشتن یا رها کردن برابری جنسیتی نبود. از جمله این که دولت راست در همان سال نخست استقرارش، سهم زنان را در شوراهای انتخابی دولتی از ۲۷ درصد به ۳۴ درصد افزایش داد و به این موضوع افتخار می‌کرد. دولت جدید راهکار برابری جنسیتی خودش را داشت که در بیانیه‌ی تحلیف در سال ۱۹۸۱ به آن پرداخته بود؛ راهکاری که در بیشتر موارد پیوستی بر برنامه‌ی عملیاتی برابری جنسیتی در دولت قبلی بود.

کارین بروزیوس همچنان در زمان ایراد سخن‌رانی آغازین نشست سراسری ۱۹۸۲ بسیار مردد بود: «فعلاً هیچ نشانه‌ای از لایحه‌های قانونی تازه یا نظیر آن از دولت جدید دیده نمی‌شود و همین دلیلی است که بپذیریم سازمان‌های جنبش زنان باید رفتار سیاسی فعالی در آینده داشته باشند و برای حفظ و پیش‌برد حقوقی که تاکنون به دست آمده تلاش کنند.» در بهار ۱۹۸۲ آستری یرتسن<sup>۱</sup>، از وزرای زن کابینه، با سازمان‌های زنان دیدار کرد. او با صلابت در حمایت از جنبش زنان و برابری‌خواهی سخن گفت و از زنان خواست همچنان حضور خود و فعالیت آگاهی‌بخشی را حفظ کنند. «حکومت در نظر دارد نه تنها آهنگ حرکت به سوی برابری جنسیتی را چون قبل حفظ کند، بلکه می‌خواهد به آن شتاب بیشتری بدهد.» او همچنین گفت: «اگر این حکومت نتواند سال به سال گام‌های مشخصی را به پیش بردارد، نمی‌تواند به هدف مورد نظر خود دست یابد.»

معنای چنین دیداری این نبود که از این پس انجمن کار کمتری برای انجام دادن دارد. انجمن نقش نگهبانی و دیدبانی را برگزید، کاری که همیشه کرده بود. از آغاز برنامه‌ی عملیاتی برابری جنسیتی، انجمن همواره مراقب بود که برنامه در مسیر خود حرکت کند و دولت قانون برابری را در همان معنایی که تصویب شده بود به کار گیرد. این مساله به ویژه در مورد بند ۲۱ قانون که در سال ۱۹۸۱

1. Astrid Gjertsen

تصویب شده بود و بنا بود برابری نسبت عضویت مردان و زنان را در شوراها و نهادهای انتخابی تضمین کند، اهمیت بیشتری داشت. انجمن زنان نروژی درباره‌ی اجرای این قانون از سوی مقامات نگرانی‌هایی داشت، اما برای اجرای کامل آن از مقامات تضمین گرفت. قانون سقط جنین در این دوره مورد هجوم قرار گرفت. انجمن به مقابله با حزب مردم مسیحی که بنا داشت این قانون را تغییر دهد، برخاست. به همین منظور گروه سقط جنین را برای آمادگی مقابله با حملات حزب مردم مسیحی به قانون سقط جنین تشکیل داد و دیدگاه‌های خود را به صورت مدون در اختیار مجلس گذاشت. یک گروه از اعضای انجمن نیز به بودجه‌ی دولتی پرداخت تا مواردی از نیازهای زنان را که بودجه‌ای به آن تخصیص نیافته یا سهم آن از بودجه کاهش یافته بود مشخص کند. انجمن به ویژه دل‌مشغول آن بود که امکانات و منابع لازم برای پیش‌برد طرح عملیاتی برابری جنسیتی فراهم باشد و از این منظر بودجه را بررسی می‌کرد.

#### به سوی فمینیسم تفاوت

می‌توان گفت مشی برابری‌خواهی انجمن زنان نروژی در گفتمان ایدئولوژیکی دهه‌ی ۱۹۷۰ تا حدی به پیروزی رسید چرا که دولت تحقق هدف بنیادین انجمن را بر عهده گرفت. یک هدف استراتژیک انجمن از آغاز مبارزه‌ی رهاسازی زنان این بود که مسوولیت سیاست برابری جنسیتی بر عهده‌ی مقامات قرار گیرد، چرا که آن‌ها می‌بایست «اقدامات مقتضی» را برای اعمال واقعی برابری میان جنسیت‌ها انجام دهند. این هدف اصلی اکنون به هر حال ظاهراً به دست آمده بود. اما حالا انجمن، خود در حال تغییر بود. اگر بخواهیم تمایزها را صریحاً روشن کنیم، می‌توانیم بگوییم در حالی که دولت آرمان‌های انجمن را تصاحب می‌کرد، انجمن در حال گسترش دامنه‌های خود بود و به گروه‌هایی با سیاست‌ورزی زنان به شکل رسمی تفکیک می‌شد. روندی که جدا از مشی شفاف برابری‌خواهی، نشانه‌هایی کوچک در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ بروز داده بود، به مرور رشد کرد و در دهه‌ی ۱۹۸۰ سربرآورد و در نشست سراسری سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ به تمامی رخ نمود. در ۱۹۸۴ انجمن صدساله شد. این سال‌گرد به هنگام خود و با انتشار کتاب اسلاوگ موکسنس درباره‌ی تاریخ انجمن از بدو تاسیس تا پیروزی در کسب حق

رای زنان، جشن گرفته شد. مهمانی بزرگی در سرسرای دانشگاه با اجرای نمایش سرگرم‌کننده‌ی «خانه، بیرون، معلوم نیست» اثر السه میشله که تئاتر ملی آن را در سراسر کشور به اجرا در آورده بود، برگزار شد. درست بعد از جشن، سیگرون هوئل به عنوان مدیر انجمن انتخاب شد. او نماینده‌ی اصلی جریان‌ی بود که در سال‌های اخیر رشد کرده بود.

سیگرون هوئل به عنوان یک حقوق‌دان در تشکیلات زنان با موسسه‌ی حمایت حقوقی برکن کار کرده بود و به بسیاری از دیدگاه‌هایی که سازمان مشاوره‌ی حقوقی زنان<sup>۱</sup> در اسلو بر آن‌ها تاکید می‌کرد، متعهد بود. مانند بسیاری از زنان جوان دیگر او مستقیماً به انجمن زنان نروژی پیوست، بدون آن که راه فمینیست‌های نو را انتخاب کند. هم‌زمان، اما به عنوان زنی از نسل دهه‌ی ۱۹۷۰ دیدگاه‌های فمینیستی تازه‌تری نسبت به دیدگاه‌های انجمن زنان نروژی داشت. او مجذوب اندیشه‌های تازه دربارہ‌ی «عقلانیت در مراقبت و سرپرستی» و «عقلانیت تکنیکی» بود. اندیشه‌هایی که در حوزه‌ی پژوهش‌های زنان در حال توسعه بود، به ویژه به آن شکلی که هیلدور وه<sup>۲</sup> آن را نمایندگی می‌کرد. بر اساس این نظریه، زنان یک نوع خاص عقلانیت یا منطقی بودن را توسعه می‌دادند: «احساس مسوولیت». دلیل این بود که آن‌ها مهم‌ترین تجربیات خود را از سرپرستی و حرفه‌ی مراقبت به دست می‌آوردند. هدف احساس مسوولیت، بهره‌وری یا دستاورد اقتصادی نبود، بلکه «عقلانیت اقتصادی - تکنیکی» به دنبال آن بود. در نتیجه تبیین جایگاه آن و فراهم آوردن امکانات بررسی آن برای جامعه ضرورت داشت. بایست به تجربیات دختران و زنان و شیوه‌ی فکری آن‌ها بها داده می‌شد. هوئل از سال ۱۹۸۰ مدیر انجمن زنان اسلو و از سال ۱۹۸۲ قائم‌مقام مدیر انجمن زنان نروژی بود. هنگامی که در سال ۱۹۸۴ او به عنوان مدیر انجمن زنان نروژی برگزیده شد، برای همگان مشخص بود که چه دیدگاه‌هایی دارد. از این رو انتخاب او را باید نشانه‌ی گرایش انجمن به روی کرد «زنانگی» دانست.

نماینده‌ی دیگر این گرایش کایا ایرگنس<sup>۳</sup> در انجمن زنان برکن بود. دیدگاه‌های او می‌تواند بیشتر از مشی «زنانگی» بگوید. ایرگنس مانند بسیاری از زنان دیگر

1. JURK (Juridisk Rådgivning for Kvinner)

2. Hildue Ve

3. Kaya Irgens

در دهه‌ی ۱۹۸۰ دل‌مشغول مساله‌ی صلح بود. در نشست مشترک «نه به سلاح هسته‌ای» و انجمن زنان برگن او استدلال می‌کرد که «مساله‌ی صلح، مساله‌ی زنان است» و می‌گفت: «به عنوان یک فمینیست فکر می‌کنم جهان می‌توانست جای بهتری برای زندگی باشد، اگر ارزش‌هایی که ما آن‌ها را «فمینیستی» می‌خوانیم جای بیشتری پیدا می‌کرد. منظور من این است: تکیه‌ی کمتر به زور بازو، خشونت فیزیکی کمتر، عاطفه‌ی بیشتر برای مراقبت‌گری و همراهی.» ایرگنس نمی‌خواست چنین ارزش‌هایی را به خصوصیات بیولوژیکی جنسیتی ربط دهد، بلکه او معتقد بود در زنان به واسطه‌ی تجربیات خاصی که دارند «میل به محافظت از زندگی» بیشتر است. او همچنین از اصطلاحات تازه درباره‌ی انواع عقلانیت بهره می‌جست: «اکثریت زنان اگرچه تخصص کمتری دارند، اما از حس مراقبت قوی‌تری در مقایسه با اکثریت مردان برخوردارند. در حالی که مردان اغلب در تحصیل و اشتغال، آموزش‌های یک‌طرفه برای تقویت حس منطق دریافت می‌کنند.»

در نشست سراسری سال ۱۹۷۸ برای نخستین بار واژه‌ی «رهاسازی» به برنامه‌ی عملیاتی راه یافت: «انجمن زنان نروژی برای برابری جنسیتی و رهاسازی زنان تلاش می‌کند.» این نشانه‌ای از همراه شدن انجمن زنان نروژی با جریان تازه‌ی جنبش زنان بود. در نشست سراسری فوق‌العاده‌ی ۱۹۸۳ برنامه‌ی جدید ارائه و تصویب شد. در این برنامه چنین آمده بود: «هدف انجمن زنان نروژی رهاسازی زنان و کسب برابری جنسیتی واقعی است.» رهاسازی زنان حالا پیش‌تر آمده و به هدف اصلی انجمن بدل شده بود.

اما معنای این واژه برای اعضای انجمن زنان نروژی در سال‌های ۱۹۸۰ چه بود؟ در دهه‌ی ۱۹۷۰ از «رهاسازی زنان» اساساً مفهوم مبارزه علیه مردسالاری و سرمایه‌داری، با تکیه‌ی ویژه بر یکی از آن‌ها، دریافت می‌شد. سیگرون هوئل توضیح می‌دهد که این واژه برای انجمن معنای ضدیت با سرمایه‌داری نداشت. در انجمن همچنان چند-دسته‌گی وجود داشت. با این حال جلوه‌ی آن بیشتر ضد مردسالاری بود. انجمن به موضوع برابری جنسیتی می‌پرداخت، اما نه در تمام موقعیت‌ها. به جای آن، انجمن می‌خواست بر اولویت‌های خود زنان و ارزش‌هایی که زنان همواره به آن‌ها توجه داشتند، تمرکز کند. برابری خواهی جنسیتی با برابری ارزشی مرتبط بود. سیگرون هوئل در نامه‌ای به نویسنده در سال ۱۹۹۶ چنین

آورده است: «ما باید به هر دو جز تمرکز داشته باشیم. ما به برابری جنسیتی بدون برابری در ارزش‌های دیگر دست نمی‌یابیم و دست‌یابی به ارزش‌های برابر بدون برابری جنسیتی ممکن نیست. مثلاً ما به دست‌مزد برابر نخواهیم رسید، اگر کار زنان هم‌ارزش با کار مردان در نظر گرفته نشود.»

معنای تغییراتی که در ۸۴-۱۹۸۳ رخ داد، این نبود که انجمن زنان نیروی از اهداف برابری‌خواهی دور شد. اما «ارزش‌های نرم»ی که زنان به طور تاریخی به آن توجه داشتند، بیشتر در کانون توجه قرار گرفت. ما در نحوه‌ی تمرکز به اجزای ایدئولوژی فمینیستی یک جابه‌جایی می‌بینیم: از فمینیسم حقوق برابر به فمینیسم تفاوت یا «فمینیسم مراقبت» که شاید برخی آن را چنین بنامند. این تغییرات چنان آشکار است که می‌توان آن را مرحله‌ای تازه در تاریخ انجمن دانست. بدین ترتیب برابری‌خواهی در این مرحله تازه به تمامی راه خود را از مشی برابری‌خواهی‌ای که مارگارت هون‌نویه پیش کشید، جدا می‌کند. اما اگر تاریخ انجمن زنان نیروی را به عنوان یک کل در نظر بگیریم، زمینه‌ای تازه را بازخواهیم شناخت: می‌توان شباهت‌هایی میان این مرحله‌ی جدید با جریان سازمان‌های سنتی زنان و فمینیسم رفاه دهه‌ی ۱۹۲۰ پیدا کرد.

ارزش برابر به عنوان یک هدف، در پژوهش‌های مربوط به زنان با سازمان‌های سنتی مانند شورای ملی زنان نیروی و اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار گره خورده بود. نقطه‌ی آغازین برای خواست ارزش‌های برابر، نقش مراقبتی زنان بود که به عنوان مکملی بر نقش سرپرستی مردان در نظر گرفته شد. سازمان‌هایی که به برابری ارزش‌ها می‌پرداختند، تفاوت‌هایی بنیادین میان جنسیت‌ها می‌یافتند و برای تغییر موقعیت زنان در قلمروشان تلاش می‌کردند و از دل این تلاش‌ها شعار «متفاوت اما هم‌ارزش» بیرون آمد. این آرمان که انجمن‌های زنان را در سال‌های ۱۹۲۰ متمایز می‌کرد، با حضور مدیر جدید انجمن از سال ۱۹۸۴ دوباره جان گرفت.

در «پیام زنان» که پاسخ انجمن زنان نیروی به بیانیه‌ی برابری جنسیتی دولت در سال ۱۹۹۱-۹۲ است، می‌بینیم که مشی‌ای که در سال ۱۹۸۴ پیشی گرفته بود، همچنان جلودار است. انجمن زنان نیروی با بیانیه‌ی برابری جنسیتی و اقدامات‌اش برای دست‌مزد برابر و وظیفه‌ی یکسان میان زن و مرد در مراقبت از فرزندان همراه شد. زنان باید همان نفوذی را داشته باشند که مردان دارند و باید



سهمی عادلانه در ترکیب نهادهای عمومی و غیر عمومی به آن‌ها اختصاص یابد. اما انجمن خواستار سیاستی برای زنان بود که فرای این دیدگاه پیش می‌رفت. یکی از «اهداف و بینش‌ها»ی انجمن برقراری «جامعه‌ای است که در آن ارزش‌های زنان جدی تلقی شود.» در پیام زنان چنین آمده بود: «ما جامعه‌ای می‌خواهیم که در آن زنان بتوانند به زبان خود سخن بگویند و خود زنانگی‌شان را تعریف کنند. جایی که فرهنگ زنان جدی تلقی شود و ما زنان برای یکدیگر زمان داشته باشیم و مراقب همدیگر باشیم. ما خواهان جامعه‌ای هستیم که مردم در مرکز آن باشند. جامعه‌ای که اصول اخلاقی در آن با ترازوی اقتصاد سنجیده نشود.»

### مسئله‌ی رفتار جنسی

تغییرات نوفمینیستی بر نگرش‌ها به مسئله‌ی عشق و امور جنسی تاثیر گذاشت. این مسئله به جز در موضوع سقط جنین هرگز جای درخوری در انجمن زنان نروژی نداشت. انجمن تصور می‌کرد مسائل جنسی اعضا، موضوعی است که به حریم خصوصی مربوط می‌شود و آن چه خصوصی تلقی می‌شد، در انجمن به بحث گذاشته نمی‌شد. از این رو شعار «امر فردی، سیاسی است» که در جنبش نوری زنان شعاری محوری بود، برای انجمن در این موضوع ویژه معنا و مفهومی نداشت. یک پیامد آن این بود که انجمن مدتی بسیار طولانی در تردید به سر برد تا آن که مبارزه‌ی زنان هم‌جنس‌گرا را به عنوان «مسئله‌ی زنان» به حساب آورد. یا این که زمانی بسیار صرف شد تا آن که انجمن زنان نروژی به مبارزه علیه هرزه‌نگاری جنسی (پورنوگرافی) که از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ موضوعی مهم در گردهم‌آوردن بسیاری از سازمان‌های زنان بود، بپیوندد.

در داخل انجمن نیز زنان هم‌جنس‌گرا به عنوان یک گروه یا تافته‌ی جدا بافته تلقی نمی‌شدند و البته خودشان هم این را نمی‌خواستند. در جریان جنبش نوری زنان برای نخستین بار مسئله‌ی زنان هم‌جنس‌گرا ضمن نشست‌های درباره‌ی مسائل جنسی که فمینیست‌های نو در سال ۱۹۷۳ در اسلو تدارک دیدند، طرح شد. پس از بحثی طولانی درباره نیازهای مشخص زنان هم‌جنس‌گرا در جنبش زنان، سرانجام جنبش زنان هم‌جنس‌گرا در سپتامبر ۱۹۷۵ رسماً بنیاد گذاشته شد. شماری از زنان هم‌جنس‌گرا از سوی فمینیست‌های نو سازمان‌دهی شدند، اما بسیاری از

آن‌ها عضویت دوگانه در انجمن فمینیست‌های نو و جنبش زنان هم‌جنس‌گرا داشتند. جبهه‌ی زنان از سال ۱۹۷۴ در برنامه‌های خود از زنان هم‌جنس‌گرا حمایت می‌کرد و گروهی را با عنوان جبهه‌ی زنان هم‌جنس‌گرا در اسلو تشکیل داده بود.

انجمن زنان اسلو در کمیته‌ی برگزاری روز جهانی زن (هشتم مارس) با جنبش زنان هم‌جنس‌گرا همکاری کرد. اما انجمن زنان در آغاز با احتیاط به اقدامات هم‌جنس‌گرایان نگاه می‌کرد. در سال ۱۹۷۵ انجمن زنان اسلو شعار «نه به سرکوب زنان هم‌جنس‌گرا» را که جبهه‌ی زنان برای راهپیمایی هشتم مارس پیشنهاد کرده بود تایید نکرد. هیچ استدلال مکتوبی برای این موضع‌گیری وجود ندارد. احتمالاً تصمیم‌گیران در انجمن زنان اسلو فکر نمی‌کردند که این مساله «ربطی» به انجمن داشته باشد. چند سال پس از آن برای نخستین بار مطالبات زنان هم‌جنس‌گرا در راهپیمایی هشتم مارس مطرح شد. با این حال انجمن زنان هرگز انتقادی علیه جنبش زنان هم‌جنس‌گرا طرح نکرد و هرگز گفته نشده است که فشاری بر زنان هم‌جنس‌گرا در انجمن وجود داشت.

خشونت علیه زنان، آزار جنسی، هرزه‌نگاری جنسی و تن‌فروشی از سال ۱۹۷۷ به موضوعات تازه و مهمی در جنبش زنان تبدیل شد. انجمن زنان نروژی روی مساله‌ی تن‌فروشی، خشونت علیه زنان و خانه‌های امن برای زنان آسیب‌دیده از طریق گفت‌وگو با مقامات و برگزاری نشست‌های ویژه کار می‌کرد. حمایت از خانه‌های امن برای زنان آسیب‌دیده همچنین مساله‌ی بسیار مهمی برای انجمن‌های محلی زنان بود. اما انجمن تمایل نداشت در پیکارهای مشترک برابر هرزه‌نگاری جنسی وارد شود و تا پیش از سال ۱۹۸۳ به «پیکار مشترک علیه هرزه‌نگاری جنسی و تن‌فروشی» که بسیاری از سازمان‌های زنان در آن شرکت داشتند، نپیوست.

انجمن تا سال ۱۹۷۷ تمام درخواست‌ها برای پیوستن به مبارزه علیه هرزه‌نگاری جنسی را به بهانه‌ی «موضوعی غیرمرتبط» رد می‌کرد. در این سال «پیکار مشترک زنان علیه هرزه‌نگاری جنسی» با حضور سازمان‌هایی که ایدئولوژی‌های کاملاً متفاوتی داشتند، تشکیل شد. جبهه‌ی زنان، حزب مرکزی زنان، شورای ملی زنان نروژی، فمینیست‌های نو، اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژ، سازمان کودکان و

نوجوانان مسیحی نروژ و تشکیلات زنان حزب چپ سوسیالیستی در این پیکار حضور داشتند. انجمن زنان نروژی نیز به همکاری دعوت شد، اما این دعوت را نپذیرفت. البته همیشه در نشست پیکار مشترک شرکت کرد، اما «دستور» داشت که «انجمن زنان نروژی در این کار دخالتی نکند.» او توضیح می‌دهد که مخالفت‌ها در برابر شرکت در این پیکار بیشتر به دلیل ترکیب این چتر سازمانی تازه بود. انجمن زنان نروژی نه می‌توانست با دشمنی حزب مردم مسیحی با امور جنسی کنار بیاید و نه با مشی عملی جبهه‌ی زنان که کتاب‌سوزی از نمونه‌های آن بود. در صورت جلسه‌ای که پس از دعوت از انجمن برای شرکت در پیکار مشترک به جا مانده است می‌توان دید که انجمن از این هراس داشت که نامش در ترویج دیدگاه اخلاقی خصمانه نسبت به امور جنسی که برخی از شرکت‌کنندگان مدافع آن بودند، مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در این صورت جلسه چنین آمده است: «انجمن زنان نروژی مخالف مسائل جنسی نیست، اما با بهره‌برداری مالی از طریق هرزه‌نگاری جنسی و آن چه به تبعیض جنسیتی منجر می‌شود، مخالف است.» در ادامه‌ی این صورت‌جلسه می‌بینیم که هرزه‌نگاری جنسی به عنوان «معضلی انسانی» و نه «معضل زنان» تعریف شده است.

انجمن دعوت‌نامه‌های بسیاری برای حضور در پیکار مشترک دریافت کرد، اما همه‌ی آن‌ها را به دلایل مختلف رد کرد. با این حال افکار عمومی در آن روزگار بسیار به این مساله معطوف بود، چرا که رسانه‌ها نیز بسیار به آن می‌پرداختند. به ویژه توجه به این مساله بعد از آن که برنامه‌ای با موضوع هرزه‌نگاری جنسی از تلویزیون ملی پخش شد، افزایش یافت. در این برنامه اونی روستاد تصاویری تکان‌دهنده را به نمایش گذاشت و ضمن یک سخنرانی اهداف و عمل‌کرد هرزه‌نگاری جنسی را به روشنی توضیح داد: هرزه‌نگاری جنسی نه هوس‌بازانه و عشق‌ورزانه، که مخرب و غالباً تصویرگر دشمنی‌ای خشونت‌بار علیه زنان است. هنگامی که انجمن زنان نروژی می‌خواست برنامه‌ی عملیاتی جدیدی را در سال ۱۹۸۳ تدوین کند، آشکار بود که بسیاری از اعضا خواهان درج دیدگاهی مشخص درباره هرزه‌نگاری جنسی، تن‌فروشی و خشونت بودند.

در آوریل ۱۹۸۳ هیات مدیره‌ی سراسری انجمن اعلام کرد که بایست در

برنامه‌ی عملیاتی جدید بخشی به این موضوعات اختصاص یابد و از انجمن زنان اسلو به طور ویژه برای کار روی موضوع هرزه‌نگاری جنسی درخواست شد. از سال ۱۹۸۳ در برنامه‌ی عملیاتی بند تازه‌ای وارد شد که از جمله بر این تاکید داشت که «انجمن زنان نروژی با زن‌ستیزی و دشمنی جنسی که در هرزه‌نگاری‌های جنسی به تصویر کشیده می‌شود و به ویژه در پیوند با خشونت و سوءاستفاده‌ی جنسی تقویت می‌شود، مقابله خواهد کرد. انجمن از تلاش برای رسواسازی و مبارزه با صنعت هرزه‌نگاری جنسی پشتیبانی می‌کند. انجمن بر اعمال ممنوعیت‌های بیشتر و کاراتر در برابر هرزه‌نگاری و خشونت تصویری تاکید می‌کند. همچنین تدوین سازوکار صدور مجوز برای واردات نوارهای ویدئویی و معاملاتی از این دست را الزامی می‌داند.» این الزامات مشخص را می‌توان در اساس‌نامه‌ی پیکار مشترک علیه هرزه‌نگاری جنسی و تن‌فروشی نیز دید. درست پس از نشست سراسری، انجمن به پیکار مشترک پیوست. در این زمان ۳۰ سازمان مختلف در پیکار مشترک همکاری می‌کردند.

### مجادله‌ی مردستیزی

جنبش خانه‌های امن برای زنان آسیب‌دیده و پیکار مشترک از شرایط بهت‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای پرده برداشتند. دامنه‌ی مبارزه علیه خشونت جنسی‌ای که در هرزه‌نگاری‌ها ارائه می‌شد، به مقابله با تجاوز جنسی به محارم و آزار جنسی در محل کار کشیده شد. این مساله هم افراد و هم سازمان‌ها را به رغم شکاف‌های ایدئولوژیکی که داشتند، دور هم جمع کرد. اما مبارزه در برابر سرکوب و خشونت جنسی مقاومت‌هایی نیز برانگیخت. حریم خصوصی و مسائل شخصی همچنان حوزه‌ای حساس بود که احساسات را تحریک و بحث‌ها را مخدوش می‌کرد. تعطیلی مجله‌ی سیرنه در سال ۱۹۸۳ و آن چه در این ارتباط با عنوان «مجادله‌ی مردستیزی» سر زبان‌ها افتاد، میان متحدان قدیمی شکاف انداخت و برای برخی نقطه‌ی پایان بر «خواهرخواندگی» سازمانی‌ای بود که از سال‌های ۱۹۷۰ پدید آمده بود.

سیرنه نشریه‌ی جنبش نوی زنان بود. سردبیران این نشریه از زمان تاسیس بیتن

مودال، آستری برکن، بیورگ ویک و گوریل استروم هولم<sup>۱</sup> بودند. اولین شماره‌ی نشریه در ۱۹۷۳ و درست در میانه‌ی «انقلاب زنان» منتشر شد و موفقیت چشمگیری و ناگهانی یافت. این نشریه در میانه‌ی دهه‌ی هفتاد در ۲۰ هزار نسخه منتشر می‌شد و در سال زنان به شمارگان بی‌سابقه‌ی ۳۵ هزار نسخه دست یافت. تحریریه‌ی سیرنه جریانی تازه و کاملاً سرزنده را در سنت مطبوعاتی نروژ وارد کرد. جریانی که از ترکیب حیرت‌آور، چندپهلوی و گاهی چالش‌ساز طنز، بحث و رفتار سیاسی بهره می‌گرفت. سیرنه می‌خواست نشان دهد که زنان سرکوب می‌شوند و می‌خواست بخشی از فرایند آگاهی‌بخشی باشد و در مجادله‌های بزرگ بر سر جایگاه زنان مشارکت جوید.

بعد از ۱۹۷۵ رفته‌رفته شمارگان نشریه کاسته شد. در ۱۹۸۲ نشریه در آستانه‌ی تعطیل شدن بود، اما با برنامه‌های پشتیبانی‌ای که ترتیب داد نجات یافت. سردبیر پیشین، بیتن مودال در مصاحبه‌ای در ۱۹۷۸ گفته بود: «سیرنه رو به زوال گذاشته است. شاید بگویند به دلیل این که خواننده‌ی کمتری دارد، اما دلیل آن بی‌خطر شدن آن است... نشریه همیشه بعد از اتفاق‌ها قرار دارد، نه پیش از آن.» در برخی برهه‌ها بی‌تردید سیرنه با اتفاق‌ها و روند توسعه‌ی جنبش زنان همراه نبود. نشریه به مبارزه علیه تن‌فروشی، هرزه‌نگاری، تجاوز به محارم و آزار جنسی در محل کار پرداخت. در عوض به نظر می‌رسد که تحریریه به مسائل جنسی توجه داشت، بدون آن که حرفی از سوءاستفاده از زنان که مساله‌ی این سال‌ها بود به میان آورد. یکی از شماره‌های مجله در سال ۱۹۷۸ به موضوع ارگاسم می‌پرداخت. «ارگاسم، آخرین سند بر ارزش‌های زنانه‌ی ما» تیتراژ اصلی نشریه بود. ایدا لورسن<sup>۲</sup> در سرمقاله نوشته بود: «سیرنه به تلاش خود برای آن که هر زن و مردی بدون نگرانی و اضطراب، لذت شهوانی خود را آشکار کند ادامه خواهد داد. سیرنه تمام زنانی را که با دیدگاه نشریه برای مشارکت فعال زنان در عشق‌بازی همراه هستند، تشویق می‌کند.» برخی از خوانندگان شکاک نشریه از خود می‌پرسیدند آیا ورود به موضوع ارگاسم، تکلیف فمینیستی مهمی شده است؟

برخی از مقالاتی که در دوره‌ی پایانی سال ۱۹۸۲ و دوره‌ی آغازین سال

1. Gøril Strømholm  
2. Ida Lou Larsen

۱۹۸۳ منتشر شد، شرایط را سخت‌تر کرد و سرانجام نشریه را مجبور کرد که کنار بکشد. ایدا لو لارسن تا آنجا پیش رفت که از «هرزه‌نگاری نرم» دفاع کرد و به جنبش زنان که تلاش می‌کرد تولید هرزه‌نگاری را متوقف کند حمله کرد. او با نگاهی تحقیرآمیز درباره‌ی پژوهش‌هایی نوشت که با موضوع تجاوز به محارم انجام شده بود و آن‌ها را نمونه‌هایی از بیان «مردستیزانه» دانست. «سال، سال تجاوز به محارم» که عنوان نقد او بر کتاب جدی و تازه منتشر شده‌ای به قلم آسه بریتاس‌دوتتر<sup>۱</sup> و بریتا استوولینگ<sup>۲</sup> سوئدی با نام «حق دختران در برابر پدرسالاری»<sup>۳</sup> بود از نظر بسیاری بیش از حد زیاده‌گویی داشت. ایدا لو لارسن همچنین به فعالیت مارگیت گلوم<sup>۴</sup> در مقابله با آزار جنسی در محل کار نیز حمله کرد. او فکر می‌کرد «یک لحن مغالزه‌آمیز میان زن و مرد می‌تواند نمک زندگی باشد.»

نیروهای فعال در سازمان‌های مختلف زنان به نشریه واکنش نشان دادند، با این حال همچنان بسیاری سیرنه را نشریه «خود» می‌دانستند. سیگرون هوئل به نمایندگی از انجمن زنان اسلو و چند سازمان دیگر ابتکار عمل را در ملاقات با کارکنان سیرنه به دست گرفت. انتقاداتی که در این نشست طرح شد بسیار شدید بود. بسیاری از حاضران معتقد بودند که نشریه به جای آن که به عوامل سرکوب زنان پردازد، به جنبش زنان حمله می‌کند. حمله به مارگیت گلوم تندترین واکنش‌ها را به دنبال داشت. ایدا لو لارسن و گرد کوربول<sup>۵</sup> از اعضای تحریریه زیر ضرب انتقادات، غافل‌گیر شده بودند و فکر می‌کردند انتقادات در برابر نیروی اندکی که آن‌ها برای پیش‌برد کار دارند بیش از حد تند و تیز است. نینا کارین مونسین که از اعضای انجمن زنان اسلو بود به کمک آن‌ها آمد و خواهان روشن شدن مسوولیت‌ها در بحثی شد که به اعتقاد او سوءاستفاده از قدرت در برابر سیرنه بود. پس از آن جنگی لفظی در رسانه‌ها در گرفت. کارین بروزیوس و سیگرون هوئل از انجمن زنان اسلو و انجمن زنان نروژی دفاع می‌کردند. تعدادی دیگر از

- 
1. Ase Britasdotter
  2. Britta Støvling
  3. Dotterrett mot Patriarkatet
  4. Margit Glomm
  5. Gerd Korbøl

اعضای مرکزی مانند بیتن مودال، السه میشله، آستری برکن و نیز سیگرون هوئل با رسانه‌ها گفت‌وگو می‌کردند یا مقالاتی برای رسانه‌ها می‌نوشتند. همگی منتقدان سرسختی بودند، هم در برابر حمایت سیرنه از هرزه‌نگاری جنسی، هم در برابر فقدان «الهام‌بخشی و بینش» در نشریه و هم در برابر حملات ایدا لو لارسن به جنبش زنان.

به هر حال این بحث‌ها به سقوط شمار مشترکان نشریه منجر شد. در ماه‌های بعد شمار بیشتری از خوانندگان حذف شدند و ششم سپتامبر ۱۹۸۳ آخرین شماره‌ی سیرنه منتشر شد. در سرمقاله این شماره، جنبش زنان به «قتل» سیرنه متهم شده بود. «... رونا هاوکو، السه میشله، بیتن مودال، سیسل بنشه اوسولدآ به همراهی دیگران» از نظر تحریریه مدافعان دشمنی با رابطه‌ی جنسی و دیدگاه‌های مردستیزانه بودند و پایگاه فکری‌شان را بر نظریه‌ای بنا کرده بودند که در «ذات خود» هم جنس‌گرایانه است.

پایان سیرنه زمینه‌ساز انتشار کتابی بود با عنوان «مردها! ۱۳ نوشتار درباره‌ی مردستیزی در جنبش زنان» که در پاییز ۱۹۸۳ با نظارت بیرگیت بیرک منتشر شد. در این کتاب وضعیت جنبش زنان و جایگاه زنان طرح شده و محور بحث‌ها، رابطه‌ی جنبش با مردان بود. بیشتر نویسندگان به اتهام‌ها درباره‌ی مردستیزی پاسخ داده بودند. پاسخ روشن بود: ما از مردان متنفر نیستیم، جز هنگامی که به خشونت روی می‌آورند و از قدرت‌شان سوءاستفاده می‌کنند. ایدا لو لارسن نیز با مقاله‌ای که در آن دیدگاه‌هایش را توضیح داده بود، در کتاب حضور داشت.

نوشته‌های آستری برکن، لیو فینستاد<sup>۲</sup>، مارگیت گلوم، سیگرون هوئل، السه میشله و ۶ تن دیگر فوراً از سوی نینا کارین مونسین زیر بمباران انتقادی سخت قرار گرفت. او در روزنامه‌ی مورگن‌بلادت نقدی نوشت با عنوان «ترش‌کردن زن‌های برجسته‌ای که از مردها متنفرند.» او معتقد بود که محتوای کتاب جز نوشته‌ی ایدا لو لارسن دشمنی با مردان است. از دید مونسین این مردستیزی از گرایش هم‌جنس‌خواهانه نزد نویسندگان کتاب سرچشمه می‌گرفت. نویسندگان کتاب همگی جز ایدا لو لارسن برچسب خوردند، حتی السه میشله که درباره‌ی

---

1. Runa Haukaa  
2. Sissel Benneche Osvold  
3. Liv Finstad

دگر جنس خواهی نوشته بود. از نظر میشله دگر جنس خواهی حوزه گسترده‌ای از احساسات میان زن و مرد بود و شناخت «درست میل جنسی» برای هر دوی آن‌ها ضرورت داشت. مقاله‌ی میشله با شعری از مارج پیرسی<sup>۱</sup> با عنوان «یا سرکه شدن» آغاز می‌شد:

«چرخشت روزگار چنان می‌فشارد مان  
تا هر دریچه‌ای از ما خون برآورد  
اما در سلول‌های ما شهد آفتاب انبار می‌شود  
می‌تواند پراکنده شود یا پرورده  
یا باید شراب شویم  
یا سرکه»

در نقدی که مورگن بلادت از نینا کارین مونسین منتشر کرد، اندیشه‌ی میشله به هواخواهی از دعوت ترش‌روییانه برای خودداری از دگرخواهی جنسی تعبیر شد: «السه میشله می‌خواهد سرکه شود، چه بسا همین حالا هم سرکه است. او به مردان اعتراض می‌کند که زن‌ها را به ابزاری در حوزه‌ی جنسی بدل می‌کنند، اما خودش به نام فمینیسم همین کار را با زنان می‌کند. اگر میشله مردانی را که به او ابراز تمایل می‌کنند دوست ندارد، گمان نمی‌کنم برای گفتن آن مشکلی داشته باشد.»

کتاب «مردها» در ابری از اتهام‌های مردستیزی، عقده‌های شخصی، هم‌جنس‌خواهی زنان و در جدالی تلخ که هفته‌ها ادامه داشت احاطه شد. ارزیابی اثرات این بحث‌ها متفاوت است. برخی معتقدند که این بحث‌ها بسیار آسیب‌رسان بود، به ویژه آن که هم‌زمان موج «بهار جوانان<sup>۲</sup>» چون سیلابی از راه رسید و به طور کلی فضای بدی برای فمینیسم رقم زد. دیگران معتقدند که این ماجرا موجب تقویت هم‌بستگی میان کسانی شد که نینا کارین مونسین به آن‌ها تاخته بود. آن‌ها کتاب را خوانده و محتوای آن را دریافته بودند، این طور نتیجه می‌گرفتند که کتاب چالش‌های مهم جنبش زنان را پیش کشیده و نشان داده که این چالش‌ها تمام طیف‌های زنان را جذب کرده است. موضوعی که چون بزنگاه مشترک توجه همه‌ی نویسندگان کتاب را جلب کرده بود، همان مساله‌ای بود که در سال‌های

1. Marge Piercy

2. Jappebølgen



اخیر نمودی بسیار ضروری یافته بود: آداب عشق و روابط جنسی.

### کاری مداوم و پایان‌ناپذیر

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ سازمان‌های فمینیستی کوچک بودند و کمتر به چشم می‌آمدند. معنای این جمله الزاما این نیست که جنبش زنان ضعیف شده بود. تقریباً روزانه خبرهایی در رسانه‌ها منتشر می‌شد که نشان می‌داد زنان حقوق سیاسی، مطالبات اقتصادی و ارزش‌های خود را پیش می‌برند. این فعالیت‌ها شامل محافظت از دستاوردهای جنبش زنان نیز می‌شد. به عنوان مثال می‌توان تلاش برای جلوگیری از کاهش سهم زنان در شوراهای شهر را نام برد. اما این فعالیت‌ها مطالباتی رو به جلو مانند مبارزه برای دست‌مزد برابر از طریق جنبش اتحادیه‌های کارگری را نیز دربرمی‌گرفت. در کتابی که آسلاوگ موکسنس درباره‌ی انجمن زنان نروژی از ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۳ نوشته است و در جشن صدمین سال تاسیس انجمن در ۱۹۸۴ منتشر شد چنین آمده است: «وقتی به موضوعاتی که انجمن در صد سال پیش به عنوان فعالیت روزانه مد نظر داشت نگاه می‌کنیم، شباهت عجیبی با دغدغه‌های امروزی پیدا می‌کنیم؛ مبارزه برای نفوذ و تاثیرگذاری سیاسی، مبارزه برای دست‌مزد برابر، مبارزه علیه تن‌فروشی و خشونت علیه زنان.» امروز تفاوت‌ها چندان نیست؛ به ویژه هنگامی که توسعه‌ی مفهوم خشونت را مثلا در اجبار به زیبایی و خرده‌گیری از اندام به حساب آوریم، فهرست مطالبات و نیازها چندان متفاوت به نظر نمی‌رسد.

اگر چه امروزه سازمان‌های فمینیستی چون گذشته رایج نیست، اما فمینیسم هنوز وجود دارد. فروکاستی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ رخ نمود، شیوه‌ی سازمان‌دهی زنان را تغییر داد. آن‌ها به شیوه‌ای دیگر خود و مبارزه‌شان را تعریف کردند. امروز زنان بسیاری هستند که می‌گویند: «من فمینیست نیستم، اما...» و به هر حال محتوای آنچه می‌گویند و انجام می‌دهند فمینیستی است. جنبش زنان و فمینیسم همچنان بسیاری را انگشت‌نما می‌کند و به ویژه دختران جوان از این که «برچسب فمینیست» به آن‌ها بخورد می‌پرهیزند، با این حال نگرانند که دختران در کلاس درس به حساب نمی‌آیند و هنگامی که در زندگی حرفه‌ای پر باز می‌کنند به «سقفی شیشه‌ای» می‌خورند و یا این که با هنجارهای زیبایی‌شناختی ناممکن و

تهدیدکننده روبه‌رو می‌شوند. بسیاری از مسائلی که روزگاری مسالهی زنان نامیده می‌شد، امروز بیشتر به حوزه‌ی عمومی سیاست تعلق دارد. دیگر کسی نیاز ندارد خود را فمینیست بنامد تا برای دست‌مزد برابر مبارزه کند. موضوعات فمینیستی تا حد بسیاری بیرون از سازمان‌های زنان جریان دارد.

قدرت مثال‌زدنی انجمن زنان نروژی در این است که همواره حضور داشته، حتا در سخت‌ترین روزگار. تلاش‌های پیوسته و نایستای انجمن سنگ بنایی بود که نسل‌های تازه بر آن بالیدند. انجمن برای روزگار زوال ورزیده است و کارایی‌اش را در تلاشی بایسته در تحمل سخت‌ترین شرایط و حفظ یکنواخت عملکرد تثبیت کرده و حمایت جمعی و مشتاقانه را برانگیخته است. «جنبش زنان کاری مداوم و پایان‌ناپذیر است» این جمله‌ای بود که کارین بروزلیوس در جشن‌نامه‌ی نشریه‌ی اخبار زنان در ۱۹۸۴ وقتی انجمن صدمین سال تاسیس‌اش را جشن گرفته بود، نوشت. البته می‌شکله نظرش را در نمایش «خانه، بیرون، معلوم نیست» چنین گفته بود:

«هل دادن

آرام و بی شتاب

فریادی هرگز از خشم برنیارودن

اما جستن و پرسیدن به زیبایی

دانستن اندک این، که خُرد خُرد پیش می‌رود

صد سال کوتاه نیامدن و پای فشردن

هل دادن

با اهرم حق و قانون

خسته از دور راندن آنان که به خواب می‌روند

دانستن اندک این، که خُرد خُرد پیش می‌رود

زیبای خفته صد سال خوابید

...

در حالی که ما لبخند شادی بر لب داشتیم

با دینامیت جنبش زنان»

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

تصاویر



گینا کروگ (۱۸۴۷-۱۹۱۶) «رهبر» جنبش زنان نروژ بود. در سال ۱۸۸۴، او به همراه ه. ا. برنر، انجمن زنان نروژی را تاسیس کرد. از سال ۱۸۸۷ تا ۱۹۱۶، او سردبیر نشریه‌ی انجمن، نی لانده بود. (بایگانی گلیدندال<sup>۱</sup>)

---

1. Glydendal



سیگنه آلسترگرن، (۱۸۷۰-۱۹۴۵) درس تلگراف خوانده بود. او در سال ۱۹۹۰، پس از اولوینه اوردال<sup>۱</sup> به ریاست انجمن زنان فلکه‌فیورد رسید. او همچنین مدیر شورای زنان فلکه‌فیورد بود و نیز در انتخابات شورای شهر به عنوان نامزد نمایندگی در فهرست زنان حضور داشت. (عکس خصوصی)

---

1. Olevine Urdal



آنا باکر (۱۸۶۸-۱۹۴۲) مدیر انجمن زنان فردریکستاد و امگان بود. این عکس مربوط به کارگروه اجرایی شورای بین‌المللی زنان (ICW) است که او در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۷ عضو هیات مدیره‌ی آن بود. او نفر دوم از سمت چپ است. نفر وسط در ردیف جلو رئیس شورا، بانو ابردین است. (عکس خصوصی)

1. Lady Aberdeen



دانشجویان مدرسه‌ی تخصصی انجمن زنان در اقتصاد خانه، دوره‌ی بهار ۱۹۲۹. مارگارت نیلسن نفر سوم از سمت چپ ردیف دوم است. کارنامه‌ی او در این سال نشان می‌دهد که نمرات بسیار عالی در همه‌ی درس‌ها: «آشپزی»، «نظافت و بهداشت»، «خیاطی»، «اصول تغذیه»، «شیمی» و «سلامت» کسب کرد. (عکس خصوصی)





دوروتتا شولداگر (۱۸۵۳-۱۹۳۸) معلم، فعالیت زیادی در زمینه‌ی مسیحیت و مسائل اجتماعی، به ویژه در هیات مرکزی انجمن‌های حفاظت اخلاقی و نیز کمیته‌ی ملی منع تجارت برده‌ی سفید<sup>۱</sup> داشت. او همچنین در زمینه‌ی حق کثیسی زنان کار می‌کرد و به خاطر تلاش‌هایش در حوزه‌ی سیاست زنان عضویت افتخاری انجمن زنان نروژی به او اهدا شد. (عکس خصوصی)

---

۱. اصطلاح تجارت برده‌ی سفید به فعالیت‌های جنایی سازمان‌یافته‌ای اطلاق می‌شد که زنان جوان را در خارج از کشور با وعده‌های دروغین شغل خوب فریب می‌داد و سپس به دست روسپی‌خانه‌ها می‌سپرد. مبارزه با این تجارت جنایی از سال ۱۸۸۰ آغاز شده بود. همکاری بین‌المللی برای مبارزه با این تجارت جنایی در دهه‌ی ۱۸۹۰ آغاز شد. این اصطلاح به این دلیل رایج بود که قربانیان از نژاد سفید بودند، بر خلاف تجارت برده‌ی اروپایی که در آن قربانیان آفریقایی بودند.



بتری شلسبرگ (۱۸۶۶-۱۹۵۰) اولین زن بازرس کارخانه در نروژ و مدیر شورای ملی زنان نروژی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۸ بود. در سال ۱۸۹۶، او انجمن زنان نروژی درامن را تاسیس کرد که مدیریت آن را به مدت ۲۵ سال به عهده داشت و پس از آن عضو هیات مدیره بود. او در انجمن زنان درامن بسیار محبوب بود و همیشه چندین روز به مناسبت تولدش در انجمن جشن گرفته می‌شد. (بایگانی گلیدندال)



نیکو هامبرو (۱۹۲۶-۱۸۶۱) یکی از بنیان‌گذاران انجمن زنان برگن بود که سال‌ها در پست مسوولیت دفتری آن فعالیت می‌کرد. او از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ مدیر شورای ملی زنان نروژی بود. در این سال‌ها او دوره‌های آموزش اجتماعی انجمن زنان را به راه انداخت. نیکو هامبرو به طور خاص به بحث عفاف و پاک‌دامنی مشغول بود. (عکس از موزه‌ی مردم نروژ)



کاتی آنکر مولر (۱۸۶۴-۱۹۴۵) مبارز فعال حقوق زنان و کودکان بود. او به طور خاص به خاطر فعالیت‌هایش برای مادران مجرد و فرزندان آنها و نیز آموزش‌های جنسی و پیش‌گیری از بارداری شناخته می‌شود. او در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ عضو علی‌البدل هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی بود و در سال ۱۹۳۹ به عضویت افتخاری انجمن رسید. (مرجع عکس: بایگانی گلیدندال)



مارگارته بوننویه در مقام مدیریت بازسازی انجمن زنان نروژی در میانه‌ی سال‌های ۱۹۳۰. (عکس خصوصی)



دکتر سیگنه سون سون (۱۹۷۴-۱۸۸۸) عضو هیات مدیره و بعدها عضو افتخاری انجمن زنان تروندهایم بود. او همچنین قائم مقام مدیر انجمن زنان نروژی، مدیر شورای زنان تروندهایم، و مدیر اتحادیهی کشوری زنان شاغل بود. او در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ نمایندهی مجلس از حزب راست بود. (عکس از بایگانی آتلیه‌ی مجلس نمایندگان)



میمی سوردر و لوندن (۱۹۵۵-۱۸۹۴) و دخترانش. او آموزگار و نویسنده بود و در «جنبش اعتراض» انجمن زنان نروژی فعالیت داشت. در اولین دوره‌ی مدیریت مارگارته بون‌نویه در ۱۹۳۶ قائم‌مقام او بود. بعد از جنگ، او سردبیر نشریه‌ی انجمن زنان نروژی (زنان نروژ) شد. (عکس خصوصی)





لیو شیوت (۱۸۹۹-۱۹۸۹) روزنامه‌نگار بود و به هنر و معماری علاقه داشت. او عضو جناح چپ حزب کارگر بود، در زنان و زمان می‌نوشت، و بعدها عضو حلقه‌ی نشریه‌ی گرایش<sup>۱</sup> شد. لیو شیوت از سال ۱۹۳۷ تا آغاز جنگ عضو هیات مدیره‌ی انجمن زنان نروژی بود و بعدها اولین مدیر انجمن زنان اسلو در سال ۱۹۴۶ (سال تاسیس آن) بود.

---

#### 1. Orientering







او اوستاد در سال ۱۹۵۶ زمانی که به مدیریت انجمن زنان فروژی رسیده بود. او  
تأثیری عمیق و فراموش‌نشدنی بر رسانه‌ها داشت که اغلب راجع به او می‌نوشتند.  
(عکس اسکن شده)



بنته اونساگر لوند، روان‌شناس (۱۹۲۱-۱۹۹۵) در فعالیتهای صلح‌جویانه در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شرکت داشت و در بحث مطالعات نقش جنسیت از میانه‌ی سال‌های ۱۹۵۰ فعال بود. او قائم‌مقام مدیر انجمن زنان اسلو در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۲ و مدیر انجمن از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ بود. (عکس خصوصی)



الیزابت کولبیورنسن مدیر انجمن زنان اسلو از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ بود. در دفتر کتابخانه‌ی ملی، او با کاری شونسبرگ و سوفیه روگستاد برای ثبت و بایگانی دست‌نوشته‌های مسائل مربوط به زنان همکاری می‌کرد. این تلاش به جمع‌آوری بایگانی انجمن زنان نروژی از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۶۸ منجر شد. (عکس خصوصی)



آنه ماریه سواشتاد، کارشناس ارشد و مدرس دبیرستان بود. او قائم مقام مدیر انجمن زنان نروژی از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ و یکی از افراد اصلی در مباحث روز مربوط به مدرسه و نیز نقش‌های جنسیتی بود. (عکس خصوصی)



اوا کولستاد نوشته است: «جلسات هیات مدیره مفید بود ... شاید بیش از هر چیز به خاطر تبادل اطلاعات و جایی برای دوستی. شکاف بین نسل‌ها برای ما معنی نداشت.» این عکس مربوط به جلسه‌ای در سال‌های اولیه دهه ۱۹۶۰ است. از سمت چپ: داکلی شیئر، لیو آنکر (مدیر انجمن زنان اسلو)، اوا کولستاد، اینگرید استفانسن (عضو هیات مدیره‌ی انجمن زنان اسلو) و آنه ماریه سواشتاد. (عکس خصوصی)



بریتا وسترگر همراه با خانواده‌اش در کریسمس ۱۹۵۸. او از طریق اتحادیه‌ی زنان خانه‌دار نروژ به جنبش زنان پیوست. او در اتحادیه مسولیت‌های زیادی داشت. او همچنین رئیس دفتر شورای برابری بود. او اکنون [در زمان نوشته شدن کتاب م.] بازنشسته است، ولی هنوز با حلقه‌ی مطالعاتی‌ای که از ۱۹۵۳ با شعار «دانش، توسعه آگاهی و دوستان» شروع به کار کرد، همراهی می‌کند. (عکس خصوصی)





راهپیمایی روز ۸ مارس ۱۹۷۸، یک عصر بارانی در اسلو. تظاهرات ۸ مارس با موج جدید جنبش زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ برای اولین بار در ۱۹۷۲ انجام شد. این برنامه برای انجمن زنان نروژی روشی جدید برای فعالیت بود و از سال ۱۹۷۳ انجمن همواره در آن شرکت داشت. (عکس اسکن شده)





کاری شونسبرگ اداره‌ی انجمن زنان نروژی را در سال‌های پرمشغله‌ی ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۸ به عهده داشت. این عکس که در نشریه‌ی کارگر چاپ شده است او را همراه با بیورن ستر در حال آماده کردن پوستر برای راهپیمایی ۸ مارس ۱۹۷۳ نشان می‌دهد. (نشریه‌ی کارگر)



السہ میشلہ یکی از زنان جوانی بود که در دهه‌ی ۱۹۷۰ به انجمن زنان نروژی پیوست. او نماینده‌ی انجمن در کمپین زنان برای سقط جنین خودخواسته بود. (عکس اسکن شده)



کاری هوپ شیفتسویک، کتابدار ارشد در سال ۱۹۷۶ که انجمن زنان برگن دوباره تاسیس شد، به ریاست آن رسید. او انجمن را تا ۱۹۸۲ اداره کرد و نیز از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳ قائم مقام مدیر انجمن زنان نروژی بود. از سال ۱۹۹۵، او برای بار دیگر مدیریت انجمن زنان نروژی را عهده دار شده است. او کتابدار ارشد در کتابخانه‌ی عمومی برگن است. (عکس خصوصی)



تعاونی «اشتراک» در محله‌ی هووستر نمونه‌ی منحصر به فردی در تاریخ نروژ است: مجتمعی مسکونی با ریشه‌های فمینیستی. «اشتراک» محدودیت جنسیتی یا سنی ندارد، ولی با هدف اقدامی عملی برای بهبود موقعیت زنان و ایجاد برابری بیشتر بین زن و مرد تاسیس شده است. ایده‌ی این کار از اندیشه‌های مارگارته بون‌نویه و اوا مویرگ گرفته شده است. یک سخن‌رانی در انجمن زنان اسلو با عنوان «خانه خدمت - یک روش سکونت جدید» در ۱۹۶۲ به همکاری بین انجمن زنان اسلو، اتحادیه‌ی کشوری زنان آکادمیک نروژ (حوزه‌ی اسلو) و باشگاه زنان شاغل اسلو منجر شد. در ۱۹۶۸ این انجمن‌ها با همکاری شرکت ساختمانی USBL شروع به ساخت و ساز کردند. در ۱۹۷۶-۱۹۷۵ خانوارهایی به مجتمع مسکونی «اشتراک» که مجموعه‌ای از ۱۳۸ آپارتمان و ۱۸ سوئیت بود نقل مکان کردند. در این مجتمع مکان‌های عمومی برای ساکنان در نظر گرفته شده است. در «اشتراک» مهدکودک هم وجود دارد و در کافه کامیلا سه روز در هفته شام برای ۶۰ نفر سرو می‌شود. فضای روبه‌روی کافه کامیلا «محل کارن سوفیه» خوانده می‌شود [در عکس] که از نام کارن سوفیه برینیلدسن نماینده‌ی انجمن زنان در هیات مدیره‌ی این مجتمع مسکونی گرفته شده است. (عکس خصوصی)



هیات مدیره و قدیمی‌های انجمن زنان درامن. از سمت چپ: ونکه روینه، توریل فریر، یوهانه فلینگتورپ، و گونهیلد رام ریستاد. یوهانه فلینگتورپ در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۷ مدیر انجمن بود. پس از آن برای چندین دوره قائم‌مقام بود. توریل فریر در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۶ مدیر بود. گونهیلد رام ریستاد روزنامه‌نگار، انجمن را در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۰ رهبری می‌کرد. از ۱۹۹۴ [تا زمان نوشته شدن کتاب م.] اداره انجمن را ونکه روینه و آنه کوبر<sup>۵</sup> به طور مشترک بر عهده داشته‌اند. (عکس خصوصی)

1. Wenche Røine
2. Torill Freyer
3. Johanne Flingtorp
4. Gunhild Ramm Reistad
5. Anne Køber



کمیته‌ی انجمن زنان نروژی ۱۹۹۸-۱۹۹۶. از سمت چپ: آنا لیس هلست<sup>۱</sup>، اوا نربی<sup>۲</sup>، آنه گرته سولبرگ<sup>۳</sup>، سیری هانگلان<sup>۴</sup>، شلاوگ پترسن<sup>۵</sup>، توریل فریر و الدبیورگ مولر<sup>۶</sup>. عکس کمیته در مقابل تصویری از گینا کروگ گرفته شده است. (مجموعه‌ی عکس یان پتر رینرتسن<sup>۷</sup>)

- 
1. Anne Lise Helset
  2. Eva Nærby
  3. Anne Grethe Solberg
  4. Siri Hangeland
  5. Kjellaug Pettersen
  6. Eldbjørg Møller
  7. Jon Petter Reinertsen

## رهبران انجمن زنان نیروژی



هاگبار ا. برنر (بایگانی گلیدندال)



آنا بوگه (بایگانی گلیدندال)



آنا استانگ (بایگانی گلیدندال)



راندى بلهر (موزه مردم نروژ)



راگنا نیلسن (بایگانی گلیدندال)





آدل لامپه (موزه مردم نروژ)



فردریکه ماریه کوام (بایگانی گیلندال)



آنا ووسلیف (عکس اسکن شده)



فردریکه مورک (موزه مردم نروژ)



مارگارت ه بون نويه (عكس خصوصي)



كيتي بوگه (بايگانی KKTL)



اينگرید يوستين رسي (عكس خصوصي)



داكي شيئر (عكس خصوصي)



اوا کولستاد (داگ بلاده)



ماریت اروم (اثر گوستا هامارلوند)



کاری شونسبرگ (نشریه‌ی کارگر)



کلارا اوتسن (عکس خصوصی)



سیگرون هوئل (عکس خصوصی)



کارین بروزلیوس  
(مجموعه عکس سوین اریک دال)

[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

www.mehripublication.com

فهرست اعلام

استوسلانند، برتا ۲۸	افراد
استوکر، هلنه ۱۰۳، ۱۹۰	آپینز، کیتی ۸۵
استوکلان، ۷۱	آرکتاندر، سیگنی ۲۰۰
استوکلان، توریل ۳۶۴، ۳۶۵	آرلان، کارین ۳۲۴
استوولینگ، بریتا ۴۰۷	آرنسین، راندلف ۵۴
استیولت، هلنه ۱۳۸	آرنهولت، یولیه ۴۸
استینسویک، مارتا ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷	آشبی، مارجرى کوریت ۱۶۲
اسکاتپول، مارگارتا اوتیلیه ۱۳۰	آگرهولت، آنا کاسپاری ۴۳
اسکارد، آسه گرودا ۱۸۱، ۲۶۰، ۲۷۲	آلترن، مانى ۱۵۴
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۳	آلسترگرن، سیگنه ۱۲۴
اسکارد، توریلد ۳۰۳	آنکر، الا ۲۳
اسکاوگ، آرنه ۱۴۹	آنکر، نینى رول ۱۱۴، ۱۱۵
اسکاولان، ۲۶۱	ابردین، بانو ۴۱۶
اسکورلاگ، وولر ۳۶۷	أبرگ، سیگرید ۱۷۳
أسلانند، أسلاوگ ۱۶۰، ۱۷۰	ابموئه، آنا ۸۶
اسمیت، دوروتی ۳۳۱	اروم، ماریت ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۴۴
اکلونند، یان ۲۶۶	أس، اینگیبورگ ۹۵، ۱۱۲
أنسن، الن ۱۰۸	أس، بریت ۳۷۶
انگلستاد، کارل فردریک ۲۶۶	اسپاره، آگنس مارتنس ۷۲، ۱۳۹
انگلهارت، آلتا ۲۷۰، ۲۷۱	استین، اینکی ۲۷۴، ۲۸۳
انگن، لیسه مارگرته ۲۹۳	استابیل، اینگسه ۳۷۹، ۳۸۲
اوانگ، کارل ۱۹۷، ۲۲۶	استانگ، آنا ۲۵، ۴۴۱
اوانگ، گردا ۱۰۹	استانگ، آوگوستا ۵۳
اوپن، دوشیزه ۱۱۸	استرانند، کیتی ۳۵۳، ۳۵۷
اوتسن، دوشیزه ۱۵۲	استرای، سیگرید ۵۷
اوتسن، کلارا ۲۵۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۹	استروم هولم، گوریل ۴۰۶
۴۴۴	استن هامر، هالدیس ۱۳۸
اوردال، اولوینه ۴۱۵	استوپس، ماری ۱۰۳، ۱۰۷

- اُورلاند، مارگارته اُموت ۲۰۸  
 اوستیبه، بریت ۳۲۳  
 اوسولد، سیسل ینشه ۴۰۸  
 اولدن، کارو ۵۲، ۱۳۸  
 اولشتام، لارش ۳۰۳  
 اولفرستاد، گوری ۳۰۳  
 اولنس، اینگه بیورگ ۳۰۴  
 اولین، آگتا ۳۲۵  
 اوندست، سیگری ۲۹۷  
 اونسن، ماریت ۳۰۴  
 اویمیر، ۳۹۳  
 ایرگنس، کایا ۳۹۹  
 ایرگنس، ماریه ۱۹۳  
 ایرول، گرتِه ۳۵۳  
 ایساکسن، لوئیسه ۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۲۶  
 ایساکسن، هانا ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۵۸  
 ایلرس، داگمار ۱۴۴  
 اینگبریگتسن، الی ۱۵۵  
 یئر، آنا لوئیسه ۳۵۵  
 یاکر، آنا ۲۷، ۸۵، ۸۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۴۱۶  
 یانگ، داگنی ۱۷۱  
 براتلی، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۹۸  
 براتووگ، ۳۶۷  
 برانت، ۴۱  
 براندس، جورج ۲۶۲  
 براندس، گنورگ ۲۹۷  
 برانر، پر آکسل ۲۶۱  
 برستروپ، آگتِه ۲۲۵  
 برکن، آستری ۳۳۱، ۳۵۰، ۴۰۶، ۴۰۸  
 برکه، لیوه ۳۳۳  
 برگشلید، گودرون ۳۱۷  
 برگ، فانی ۲۱۴  
 برگ، کارین وستمان ۳۲۴  
 برگه، ماریت ۲۷۸  
 برنر، هاگبارد ۱۸، ۲۵  
 بروئوسگرد، کریس ۲۲۴، ۲۲۶  
 بروزلیوس، کارین ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۴۵  
 بروش، لیسیت ۲۰۶، ۲۰۷  
 بروندتلاند، گرو هارلم ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۶  
 برویگ، آدلهاید ۱۷۲  
 بریتاس دوتر، آسه ۴۰۷  
 برینیلدسن، کارن سوفیه ۲۵۶، ۴۳۷  
 بلکن، آود ۳۵۴  
 بلهر، اوتو ۲۷  
 بلهر، راندی ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۴۱، ۴۵۲، ۱۳۳، ۱۲۴، ۸۲، ۶۹، ۶۶  
 بلوم، ایدا ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۲  
 بندیکت، روٹ ۲۷۴  
 بنکه، گرد ۲۴۲  
 بورتن، پر ۳۱۹  
 بورس، بتزی ۲۶  
 بورکوش، آنته ۲۹۴  
 بورگن، یوهان ۲۶۲



تورلیف سن، تینا ۵۵	بوگه، راگنا ۲۸
تومسن، اولاو ۱۵۹	بوگه، کیتی ۴۵، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۴،
تونگسویک، هانس اولاو ۳۵۵	۱۵۷، ۱۵۵، ۴۴۳
تونینگ، اوتیلیه ۱۰۵	بول، ادوارد ۲۰۳، ۲۹۲
تیلسو، توردیس اوین ۱۸۳	بول، ایدا ۱۵۹
تیلور، هریت ۱۳۳	بون نویه، توماس ۹۳
تین، اولگا ۶۶، ۱۳۹	بون نویه، کریستینه ۴۱، ۱۳۱، ۳۰۲
تینسول، هانه-ماریه ۳۰۰	بون نویه، مارگارته ۴۸، ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۲
چودی، کلارا ۱۵۹	بویه، اینگیورگ ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۸،
دئه، اگوت ۹۳	۱۵۶، ۱۹۳
دال، تووه استانگ ۳۷۹	بیرک، بیرگیت ۳۴۴، ۳۹۰، ۴۰۸
دالروپ، دروده ۳۷۴	بیرکهلت، آسه ۳۰۰
دالسگور، اینگا ۳۲۵	بیه، اریک ۱۶۸
دال، سوین اریک ۴۴۵	بیورنارو، داگنی ۱۲۳
داویدسن، ک. ۱۱۵	بیورنستاد، پائولینه ۴۰
دراگه، اینگرید ۲۰۸	بیونر، اولا ۱۴۳
رئوتز، یوهانه ۵۱، ۱۹۵	بیونر، اولگا ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶
ریه، هدویگ نیمان ۲۶۲	پارسونس، تالکوت ۲۸۴
رُد، ۱۱۶	پار، هلگا ایده ۴۷، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۸
رسی، اینگرید یوستین ۲۴۱، ۲۴۷،	پترسن، شلاوگ ۴۳۹
۲۵۴، ۴۲۶، ۴۴۳	پرام، ا. ۵۶
رفسوم، اینگا ۲۳۸	پلاتو، کارن ۸۰
رُکان، استین ۷۷، ۷۹، ۸۱	پیرسی، مارچ ۴۰۹
رُنو، اوا ۲۰۰	تاگورد، ویلهلم ۱۵۹
روبرشتا، آنه ۳۷۹	تربون، ۱۸۸، ۱۹۶
روزنبرگ، آلفرد ارنست ۲۳۹	ترتبرگ، دوروتتا ۲۷۹
روستاد، اونی ۴۰۴	توترس، یوردیس ۱۵۴، ۱۷۷
روگستاد، آنا ۲۹، ۸۰، ۸۷، ۹۰، ۱۵۹،	توتتر، والبورگ ۶۶

۲۳۱، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۶۳	۲۷۶
سونانو، کلاوس ۲۵۱	رولستاد، مارتا ۲۸
سویندلان، اود بلگن ۳۰۵	رومیت ویت، راگنار ۲۸۶
سیبرگ، اوا ۲۶۹	روولستاد، مارتا ۶۸
سیپ، آنه لیسه ۲۳۶	رویینه، ونکه ۴۳۸
سیگورتادوتیر، آنا ۳۲۵	رید، هانا ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۹۸، ۳۲۴
سیورتسن، سیگرید ۵۳، ۵۴، ۷۳	ریستاد، گونهد رام ۴۳۸
شارفینبرگ، ۱۱۰	رینرتسن، یان پتر ۴۳۹
شرستد، فرانسیس ۲۰۳	رینگ، گردا ۲۰۸
شرون، السا ۳۲۰	ریورتز، بریت ۳۴۴
شلسبرگ، بتزی ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۶۶	ری بل، آنه لیسه ۳۸۳
۷۰، ۸۸، ۱۵۲، ۴۱۹	سائوس، ۴۲
شیرود، ریچورن ۱۹۵	ساندموسه، آکسل ۲۶۲
شولدگر، دوروتا ۲۳، ۶۸، ۱۷۴، ۴۱۸	ساندویک، اینگبورگ ۱۵۲
شولست، ماریه ۱۰۵	سانگر، مارگارت ۱۰۳
شونسبرگ، آنه ۳۶۴	ساونته، ادل ۱۶۱
شونسبرگ، کاری ۳۰۰، ۳۴۳، ۳۶۵	سترن، یولا ۶۶
۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱	ستنه، آنا ۴۰، ۲۷۶
۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۴	سله، ۳۹۳
شیرک وگ، رولف ۳۴۹	سلید، بتی ۳۱۸
شیفتسویک، کاری هوپ ۳۶۳، ۴۳۶	سوئن، کریستی ۱۷۰
شیلاند، آکسل ۲۶۳	سواس، داگنی ۳۱۷، ۳۱۸
شیلنگرین، الیسه یوهانه ۱۹۳	سواشتاد، آنه ماریه ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۶
شیوتز، الن ۳۴	۲۹۶، ۴۳۰، ۴۳۱
شیوت، سوفیه ۹۵	سورین، راکل ۲۲۳، ۲۲۸
شیوت، لیو ۹۳، ۴۲۵	سوگنز، سولوی ۶۲، ۱۰۲
فالک، ادل ۴۰	سولبرگ، آنه گرته ۴۳۹
فروبل، ۱۳۵	سونسون، سیگنه ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰

کوچ، کارین ۱۳۹	فریدان، بتی ۲۸۴
کوربول، گرد ۴۰۷	فریر، توریل ۴۳۹، ۴۳۸
کولینسن، یوردیس ۲۱۴	فریساک، آستری ۹۳، ۲۳۱
کولیبورنسن، الیزابت ۲۸۷، ۲۲۹	فری من، جو ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
کولت، کامیلا ۶۰، ۹۸، ۱۱۸، ۱۳۳	۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴
۱۵۲، ۱۹۴، ۲۴۳، ۲۹۶، ۲۹۷	فلینگتورپ، یوهانه ۴۳۸
کولستاد، اوا ۱۳۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	فورہ، برگہ ۱۷۹، ۲۳۶، ۳۸۹، ۳۹۶
۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶	فینستاد، لیو ۴۰۸
۳۳۵، ۳۴۴	فیوسہ، برگفرید ۳۵۵
کولوتنای، آکساندرا ۱۳۷، ۱۴۰	کارلسن، هلگا ۵۳، ۵۴، ۵۵
کی، ٹر، داکی ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۳۱، ۴۴۳	کاستبرگ، ۲۱، ۲۹، ۱۱۵، ۱۷۹
کی، الن ۱۳۳	کرامر، الین ون ۳۲۵
کیسلینگ، ویدکون ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	کروس بی، کنستانس ۱۱۵
۱۹۷	کروگ، راندی وون ۱۷۰
کیلہاو، لوئیسہ ۱۰۵	کروگ، گینا ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۷
کیلہو، ویلہلم ۲۴	۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۶۳
گاربورگ، آرنہ ۹۸	۷۴، ۸۲، ۸۸، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۲، ۲۸۱
گراف، ماریا ۲۲۸	۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۱، ۴۱۴، ۴۳۹
گراور، ششتی ۳۷۹	کلمان، الن ۱۲۴
گردهاردسن، اینار ۲۰۱	کلم، والبورگ ۲۲۴
گروئس، لیس ۳۲۵	کلین، ویولا ۳۱۳
گرونٹ، گولا ۲۳	کنودسن، گونار ۸۲
گرونسد، اریک ۲۸۳	کھلت، لیسہ ۳۲۷
گریر، جرمین ۳۴۹	کوام، فردریکہ ماریہ ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۷۸
گریزہ، ایرما ۲۰۷	۴۴۲
گریفتس، الا ۲۶۹	کویر، آنہ ۴۳۸
گریگ، نوردال ۱۵۹	کوت، کارن گروہ ۷۰
گلدیش، الن ۴۱	کوت، ہالودان ۱۶۲

- لوندن، سیری ۱۷۶  
 لوندن، می می سوردروپ ۵۶  
 لونو، بودیل ۳۰۵، ۳۰۶  
 لونینگ، پر ۳۰۲  
 لویک، ماریانه ۲۲۲  
 لیته، بیورگ ۳۰۰، ۳۷۴  
 لیرو، ۲۴۰  
 لیندیک، لیسه ۱۵۹  
 لیه، آگس ۳۴، ۳۵  
 لیه، سوفوس ۳۳۹  
 لیه، هوکون ۲۳۷، ۲۹۸  
 لیوستاد، کلارا ۳۵۲  
 لیونس، السه ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۷۷  
 مارتینوسن، ویلی ۳۰۷  
 ماسه، نیکول ۳۲۲  
 ماگلسن، راگنا پراگ ۱۹۷  
 ماگنسون، سیگریتور ۳۲۵  
 مرلئسن، دوروتتا ۸۰  
 ملاند، سیری نی لاند ۳۳۸، ۳۴۰  
 مورگ، اوا ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴  
 ۳۲۴، ۴۳۷  
 مورگ، ویلهلم ۳۱۲  
 مودال، بیتن ۳۴۷، ۳۵۰، ۴۰۶، ۴۰۸  
 مورک، داگمار ۱۶۷  
 مورک، فردریکه ۲۷، ۳۴، ۴۷، ۴۸  
 ۴۹، ۶۶، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶  
 ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۲، ۴۴۲  
 موسائوس، استر ۲۲۴
- گلدیش، نینا هاسلون ۱۶۲  
 گلوم، مارگیت ۴۰۷، ۴۰۸  
 گوپلز، پاول یوزف ۲۳۹  
 گولبراندسن، سورِه برون ۲۸۶  
 گولی، بریتا ۲۲۹، ۳۷۴  
 گونتر، گرترو ۳۰۵  
 گوندرسن، ۴۲  
 گیتمارک، هلگا ۳۵۵  
 گیرشتام، گوستاف آف ۹۹  
 گیلهوس، کوره ۳۰۶  
 لارسن، ایدا لو ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸  
 لارسن، تورا ۲۳  
 لارسن، سیندینگ ۴۱  
 لارسن، شیستن سیندینگ ۲۳۹  
 لارسن، لارش آندرئاس ۳۲۷  
 لاگرکراتز، اولوف ۲۶۲  
 لاگستروم، نیمی ۱۸۲  
 لامپه، ادل ۲۹، ۳۸، ۶۹، ۴۴۲  
 لانس، ایرما ۲۱۴  
 لانستین، آنه انگر ۳۵۵  
 لایو، ۲۲۷  
 لکنس، م. آ. ۸۳  
 لودویگسن، سونیا ۲۹۹  
 لورنتزن، هنریته بیه ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۴  
 لوس، لولی ۱۵۴  
 لوکن، اولوگ ۳۳، ۳۴  
 لوند، بنته اونسگار ۲۸۷  
 لوندن، تالاک ۵۶

نيسن، بيرگيت ۱۲۳، ۱۸۱	موکسنس، آسلاوگ ۳۷۲، ۳۹۸، ۴۱۰
نيسن، فرناندا ۸۸	مولر، الديوورگ ۴۳۹
نيگوردسولڊ، ۱۷۴	مولر، کاي ۱۰۱
نيلسن، راگنا ۴۴۱	مولر، کتي آنکر ۴۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
نيلسن، مارگارت ۶۵	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵
هاشله، آنه کاري لاندہ ۳۰۰، ۳۷۴	۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۱
۳۹۴	۳۵۶
هاشلونڊ، ابا ۲۹۷	مونتهسوري، ۱۳۵
هاگليا، ماگنهيڊ ۲۴۲، ۳۰۱	مونسن، نينا کارين ۳۴۴، ۴۰۷، ۴۰۸
هاگن، الن ۳۲۴	۴۰۹
هاگروپ، فرانسيس ۲۵	مونگلا، گرتروڊه ۳۸۹
هاگ وولڊ، آنا ۲۲۹	موهر، تووه ۹۵، ۱۱۲
هاليو، آلفهيڊ ۱۷۱	مووينکل، ۱۷۴، ۱۷۵
هالشو، ماگنهيڊ ۲۵۴	ميرڊال، آلو ۱۳۹، ۱۸۰، ۳۱۳
هالوورسن، آنا ۴۲	ميرڊال، گونار ۱۴۸
هامارلونڊ، ۲۶۷	مير، نانا ۴۱
هامارلونڊ، گوستا ۴۴۴	ميشله، السه ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۰۴، ۴۰۸
هاميرو، اليسه ۹۶	۴۰۹، ۴۱۱
هاميرو، نيكو ۲۷، ۷۲، ۹۶، ۹۹، ۱۳۳	ميشله، ماريه ۷۳
۱۵۸، ۴۲۰	ميكله، ۲۶۴
هانستن، اُستا ۱۵۲، ۲۸۱	ميل، جان استوارت ۱۳۲
هانستن، كريستن ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴	ميونن، كلاره ۱۴۱، ۱۹۳
هانستن، ويگو ۱۶۹	ناگليستاد، اينگرید ۲۴۲
هانسن، اوا همر ۳۲۵	نرئوپ، سيگرید ۲۱۵، ۲۳۱
هانسن، ايوور ۱۴۱	نربي، اوا ۴۳۹
هانسن، تورا ۸۵	نورا، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۱
هانگلان، سيري ۴۳۹	نوردال، کنراد ۲۵۰
هاوروولڊ، گودرون اوره ۲۶۳	نيسن، اينبالڊ ۱۵۹

وکسھال، سیگرید ۷۰	ھاوکو، رونا ۴۰۸
وگت، یوهان ۲۴۶	ھاوگلین، اوتو ۲۵۶
وگنر، الین ۱۹۹	ھرتریزرگ، آلفھیلد ۲۴۲، ۲۵۲
ولگرن، گون ۲۶۳	ھرگرڈ، تورسو ۱۰۱
وہ، هیلدور ۳۹۹	ھوکون، بادشاہ ۲۰
ووسلف، آنا ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸	ھوگنسن، گونور ۱۹۷
۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۴۴۲	ھلست، آنا لیسہ ۴۳۹
وولد، کارل ۱۷۸	ھلسینگ، الیزابت ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲
وولد، کارین بٹاتہ ۲۰۶	۳۴۳
وولد، کنوت گنتر ۱۵۹	ھلگسن، ھلگا ۴۱، ۹۰، ۹۵
وولد، ماریت گنتر ۳۴۷	ھلمر، ۲۶۱، ۲۶۳
وول، نیک ۱۰۹	ھلوم، آنہ ۳۷۹
ویث، نانا ۹۰، ۱۵۴	ھنشین، الیسہ ۱۵۷
ویست، والبورگ لارسن ۱۱۵	ھوئل، سیگرون ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۸۲
ویک، بیورگ ۳۳۰	۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۸
ویک، ریگمور رٹوتر ۲۱۴	۴۴۵
ویکسل، آنا بوگہ ۲۶	ھوربیه، راگنا ۵۳
ویک، یورون ۲۴۹	ھوفمان، ایویند ۳۲۷
ویگ، بیرگیت ۲۲۸، ۲۶۴، ۳۵۵، ۳۶۹	ھولتر، ھاریت ۲۸۴، ۲۸۵
ویگنر، ۵۳، ۵۴	ھیبیرگ، ھانس ۲۰۸
ویلن، دورا ۳۲۵	ھیردماں، ایوونہ ۹۲
ویلوج، ۳۹۶	والرشنس، گرد ۲۳۹
یاکوینسن، لیس ۱۳۹، ۲۸۲	واله، اینگر لوییسہ ۳۶۸
یاموولد، الینور ۱۰۹	ورنس، کاری ۳۹۵
یانگ، ایریس م. ۳۷۶	وساس، ھالڈیس مورن ۲۹۲
یرتسن، آستری ۳۹۷	وس، پر ۱۷۷
یرده، یوهان ۳۰۶	وسترگر، بریتا ۱۳۰، ۲۶۸، ۲۷۱
یلوم، ونکہ ۳۴۵	وُس، سوفیہ ۱۳۹

انجمن رای دهندگان زن ۷۶  
 انجمن زنان خانه‌دار نروژ ۲۷۰  
 انجمن زنان نروژی ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴،  
 ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۸،  
 ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۷،  
 ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸،  
 ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹،  
 ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،  
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،  
 ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰،  
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹،  
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،  
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۶،  
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،  
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،  
 ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳،  
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰،  
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰،  
 ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶،  
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶،  
 ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵،  
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲،  
 ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵،  
 ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸،  
 ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۴،  
 ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴،  
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،  
 ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۵،  
 ۳۶۶

پنسن، اگوت پوپه ۱۰۵  
 یورتلان، کریستینه ۳۶۴  
 یوردفالد، اورسولا ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۴،  
 ۱۶۳  
 یوستین، آنا ۲۹، ۳۱، ۹۵، ۲۵۴  
 یوستین، یوهان ۲۹، ۲۵۴  
 یونسون، یوتا ۹۶  
 یوهانسن، کارین ۱۶۹  
 آیدس وول ۲۰  
 بتزی شلسبرگ ۲۶، ۲۷  
 بتزی شلسبرگ ۱۷  
 جوراب آبی ۲۲  
 حزب چپ لیبرال ۲۱  
 حزب راست ۲۱، ۲۵  
 راندی بلهر ۲۰

سازمان‌ها و موسسات، احزاب و گروه‌ها  
 ائتلاف بین‌المللی حق رای ۱۶۱، ۱۸۳  
 ائتلاف بین‌المللی زنان ۱۶۱  
 اتحادیه‌ی زنان کاتولیک نروژ ۳۵۲  
 اتحادیه‌ی زنان نروژی برای حمایت  
 از مادران و فرزندان ۳۵۲  
 اتحادیه‌ی کشوری دانشگاهیان زن  
 نروژی ۱۸۱  
 اتحادیه‌ی ماموریت معلمان زن ۳۵۲  
 اسکولد ۲۶، ۳۵، ۲۸۱  
 انجمن بهداشت زنان نروژی ۲۷  
 انجمن حمایت از مادران ۱۹۰

- جبهه‌ی زنان ۲۵۴، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۹۴، ۴۰۳
- جبهه‌ی متحد زنان ۴۸، ۷۳
- جوراب‌قرمزها ۳۳۲
- حزب اجتماع ملی ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷
- حزب چپ ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۴۲، ۸۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۷۷، ۴۰۴
- حزب راست ۲۱، ۲۵، ۵۳، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۱۶۰، ۲۰۲، ۳۹۷، ۴۲۳
- حزب زنان اسلو ۴۲، ۹۰، ۹۱، ۱۱۰
- حزب کارگر ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۸، ۹۶، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۶، ۴۲۵
- حزب کمونیست کارگری ۳۴۸
- حزب کمونیست نروژ ۷۳، ۱۴۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۳
- خانه‌های برقرار ۳۰، ۶۲، ۶۸، ۷۳
- ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰
- انجمن فردریکا برمر ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
- انجمن مسیحی زنان جوان نروژ ۳۵۲
- انجمن مطالعات زنان ۱۳۱
- انجمن ملی حق رای زنان ۱۷، ۲۷، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹
- انجمن ملی زنان کارآفرین ۵۲، ۱۷۱
- انجمن نروژی داوطلبان نظامی زن ۳۳۵
- باشگاه زنان کارآفرین ۵۲
- باشگاه زنان کسب‌وکار ۵۲
- بچه‌های تیلده ۳۳۲
- برابری‌خواهی زنان ۱۳۲، ۳۳۲، ۳۳۷
- ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۷۵
- بوهمیایی ۹۸
- بیمان زنان برای صلح و آزادی ۸۱
- پیورتانیسم ۹۹
- تشکیلات دهقانان نروژ ۱۴۳
- تشکیلات زنان خانه‌دار نروژ ۱۴۳
- جامعه‌ی زنان اورهوس ۱۶۱
- جامعه‌ی زنان دانمارک ۱۳۹، ۱۶۱
- جامعه‌ی ملل ۹۴
- جبهه‌ی خانگی ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹



مهربان اما سخت ۳۴۰	۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۲۳۸
می‌نای شیفته ۳۳۲	۲۳۹
نان و گل سرخ ۳۶۷، ۳۴۹	دبیرخانه‌ی زنان ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۲
نوفمینیست‌ها ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۷۵	۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۹۹
هنگ نروژی ۱۹۴	۳۰۰، ۳۳۵
هیات رئیسه‌ی اسلو ۱۶۸	در مقابل روز ۱۶۲
هیات همکاری انجمن‌های زنان نروژی	سازمان جهانی کار ۴۳، ۹۴
۲۱۲	سازمان مشاوره‌ی حقوقی زنان ۳۹۹
قوانین کودکان کاستبرگ ۲۱	سازمان مشترک انجمن‌های زنان
	اروپای شمالی ۱۶۰
مکان‌ها	سازمان ملی زنان ۳۲۳، ۳۳۹
آرندال ۲۱۴	شورای بین‌المللی زنان ۲۳، ۲۴، ۲۷
آمرود ۳۵۳	۴۱۶
اداره‌ی مصادره‌ی اموال ۱۹۴	شورای ملی زنان نروژی ۱۷، ۲۳، ۲۷
استاپک ۹۵	۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۵۷، ۶۶، ۷۰
استاپک ۲۷۶	۷۲، ۷۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۰
استاوانگر ۲۹، ۳۱، ۶۶، ۷۱، ۸۶	۱۲۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴
۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۵۴، ۲۷۷، ۲۷۸	۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۰
۳۶۳، ۳۷۰	۳۳۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۰۳
اوبرامرگاو ۱۱۷	۴۱۹، ۴۲۰
اوپه‌گور ۲۵۴	فعالیت اجتماعی زنان در سپاه
اوتسیرا ۸۵	رستگاری ۳۵۲
اوله‌وُل ۴۲	کارگران دموکرات ۲۹
اومگن ۱۱۹	کارگروه قوانین اجتماعی ۱۶۸
آیدس‌وول ۲۰، ۱۲۲، ۱۶۸، ۳۰۴	گروه پدران وطن ۹۱
برگن ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۶۳، ۶۷، ۷۲، ۷۴	گروه کلارا ۳۴۹
۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۱۴، ۱۳۹، ۲۰۷، ۲۷۶	گروه نروژی درهای باز ۵۲
۲۷۷، ۳۶۳، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۳۸	مدرسه‌ی حرفه‌ای اقتصاد خانه ۶۲، ۶۳

کلینگنبرگ ۳۴۹	۴۲۰، ۴۳۶
کُنگزبرگ ۵۶	بروم ۱۳۹
کونگلو ۳۹۴	بلزن ۲۰۷
گرینی ۲۵۵، ۲۰۴، ۲۰۰	بودو ۲۴
گلیدندال ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۲۱، ۴۱۴، ۴۱۹	پوشگرون ۳۶۳
لوتن ۳۶۳	تروندهایم ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۵۵، ۸۶، ۹۵
لیله‌هامر ۲۱۴	۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۸۲
مجلس ملی آلمان ۱۹۱	۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۷۷
مدرسه‌ی برویک ۲۷۶	۳۱۷، ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۷۰، ۴۲۳
مدرسه‌ی توین ۴۰	تودستراند ۶۵
مدرسه‌ی ساگنه ۴۰	جامعه‌ی دانشجویان ۳۴۵
مولده ۳۶۳	خانه‌ی ابریشم ۲۴
نارویک ۳۶۳	درامن ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۶۵
ناموس ۳۶۳	۶۷، ۸۶، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۵، ۲۷۲
نورشتراند ۱۵۴، ۶۹	۲۷۷، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۶۳، ۳۷۰، ۴۱۹
نوشک هیدرو ۱۳۱	۴۳۸
نی‌لانده ۲۲، ۱۷	رانا ۴۲۶
وادسو ۳۶۳	راونسبروک ۲۰۴، ۲۰۵
ورونش ۲۵۳	رومیکه ۳۵
وسترس ۲۶۳	ساگاتون ۱۰۰
هالدرن ۱۱۷، ۱۱۴، ۲۵، ۲۴	شی‌ین ۱۸۴
هامار ۲۶۷، ۲۱۸، ۲۱۴	فردریکستاد ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۶۲
هامره ۸۳	۶۶، ۶۷، ۷۱، ۸۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۹
هاوگسوند ۲۱۴، ۱۰۵	۱۲۰، ۱۲۱، ۴۱۶
هولمن‌کولن ۳۳۴	فروگنر ۳۶
هیما ۲۹	کریستیانیا ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۷۶، ۸۸
هاگبارد برنر ۱۸	۹۵، ۹۹، ۱۰۴
	کرینگ‌شو ۱۸۹



نشر مره‌ری

منتشر کرده است:

### تاریخ - تحقیق

- ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه گنکور) • نیلوفر دهنی
- ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌بر
- چهره‌ای از شاه • هوشنگ عامری
- غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳)
- الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور
- زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی
- صوفی‌ملحد • محمود صباحی
- مجموعه مقالات و گفتگوهای ماشاالله آجودانی • به کوشش امیر قربانی
- شب پنجم، سعید سلطان‌پور • به کوشش هوشنگ انصاری
- آن‌شی گائو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتسو ذنجی)
- کتاب سنج چهارم • رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)
- جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)
- خرافات به مثابه ایدئولوژی در سیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد • علی رهنما

Kings, Whores And Children: Passing Notes On Ancient Iran  
And The World That We Live In • Touraj Daryae



MEHRI PUBLICATION

Research \* 12

## Stolthet og kvinnekamp

Elisabeth Lønna

Translated by:

Mehdi Owrand, Matin Bagherpour

British Library Cataloguing Publication Data:

A catalogue record for this book is available from  
the British Library | ISBN: 978-1-64467-889-3 | First  
Edition. 460.p | Printed in the United Kingdom, 2018 |

| Page Layout and Cover Design: Mehri Studio |

Copyright © Mehdi Owrand, Matin Bagherpour, 2018  
© 2018 by Mehri Publication Ltd. \ London.  
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or  
transmitted in any form or by any means,  
electronic or mechanical, including  
photocopying and recording, or  
in any information storage or  
retrieval system without the  
prior written permission  
of Mehri Publication.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)  
[info@mehripublication.com](mailto:info@mehripublication.com)

# **Stolthet og kvinnekamp**

By: Elisabeth Lønnå

Translated by: Mehdi Owrاند, Matin Bagherpour



# Stolthet og kvinnekamp

Elisabeth Lønna

Translated by:

Mehdi Owrand, Matin Bagherpour

درباره‌ی نویسنده

الیزابت لُونو، متولد ۱۹۴۷، دانش آموخته‌ی دکترای تاریخ، نویسنده، پژوهشگر و متخصص در تاریخ جنسیت است. مادر او از فعالان جنبش زنان نروژ در سال‌های پیش از جنگ جهانی و سال‌های پس از آن است و به همین جهت او نیز از نزدیک با سرشناس‌ترین و پیش‌روترین فعالان و رهبران جنبش زنان نروژ آشنایی پیدا کرد. از او کتاب‌ها و مقالات بسیاری در زمینه‌ی تاریخ جنسیت، وضعیت زنان و روند تغییرات اجتماعی در حوزه‌ی زنان منتشر شده است. او به پاس تلاش‌هایش در تدوین تاریخ جنبش زنان نروژی (کتاب مورد بحث) در سال ۲۰۰۹ جایزه‌ی گینا کروگ را دریافت کرده است.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)

